



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



آيت الله العظمى

الشيخ محمد الفاضل النكراني

مركز فقهية النجف الطهارة (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق فاضل

نویسنده:

محمد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقه الائمه الاطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۸ | اخلاق فاضل |
| ۸ | مشخصات کتاب |
| ۸ | اشاره |
| ۱۶ | مقدمه |
| ۲۰ | پیشگفتار |
| ۲۷ | درس اول : انس با روایات |
| ۳۷ | درس دوم : دقت در نقل روایات |
| ۴۲ | درس سوم : وظایف عاقل |
| ۵۷ | درس چهارم : حبّ و بغض |
| ۶۲ | درس پنجم : ایصال به خواسته های دنیوی و اخروی |
| ۷۴ | درس ششم : غفلت |
| ۸۰ | درس هفتم : نیاز به تذکّر و یاد خداوند |
| ۸۷ | درس هشتم : رابطه خشیت و علم |
| ۹۸ | درس نهم : بلایا و خوشی ها |
| ۱۰۵ | درس دهم : مشیت، قضا و امتحان الهی |
| ۱۱۰ | درس یازدهم : هوای نفس و قلب دنیایی |
| ۱۱۴ | درس دوازدهم : شباهت با رسول الله |
| ۱۲۹ | درس سیزدهم : عیب جویی |
| ۱۳۵ | درس چهاردهم : معیار خوب و بد |
| ۱۴۶ | درس پانزدهم : خصوصیات شیعیان |
| ۱۵۶ | درس شانزدهم : مراقبت و غنیمت شمردن عمر |
| ۱۶۸ | درس هفدهم : عاقل کیست ؟ |
| ۱۷۲ | درس هجدهم : رابطه علم و عمل با نفس |

- ۱۷۸ درس نوزدهم : زهد
- ۱۸۲ درس بیستم : زهد و ترس از شبیخون
- ۱۸۶ درس بیست و یکم : آثار زهد
- ۱۸۹ درس بیست و دوم : ماه رجب و امور معنوی
- ۲۰۰ درس بیست و سوم : رابطه معرفت و تقوا
- ۲۰۶ درس بیست و چهارم : نتیجه اعتماد به خداوند
- ۲۱۰ درس بیست و پنجم : روش موعظه
- ۲۱۲ درس بیست و ششم : انگیزه های تعلّم
- ۲۲۱ درس بیست و هفتم : فضایل علم
- ۲۲۹ درس بیست و هشتم : جمع قرآن در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۲۳۵ درس بیست و نهم : حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن
- ۲۴۳ درس سی ام : قرآن معجزه جاودانی
- ۲۵۷ درس سی و یکم : مطالعه و بحث قرآن
- ۲۶۳ درس سی و دوم : تدبیر در قرآن
- ۲۷۲ درس سی و سوم : عمل به قرآن
- ۲۸۵ درس سی و چهارم : نیاز به مصلح جهانی
- ۲۸۸ درس سی و پنجم : خیر کثیر؛ «زهرای اطهر (سلام الله علیها)»
- ۲۹۷ درس سی و ششم : مصلحت در بیان احکام
- ۳۰۵ درس سی و هفتم : آشنایی و مبارزه با وهابیت
- ۳۱۳ درس سی و هشتم : درس اخلاق در حوزه
- ۳۱۵ درس سی و نهم : تأثیر درس اخلاق
- ۳۱۸ درس چهلم : اخلاق در خانواده
- ۳۲۲ درس چهل و یکم : مطالعه حالات ائمه: و بزرگان
- ۳۲۷ درس چهل و دوم : محبت راه نفوذ در دل های مردم
- ۳۳۴ درس چهل و سوم : راه و روش امام (قدس) الگوی روحانیت
- ۳۴۰ درس چهل و چهارم : تقید به آداب اسلامی

- ۳۴۳ ----- درس چهل و پنجم : روحانی الگو
- ۳۴۶ ----- درس چهل و هشتم : جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم
- ۳۴۸ ----- درس چهل و هفتم : جدیت در تحصیل علم
- ۳۵۱ ----- درس چهل و هشتم : حضور و جدیت در درس
- ۳۵۵ ----- درس چهل و نهم : فقاہت
- ۳۶۲ ----- درس پنجاه : تخصصی شدن دروس
- ۳۶۵ ----- درس پنجاه و یکم : بهره مندی از فرصت ها و نعمت ها
- ۳۶۸ ----- درس پنجاه و دوم : استفاده از جوانی
- ۳۷۱ ----- درس پنجاه و سوم : مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت ها
- ۳۷۶ ----- درس پنجاه و چهارم : آشنایی به زمان
- ۳۸۱ ----- درس پنجاه و پنجم : انتظار جامعه از روحانیت
- ۳۸۴ ----- درس پنجاه و ششم : مسئولیت اداره جامعه
- ۳۸۷ ----- درس پنجاه و هفتم : نیاز جامعه به علوم اسلامی
- ۳۹۱ ----- درس پنجاه و هشتم : تبیین فلسفه احکام
- ۳۹۴ ----- درس پنجاه و نهم : انسجام و وحدت در حوزه علمیه
- ۴۰۳ ----- درس شصتم : صبر بر پیروزی
- ۴۰۵ ----- درباره مرکز

اخلاق فاضل

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق فاضل / محمد فاضل لنکرانی

مشخصات نشر: قم: ایمه اطهار، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۳۰۰ص.

فروست: سلسله درس های اخلاقی اعتقادی

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۶۵۱۴۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

اخلاق فاضل

محمد فاضل لنكرانى

ص: ٤

مقتضای حکمت بالغه الهیه، خلقت نوع بشر به عنوان یک موجود آزاد و انتخابگر و نتیجه ی آن گوناگونی انسان ها در مقام عمل است « إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » (۱) در این میان رحمت مطلقه الهیه نیز که غایه القصوای خلقت بشر به آن منتهی می شود، راه رسیدن به کمال و استحقاق رحمت خود را برای او فراهم کرد تا در میدان عمل با اختیار خود به آن نائل گردد.

« وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ لِنَّاسٍ أُمَّةً وَحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ... » (۲) و بدین منظور با انتخاب بهترین ابناء بشر، ارسال رسل انجام گرفت و با انزال کتب بهترین بر گه های هدایت نوع انسان بدو ابلاغ شد.

و پوشیده نیست که امر هدایت بشر از بالا-ترین مراتبش تا پایین ترین منازلش بر عهده کسانی قرار گرفته است که از جهت اخلاقی از رذائل پیراسته و به مکارم آراسته باشند، چرا که ره یافتگانند که می توانند رهنما باشند « ... أَفَمَن يَهْدِي إِلَىٰ لَحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » (۳) بالاترین مرتبه هدایت بشر بر عهده انبیا است، که خداوند متعال برترین ها را بر

ص: ۹

۱- (۱) . انسان: ۷۶.

۲- (۲) . هود: ۱۱۸.

۳- (۳) . یونس: ۳۵.

این امر گماشت، و در مورد پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۱) و درباره خلفاء و امامان پس از او نیز شیعه بر این اعتقاد است که آنان نیز باید واجد بالاترین مرتبه کمالات اخلاقی باشند تا هدف از بعثت که نبی الرحمة فرمود:

«بعثت لأتمم مكارم الأخلاق»^(۲) محقق گردد.

پس از رسالت و امامت، زعامت امت به ید فقیهان و عالمان ربانی است؛ همان هایی که در حَقشان آمده است: «

من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه... فعلى العوام أن يقلدوه»^(۳) عدالت و تقوا شرط لازم برای احراز همه مناصب در روحانیت است، قاضی تا عادل نباشد صلاحیت این منصب را ندارد، امام جماعت در صورت عدالت اقتداء به او جایز است، خطیبان و مبلغان دین در صورتی کلامشان نافذ است که خود اهل عمل باشند، چرا که سخنی که از دل برآید بر دل نشیند؛ و گرنه همچو شجر بی ثمرند، از این رو سیره علمای دین از قدیم الایام بر این منوال بوده است که ضمن تهذیب خود، به تربیت نفوس مستعدّه از تلامذه خود نیز می پرداخته و به مناسبت های مختلف از توصیه های اخلاقی نسبت به شاگردان خود دریغ نمی کردند. مرجع بزرگ شیعه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) از زمره فقیهان وارسته ای است که در کنار عظمت فقهی و علمی، واجد ویژگی های اخلاقی چشمگیری بودند؛ ایشان بدون تظاهر بر زهد، مجموعه زندگی و حیاتشان آمیخته به زهد واقعی و اعراض از دنیا و ساده زیستی بود، معظم له هیچ دلبستگی به دنیا و زخارف آن و مقامات دنیوی نداشت، حتی برای مرجعیت هم قدمی را برنداشت و به دنبال به دست آوردن مال و ثروت نبود و از دنیا رحلت نمود در حالی که هیچ خانه ای از خود و به عنوان ملک شخصی خود در هیچ زمانی نداشت و آنچه را که از خود به جای گذاشت مقداری کتاب است که نسبت به آن وصیت خاصی را فرموده اند. صبر و تحمل ایشان در مشکلات و امراض صعب

ص: ۱۰

۱- (۱). قلم: ۴.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۷۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۸.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۰، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۸.

العلاج، زبانزد همگان بود. خدمت به مردم بویژه به طلاب و فضلاء از ویژگیهای برجسته ایشان بود. تواضع و فروتنی از صفات بسیار محسوس ایشان بود و برای تهذیب و تربیت اخلاقی طلاب بسیار مصرّ بود.

کتاب حاضر پاره ای از توصیه های اخلاقی والد مکرم مرجع عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) می باشد که به مناسبت های مختلف در درس های خارج فقه و اصول خود مطرح فرموده اند.

این مباحث پس از پیاده شدن از نوار در اختیار برخی از فضلا و اساتید محترم حضرت مستطاب حجت الاسلام محیی الدین آزادمنش اصفهانی و حجت الاسلام محسن صادق زاده قرار گرفته و احادیث و مطالب ارزشمندی در پاورقی به آن افزوده شد و زحمات فراوانی را متحمل شدند. ضمن تقدیر و تشکر از ایشان امید است خداوند متعال این سعی جمیل را با اجر جزیل جبران کرده و ذخیره ای برای مرحوم والد و همه دست اندرکاران به ثمر رسیدن این کتاب، قرار دهد. آمین رب العالمین.

مرکز فقهی ائمه اطهار: محمدجواد فاضل لنکرانی

تهذیب نفس، یکی از واجباتی است که ترک آن در اسلام موجب خسران دنیا و آخرت است، که از نظر قرآن کریم و روایات اهل بیت: و نزد علمای اخلاق از اهم واجبات است. از آیات فراوانی استفاده می شود که پاکی، سرچشمه همه فضیلت ها و ناپاکی سرچشمه رذالت ها است.

خداوند متعال در سوره «شمس» پس از یازده سوگند که نشانگر اهمیت مسأله است - می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۱)

به درستی که سعادت و رستگاری مخصوص کسی است که نفس خود را تهذیب و روح خود را پرورش داده باشد.

پرورش روح به این معنا است که انسان نفس خود را به مرتبه ای از آمادگی و شایستگی برساند که آینه ای از

خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (۲) باشد. برای دستیابی به این

ص: ۱۳

۱- (۱). شمس، آیه ۹.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: أَيَنْ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟ فَيَقُومُ دَاوُدُ النَّبِيُّ (عليه السلام) فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: لَسَيْنَا إِيَّاكَ أَرْدُنَا وَإِنْ كُنْتَ لِلَّهِ خَلِيفَةً. ثُمَّ يُنَادِي ثَانِيَةً أَيَنْ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟ فَيَقُومُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا - فَلْيَتَعَلَّقْ بِحَبْلِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِيَسْتَضِيءَ بِنُورِهِ وَلِيَتَّبِعَهُ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ - قَالَ فَيَقُومُ: أَنَسٌ قَدْ تَعَلَّقُوا بِحَبْلِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَتَّبِعُونَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ يَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَلَا مَنْ اتَّبَعَنِي بِإِمَامٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّبِعْهُ إِلَى حَيْثُ شَاءَ وَيَذْهَبْ بِهِ فَيَحْيِيهِ (يَتَّبِعُ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعِيذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ). وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِعُ اللَّهُ مِمَّا كَذَلِكُ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ). (أمالی شیخ مفید، ص ۲۸۵، مجلس ۳۴) از امام صادق (عليه السلام) روایت است که فرمود: هنگامی که روز قیامت شد، منادی از داخل عرش ندا می کند: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ داود (عليه السلام) برمی خیزد. خداوند عزوجل به او می گوید: منظور تو نیستی. اگر چه تو هم خلیفه خداوند بودی. بار دوم آن منادی ندا می کند: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ علی بن ابی طالب (عليه السلام) برمی خیزد. در آن هنگام از جانب خداوند ندا می رسد: ای مردم! این علی خلیفه خداوند در روی زمین بود و حجت او بر بندگانش می باشد. پس هر کس در دنیا به ریسمان ولایت او چنگ زده، امروز هم به او متوسل شود تا از نور او روشن گردد و به دنبال او به درجات بلند بهشتی برود. حضرت فرمود: پس مردمی که در دنیا به ریسمان ولایت او آویخته بودند برمی خیزند و به دنبال آن حضرت به بهشت

می روند، سپس از جانب خداوند - جَلّ جلاله - ندا می رسد: هان! هر کس در دنیا به دنبال پیشوایی راه افتاد و از او پیروی کرده امروز نیز به دنبال او به هر جا که او بخواهد و ببرد، راه بیفتد. در این هنگام «پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند، عذاب را می بینند و همه اسباب و وسایل از دسترسی آنان دور و بریده خواهد شد و پیروان می گویند: ای کاش ما می توانستیم به دنیا بازگردیم تا همان گونه که از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری می جستیم، خداوند به این صورت اعمال آنان را مایهٔ حسرت ایشان قرار دهد و آنان از آتش دوزخ بیرون نخواهند رفت».

کمال روحی، ابتدا باید نفس را از رذائل اخلاقی و صفات ناپسند دور و به فضائل معنوی و اخلاقی آراست و بی شک گذر از این مراحل به راهنما، مربی و الگوی شایسته ای نیاز دارد که باید او را بین فقیهان مهذب و در دل حوزه های علمیه جستجو کرد.

حقیقت اخلاق، دینداری، تهذیب، پارسایی، عرفان و حقیقت طلبی را باید در حوزه های علمیه جستجو کرد، دریای مواج و اقیانوس پنهاوری که به عظمت شکوه ایثار و شهادت و عبودیت و بندگی ساحلش بیکران و گستره اش فتح ناشدنی است.

یکی از ویژگی های حوزه های علمیه، درسهای اخلاق است که توسط اساتید و مربیان با تجربه اخلاق برگزار می شود، اساتیدی که یک عمر با نهایت جدیت و تلاش و مراقبت به مرحله قرب الهی دست یافتند.

علمای بزرگوار حوزه با تدریس ارزشمندترین علوم عالم به جویندگان حقیقی

علم، روح آنان را نیز با زلال معرفت از آموزه های قرآن و روایات نورانی اهل بیت معصومین: جلا می دهند و آنان را در تقویت صفات الهی و دوری از صفات شیطانی یاری می رسانند.

مجموعه حاضر

این مجموعه ویراسته برخی از سلسله درسهای اخلاق استاد وارسته و مربی شایسته، فقیه بزرگوار حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (قدس) در حوزه علمیه قم است که بنا به درخواست جمع کثیری از شاگردان معظم له و سایر فضلاء حوزه علمیه قم در روزهای چهارشنبه هر هفته ایراد گردیده است.

معظم له در این خصوص می فرمایند:

«بارها این مطلب را عرض کرده ام که هر نوبت که خدمت امام بزرگوار مشرف می شدیم و در رابطه با مسائل طلاب و حوزه گزارشاتی داشتیم، ایشان در جواب، به رواج مسائل اخلاقی در میان طلاب، خیلی تکیه می کردند. من خدمت ایشان عرض کردم: بحمدالله تعالی بزرگانی هستند که در روزهای پنج شنبه و جمعه، مسائل اخلاقی را مطرح می کنند؛ اما نظر مبارک ایشان این بود که برنامه های اخلاقی در حد وسیعتری برگزار شود».

«بعضی از دوستان اصرار می کنند که روزهای چهارشنبه، چند دقیقه ای در مورد مباحث اخلاقی صحبت شود، اگرچه ما در این مسائل نه حالی و نه لیاقتی داریم و در این رشته هم از نظر بیان و هم از نظر مطالعه کمتر توفیق داشته و موفقیت کمی به دست آوردیم. شاید اگر آقایان مبتدی بودند می شد برای آنان صحبت کرد؛ ولی بحمدالله تعالی همه آقایان از فضلا هستند و چه بسا در این بحثها از نظر تبلیغ، سخنرانی و مطالعه بر من تقدم دارند؛ اما برای این که این جلسات برای اساتید دیگری که تدریس دارند الگویی بشود و این برنامه را رعایت کنند - اگر ان شاءالله توفیقی داشته باشیم - امثال امر می کنیم. اگرچه با این یک ربع و یا ده دقیق روز چهارشنبه به آن هدف مطلوب نمی رسیم، ولی وجود ناقص از عدم محض بهتر است. به نظر می رسد که یکی از برنامه های ما باید مطالعه همین مباحث باشد و لازم است خودمان را موظف بدانیم که لااقل هفته ای یکی - دو ساعت به کتابهای اخلاقی مراجعه کنیم».

ص: ۱۵

«یکی از دفعاتی که خدمت رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می فرمودند: ما در مشهد در درس مرحوم آیه الله آقای میلانی (ره) شرکت می کردیم، ایشان هر شب کتاب تحف العقول را سر درس می آوردند و اول یک روایتی را می خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می کردند اگر به یک مقدار توضیح احتیاج داشت، مقداری درباره آن روایت توضیح می دادند، بعد هم وارد درس اصلی می شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می کند اخلاق است، البته نه به آن معنای عرفی خاص که عبارت است از خوش برخوردی، خوش رویی و خنده رو بودن است. این یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضایل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجهه اصلی همت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد».

«این مسائلی که من اشاره می کنم، بحث های طولانی دارد؛ چه بسا شما این مسائل را روی منابر، بهتر از ما مطرح کرده باشید؛ البته برادران توجه دارند اینها فقط جنبه تذکر و یاد آوری دارد، یعنی مسائلی که خود انسان می داند، اما از آنها غافل است و چه بسا به آنها توجه ندارد، همان مسائل مورد غفلت باید گاهی به صورت تذکر مطرح شود».

«پس برادران ان شاء الله تعالی توجه کنید، من نمی گویم خودم عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این مسائل اعتقاد دارم و این مطالب را در درجه اول برای خودم و سپس برای شما بیان می کنم. دعا کنید همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگزار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم».

موضوع اصلی این جلسات و درس های اخلاق، متن قرآن و روایات معصومین: است که معظم له با بیانی شیوا و زبانی گویا و دلنشین و قلبی سرشار از حب آل الله: به شرح و تبیین آن پرداخته اند که با کمترین دخل و تصرف و با

قرینه سازی گفتار به نوشتار و ویرایش لازم تقدیم می گردد. پاورقی های این مجموعه نیز از منابع متقن روایی انتخاب شده است.

امید است مطالعه این اثر، خواننده اهل دقت و نظر را مفید افتد و نشر آن مرضی خداوند متعال باشد.

امتیازات درس اخلاق معظم له

این مباحث معمولاً در روزهای چهارشنبه هر هفته و در پایان درس خارج اصول معظم له مطرح شده است؛ البته بعضی از آنها در درس خارج فقه معظم له ایراد گردیده است.

معظم له بعضی از موضوعات را سلسله وار در جلسات مختلفی ایراد فرموده اند، به همین دلیل در برخی از موارد چند جلسه اخلاق در یک درس جمع آوری شده است.

مطالب به صورت مختصر توسط معظم له ارائه شده؛ و در مواردی که به توضیح بیشتری نیاز بوده، این توضیح توسط ایشان بیان شده است.

مباحث اخلاقی معظم له حول چهار محور اصلی بیان شده است:

الف ترجمه، تفسیر و تبیین روایات اخلاقی

ب بررسی، تحلیل و تحقیق درباره مباحث اعتقادی

ج مسائل طلبگی و ارشادات معظم له به طلاب و روحانیت معظم که بیشترین حجم جلسات اخلاق معظم له را به خود اختصاص داده است.

د مسایل سیاسی روز و مناسبتهای مهم که حضرت استاد به مناسبت ایام و تشخیص ضرورت، مطرح کرده اند. این نشانگر حساسیت و دقت معظم له نسبت به مسائل انقلاب و جهان است.

علاقه عاشقانه و پدرانۀ معظم له به طلاب و عشق ایشان به عالم طلبگی باعث شده است بیانات ایشان با نصیحت های مشفقانه و پدرانۀ همراه بوده و دلسوزی خاصی داشته باشد؛ به طوری که هر خواننده ای با تمام وجود؛ عشق و علاقه و محبت استاد را نسبت به طلاب احساس می کند.

معظم له خود از فضایل اخلاقی بسیاری برخوردار بودند؛ به گونه ای که با مراجعه به درسهای مختلف این مجموعه هر خواننده ای متوجه خواهد شد که استاد از تواضع، فروتنی و خلوص زیبایی برخوردار بوده اند.

اگر استاد در خلال طرح مباحث و احتمال می‌دادند سؤالی در خصوص فرموده‌های ایشان به ذهن کسی می‌رسد، آن را مطرح کرده و پس از تبیین آن به پاسخ آن پرداخته‌اند.

معظم له با بیان احادیث و استفاده‌های اخلاقی خود از آنها به طلاب و فضایی که از محضر ایشان کسب فیض می‌کردند روش استفاده صحیح و عالمانه از روایات اخلاقی و اعتقادی را تعلیم داده تا آنان خود توان استفاده از منابع روایی را پیدا کرده و در راه ترویج دین و اخلاق از آن استفاده کنند.

این اثر بنا به محورهای یاد شده در بیانات معظم له در سه فصل تقسیم شده است:

فصل اول: «حدیث اخلاق» که شامل احادیث اخلاقی، تربیتی و بیانات معظم له در خصوص آنها است.

فصل دوم: «حدیث معرفت» که شامل مباحث اعتقادی منتخب استاد است.

فصل سوم: «حدیث مشفق» که شامل سفارشات، نصیحت‌ها و تأکیدات معظم له نسبت به روحانیون و همچنین مسایل روز است.

فصل چهارم: «حدیث روز» که مشتمل بر مسایل روز و مطالبی است که به مناسبت ایام ایراد فرموده‌اند.

در پایان از تمامی الطاف، مهربانی‌ها، ارشادات و راهنمایی‌های فرزند برومند معظم له حضرت آیه الله استاد آقای حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی حفظه الله تعالی که ما را در تهیه، تحقیق و تنظیم (۱) هر چه بهتر این اثر یاری رسانده سپاسگزاری کرده و طول عمر با عزت و برکت این استاد عزیز و فرزانه و عزیز را از خداوند متعال خواستاریم.

صفرالخير ۱۴۳۱ هجری قمری

محبی الدین آزادمنش اصفهانی

ومحسن صادق زاده

پژوهشکده طه

قم

ص: ۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

درس اول: انس با روایات

ارتباط و انس با روایات ائمه معصومین: بسیار مهم و ارزنده است؛ چرا که ارشاد و هدایت به هر مقدار که امکان تحقق داشته باشد در فرمایشات ایشان وجود دارد.

اهل بیت عصمت و طهارت: - بدون هیچ گونه تعصب و احساسات - نه تنها فقه و مسائل فقهیه، بلکه اکثر یا حتی تمام جزئیات و شئون زندگی را برای ما به طور روشن و با حفظ انفتاح باب اجتهاد (۱) بیان کرده اند (۲) و این به دلیل بقای مذهب

ص: ۱۹

۱- (۲). در احکام واقعی اعتقادی عقلی و نقلی (مانند توحید، نبوت، معاد و...) همه قبول دارند که باب علم و رسیدن به واقع، مفتوح است، اما نسبت به فروع و اختلاف است که آیا باب علم و رسیدن به واقع، باز است یا این که امکان تحصیل علم نسبت به اقسام مختلف احکام شرعی ممکن نیست. بنابراین سه نظریه وجود دارد که برخی قائل به انفتاح حقیقی، برخی قائل به انفتاح حکمی، برخی انسدادی صغیر و برخی انسدادی کبیر شده اند. ر، ک: کتب اصولیون، بحث انسداد.

۲- (۳). عن امیرالمؤمنین (علیه السلام):... فَالْتَمِسُوا ذَلِكُمْ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهَا فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صِيْمَتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ... (نهج البلاغه، خ ۱۴۷، ص ۲۷۰) امیرالمؤمنین ویرگی های اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را چنین بیان می کنند:... پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سلم رمز حیات دانش و راز مرگ جهل و نادانی هستند، آنان که حکمت شان شما را از دانش آنان و سکوت شان از منطق آنان و ظاهرشان از باطن شان، اطلاع می دهد، نه با دین خداوند مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند، دین در میان ایشان گواهی صادق و ساکتی سخنگو است.

تشیع و حیات نوین فقه شیعه بوده است، از این رو کلماتشان قابل بررسی و تحقیق است. (۱) به خلاف دیگر مذاهب که حتی نمی‌توانند بعضی از کلمات خود را توجیه کنند؛ چرا که علمای آنان بیش از هشت یا نه قرن پیش مسایلی را مطرح کرده‌اند و پس از گذشت زمان، هم اکنون مسایل جدیدی به وجود آمده است که طبیعتاً پاسخی برای آنها ندارند.

زعمایشان می‌گویند: همه باید از آن چهار نفر تقلید و پیروی کنند (۲)! بنابراین،

ص: ۲۰

۱- (۱) ... عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي حَجَّةِ الْوُدَّاعِ فَقَالَ: ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ.... (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۷، ص ۹۱) ابو حمزه ثمالی از امام پنجم (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سفر حجۃ الوداع خطبه ای ایراد فرمود که: ... ای مردم! به خدا سوگند! آنچه شما را به آسایش و بهشت نزدیک می‌کند و از رنج و عذاب دوزخ دور می‌سازد فرو گذار نکرده و به او فرمان دادم و آنچه شما را به شقاوت و دوزخ می‌کشاند و از سعادت و بهشت دور می‌کند باقی نماند مگر این که دستور خودداری از آن دادم....

۲- (۲). در اواسط قرن چهارم - که هنوز حکومت عباسیان ادامه داشت فقه اهل تسنن با ایستایی و رکود مواجه شد و این رکود در نهایت به انحطاط فقه آنان انجامید و علت آن این بود که پیروان پیشوایان مذهبی به پیروی از گفته‌ها و نظریات پیشوایان خود بسنده کردند و فقهای جامعه اهل تسنن به تدوین مذاهب اربعه (حنفی به پیشوایی ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالکی به پیشوایی مالک بن انس اصبحی، شافعی به پیشوایی محمد بن ادریس و حنبلی به پیشوایی احمد بن حنبل) پرداختند. در میانه قرن هفتم، فقهای اهل تسنن، مذاهب اربعه را تنها مذهب رسمی و قابل قبول جامعه اهل تسنن اعلام کردند و تبعیت از هر یک را برای مسلمانان کافی شمردند. این عمل پیامدهای تأسف باری را برای جوامع اسلامی و فقه اهل تسنن به دنبال داشت که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف. بیگانه شدن فقه اسلامی اهل تسنن با موضوعات و مسایل مستحدثه و رویدادهای نوین جوامع اسلامی. ب. جلوه کردن احکام فقهی به صورت سنت‌های راکد و بی‌روح و بی‌ملاک و چه بسا خرافات. ج. منزوی شدن اندیشه اسلامی در مراکز علمی جهان به دلیل ارائه فتاوی ناصحیح و خلاف موازین عقل و شرع و معرفی آنها به عنوان مسایل و اندیشه‌ها و قوانین اسلامی. د. شیوع پیروی از دستورات و نظریات کسانی که فقیه نبوده و واجد شرایط پیشوایی و مقام افتا نگردیده‌اند.

سؤال پیش می آید که: در مسایل مستحدثه ای که به اقتضای زمان، اصلاً مورد توجه آنان واقع نشده، شما چگونه به وجوب تقلید از ایشان حکم می کنید؟! به همین دلیل است که اینها در مقام عمل دچار مشکل می شوند.

ائمه بزرگوار ما: با بیان اصول اولیه و ضوابط عامه در روایات، باب اجتهاد را برای همیشه به روی ما گشوده اند؛(۱) تا این که هر نوع مسأله و امر تازه ای به مقتضای هر زمان و هر عصر به وجود آمد، مجتهدان بتوانند با ملاحظه آن اصول و ضوابط، حکم آن را استنباط کنند؛ از این رو هیچ مشکلی برای شیعه نه تنها در زمان فعلی وجود ندارد؛ بلکه اگر هزاران سال دیگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند و هر روز مسأله جدیدی مطرح شود، فقهای شیعه می توانند به عنوان متخصص استنباط معارف از منابع اصیل دین، پاسخگو باشند.

اما نظر یک مجتهد عامه در مسأله مستحدثه چگونه می تواند برای کسی که محدوده تقلید او از این چهار نفر تجاوز نمی کند، حجیت داشته باشد؟!

ص: ۲۱

۱- (۱). ابان عن سلیم بن قیس قال: صعد أمير المؤمنين (عليه السلام) المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال: ... أما والله لقد علمت تبليغ الرسالات و تنجيز العداات و تمام الكلمات و فتحت لي الأسباب و أجرى لي السحاب و نظرت في الملكوت فلم يعزب عني شيء فأت و لم يفثنى ما سبقتني و لم يشركني أحد فيما أشهدني ربي يوم يقوم الأشهاد و بيئتم الله موعدة و يكمل كلماته و أنا النعمة التي أنعمها الله علي خلقه و أنا الإسلام الذي ارتضاه لنفسه كل ذلك من من الله به علي و أذل به مني... (كتاب سليم بن قيس الهلالي، ح ۱۷، ص ۷۱۲) ابان از سليم بن قيس چنین نقل می کند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر رفته و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود: ... به خدا قسم! رساندن رسالت ها و انجام وعده ها و کامل بودن کلمات را دانسته و اسباب برایم گشوده شد و انساب را می دانم.... و در ملکوت نظر کردم و چیزی از نظرم مخفی نماند و آنچه پیش از من بوده از نظرم مخفی نماند و هیچ کس در آنچه پروردگارم - در روزی که شاهدان بپا می خیزند - درباره آن از من گواهی گرفته شریک من نیست. خداوند به وسیله من وعده خود را تمام می کند و کلماتش را به کمال می رساند. من نعمتی هستم که خداوند متعال بر خلقش ارزانی داشته و من همان اسلامی هستم که برای خود پسندیده است. همه اینها منتی است که خداوند بر من نهاده و شانه ام را با آن خم کرده است.

پیشوایان معصوم ما: نه تنها راه اجتهاد را برای علمای شیعه، در مسایل فقهیه همواره باز کردند و از این جهت برای همیشه به فقه تداوم بخشیدند بلکه در امور دیگر مانند: مسایل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... کلمات، مواعظ و نصایح ایشان واقعاً چیزی را برای انسان فروگذار نکرده است. (۱)

ص: ۲۲

۱- (۱). فقال علی بن محمد الهادی ۸: ... اضیَطَفَاکُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاکُمْ لِدِينِهِ وَ اخْتَارَکُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاکُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ اعَزَّکُمْ بِهُدَاهِ وَ خَصَّکُمْ بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَکُمْ لِنُورِهِ وَ اَیَّدَکُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَکُمْ خُلَفَاءَ فِي اَرْضِهِ وَ حَجَجَا عَلَيَّ بِرَبِّيَّتِهِ وَ اَنْصَاراً لِدِينِهِ وَ حَفَظَهُ لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَ مُسَدِّدَةً لِحُكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لَوْحِهِ وَ اَزْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ... وَ دَعَوْتُمْ اِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ... وَ آيَاتُ اللّٰهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ اَمْرُهُ اِلَيْكُمْ... اَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْاَقْوَمُ... وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِه النَّاسُ مَنْ اَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ اِلَى اللّٰهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تَسَلَّمُونَ وَ بِاَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ اِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سِوَاكَ مَنْ وَ اِلَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ اَمِنَ مَنْ لَجَأَ اِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ... كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ اَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَ فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمْ الْاِحْسَانُ وَ سَبِيحَتُكُمْ الْكِرَامُ وَ شَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرَّفْقُ وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ اِنْ ذَكَرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ اَوَّلَهُ وَ اَضْيَلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعِيدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ.... (عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ۲، ص ۲۷۲ و من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۹) خداوند شما را با علم خود برگزیده و برای خزانه داری مخازن غیب خود پسندیده و برای پاسداری سر خود انتخاب کرده و به قدرت خود اختیار فرموده و به هدایت خود عزیز ساخته و به برهان خود اختصاص داده و برای مشعل داری نور خود برگماشته و به روح خود تأیید فرموده و به خلافت شما در زمین خودش رضایت داده و شما را حجت های خود بر خلق خویش و یاران دین و حافظان سر و خازنان علم و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید،... و با حکمت و مواعظه حسنه به راه او فرا خواندید. آیات خدا پیش شما است، و وفای به عهدها و پیمانهای او در متابعت از شما است، و نور و برهان او در خاندان شما... شما صراط محکم و مقاوم هستید... و همان دری می باشید که مردم در ورود به آن آزمایش می شوند. هر کس به سوی شما آمد نجات یافت و هر کس به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نومید شد و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شما تمسک جست رستگار شد و هر کس به شما پناه برد ایمن شد و هر کس شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شما زد هدایت یافت.... سختنان نور و امرتان هدایت و سفارشتان تقوا و فعلتان خیر و عادتتان احسان و خویشتان کرم و شأنتان حق و صدق و رفق و قولتان حکم و حتم و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر به میان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و گنجینه و جایگاه و منتهای آن هستید و امر او به شما تفویض شده است. (فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

بزرگانی مثل مرحوم علامه بزرگوار مجلسی (ره) (۱) در کتاب مرآت العقول، (۲) روایات کافی را به زیبایی تفسیر و آنها را دسته بندی کرده که چه روایاتی مربوط به اصول اعتقادات و مسایل اخلاقی است و چه روایاتی مربوط به فروع و احکام.

با انس با روایات متوجه می شویم که آنچه برای تکامل انسان در ابعاد مختلف لازم بوده، آن را ائمه هدی: با بیانی روشن، فصاحت کامل و با عباراتی زیبا بیان فرموده اند (۳) و این خود دلیل بر آن است که فرمایش این بزرگواران؛ که برگرفته از کلام وحی است دارای شأن و منزلتی است که با سایر کلمات اصلاً قابل مقایسه نیست.

در روایات مطالب دقیقی وجود دارد که اطلاع از آنها سبب ارتقای رتبه علمی است. گاهی انسان در برخورد با روایتی، مطالبی را فرا می گیرد که اگر یک عمر در باره آن مطالب می اندیشید، به آن معارف راه نمی یافت. (۴) وقتی انسان به چنین احادیثی برمی خورد، واقعاً به خود می لرزد و چه بسا فکر کند که ای کاش هرگز این روایت را نمی دیدم و در جهل و ناآگاهی خود باقی

ص: ۲۳

۱- (۱). علامه محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۱۱۰ هـ -) - فرزند علامه محمد تقی مجلسی اصفهانی - از بزرگان علما و فقها و محدثان شیعه و صاحب آثار ارزشمند علمی است. وی در عصر خویش منصب شیخ الاسلامی داشت. نفوذ این فقیه بزرگ در حکومت وقت موجب شد که بتواند با کمک علمای دیگر با تألیف و تصنیف آثاری ارزنده، خدمات فراوانی به عالم اسلام انجام دهد. حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل در شرح حال و دوران زندگی او مطالب مستوفایی بیان داشته است. شیخ حر عاملی و صدر الدین سید علی خان مدنی شیرازی از اساتید و مشایخ روایی مجلسی هستند و میرزا عبد الله افندی - صاحب ریاض العلماء - سید نعمت الله جزایری، مولی صالح مازندرانی و امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی از شاگردان مجلسی به شمار می آیند؛ از جمله آثار او: بحار الأنوار که جامع احادیث کلیه مجامع حدیثی شیعه است، آداب الحج، حاشیه تهذیب الاحکام، شرح روضه کافی، مشکاة الأنوار به فارسی در فضیلت قرائت قرآن، الفوائد الطریفه فی شرح الصحیفه است.

۲- (۲). شرح بر اصول و فروع کافی است و در آن به سند هم متعرض شده است که کدام روایت ضعیف است و کدام موثق. ۳- (۳). امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:.... إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ. (نهج البلاغه، خ ۲۳۳، ص ۴۷۰) همانا ما امیران سخن هستیم، درخت سخن در ما ریشه دوانده، و شاخه های آن بر ما سایه افکنده است.

۴- (۴). عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ جِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ. (نهج البلاغه، خ ۲۳۹، ص ۳۵۷) خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مایه حیات دانش و نابودی جهل اند.

می ماندم تا چنین شرمسار نمی شدم؛ ولی گریزی نیست؛ حقایق در لسان ائمه هدی: بدون هیچ پرده و حجابی مطرح شده و باید هم چنین باشد.

زعمای تشیع، به این دلیل که با کسی خورده حسابی نداشتند، نه بی جهت به کسی عنایت داشتند و نه بغض کسی را در دل می پروراندند، هیچ گاه در بیان حقایق، مبهم گویی نمی کرده اند. هدفشان هدایت جامعه و ارشاد توده های مردم بوده است.

حداقل ثمره این ارتباط آن است که با دقت و تأمل در روایات و استفاده مطالب و کسب معارف - که در برخورد اولیه حاصل نمی شود - احساس نشاط و سرور عجیبی به انسان دست می دهد.

این روایات به منزله اقیانوسی است که:

«فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»؛ (۱)

آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد در آن موجود است.

وقتی در روایات دقت کنیم، مقبول قلب و عقل واقع می شود؛ گویی این مطالب در فطرت انسان و در باطن عقل سلیم او بوده و این بزرگواران از آنها پرده برداشته اند. (۲) مثلاً در نهج البلاغه می خوانیم وقتی همام با اصرار از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقاضا می کند که: «تقوای پیشگان را برای من توصیف کنید»، (۳) حضرت ابتدا از توصیف خودداری می کنند (۴)؛ چرا که عاقبت کار را می دیدند؛ اما بعد از آن که همام اصرار می کند،

ص: ۲۴

۱- (۱). زخرف، آیه ۷۱.

۲- (۲). عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَيُّهَا الْحَسَنُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ۸ يَقُولُ:.... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَجَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.... (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۲۶) از عبدالسّلام بن صالح ابوالصّیلت هروی نقل شده که: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ۸ شنیدم که فرمود:.... اگر مردم، نیکویی و محاسن سخنان ما را بدانند قطعاً از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند.

۳- (۳).... يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ؛ (نهج البلاغه، خ ۱۹۳، ص ۳۰۳) ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان توصیف کن که گویی آنان را با چشم می نگرم.

۴- (۴). فَتَقَاعَلَ (علیه السلام) عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ:....، سپس فرمود: «ای همام! از عذاب خداوند بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است» اما همام دست بردار نبود و اصرار ورزید تا آن که امام (علیه السلام) تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود:....

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدون نیاز به مطالعه قبلی و بحث و کتابت و... اوصاف متقین را به آن کیفیت زیبا بیان می کنند به گونه ای که همام با شنیدن این معارف، صیحه ای زده و نقش بر زمین می شود. وقتی حضرت وضعیت او را می بینند، می فرمایند:

«به خدا قسم! از همین می ترسیدم؛ پنندهای رسا با کسانی که شنوای آن بوده و اهل موعظه و نصیحت هستند چنین می کند» (۱). یا در عهدنامه جناب مالک اشتر (ره) (۲)؛ که در حقیقت دستور العمل حکومت واقعی اسلام است؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابعاد قضیه را هم متعرض و متذکر شده اند؛ به طوری - که با ملاحظه دقیق، می بینید اگر درس اول (۳) انس با روایات

صدها نفر از متخصیص صانی - که هر کدام در یک جهت تخصیص داشته باشند - دست به دست هم دهند، توان تدوین چنین مجموعه و دستورالعملی را برای اداره امور حکومت ندارند؛ (۴) بنابراین حکومت اسلامی واقعی آن است که در محدوده فرمایش ایشان باشد و سرسوزنی کم و زیاد در آن وجود نداشته باشد. (۵)

ص: ۲۵

۱- (۱). قَالَ: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَغَفَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا فَقَالَ اميرالمؤمنين (عليه السلام): أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ فَجُهِزَ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ قَالَ: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ.
۲- (۲). تحف العقول: ص ۱۲۶.

۳- (۱) - این درس در جلسه «هفتاد و چهارم» و «ششصد و پنجاه و دوم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۴- (۳). جهت مطالعه شرح این نامه عظیم القدر به کتاب آیین کشورداری، تالیف آیت الله العظمی فاضل لنکرانی مراجعه شود.

۵- (۴). فقال علي بن محمد الهادي ۸: ... هَلَمَكَ مِنْ عِبَادَاتِكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحِدَ بِكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ وَ... وَ الْبَابُ الْمُتَبَلَّى بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدَلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تَسْلِمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَجَدَ وَ اللَّهُ مِنْ الْوَالِيكُمْ... بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَضْلَحَ مَا كَانَ فَيْدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَ انْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ... فَالْزَاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقْصِرُّ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ... کسی که با شما دشمنی کند هلاک می شود و آن کس که شما را انکار کند نومید شده و هر که از سوی شما روی برتابد گمراه شده است؛ ولی کسی که به شما تمسک جست پیروز و سعادت مند است و آن که به شما پناه آورد ایمن است و کسی که شما را تصدیق کند از آفت ها سالم می ماند و آن کس که به شما بیوندد و ملازم شما گردد هدایت می شود... و همان باب و دری هستید که مردم در ورود به آن آزمایش می شوند. هر کس به سوی شما آمد نجات یافت و هر کس که به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نا امید شد، و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شما تمسک جست رستگار شد و هر کس به شما پناه برد ایمن شد و هر کس شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شما زد، هدایت یافت... سختان نور و امرتان هدایت و سفارشتان تقوا و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خوی شما کرم،

و شأنتان حقّ و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأی شما علم و حلم و حزم است. اگر سخن خیر به میان آید، شما سرآغاز، اصل، فرع، گنجینه، جایگاه و منتهای آن هستید. و امر او به سوی شما تفویض شده است... پس کسی که از شما روی برتابد از دین خارج می شود، و کسی که ملازم شما گردد به شما می پیوندد و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد به مهلکه می افتد و حقّ با شما و در خاندان شما و از جانب شما، و بازگردنده به سوی شما است و شما اهل آن و گنجینه آن هستید.... (فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

بر همه شیعیان، به ویژه بر ما - که مدعی ارائه مکتب اهل بیت عصمت و طهارت: و اشاعه فرهنگ ناب ایشان هستیم - لازم است که در درجه اول، کلمات ایشان را در فنون مختلف مطالعه کنیم (۱) و به یک موضوع خاص اکتفا نکنیم. نگوییم فلان موضوع مورد علاقه ما است و تنها اخبار وارد شده در آن موضوع را ببینیم؛ بلکه باید با همه احادیث سروکار داشته باشیم، (۲) به ویژه روایات اصول عقاید که دقیق تر و مشکل تر است.

از این رو، باید در کنار برنامه های روزانه و مسایل علمی، ارتباط و انس خود را با روایات بیشتر کرده و زمانی را برای مراجعه به این منابع و سرچشمه های آب حیات و استفاده از آنها اختصاص دهیم و همان دقت و زمانی را؛ که برای فهم یک روایت فقهی مورد ابتلا صرف می کنیم؛ در مورد این گونه روایات نیز به کار بریم.

یکی از دوستان اهل علم، که در مرکزی مشغول فعالیت است - که اکثراً یا همه

ص: ۲۶

-
- ۱- (۱) . عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ.... (عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ۱، ص ۳۰۷) از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده که: از حضرت رضا (عليه السلام) شنیدم که فرمود: خداوند کسی که امر ما را زنده بدارد را رحمت کند. عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ فرمود: علوم ما را بیاموزد و به مردم تعلیم دهد.
- ۲- (۲) . عن اميرالمؤمنين (عليه السلام): اعقلوا الخبر إذا سجمتموه عقل درایه لا عقل روائیه فإن رواء العلم كثير و رعاته قليل. (غررالحکم، ج ۱، فصل ۳، ح ۷۴، ص ۱۳۷) هرگاه روایتی را شنیدید آن را برای دریافت و دانستن بشنوید نه برای بازگودن، همانا نقل کننده روایت بسیار ولی رعایت کنندگان با علم و اطلاع، اندک.

اعضای آن از برادران غیر شیعه هستند - نقل می کرد: کتاب تحف العقول (۱) را در اختیار دانشمندان آن مرکز قرار دادم؛ با این که تمامی آنها دارای مقام علمی کامل بوده و استاد دانشگاه، دکترا، فوق دکترا و امثال آن بودند؛ آن را به صورت یک معجزه تلقی کرده و گفتند: پیشوایان شما چنین ارشادات و حقایقی را برای شما بیان کرده اند؛ ولی حتی یکی از آنها به گوش ما نخورده است. (۲) ما که بحمد الله تعالی چنین اقیانوسهایی از علم و معرفت در اختیار داریم؛ مراجعه به این گنجینه هایی از مواعظ و نصایح بر ما لازم است.

نباید فقط پشت جلد این کتابها را نگاه کنیم، اگر یک جلد قشنگ زرین کوب داشته باشد از جلدش لذت می بریم - خودم را عرض می کنم -؛ اما از این که چه مطالبی در این کتاب است غافل باشیم. باید خودمان را موظف کنیم که هر روز یا حداقل هر دو سه روز یک بار مراجعه ای به این ارشادات و هدایتها و راهنمایی ها داشته باشیم.

والسلام علیکم و (ره) وبرکاته

ص: ۲۷

۱- (۱). این کتاب یکی از مجموعه های حدیثی ارزشمند و نفیس است که از قرن چهارم به یادگار مانده و حدیثهای برگزیده ای را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم: در حکم، مواعظ، علوم و معارف اسلام گرد آورده، احادیثی که هر چند نام روایانش ذکر نشده اما اکثر مضامینش مورد تأیید کتاب و سنت و منطبق با احادیث مسند است و گواه صدق را در آستین دارد. مؤلف جلیل القدر این کتاب حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رحمه الله تعالی که از بزرگان علمای شیعه در قرن چهارم و با شیخ ابو جعفر صدوق معاصر بوده و شیخ ابو عبدالله مفید از وی اجازه حدیث داشت، مردی خوش ذوق و خوش انتخاب بوده است، کتاب تحف العقول که از تألیفات این عالم جلیل القدر است نمونه ای از انتخاب او است که مورد ستایش و تمجید علمای بزرگ؛ مانند شیخ حر عاملی، علامه مجلسی، صاحب ریاض و دیگران بوده و به احادیث کتابش علما و فقهای ما مانند شیخ اعظم انصاری استناد کرده اند. مؤلف خوش ذوق این کتاب نام زیبایی برای آن انتخاب کرده و بهترین تحفه ها را به عقل و اندیشه مردم اهدا کرده است.

۲- (۲). عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَيْيَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا ۸ يَقُولُ: ... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.... (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۲۶) عبدالستیلام بن صالح ابو الصیلمت هروی می گوید: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ۸ شنیدم که فرمود: ... اگر مردم به محاسن سخنان ما را پی ببرند قطعاً از ما پیروی [و طبق آن عمل] می کنند.

نقل صحیح روایت، یک امر مهم است. اگر قصد طرح آیه یا روایتی را داریم، می بایست دقت کرده تا آن را به اشتباه نقل نکنیم و این برای ما یک درس است. (۲)

ص: ۲۸

۱- (۱) - این درس در یکی جلسات خارج فقه معظم له ایراد گردیده است.

۲- (۲). قد سأل أمير المؤمنين (عليه السلام) سائل عن أحاديث البدع و عما في أيدي الناس من اختلاف الخبر، فقال (عليه السلام): إن في أيدي الناس حقا و باطلا و صدقا و كذبا و ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محكما و متشابها و حفظا و وهما و قد كذب علي رسول الله (صلى الله عليه و آله) علي عهده حتى قام خطيبا فقال: من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار و إنما أتاك بالحدِيثِ أربعة رجال ليس لهم حامس المنافقون:.... الخاطئون: و رجل سجع من رسول الله (صلى الله عليه و آله) شيئا لم يحفظه علي وجهه فوهم فيه و لم يتعمد كذبا فهو في يديه و يرويه و يعمل به و يقول: أنا سمعته من رسول الله (صلى الله عليه و آله) فلو علم المشيرون أنه و هم فيه لم يقبلوه منه و لو علم هو أنه كذلك لرفضه اهل الشبهة:.... الصادقون الحافظون: و آخر رابع لم يكذب علي الله و لا علي رسوله مبعوض للكذب خوفا من الله و تعظيما لرسول الله (صلى الله عليه و آله) و لم يهيم بل حفظ ما سجع علي وجهه فجاء به علي ما سجعه لم يزد فيه و لم ينقص منه فهو حفظ الناسخ فعمل به و حفظ المنسوخ فجنب عنه و عرف الخاص و العام و المحكم و المشابه فوضع كل شئ موضعه و قد كان يكون من رسول الله (صلى الله عليه و آله) الكلام له و جهان: فكلام خاص و كلام عام، فيسمع منه من لا يعرف ما عني الله سبحانه به و لا ما عني رسول الله (صلى الله عليه و آله) فيحمله السامع و يوجهه علي غير معرفه بمعناه و ما قصده به و ما خرج من أجله و ليس كل أصحاح رسول الله (صلى الله عليه و آله) عليه و آله) من كان يسأله و يسئله حتى إن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي و الطائر فيسأله حتى يسئعوا و كان لا يمر بي من ذلك شئ إلا سألته عنه و حفظته فهديه و جوه ما عليه الناس في اختلافهم و عليهم في رواياتهم. (نهج البلاغه، خ ۲۱۰، ص ۴۳۲) شخصی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به احادیث بدعت آور و گوناگونی که میان مردم رواج داشت پرسید، حضرت فرمود: احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص، هم محکم هم متشابه، و برخی به درستی ضبط گردیده و برخی با ظن و گمان روایت شده است. در روزگار پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایشان خطابه ای ایراد کرده و فرمودند: هر کس عمداً به من دروغ نسبت دهد جایگاه او پر از آتش است. افرادی که حدیث نقل می کنند چهار دسته اند که پنجمی ندارد: اول: منافقان نفوذی:.... دوم: اشتباه کار: کسی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سلم چیزی را به اشتباه شنیده، اما سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است و با توهم چیزی را گرفته، اما از روی عمد دروغ نمی گوید، آنچه در اختیار دارد روایت کرده و به آن عمل می کند و می گوید من آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سلم شنیده ام. اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده و غیرواقعی پنداشته، از او نمی پذیرفتند، خودش هم اگر آگاهی می یافت که اشتباه کرده آن را رها می کرد. سوم: ناآگاهی که حدیث شناس نیستند:.... چهارم: حافظان راست گفتار: آن کس که نه به خداوند دروغ می بندد و نه

به پیامبرش دروغ نسبت می دهد. دروغ را از ترس خداوند و حرمت نگهداشتن از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) دشمن می دارد. در آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است و آنچنان که شنیده بدون کم و کاست نقل می کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته، خاص و عام، محکم و متشابه، را شناخته و هر کدام را در جای خویش قرار داده است. گاهی سخنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارای دو معنا بود: سخنی عام و سخنی خاص، کسی آن را می شنید که مقصود خداوند و پیامبرش را از آن کلام نمی فهمید، پس به معنای دلخواه خود تفسیر می کرد و بدون آن که معنای واقعی آن را بداند که برای چه هدفی صادر شده و چرا چنین گفته شده است، حفظ و نقل می کرد. همه یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان نبودند که از او چیزی پرسند و معنای واقعی آن را درخواست کنند تا آنجا که عدّه ای دوست داشتند عربی بیابانی یا سؤال کننده ای از آن حضرت چیزی پرسد و آنان پاسخ آن را بشنوند؛ اما من هرچه از خاطر می گذشت می پرسیدم و حفظ می کردم، پس این است علل اختلاف در نقل حدیث و روایاتی که میان مردم وجود دارد.

ابتدا باید متن روایت از کتب معتدّ به و معتبر نقل شود.

نکته مهم و دقیق دیگر این است که بینیم الفاظ و معنای صحیح آن آیه و روایت چیست.

در ملاحظه کتاب روایت باید از هر کلمه ای با دقت عبور کرد و گرنه ممکن است مطلب، طور دیگری برداشت شود.

یکی از منبری های تهران - که البته فوت شده است - با این که شخص فاضلی

ص: ۲۹

بود و به قول خودش خیلی ولایتی بود، در یکی دو سخنرانی اش راجع به شهادت حضرت زهرا (س) تعبیر کرده که حضرت صدیقه طاهره (س) گرفتار مرض سل شد!

این حرف خیلی برای ما گران تمام شد!

بالآخره ما روزی به ایشان برخورد کردیم؛ گفتیم: آقا! شنیده ایم شما بالای منبر چند مرتبه چنین بحثی را مطرح کرده اید! گفت: بله.

گفتم: دلیل شما بر این مسأله چیست؟

گفت: روایتی در این باب هست.

گفتم: آدرس این روایت را لطف کنید.

آدرسش را به من داد؛ به نظرم مستدرک مرحوم حاجی نوری (۱) را اشاره کرد. ما به کتاب مراجعه کرده و دقت کردیم، در آنجا در حالات حضرت زهرا (س) عبارتی که نوشته این است که ایشان به علت کثرت ناراحتی و گریه أخذها السبل (۲).

ایشان این نقطه سبل را ندیده و «أخذها السبل» را - «أخذها السل» - خوانده بود

ص: ۳۰

۱- (۱). علامه محدث مرحوم حاج میرزا حسین نوری را «مجلسی دوم» خوانده اند (م ۱۳۲۰ ق) که از فقههای متبحر در علم حدیث و رجال و آشنا به سیره و تاریخ بود. اساتید او عبارتند از: فقیه محمد علی بن زین العابدین محلاتی، عبدالرحیم بروجردی، عبدالحسین بن علی طهرانی، شیخ مرتضی انصاری، سید مجدد محمدحسن شیرازی و برخی از شاگردانش عبارتند از: محدث عباس قمی، آقا بزرگ طهرانی، اسماعیل بن محمد باقر اصفهانی و محمدحسین نائینی. برخی از کتب او عبارت است از: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، الصحیفه الثانیه العلویه، الصحیفه الرابعه السجادیه، النجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، معالم العبر فی استدراک جزء البحار السابع عشر، الفیض القدسی فی أحوال المجلسی، جنه المأوی فیمن فاز بلقاء الحجّه فی الغیبه الکبری، حواش علی «منتهی المقال» فی الرجال لأبی علی الحائری و دیوان شعر (فارسی).

۲- (۲). الْجَعْفَرِيَّاتُ، أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَثُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) له لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) اشْتَكَّتْ وَ أَخَذَهَا السَّبِيلُ كَمَا دَأَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله). (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۸)

و روی منبرها روی آن تکیه می کرد، در حالی که سبیل به معنای این است که کسی به علت زیاد گریه کردن پلک های چشمش تورم پیدا کرده است.

این لغزش بدین خاطر است که آن مرحوم دقت لازم را در خواندن عبارت نکرده بود.

اینها همه برای ما درس است که هنگام مطالعه، روایات را به صورت سطحی مرور نکنیم، بلکه هر کلمه ای را با دقت ببینیم؛ چه بسا اشتباه در آن یک کلمه، مسایل نامطلوبی را به وجود آورد. (۱) علاوه بر این که گاهی اشتباه در چاپ هم وجود دارد که باید حتماً دقت شود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۱

۱- (۱). عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَنْ أَبِيهِ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۳، ص ۳۳۸) اگر قبل از شروع هر کاری در آن دقت کنی از پشیمانی ایمن خواهی شد. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام): إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ. (تحف العقول، ص ۴۵۷) امام جواد (عليه السلام) فرمود: اظهار هر چیز پیش از استحکام آن، فساد انگیز است. شدت دقت علما و مراجع زبانزد است به طوری که نقل شده است رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ملقب به (صدوق) بزرگ ترین فرد خاندان بابویه در نقل حدیث تا آن جا دقت می نموده که در کتابهایی مانند امالی و عیون اخبار الرضا محل روایت و نام راوی و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و همین لقب صدوق مطلق که به او داده شده بزرگ ترین دلیل توثیق او می باشد. (اعتقادات شیخ صدوق (ره)، ترجمه حسنی، پیشگفتار مقدمه، ص ۳) و نیز از بیان ها و توضیحات علامه مجلسی (ره) در ذیل بعضی از اخبار کتاب بحار الانوار به خوبی پیدا است که شخصاً با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را می دیده و میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مَیْدَ و غیره اشتباهی روی نداده است! و به راستی باید علامه مجلسی را یک دانشمند کارگشته به تمام معنا موفق دانست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلْسَّانَةِ. (۲)

حضرت صادق علیه آلايف التحية والثناء می فرماید: در حکمت آل داوود علی نبینا و آله و علیه السلام - که ظاهراً کتاب مقدس زبور یا شامل زبور بوده و حکمت ها، موعظه ها، برنامه ها و دستوراتی که از ایشان و خاندانش صادر و در آن تنظیم شده است - جمله ای ذکر شده است که:

بر عاقل لازم است که با وضعیت زمان خود آشنا باشد، تمام توجه او به مسئولیتش بوده

و زبانش را حفظ کند.

حضرت صادق علیه آلايف التحية والثناء این جمله را از حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام بدون کم و کاستی نقل می کند و این دلیل بر تأیید آن بیان است.

کلمه «علی» (۳) در این روایت نشان دهنده این است که عمل، قدری سنگین است؛

ص: ۳۲

۱- (۱) - این درس در جلسه سی و هشتم درس خارج اصول ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: ... (كافي، ج ۲، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۱۱۳)

۳- (۳) . هرگاه کلمه «علی» در چنین مواردی استعمال شود، علامت سنگین و مشکل بودن کار است؛ به همین دلیل این کلمه در وظایف شرعی بسیار استعمال می شود مانند: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ). (بقره، آیه ۱۸۳) یا: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ). (آل عمران، آیه ۹۷) (این حاشیه از فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است).

اما چاره ای هم نیست و باید به دوش کشیده شود؛ چراکه عقل راه درست را از نادرست به ما نشان می دهد. (۱) از این رو توضیح فرمایش حضرت این است: اگر شخصی از موهبت الهی برخوردار شده و نعمت عقل نصیب او گردد و عنوان عاقل بر او منطبق شود، (۲) باید سه مطلب را مورد توجه قرار داده و آن را وظیفه خود دانسته و سنگینی آنها را به دوش بکشد.

عاقلی که مقتضای عقلش را رعایت می کند؛ (۳) باید اولاً: مقطع و موقعیت زمانی خودش را درک کند و توجه کند که در چه جوی و در چه محیطی از زمان قرار گرفته است.

این نکته جنبه عمومی دارد؛ یعنی یک تاجر و یک غیر اهل علم نیز باید این معنا را رعایت کند؛ البته در اهل علم درک این معنا و عمل به آن، اولویت دارد.

طلبه باید آشنا به وضع زمان باشد، باید موقعیت خودش را درک کند و بداند که طلبه این زمان، طلبه بعد از انقلاب، طلبه در نظام و حکومت اسلام، غیر از طلبه بیست سال پیش است؛ چراکه انقلاب اسلامی علاوه بر آن که نظر جامعه خودمان را به اسلام معطوف داشته - به طوری که بحمد الله تعالی شاهد هستیم چه تحول اساسی در جامعه ما به وجود آمده است، خصوصاً در نسل جوان که با اسلام آشنا شده و با انقلاب خو گرفته اند - فریادش برای دنیا نیز بلند است و علی رغم تلاش سنگین ابرقدرتها و

ص: ۳۳

۱- (۱). قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ. (نهج البلاغه، ح ۴۲۱، ص ۷۳۰) از عقل و خرد تو همین برایت بس که راه رشد و رهایی را از راه گمراهی برای تو روشن سازد.

۲- (۲). قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ. (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵) ثروتی سودمندتر از خرد و نعمت عقل و عقلی چونان تدبیر نیست. وعنه (عليه السلام): لَا نِعْمَةَ أَفْضَلُ مِنْ عَقْلِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۵۱) هیچ نعمتی برتر از عقل نیست. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ.... (الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۲) خداوند به بندگانش نعمتی بهتر از عقل نبخشیده است،

۳- (۳). قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِيَةِ. (نهج البلاغه، نامه ۷۸، ص ۶۱۸) همانا تیره روز کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده، محروم ماند.

جنایتکارها - که هدفشان کوبیدن و از بین بردن اسلام است - جوامع بشری و ملت‌ها - مخصوصاً مردمی که حظ و بهره ای از دانش و علم داشته اند - کاملاً به اسلام عزیز توجه پیدا کرده و به سوی آن گرایش دارند.

بنابراین شرایط امروز غیر از شرایط بیست سال پیش است، از این رو طلبه امروز نیز باید غیر از طلبه آن روز باشد، مرجع تقلید امروز باید غیر از مرجع تقلید آن روز باشد.

مرجع تقلید آن روز یک رساله توضیح المسائل داشته و جز پاسخ به استفتائات و اخذ و پخش وجوه شرعی، مسئولیت دیگری نداشت؛ اما مرجع تقلید امروز باید آماده تربیت افرادی باشد که بتوانند با وسایل و امکانات روز، اسلام را - آن هم با زبان روز و با طرز فکری که حاکم بر ملت‌ها و دانشمندان است - در سراسر جهان مطرح کنند.

از این رو آشنایی به زمان، مطلب بسیار مهم و حساسی است. (۱) ثانیاً: تمام توجه او می بایست به جایگاه، شأنیت و مسئولیت خودش باشد. عاقل نباید همه وقت و فکرش را صرف امور دیگران کند، بلکه به آن مسئولیت و شأنی که دارد باید پردازد، و از وظایفش غافل نشود و وقتی فهمید چه مسئولیتی دارد؛ تمام توجه اش را برای رسیدگی هرچه بهتر به آن مسئولیت قرار دهد.

طلبه باید توجه داشته باشد که امروز چگونه می توان به تبلیغ اسلام پرداخت، و نیاز جوامع بشری و گرایش آنها به اسلام را به چه صورتی پاسخ داد؟

مسئولیت امروز طلبه این است که درس بخواند؛ مبدا تحت تأثیر حرفهای جاهلانه یا مغرضانه - نسبت به عدم ضرورت درس خواندن و بیهوده بودن این

ص: ۳۴

۱- (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَالْتَأَظُرْ بِالْقَلْبِ الْعَامِلِ بِالْبَصِيرَةِ يَكُونُ مُبْتَدِئاً عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعِيداً مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَائِرٌ هُوَامٌ رَاجِعٌ. (نهج البلاغه، خ ۱۵۴، ص ۲۸۴) پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیده درون کار کند آغاز هر کار باید بیندیشد؛ آیا آن عمل به سود او است یا به زیان او؟ اگر به سود او است ادامه دهد و اگر زیانبار است توقف کند؛ زیرا اگر بدون آگاهی عمل کند همانند رونده ای است که بیراهه می رود، پس هرچه شتاب نماید از هدفش دورتر می ماند و آن که از روی آگاهی عمل کند، همانند رونده ای به راه راست است، پس باید به درستی بنگرد آیا راه مستقیم را می پیماید یا به عقب بازگشت می کند؟

دروس - واقع شود و وقت گرانقدر خودش را با این حرفهای بیجا و پرداختن به مسایل بی فایده تلف کند. (۱) روزی در ماشین به رادیو گوش می دادم؛ که در رابطه با «وقت» مطالبی بیان شد و ضمن آن اشاره شد که: وقت طلا نیست! نمی شود گفت: وقت طلا- است! بلکه وقت بالا-تر از طلا- است؛ چراکه طلا- را می توان خرید؛ اما چگونه می توان وقت را خریداری کرد؟ پس ارزش وقت از طلا- والاتر و بالاتر است. (۲) به همین جهت آیا صحیح است طلبه با توجه به چنین موقعیتی که دارد فکر، استعداد، نیرو و وقت خودش را در رابطه با اموری غیر از مسئولیت خودش صرف کند؟!

حال؛ فرقی ندارد که چه نوع مسئولیت و وظیفه ای داشته باشد. وظیفه ما - مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب - خیلی زیاد و سنگین شده است، به طوری که اگر یک عمر صد ساله هم داشته باشیم باز نمی توانیم به تمام وظایف خودمان عمل کنیم (۳) و انصافاً این سخن بسیار ارزنده و لطیفی است.

آخرین خصوصیتی که حضرت بیان می فرماید، کم حرفی است. (۴) عاقل هنگام گویش، بجز سخن راهگشا و مفید چیزی نمی گوید.

ص: ۳۵

۱- (۱) . قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيداً وَ جَدَّ تَشْمِيراً وَ كَمَّشَ فِي مَهَلٍ وَ بَادَرَ عَن وَجَلٍ وَ نَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤَدِّلِ وَ عَاقِبَةِ الْمُضِيدِ وَ مَعْبَةِ الْمَرْجِعِ. (نهج البلاغه، ج ۲۱۰، ص ۵۰۶) حریم خداوند را حفظ کنید همانند انسان وارسته ای که خود را آماده کرده و در بهره بردن از فرصت ها کوشیده و هراسان در اطاعت خداوند تلاش کرده و در دنیای زودگذر و پایان زندگی و عاقبت کار به درستی اندیشیده است!

۲- (۲) . قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): اضَاعَهُ الْفُرْصَةَ غُصَّةً. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۶، ص ۲۰۹) وعنه (عليه السلام): بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبِيلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. (نهج البلاغه، ص ۴۰۲) استفاده نکردن و به هدر دادن فرصتها پشیمانی و اندوه می آورد. در حدیث دیگری فرماید: پیش از آن که فرصت از دست برود و اندوه به بار آورد، از فرصت ها استفاده کنید.

۳- (۳) . قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) فرصت ها چون ابرها می گذرند، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید.

۴- (۴) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَيِّمُوتاً فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ وَ الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۵، ص ۲۹۶ و تحف العقول، ص ۳۸۳) وقتی مؤمن را خاموش یافتید به او نزدیک شوید و همراه او شوید؛ زیرا او حکمت را القا می کند و مؤمن کم حرف و کثیرالعمل است؛ ولی منافق پرحرف و کم کار است.

عاقل نباید زبان خود را رها کرده و قبل از این که در مورد زوایای سخن خود بیندیشد و بسنجد که چه مطلبی را در چه جایگاهی و برای چه اشخاصی می خواهد بیان کند، هر حرفی را بزند، خصوصاً نسبت به ما طلبه ها که وظیفه رهبری دینی جامعه را به عهده داریم و مردم تمامی حرفها و رفتار ما را حرف دین تلقی می کنند.

چه بسا یک حرف بدون سنجش و تأملِ ما، عده ای را گمراه و حتی در مواردی نسبت به دین بدبین سازد؛ لذا باید در گفتارمان حدّا کثر تحفظ را داشته باشیم و در مورد آن بیندیشیم (۱).

در وجود انسان نیازها و غرایزی وجود دارد که - حسب ظاهر - حفظ و مراقبت از آنها مهم تر از حفظ زبان است؛ مانند این که شکم خود را از حرام حفظ کند یا شهوت و غرایز جنسی اش را از راه حرام اشباع نکند و در این رابطه از موارد حرام اجتناب کند؛ از این رو در ابتدا به نظر می رسد که به جای حفظ اللسان، می بایست گفته شود: حفظ البطن و حفظ الفرج و...؛ چرا که انسان بیشتر با این موارد سر و کار دارد؛ اما با این حال چرا روی حفظ زبان این مقدار تأکید شده است؟ (۲) مطمئناً در

ص: ۳۶

۱- (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ. قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. (نهج البلاغه، ح ۴۰ و ۴۱، ص ۴۷۶) زبان خردمند در پس دل او است و دل نادان پس زبان او و دیگر این که: دل بی خرد در دهان او و زبان خردمند در دل او است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَتَدَبَّرُ الْكَلَامَ فَإِذَا كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَ إِنْ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۳) ایمان بنده ای استوار و ثابت نمی شود مگر این که قلب و دلش آرام باشد و قلبش آرامش نمی گیرد، مگر این که زبانش را حفظ کند زبان مؤمن در پشت دل اوست و هنگام سخن گفتن در سخن خود تفکر و دور اندیشی می کند، زمانی که دید آن سخن خیر است آن را بیان می کند و اگر زشت و بد باشد آن را پنهان می دارد. اما قلب منافق در پشت زبان اوست و هر چه بر زبانش بیاید آن را بدون تأمل می گوید، و توجهی به عاقبت آن ندارد و از این جهت بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

۲- (۲). حِيَاءٌ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ: احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ: احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَ يَحْكُكَ وَ هَلْ يُكِبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) مردی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: یا رسول الله! مرا وصیت و نصیحتی کنید، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زبانت را نگهدار. بار دیگر عرض کرد: یا رسول الله! مرا نصیحتی فرمایید فرمود: زبانت را نگهدار. باز گفت مرا سفارشی کنید. فرمود: زبانت را نگهدار. وای بر تو! آیا مردم را بجز حرفهای زبانشان در آتش می اندازد؟

این مورد نکته ظریفی وجود دارد.

سه علت در این خصوص به ذهن می رسد:

۱. استفاده از زبان، به تهیه مقدمات و امور دیگر نیاز ندارد.

اگر انسان بخواهد خدای ناکرده مثلاً یک مال حرامی بخورد، نیاز به تهیه مقدماتی دارد، باید غضب، سرقت و مانند اینها تحقق پیدا کند. یا مسایل شهوانی نیاز به تهیه مقدمات دارد. انسان نمی تواند بدون مقدمه مرتکب حرام شود؛ ولی در زبان، این چنین نیست، زبان به هیچ مقدمه ای نیاز ندارد و انسان به همین دلیل از زبان، به راحتی سوء استفاده زیادی می کند.

گاهی انسان حتی از سکوت هم خسته می شود و دلش می خواهد کسی را بیابد و با او صحبت کند، البته نفس این حرف زدن برای انسان مطلوب است(۱)؛ ولی در گفتار می بایست مراقبت زیادی کند.(۲)

ص: ۳۷

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): تَذَاكَرُوا وَتَلَاقُوا وَتَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينٌ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِيثُ. (کافی، ج ۱، باب سؤال العالم و تذاکره، ص ۴۰) با یکدیگر ملاقات، مذاکره و گفتگو کنید؛ زیرا حدیث و گفتگو صیقل دلها است همانا دلها مانند شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آنها حدیث است.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ لُقْمَانَ لِإِبْنِهِ: يَا بُنَيَّ! إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فَضِّهِ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۹۷) تبیین یدل علی أن السکوت أفضل من الکلام و كأنه مبنی علی الغالب و إلا فظاهر أن الکلام خیر من السکوت فی کثیر من الموارد بل یجب الکلام و یحرم السکوت عند إظهار أصول الدین و فروعه و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و یستحب فی المواعظ و النصائح و إرشاد الناس إلی مصالحهم و ترویج العلوم الدینیة و الشفاعة للمؤمنین و قضاء حوائجهم و أمثال ذلك فتلك الأخبار مخصوصة بغير تلك الموارد أو بأحوال عامة الخلق فإن غالب كلامهم إنما هو فيما لا يعينهم أو هو مقصور على المباحات. از حضرت صادق (عليه السلام) روایت شده که لقمان به پسرش فرمود: ای فرزندم! اگر خیال می کنی که سخن ارزش نقره دارد پس مسلماً سکوت و خاموشی ارزش طلا دارد. توضیح علامه مجلسی (ره): این روایت دلالت بر این دارد که فضیلت سکوت از سخن گفتن بیشتر است ولی این مطلب بنا بر غالب موارد است یعنی بیشتر اوقات سکوت بهتر است نه این که همه جا. زیرا روشن است که در خیلی از موارد سخن گفتن بهتر است بلکه در بعضی از موارد گفتن واجب و سکوت حرام است، مانند بیان اصول و فروع دین، و امر بمعروف نهی از منکر. و در مورد پند و اندرز و ارشاد مردم به آنچه مصلحت آنها است و ترویج دین و بیان مطالب دینی و شفاعت و واسطه شدن برای مؤمنین و انجام حوائج و نیازهای آنان که در این موارد و امثال آن مستحب است. بنابراین این گونه اخبار مربوط به غیر این موارد است و یا این که مقصود حالات این مردم عوام است که اکثر سخنان و حرفهای مردم مربوط به مطالبی است که سودی به حال آنان ندارد و یا این که این گونه اخبار مربوط به سخنان مباح است.

زبان چیز عجیبی است و متأسفانه چون همیشه و در همه جا بدون هیچ مقدمه ای در اختیار انسان است از آن سوء استفاده زیادی می شود.

۲. آثار سویی که بر زبان مترتب می شود بر هیچ عضوی از اعضای انسان، بار نمی شود.

انسان با یک جمله، بلکه با یک کلمه، حتی به صورت مزاح و شوخی، ممکن است مرتد شود. عقیده بعضی از علما و بزرگان در مورد مسایل اعتقادی این است که بعضی از جملات یا کلمات؛ حتی اگر به صورت مزاح و شوخی مطرح شود؛ موجب کفر است؛ یعنی با گفتن یک جمله، از دایره اسلام خارج و به دایره کفر و ارتداد کشیده می شود. این جمله با چه وسیله ای تحقق پیدا کرد؟! زبان.

از سوی دیگر با ادای شهادتین توسط همین زبان، کافر مسلمان می شود و آثار اسلام از طهارت و غیر آن بر او مترتب می شود. (۱) ۳. زبان با دیگران هم سر و کار دارد.

اگر کسی خدای نا کرده در مورد مسأله حفظ شکم و شهوت انحرافی داشته باشد انحرافش موردی است؛ یعنی در یک مالی بدون اذن صاحبش تصرف کرده یا ارتباط نامشروعی داشته است؛ اما زبان این گونه نیست بلکه ابزاری است که همیشه در اختیار انسان بوده و منحصر به خود او هم نیست.

از این رو باید در رابطه با شئون افراد بسیار مواظب باشیم. گاهی دیده می شود با یک جمله - که چه بسا هیچ واقعیتی نداشته است - یک نفر به طور کلی از حیثیت

ص: ۳۸

۱- (۱). عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ۸ يَقُولُ: كَمَا أَنَّ أَبُو ذَرٍّ يَقُولُ يَا مُبْتَغَى الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمْ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرِقِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴ و إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۳۹) ابو بصیر از امام باقر (علیه السلام) شنید که فرمود: ابوذر می گفت: ای دانشجوی علم! این زبان، هم کلید خیر است و هم کلید شر، همان طوری که کیسه پولت را مهر می زنی زبان و دهن را هم مهر بزنی.

گاهی انسان مطلبی را درباره کسی می شنود که اگر آن را به خود او بگویند ممکن است حالت سگته برایش پیش آید.

آن شاعر می گوید: گاهی انسان بعضی چیزها را می شنود که آرزوی می کند ای کاش! زیر زمین رفته بود و از کسی چنین جمله ای را نمی شنید.

معلوم نیست چه عقوبتی در انتظار کسی است که با یک جمله، فردی را از حیثیت اجتماعی ساقط کرده است و اگر هم واقعیت داشت، غیبت محسوب می شد و نمی بایست مطرح می شد.

این زمانی است که طرف مقابل انسان، یک شخص است.

اما اگر طرف مقابل، شخصیتی بود که به مسایل اصلی اسلام و انقلاب و نظام مربوط بود؛ خواه لیاقتش را دارد یا ندارد، در باطن معتقد است یا نیست، واقعاً میان او و اسلام و نظام اسلامی وابستگی وجود دارد یا ندارد؛ این ارتباطی به ما ندارد؛ چراکه جامعه او را به اسلام و نظام وابسته می بیند، پس اگر درباره او جمله ای گفته شود که این جمله روی اسلام اثر منفی بگذارد و معنای گفتارش این باشد که اسلام مدیریت ضعیف داشته و در عصر حاضر در مقابل سایر مکتب ها لیاقت اداره امور جامعه را ندارد و نظام اسلامی در ادعاهای خود صادق نیست، چنین جمله ای با این اثری که بر آن مترتب می شود، دیگر نمی توان گفت که از دید اسلام، چه جرم و جنایت بزرگی بر آن مترتب است، حسابش با خود شما.

صدها سلاح و نیزه نمی تواند به اندازه زبان اثر داشته باشد. زبان این چنین انسان را مشتعل می کند، افرادی را از مقام و موقعیت ساقط می کند. اینها پاره ای از آثار سوء زبان است. (۱)

ص: ۳۹

۱- (۱). قَالَ امیرالمؤمنین فی وصیته لابنہ الحسن ۸: تَلَا فیکَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِکَ اَیْسُرُ مِنْ اِدْرَاکِکَ مَا فَاتَ مِنْ مَنطِقِکَ وَ حِفْظُ مَا فی الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِکَاءِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) امیرالمؤمنین در وصیت خود به فرزندش امام حسن ۸ فرمود: اگر در سکوت چیزی را از دست دادی می توانی به دست بیاوری؛ ولی اگر از زبانت چیزی بیرون آمد دیگر نمی توانی آن را جبران کنی و اگر بخواهی چیزی در ظرف بماند باید محکم در آن را ببندی تا محفوظ باشد. - ابن صدقه عن جعفر عن ابيه ۸ قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ قَالَ لِسُلَيْمَانَ ۸ يَا بَنِي إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الضَّحِكِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تَتْرُكُ الْعَبْدَ حَقِيرًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَنِي عَلَيْنِكَ بِطُولِ الصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ النَّدَامَةَ عَلَى طُولِ الصَّمْتِ مَرَّةً وَاحِدَةً خَيْرٌ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى كَثْرَةِ الْكَلَامِ مَرَاتٍ يَا بَنِي لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ يَتَّبَعِي لِلصَّمْتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ابن صدقه از امام باقر و ایشان از پدر بزرگوارش ۸ روایت می کند که فرمود: داود به سلیمان ۸ گفت: ای فرزندم! از خنده زیاد دوری کن؛ زیرا خنده زیاد، روز قیامت آدمیان را کوچک می کند. فرزندم همواره ساکت باش مگر در جایی که خیری باشد، پشیمانی برای سکوت یک بار بیشتر نیست؛ ولی پشیمانی برای سخن زیاد بیشتر است، ای فرزند! اگر سخن از نقره باشد سکوت از طلا خواهد بود.

توسط این زبان، چه جنگهایی در عالم به وجود آمده، چه قتلهایی تحقق پیدا کرده، چه نفوسی از بین رفته و چه اعراضی هتک شده! چه بسا همه اینها به خاطر یک جمله و یک کلام بوده است. (۱) مسأله زبان، بسیار عجیب است و کنترل آن هم کار دشواری است، مخصوصاً در جلسات دوستانه ای که انسان تشکیل می دهد اگر بخواهد نسبت به گفتارش مراقبت کرده و خود را محدود کند تا حرفی نزند که شائبه غیبت، تهمت و اشاعه فحشا در آن باشد یا - به دلیل مشکلات فراوانی که در کشور داریم - موجب تضعیف نظام یا تضييع حقی از حقوق دیگران شود یا موجب بالا بردن افرادی که صلاحیت ندارند یا پایین آوردن افرادی که نمی بایست به موقعیت آنها لطمه بخورد باشد، آن وقت باید گفت: دیگر چه حرفی برای انسان می ماند که با رفیقش صحبت کند؟! اینجا

ص: ۴۰

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئاً فَيَقُولُ لَهُ خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَعِزَّتِي وَجَلَمَالِي لَأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لِمَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ جَوَارِحِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) سکونی از امام صادق (عليه السلام) روایت می کند که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: خداوند زبان را عذابی می کند که هیچ یک از جوارح انسان را مانند آن عذاب نخواهد کرد، زبان می گوید: بار خدایا! مرا طوری عذاب می کنی که مانند عذاب سایر اعضا و جوارح نیست. خداوند می فرماید: از تو سخنی جاری شد و به شرق و غرب عالم رسید، خون های حرام به وسیله آن جاری شد و اموال مردم به حرام غارت گردید و نوامیس به حرام مورد تجاوز قرار گرفت، اینک به عزت و جلال خودم سوگند! تو را عذابی می کنم که هیچ یک از اعضا را مانند آن عذاب نکرده باشم.

است که کار، بسیار سنگین و مشکل است. (۱) خلاصه این که در میان اعضای انسان این زبان به قدری نقش دارد که به نظر من کسی قادر نیست آثار سوء و آثار حسن آن را بشمارد. از این رو باید آثارش را نفیاً و اثباتاً با سایر اعضا مقایسه و محاسبه کرد.

به خاطر همین سه نکته ای که مطرح شد، «حفظ اللسان» از تمام مسائل بالاتر است و حضرت به همین دلیل در این روایت می فرماید: عاقل کسی است که زبانش را حفظ کند.

محافظت از زبان مشکل است، اما ضرورت دارد؛ چرا که همواره به این مسأله مبتلا است. پس خیلی باید مراقب باشد که این مسائل بسیار حساس است. انسان آنقدر آزاد نیست که هر جا هر چه بخواهد بگوید (۲) و هر چه بخواهد بشنود! آزادی ما در محدوده اسلام است و نباید از محدوده آن تجاوز کرد، آزادی خارج از محدوده اسلام، آزادی نیست (۳).

در تحف العقول به روایتی از امام باقر (علیه السلام) برخورد کردم که با حدیث مورد بحث ما بسیار متناسب است.

روی عن الإمام أبي جعفر محمد بن علي باقر العلوم (عليه السلام):

«إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ

ص: ۴۱

۱- (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلِمَاتَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلِمَاتُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ، مَنْ كَثُرَ كَلِمَاتُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هر کس بداند سخن او از اعمالش به حساب می آید در گفتار خود کوتاهی می کند و از لغویات دست بر می دارد. فرمود: هر کس پر حرف باشد خطایش زیاد خواهد بود. فرمود: هر گاه ادب نداشتی سکوت را مراعات کن.

۲- (۲). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقَّ بِطُولِ السَّعْنِ مِنَ اللِّسَانِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هیچ چیز سزاوارتر از زبان برای زندانی کردن طولانی مدت نیست.

۳- (۳). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ امْرُؤُ وَ لِيُعَلِّمْ مَا يَقُولُ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۴) خداوند نزد هر گوینده ای حاضر و نزد زبان هر گوینده ای است، پس باید خدا را مد نظر قرارداد، بداند که چه بر زبان می راند.

مُؤْمِنًا أَمْسِيكَ لِسَانَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ فَإِنَّ ذَلِكَ صَدَقَهُ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): لَا يَسْلِمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخُزْنَ لِسَانَهُ» (۱).

«به راستی که این زبان کلید هر خیر و شرّی است، پس بر فرد مؤمن سزاوار و لازم است آنچنان که بر طلا و نقره اش قفل می زند، زبان خود را فرو بندد؛ زیرا پیامبر ۶ فرمود: خداوند مؤمنی که زبان خود را از هر شرّی حفظ می کند مورد لطف و رحمت خود قرار می دهد؛ زیرا این کار صدقه ای است که به خود می دهد. سپس حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: هیچ کس تا زبانش را حفظ نکند از ارتکاب گناه مصون نخواهد ماند».

طبع مادّی انسان اقتضا می کند که کاملاً به حفظ مسایل و امور مالی عنایت داشته باشد و خیلی کم اتفاق می افتد که کسی از اموالش غافل شده، از آنها محافظت نکند یا حتّی مالی را در اختیار فرزندش قرار دهد. در مورد زبان هم باید چنین حالتی داشته باشیم. آیا همان طور که اموالمان را از آسیبها حفظ می کنیم تا کسی به آنها دسترسی پیدا نکند نسبت به زبان هم چنین برخوردی داریم؟! با این که مسأله حفظ زبان در سعادت و شقاوت ما نقش زیادی دارد و امور مالی قاعدتاً چنین نقشی را - اثباتاً یا نفیاً - ندارد.

حضرت می فرمایند: باید این چنین بود تا از شرور در امان باشیم و خیرات به سمت ما سرازیر شود.

سپس امام (علیه السلام) کلامی را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در رابطه با صدقه بیان می فرماید: «

صَدَقَهُ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ»؛ صدقه انسان در مورد شخص خودش این است که زبانش را حفظ کند. فرق صدقه که یکی از عبادات است با هبه این است که در ماهیت صدقه قصد قربت اعتبار دارد؛ ولی در ماهیت هبه قصد قربت معتبر نیست.

این بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به این صورت می توان تقریر کرد که «امساک اللسان» نه تنها سبب می شود انسان نسبت به گناهان زبان مصونیت پیدا کند و در دایره تهمت، غیبت، اشاعه فحشا و امثال آن قرار نگیرد بلکه نفس این مراقبت و این که انسان با زبانش این طور برخورد کند، عبادت است.

ص: ۴۲

سپس حضرت (علیه السلام) می فرماید:

«لَا يَسِيلُ أَحَدٌ مِنْ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ»؛ هیچ کس از گناهان سالم نمی ماند مگر این که - همانند اموالی که آن را در صندوقی محکم قرار می دهد - زبان خودش را حفظ کرده، در صندوقی قرار دهد.

در کتاب کافی در حاشیه همین فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عبارت بالاتری را نقل کرده است.

حضرت می فرماید:

«ثُمَّ قَالَ: وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ».(۱)

هیچ بنده ای تا قبل از این که زبان خود را حفظ نکند، حقیقت ایمان را نشناخته و آن را درک نمی کند.

در حقیقت نیز مسأله این چنین است. نوع گناهان از طریق زبان، گریبان گیر انسان می شود. بسیاری از محرمان در اصل مربوط به زبان است (۲)؛ مانند غیبت،

ص: ۴۳

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ. (کافی، ج ۲، باب الصمت، ص ۱۱۳) زبانت را نگهدار؛ زیرا نگهداری زبان صدقه ای است که به خود می دهی (چون خاموشی تو را از بلا ننگه می دارد)؛ سپس فرمود: هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نمی شناسد تا برخی از گفتارش را نگهدارد [و تنها آنچه را به سود دنیا یا آخرتش باشد رها کند و بگوید]. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَتَدَبَّرُ الْكَلَامَ فَمَاذَا كَانَ خَيْرًا أَوْ أَيْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَالْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَلَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَإِنْ أَكْثَرَ خَطِيئَاتِ ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۲) ایمان هیچ بنده ای محکم و استوار نمی شود مگر این که قلب و دلش را آرام و محکم کند و دلش آرامش پیدا نمی کند مگر این که زبانش را حفظ کند؛ چرا که زبان مؤمن در پشت دل و قلب او است هر گاه بخواهد سخن بگوید در سخن خود دوراندیشی و تفکر می کند زمانی که دید آن سخن خیر و حق است آن را ظاهر می کند اگر سخن شرّ و زشت و بد بود پنهانش می کند؛ ولی منافق دلش پشت زبان او است هر چه سر زبانش آید بدون فکر و اندیشه می گوید و توجّهی به عاقبت و سود و زیانش ندارد و همانا بیشتر گناهان فرزند آدم از راه زبان است.

۲- (۲). عن الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ۸ قَالَ: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابُ بِبِكَ وَ نُعَاقِبُ بِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ثمالی از حضرت سجاد (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: زبان انسان هر روز با سایر اعضا و جوارح او روبرو می شود و می پرسد: حالتان چطور است؟ پاسخ زبان را که می دهند می گویند: حال ما خوب است اگر تو بگذاری و زبان را سوگند می دهند: تو را به خدا! تو را به خدا! که ما را مراعات کنی که ثواب ما و عقاب ما در گرو رفتار تو است. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

(علیه السلام) قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَكُلَّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكْفِّرُ اللِّسَانَ يَقُولُ نَشَدْتُكَ اللَّهُ أَنْ نُعَذَّبَ فِيكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) روزی نیست مگر این که هر عضوی از بدن انسان زبان را تکفیر می کنند و می گویند: تو را به خداوند سوگند می دهیم که ما را عذاب نکنی!.

دروغی که بر حسب روایات: (۲) اگر همه شرور در یک جا جمع شوند، کلید آن دروغ است، این زبان است که دروغ را به وجود می آورد و چنین اثر عجیبی دارد.

بنابراین روشن شد که هیچ عضوی از اعضای انسان برای وارد ساختن انسان در محرمات، نزدیک تر، مهیاتر، کم هزینه تر و بی مقدمه تر از زبان نیست. هیچ مقدمه ای لازم ندارد، هیچ مشکلی در کار نیست و هیچ شرطی هم ندارد. مثل این که زبان علت کامل برای رسیدن به معصیت است.

به همین دلیل در آن روایت معروف می گوید: «

الْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ» (۳)؛ گویی لجامی به دهان مؤمن گذاشته شده است و او آزاد نیست تا هر حرفی را که به ذهنش می رسد، بگوید. باید همه حرفها، نسبت دادن ها و... روی ملاکها و مبانی شرعی باشد و الا مجوزی برای آنها وجود ندارد.

وقتی با افرادی که در مقام تهذیب نفس برآمده و در این رابطه موفق بوده اند، برخورد می کنیم، می بینیم نسبت به حرف زدندان مراقبت زیادی دارند. گاهی دو

ص: ۴۴

۱- (۱). ملا محسن فیض کاشانی در کتاب «محجۀ البیضاء» بیست موضوع را به عنوان آفات زبان ذکر می نماید اما ملا مهدی نراقی در «جامع السعادات» مفاسد زبان را به بیست تا بیست و سه مورد رسانده است و یکی از علمای معاصر (آقای مهدی فقیه ایمانی) در کتاب «نقش زبان در سرنوشت» انسان گناهان زبان را حدود ۲۰۰ موضوع مطرح کرده است.

۲- (۲). عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام) قَالَ: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ. (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۴، ص ۲۳۲) همه پلیدیها در اتاقی قرار دارند و کلید آن در دروغ است.

۳- (۳). قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْأَغْلَبُ مَنْ غَلَبَ بِالْخَيْرِ وَالْمَغْلُوبُ مَنْ غَلَبَ بِالشَّرِّ - وَالْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ. (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۷۰، ص ۲۷۲) پیروز آن است که بر کار خیر پیروز و موفق باشد و شکست خورده کسی است که شرش غالب باشد و مؤمن دهانش بسته است و قفل خاموشی به دهان دارد.

ساعت حرفهای بی ارزش از کسی می شنود، اما هیچ جوابی حتی یک کلمه نفی واثبات به او نمی دهد. (۱) یکی از مسایل مهم درباره امام بزرگوار همین بود؛ گاهی اتفاق می افتاد که کسی دو ساعت تمام بر خلاف نظر و میل ایشان حرف می زد؛ ولی از مرحوم امام یک کلمه جواب نفی نمی شنید. شاید هم تصور می کرد که ایشان تمام این مطالب را از او پذیرفته، در حالی که ایشان حتی یک واژه را هم نپذیرفته بود. (۲) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۴۵

-
- ۱- (۱). (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ). (مؤمنون، آیه ۳) و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.
- ۲- (۲). (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (فرقان، آیه ۶۳) بندگان [خاص خداوند] رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان، ایشان را مخاطب سازند [و سخنان نابخردانه گویند] به آنان سلام می گویند [و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند].

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَوْثِقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ» (۲).

حضرت صادق (عليه السلام) می فرماید: از مستحکم ترین دست آویزهای ایمان این است که برای خداوند دوست بداری و برای خداوند دشمن بداری و برای خداوند عطا کنی و برای خداوند دریغ داری.

از محکم ترین استوانه ها و دستاویزهای ایمان این است که ملاک حُبّ و بغض، محدود به رابطه با خداوند متعال شود. (۳)

ص: ۴۶

۱- (۱) - این درس در جلسه بیست و نهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲- (۲) . ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: (كافي، ج ۲، باب الحب في الله، ص ۱۲۴)

۳- (۳) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحِبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِي اللَّهِ وَ وَالِ فِي اللَّهِ وَ عَادِ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَلَا يَأْتِيَهُ اللَّهُ إِلَّا بِجَدَلِكَ وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ وَ إِنْ كَثُرَتْ صِيَمَاتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَ قَدْ صَارَتْ مُوَاحَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ وَ ذَلِكَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا. فَقَالَ لَهُ: وَ كَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ وَ عَادَيْتُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ وَلِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى أُوَالِيَهُ وَ مَنْ عَدُوُّهُ حَتَّى أُعَادِيَهُ؟ فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ: أَتَرَى هَيْدًا؟ فَقَالَ: بَلَى قَالَ: وَلِيَ هَيْدًا وَلِيَ اللَّهُ فَوَالِهِ وَ عَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِهِ وَالِ وَلِيَ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتَلَ أَبِيكَ وَ وَلَدَكَ وَ عَادَ عَدُوَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَ وَلَدَكَ. (أمالى الصدوق، مجلس ۳، ص ۱۱) روزی رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به یکی از اصحاب فرمود: ای بنده خدا! در راه خدا دوست بدار و

علاقه مند است و برای او فعالیت می کند بتواند این علاقه را به حساب خداوند بگذارد. حتی می تواند این را نسبت به فرزندان و نزدیکان خودش هم ملاک برتری قرار دهد،^(۱) بچه اش را به این عنوان که موهبت الهی است دوست داشته باشد؛ چنان

ص: ۴۷

۱- (۱). «حب» ارتباط شدید بین دو طرف است و البته این علاقه در جهان آخرت روشن تر و محکم تر و باصفا تر می شود، زیرا حجاب ها و موانع جسمانی دنیوی از میان برداشته می شود. وقتی محبت برقرار شود، هیچ لذت و حلاوت و نعمتی نمی تواند با آن رقابت و مقابله کند، مخصوصاً که حبّ، الهی باشد. آری انسان در مقابل محبت شدید به فرد یا امری: حاضر است از تمام خوشیها و نعمتها حتی از مال، اولاد و عنوان بگذرد و همه را در راه وصال او فدا کرده و از دست بدهد. حقیقت و بازگشت حب فی الله، به محبت پروردگار متعال می باشد و باید متوجه شد که حب فی الله همیشه در طول حب الله و پس از تحقق آن صورت می گیرد و تا حقیقت محبت خداوند در قلب کسی ثابت و مستقر نگشته است نمی تواند محبت های دیگر را به عنوان الهی داشته باشد. محبت حقیقی و الهی تنها از یک طرف صورت نمی گیرد بلکه محب بودن حقیقی ملازم با محبوبیت می باشد و این معنا قهراً و طبعاً ملازم تحقق محبت و علاقه از طرف خداوند نیز می باشد و اما محبت مادی؛ یعنی محبت روی اغراض نفسانی و مقاصد دنیوی و جسمانی از مال و عنوان و فرزند و منافع ظاهری، هرگز قابل اعتماد، همیشگی، ثابت و باقی نخواهد بود؛ زیرا امور مادی در گذر و زوال و تغییر و تحول است و آنچه وابسته به چنین اموری باشد در معرض فنا و زوال قرار گرفته و سزاوار اطمینان و دل بستگی نخواهد بود. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ لَا يُحِبُّ اللَّهَ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۶، ص ۲۳۶) آدمی با کسی که مورد محبت اوست می باشد. هر کس بنده ای را برای خداوند دوست بدارد خداوند را دوست داشته است و کسی که خداوند را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد.

که در قرآن خداوند درباره فرزندان بشر، به «یَهَبُ» تعبیر می کند:

(يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يَزُوْجَهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنْثَاءً) (۱) خداوند متعال به هر شخص که بخواهد دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر، یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو را برای آنان جمع می کند.

بنابراین فرزند هدیه ای است که خدای متعال به انسان داده است و ما هم آن را چون از موهبت های خداوند هستند دوست داشته باشیم. گاهی ما برای این اضافه ها و نسبت ها خیلی ارزش قائل هستیم، مانند تربت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) - که باید برای آن ارزش قائل شویم -؛ چرا که به حضرت نسبت دارد، این خاک سرزمینی است که بنیانگذار مکتب شهادت در آن بوده است، خاکش هم ارزش دارد، باید هم ارزش داشته باشد. (۲) اگر انسان از کسی

ص: ۴۸

۱- (۱). شوری، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الشُّوْءَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ وَ بُغْضَ زِيَارَتِهِ. (کامل الزیارات، ص ۱۴۲) کسی که خداوند خیر او را اراده کرده باشد در قلبش محبت امام حسین (علیه السلام) را قرار داده و در دلش محبت زیارت آن جناب را می اندازد و کسی که خداوند بدی را برای او بخواهد در قلبش بغض امام حسین (علیه السلام) را قرار داده و در دلش بغض زیارت آن حضرت را می اندازد. - عَنْ أَبِي بَكْرٍ قَالَ أَخَذْتُ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي عِنْدَ رَأْسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ۸ فَإِنِّي طَيَّنْتُ حَمْرَاءَ فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (عليه السلام) فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَأَخَذَهَا فِي كَفِّهِ ثُمَّ شَمَّهَا ثُمَّ بَكَى حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ: «هَذِهِ تُرْبِيَّةٌ حَيْدِي». (کامل الزیارات، ص ۲۸۳) ابی بکار می گوید: از تربتی که بالای سر قبر حضرت حسین بن علی ۸ بود مقداری برداشتم، این تربت سرخ رنگ بود؛ پس بر حضرت رضا (علیه السلام) وارد شده و آن را به حضرت عرضه داشتم. آن جناب تربت را در کف دستشان نهاده و بویدند؛ سپس چنان گریستند که اشک های مبارک شان جاری شد، سپس فرمودند: این تربت جدم می باشد. - قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): مَنْ مَيَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيْمَانَ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشْرَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ بِإِلْحَانِهِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۱۳، ص ۲۲۸) هر که بر حب آل محمد بمیرد شهید مرده است... آمرزیده مرده است... توبه کار مرده است... مؤمن کامل الایمان مرده است... او را ملک الموت و بعد از آن منکر و نکیر به بهشت مرده می دهند... برای او در قبرش دو در به سوی بهشت گشاده شود... خداوند قبر او را مزار فرشتگان رحمت گردانند... بر سنت و جماعت مرده است و آگاه باش! هر که بر بغض آل محمد یعنی بر دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت حاضر شود در حالی که در میان دو چشم او نوشته باشد که: از رحمت خدا نا امید است... کافر مرده است... بوی بهشت را نشنود.

که به او معتقد است چیزی بگیرد حتی اگر یک قلم باشد، برای آن قلم حساب خاصی باز می کند.

اگر مقداری پول - هر چند اندک - از امام امت (۱) یا یک مرجع تقلید به انسان برسد، آن را خرج نمی کند و دوست دارد آن را حفظ کند؛ چراکه از دست امام و یا یک شخصیت بزرگ به او رسیده است. در مورد فرزند نیز باید متوجه باشیم که چه کسی این فرزند را به ما داده است؟ اگر محبت انسان به فرزندش به این عنوان باشد که او موهبت الهی است این «مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ» است.

همچنین نسبت به دشمنی ها هم خیلی باید مراقب بود؛ چراکه ما در معرض آزمایشهای بسیار بزرگی قرار داریم. اگر کسی به گوشه عباى انسان اهانت کرد، نباید خدای ناکرده بغض او را در دل بگیریم که به من و مقام من اهانت کرد! (۲)

ص: ۴۹

۱- (۱). این جلسه درس استاد در زمان حیات مرحوم امام ایراد گردیده است.
۲- (۲). عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَالَ: تُعْرَضُ أَعْمَالُ النَّاسِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ - يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ - فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَنْ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ شَحَاءٌ - فَيَقَالُ انْتُرِكُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵، ص ۲۲۱) اعمال مردم در هر هفته دو بار بررسی می شود: روز دوشنبه و روز پنجشنبه و هر بنده مؤمن آمرزیده می شود جز کسی که میان او و برادر دینی اش کینه و دشمنی باشد، و گفته می شود آمرزش این دو را رها کنید تا وقتی با هم صلح و سازش کنند. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ بَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَصْبَحَ كَذَلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ وَ إِنْ مَاتَ كَذَلِكَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۸۰) کسی که شب را به صبح برساند در حالی که در دل نسبت به برادر دینی اش کینه داشته باشد شب را با خشم خداوند به سر برده و در طول روز نیز مورد خشم پروردگار است تا آن که [از این کار زشت] توبه کند و از اندیشه اهریمنی خود بازگردد و اگر بر همین حال بمیرد، به دینی غیر از دین اسلام از دنیا رفته است. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): عَلَامَةُ الزَّاهِدِ فَعَشْرَةٌ... وَ لَيْسَ لَهُ حَمِيَّةٌ وَ لَمَّا حَقَمْتُ يُحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ وَ يَنْفَعُ مَنْ ضَرَّهُ وَ يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ. (تحف العقول، ص ۱۵) نشانه زاهد ده چیز است: تعصب و کینه نداشته باشد، جواب بدی را به خوبی پاسخ دهد، به آن که زیانش رسانده سود بخشد، از آن که به او ستم روا داشته گذشت کند.

آری، اگر کسی به عنوان این که من روحانی هستم اهانت کرد و روحانیت مورد اهانت واقع شد، اگر بغضی نسبت به او پیدا می شود بغض فی الله تعالی است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۵۰

درس پنجم: ایصال به خواسته های دنیوی و اخروی

درس پنجم (۱) ایصال به خواسته های دنیوی و اخروی

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «ثَلَاثَةٌ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِنَّ نَالَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بُعِثَتْهُ، مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ وَرَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ» (۲).

این حدیث حضرت صادق (علیه السلام) عبارتش خیلی کوتاه ولی مطالبش بسیار بلند است. امام می فرماید: سه موضوع است که اگر کسی این سه را در خودش ایجاد کند و نسبت به آنها مداومت داشته و آن را رها نسازد به هدف نهایی خود - چه در رابطه با مسائل دنیوی و چه در رابطه با مسائل اخروی - و تمام خواسته های دنیا و آخرت خود می رسد: ۱. چنگ زدن به ریسمان الهی. (۳) ۲. خشنود بودن به قضا و تقدیر الهی

ص: ۵۱

۱- (۱) - این درس در جلسه سیصد و یازدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . تحف العقول، ص ۳۱۵.

۳- (۳) . عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ إِبْلِيسُ خَمْسِيَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي، مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنْ نَيْتِهِ صَادِقَةً وَ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصْطَبِ حِينَ تُصَبِّبُهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۰، باب ۳، ص ۱۳۱) حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: ابلیس چنین می گوید: پنج چیز است که من در آن موارد کاری نمی توانم بکنم و بقیه مردم در قبضه و سیطره من هستند ولی من درباره این پنج گروه عاجزم: ۱. کسی که با صدق نیت و راستی به خداوند پناهنده شده و به او اتکا داشته باشد و در تمام کارهای خود به خداوند توکل کند. ۲. کسی که در شبانه روز فراوان به تسبیح خدا پردازد. ۳. کسی که برای برادر مؤمن خود آن را پسندد که برای خود می پسندد. ۴. کسی که هنگام رسیدن مصیبت بی تابی نکند. ۵. کسی که به آنچه خداوند به او عنایت فرموده راضی و خشنود باشد و از جهت روزی خود خداوند را متهم نداند. - و رُوي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ اعْتَصَمَ بِي دُونَ خَلْقِي ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رِزْقَهُ فَإِنْ دَعَانِي أَجِبْتُهُ وَ إِنْ اسْتَعَطَّنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَكْفَانِي كَفَيْتُهُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِمَخْلُوقٍ دُونِي قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دُونَهُ إِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَ إِنْ اسْتَكْفَانِي لَمْ أَكْفِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۳۵، ص ۱۲۰) و نیز روایت شده است که خداوند می فرماید: هر کس به من پناه آورد و اتکا نماید، آسمان و زمین را ضامن رساندن روزی او قرار می دهم، اگر مرا بخواند جوابش را می دهم اگر چیزی از من بخواهد به او می بخشم و اگر کفایت امورش را از من بخواهد کارش را به سامان می رسانم.

۱ - اعتصام به خداوند تبارک و تعالی

«اعتصام» یعنی «تأثیرناپذیری»؛ از آب کر در مقابل آب قلیل به «ماء مُعْتَصِم» و تأثیر ناپذیر تعبیر می کنند؛ بنابراین «ماء مُعْتَصِم»، یعنی آبی که به سبب رسیدن به حدّ کزیت، دیگر از آسیب پذیری و از آلودگی به نجاست اعتصام پیدا کرده است، از این رو است که عنوان عصمت، به انبیا و ائمه: داده شده است و این لغت نسبت به معصومین: به کار می رود؛ یعنی ریشه لغوی و معنای عصمت به این معنا است که برای ایشان هیچ گونه آسیب پذیری در برابر گناه وجود ندارد.

حال اگر انسان بخواهد از آسیب پذیری محفوظ بماند، باید به چه کسی و چه چیزی معتصم بشود؟!

بدیهی است که برای اعتصام و تأثیرناپذیری، کسی مناسب تر از خداوند تبارک و تعالی نیست.

اعتصام به نیروی الهی به این معنا است که انسان خداوند متعال را پناهگاه خود قرار دهد. اگر کسی به خداوند اعتصام داشته باشد و خداوند تبارک و تعالی را پناهگاه خودش ببیند همین به تنهایی برای او اعتصام است و دیگر از هیچ کس و هیچ چیز تأثیر پذیر و آسیب پذیر نیست (۱).

ص: ۵۲

۱- (۱). رُوی أَنَّ اللَّهَ جَبَلٌ وَعَزَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ: مَا اَعْتَصِمَ بِبِي عَبْدٌ مِّنْ عِبَادِي دُونَ اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكُكَ مِنْ نَبِيَّتِهِ ثُمَّ يَكِيدُهُ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ اِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ وَ مَا اَعْتَصَمَ عَبْدٌ مِّنْ عِبِدِي بِاَحَدٍ مِّنْ خَلْقٍ دُونِي عَرَفْتُ ذَلِكُكَ مِنْ نَبِيَّتِهِ اِلَّا قَطَعْتُ اَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ يَدَيْهِ وَ اَسَخْتُ الْاَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَ لَمْ اُبَالِ بِاَيِ الْوَادِي هَلَكُكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۳، ص ۹۸) روایت شده که خداوند به داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی کرد و فرمود: ای داوود! هر بنده ای از بندگان من که مرا پناهگاه خود بداند و به من توسّل جوید و به مخلوقات من روی نیاورد و به آنها چنگ نزند و آنان را پناهگاه خود نگیرد و نیت خود را هم پاک کند، اگر همه اهل آسمانها و زمین او را آزار و اذیت کنند من راه خروج از آن فتنه ها را برایش باز می کنم. اما اگر بنده ای از بندگانم به یکی از مخلوقات پناه ببرد و او را بر مقدرات خود حاکم گرداند و نیت او نیز بر اینها گواهی دهد همه اسباب و وسایل دنیا را از وی قطع خواهم کرد و زمین را زیر پایش سست خواهم کرد و باکی نخواهم داشت که در کجا به هلاکت برسد.

او بهترین پناهگاه برای انسان است؛ چراکه انسان به کسی پناه می برد که هرگز آسیب نمی پذیرد؛ در نتیجه کسی که به خداوند تبارک و تعالی اتکا کرد تحت تأثیر هیچ جریان و هیچ غضب و شهوت و مال و جاهی و هیچ حبّ و بغضی و مانند آن واقع نمی شود.

هرکدام از این موارد به تنهایی کافی است تا انسان را متزلزل کند و او را به زانو در آورد؛ ولی با اتکا به نیروی الهی، برای انسان حالت تأثیرناپذیری در رابطه با این مسائل پیدا می شود؛ مثل همان ماء مُعْتَصَمَةٍ می که هرگونه ملاقات با نجس؛ سرسوزنی در آن اثر گذار نیست.

شما بحمد الله تعالی در طول عمرتان حوادث زیادی را دیده اید و در تاریخ هم ملاحظه کرده اید که هیچ قدرتی، هیچ مقامی و هیچ موقعیتی نمی تواند برای انسان اعتصام ایجاد کند و او را از آسیب پذیری نجات دهد!

تنها خداوند است که با احاطه علمی به همه مصالح و امور و قدرت مطلقه خود، بهترین تکیه گاه است؛ زیرا همان گونه که در قرآن کریم آمده است: (أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۱) و (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۲). قدرت مطلقه و احاطه علمی مطلقه، تنها در ذات مقدّس باری تعالی وجود دارد. اگر انسان بتواند به قدرت خداوند، علم خداوند و الطاف خداوندی مرتبط شود و آنها را پشتوانه خودش قرار دهد، از هرگونه آسیب پذیری نجات خواهد یافت.

این که در آیه شریفه می گوید: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۳) معنایش ذکر

ص: ۵۳

۱- (۱). بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است. (بقره، آیه ۲۳۱)

۲- (۲). خداوند بر هر چیز تواناست. (بقره، آیه ۲۰)

۳- (۳). آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد. (رعد، آیه ۲۸)

لفظی و حتی یاد قلبی خداوند تبارک و تعالی نیست! شاید معنایش این باشد که اگر انسان بخواهد در هر بُعدی، در هر جهتی و در هر مرحله ای، آرامش داشته باشد باید به خدا مُعْتَصِم شود و او را پشتوانه خود قرار دهد، همان خداوندی که خودش در قرآن می فرماید: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (۱) دلالت التزامی این آیه شریفه این است که انسان آنقدر عاجز و دور از واقعیات است که مصالح و مفاسد شخصی خودش را هم نمی فهمد! یعنی ای انسان! تو در رابطه با امور خودت هم نمی فهمی خیر و صلاح چیست؟ در این مورد هم باید خداوند پشتوانه تو باشد. به این اندازه دستت از واقعیات کوتاه است، همان گونه که خود انسان هم این معنا را تجربه کرده است.

گاهی انسان به یک کاری علاقه پیدا می کند و آن را دنبال می کند، مقدماتش را فراهم می کند و چه بسا آن کار را شروع هم می کند، ولی بعد از مدتی می فهمد عجب اشتباهی کرده و از قدم اولی که در رابطه با این کار برداشته جز این که به دست خود به ضرر شخصی خود اقدام کرده، هیچ نتیجه دیگری نداشته است!

بنابراین، آیا انسان با چنین خصوصیتی که این قدر احاطه علمی اش ضعیف است که حتی در رابطه با محدوده شخص خودش هم نمی تواند خیر و صلاح و شرّ و فسادش را تشخیص دهد! به ارتباط با دستگامی که دارای احاطه علمیه مطلقه و قدرت کامله مطلقه است نیاز ندارد؟!

پس یکی از آن چیزهایی که انسان باید مورد توجه قرار بدهد اعتصام به خداوند تبارک و تعالی است؛ چراکه به خاطر نقص ها و نقاط ضعفی که در او وجود دارد، به تنهایی حالت اعتصام ندارد و آسیب پذیر است و اگر بخواهد اعتصام پیدا کند و تحت تأثیر قرار نگیرد ناچار است که به ذات اقدس الهی معتصم بشود.

۲ - رضایت به قضای الهی

دومین سفارش حضرت «رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ» یعنی رضایت به قضای الهی است؛ یعنی درباره مقدرات خداوند به آنچه هست راضی باشد. رضایت به آنچه خداوند متعال

ص: ۵۴

۱- (۱). چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شرّ شما در آن است. (بقره، آیه ۲۱۶)

برای او مقدر کرده است از فقر و غنا، سلامتی و بیماری، گشایش و تنگدستی، سختی و آسانی، پُستها و مقام های بالا و پایین.

حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری ۱ فرمود(۱): ای جابر! تو به چه مقامی رسیده ای؟

مقصود حضرت این است: ای جابری که عمر طولانی حدود صد سال داشته ای و با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان بسیاری مصاحبت داشته ای و طبیعتاً تا این زمان باید بهره زیادی از آنها برده باشی، به چه مرتبه ای در معنویات رسیده ای؟

جابر گفت: من به حدی رسیده ام که بیماری را بیشتر از صحت دوست دارم و به فقر بیش از غنا علاقه دارم و...!

حضرت فرمود: ما که چنین نیستیم! جابر بسیار تعجب کرد! عرض کرد: شما چگونه هستید؟! امام (علیه السلام): آنچه خداوند متعال برای ما بخواهد ما آن را دوست

ص: ۵۵

۱- (۱). رَوَى أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْتُلِيَ فِي آخِرِهِ بِضَعْفِ الْهَرَمِ وَالْعَجْزِ فَرَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (علیه السلام) فَسَيَّأَلَهُ عَنْ حَيَالِهِ فَقَالَ أَنَا فِي حَالِهِ أَحَبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ وَالْمَرَضَ عَلَى الصَّحَّةِ وَالْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ فَقَالَ (علیه السلام): أَمَا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِنْ جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أَحَبُّ الشَّيْخُوخَةَ وَإِنْ جَعَلَنِي شَابًا أَحَبُّ الشَّبُوبِ وَإِنْ أَمْرَضَنِي أَحَبُّ الْمَرَضِ وَإِنْ شَفَانِي أَحَبُّ الشِّفَاءِ وَالصَّحَّةَ وَإِنْ أَمَاتَنِي أَحَبُّ الْمَوْتِ وَإِنْ أَبْقَانِي أَحَبُّ الْبُقَاءِ. فَلَمَّا سَمِعَ جَابِرٌ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ قَبَلَ وَجْهَهُ وَقَالَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنَّهُ قَالَ سَيُتَدْرِكُ لِي وَلِدًا اسْمُهُ اسْمِي يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا كَمَا يَبْقُرُ الثَّوْرُ الْأَرْضَ فَتَدْلِكَ سِيَّمِي بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَى شَاقَهُ. (مسکن الفؤاد عند فقد الأحبّة والأولاد، الباب الثالث في الرضا، ص ۸۷)

نقل شده است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه در اواخر عمرش به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود، امام باقر (علیه السلام) به دیدنش رفت و احوالش را پرسید، جابر گفت: من در حالی هستم که پیری را بر جوانی و مرض را بر سلامت و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای جابر! [من این چنین نیستم که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح دهم] پس اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانی را دوست دارم و اگر مرا مریض کند مرض را دوست دارم و اگر شفایم دهد شفا و سلامت را دوست می دارم و اگر بمیراند مردن را دوست می دارم و اگر زنده نگه دارد زندگی را دوست می دارم خلاصه آن چه را که خداوند بخواهد تسلیم او هستم. وقتی جابر این کلام را از امام شنید [به اشتباه خود پی برد و فهمید که ترجیح دادن، اعمال نظر کردن در برابر خواسته خدا است] برخاست و صورت حضرت را بوسید و گفت: حقا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راست گفت که فرمود: ای جابر! تو زنده می مانی و پسر مرا که هم اسم من است می بینی و او علم را می شکافد همان گونه که گاو زمین را می شکافد و به همین جهت شکافنده علم اولین و آخرین نامیده شده است.

اگر خداوند بیماری را بخواهد ما آن را دوست داریم. اگر خداوند صحت را بخواهد ما صحت را می پسندیم، اگر خداوند فقر را خواست ما فقر را دوست داریم و اگر خدا غنا را بخواهد ما غنا را دوست داریم، نه این که اگر خدا صحت را خواست ما مرض را دوست داشته باشیم و....

واقعاً کلام عجیبی است! حضرت باقر (علیه السلام) بالاترین مرتبه عرفان را به جابر تعلیم فرمود.

«رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ» چنین معنای بالایی دارد؛ یعنی انسان باید در پیشگاه خداوند تسلیم باشد. آنچه را که خداوند می خواهد در هر مرتبه و مرحله ای که باشد، انسان همان را دوست بدارد و به آن راضی باشد.

رضایت به آنچه خداوند برای انسان تقدیر کرده، مستلزم دانستن و مد نظر قرار دادن چند نکته است:

اول این که بدانیم کسی که برای ما تصمیم می گیرد، دارای علم کافی نسبت به مصالح ما است و چیزهایی را از مصالح و مفاسد مربوط به ما می داند که عقول ناقصه انسان از درک آن عاجز است.

دوم این که تصمیم گیرنده دارای قدرت مطلقه و توانایی کامل است، پس آنچه را مصلحت می داند با قدرت کامله ای که دارد می تواند به اجرا در آورد.

سوم این که چنین تصمیم گیرنده ای بخل نورزیده و آنچه را که به مصلحت ما بوده و ظرف وجودی ما اقتضا می کرده مقدر فرموده است.

آری! اگر نقصی مشاهده می شود نقص در قابل است نه در فاعل؛ به طوری که با تأمل و تفکر در برخی از آیات درمی یابیم که دستگاه الهی دستگامی والاتر و بالاتر از آن چیزی است که ما با عقول ناقص و ذهنهای محدود خودمان تصور می کنیم.

به طور مثال خداوند متعال در این آیه شریفه (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) (۱) - که بحث تفسیری مفصّلی هم دارد - می فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که گنجینه های آن پیش ما است، معلوم می شود برای هر چیز چندین گنجینه وجود دارد نه یک گنجینه و آن هم نزد خدای متعال است.

این رزقی که خداوند به من و شما عنایت کرده، علمی که خداوند به من و شما

مرحمت داشته و همه نعمتهایی که با هیچ دستگاہی و با هیچ نیرویی نمی توان آنها را به شماره در آورد (۱)، خداوند می فرماید: تمام گنجینه های اینها پیش ما است؛ البته بعد می فرماید: (وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ). (۲) مقداری معین از آنها را فرو فرستادیم و در گنجینه را باز کرده و به روی شما گشودیم و آلهمه خزائن نزد ما است. (۳) خداوند در مورد قارون می فرماید: (وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ)؛ (۴) ما آن قدر گنج به قارون دادیم که حتی افراد نیرومند، قدرت نداشتند کلیدهای آن را با خود حمل کنند؛ ولی قارون در صحبت با مردم چنین گفت: این اموال نتیجه علمی است که من خودم دارم و خودم این ثروتها را جمع کرده ام. (۵) او با

ص: ۵۷

۱- (۱). قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله): الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ خَوْفِ مَا مَضَى وَخَوْفِ مَا بَقِيَ وَبِمَوْتِ النَّفْسِ يَكُونُ حَيَاةَ الْقَلْبِ وَبِحَيَاةِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَى السِّيْقَامَةِ وَ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَ يَصِلُ إِلَى مَأْمُولِهِ وَ كَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَ هُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا تُخْتَمُ صِحْفَتُهُ وَ لَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَسَّلُ بِهِ إِلَى حَقَاقًا وَ لَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا مَفَرٌّ وَ كَيْفَ لَا يَرْجُو وَ هُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَ هُوَ غَرِيبٌ فِي بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَ نِعْمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَى وَ لَا تُعَدُّ فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهِدَةِ أَحْوَالِهِ بِعَيْنِ سَيِّئِهِ وَ الزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) مؤمن بین دو خوف زندگی می کند: خوف از گذشته و خوف از آینده، و با مرگ نفس، زندگی قلب شروع می شود و با زندگی دل، آدمی به استقامت و پایداری می رسد. هر کس خداوند را با میزان خوف و رجا عبادت کند گمراه نمی شود و به آرزوهای خود می رسد. بنده چگونه نترسد در حالی که نمی داند نامه، عملش چگونه پایان خواهد گرفت، او عملی ندارد تا به آن توسل جوید یا شایسته استحقاق گردد، او توانایی ندارد کاری انجام دهد یا فرار کند. چگونه امیدوار نباشد کسی که خود را عاجز می نگرد و او میان دریاهایی از نعمت های معنوی و مادی خداوند غرق شده و نمی تواند آنها را به شمارش در آورد، پس بنده محب، خداوند را به امیدواری عبادت می کند و با چشمان بیدار متوجه اعمال خود است و زاهد هم خداوند را به خوف پرستش می کند.

۲- (۲). ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم. (حجر، آیه ۲۱)

۳- (۳). البته باید توجه داشت، همه تبعیض هایی را که انسان مشاهده می کند مبتنی بر مصالحی است که شاید ما از فهم آنها عاجز باشیم؛ ولی چون مصلحت است خداوند همین تبعیض را هم به موجب صریح قرآن کریم به خود نسبت می دهد.

۴- (۴). قصص، آیه ۷۶.

۵- (۵). قَالَ: (إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ). (قصص: ۷۸) [قارون] گفت: «این ثروت رابه وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! [و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند بلکه مستقیماً به دوزخ روند].

این ادعا می‌خواست بگوید: اموال من به خدای متعال هیچ ربطی ندارد، من خودم راه کسب این ثروت را می‌دانستم و به آن وسیله این اموال را به دست آورده‌ام!

بر طبق صریح قرآن کریم، خداوند این تبعیضهایی را که گاه ملاحظه می‌شود به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (۱). بنابراین حتماً دارای مصلحتی است که خود او آن را می‌داند. این طور نیست که اگر کسی رزق و معیشت پائین تری دارد، مورد عنایت خداوند نیست و در مقابل اگر به کسی مانند قارون رزق فراوانی تعلق گرفت، مورد عنایت خداوند واقع شده است.

حال اگر کسی به این معنا توجه داشته باشد که همه خزائن آسمان و زمین در دست قدرت حکیمی علی‌الاطلاق است که با هیچ کس غرض ورزی و حب و بغض شخصی ندارد و طبعاً بر اساس مصالح واقعیه اقدام می‌کند، آیا چنین شخصی می‌تواند رضایت به قضای الهی نداشته باشد؟ این قضای الهی است.

به عنوان مثال، بسیاری از افراد در میانسالی می‌میرند، (۲) عده‌ای دیگر در میانسالی می‌میرند و عده‌ای هم عمر طولانی می‌کنند، (۳) اینها مسائلی است که به خداوند ارتباط دارد. با فکر و با نقشه و مانند آن تحقق پیدا نمی‌کند.

البته رضایت به قضای الهی به این معنا نیست که انسان سعی و تلاش خود را از دست بدهد و شب بخوابد و صبح مجتهد از خواب برخیزد، چراکه آن وظایف مطمئناً در جای خودش محفوظ است، امّا قضای الهی هم در جای خودش حاکم است؛ بنابراین انسان باید حقیقتاً راضی به قضای خداوند باشد. (۴)

ص: ۵۸

۱- (۱). ما معیشت آنها را در حیات دنیا میانشان تقسیم کردیم. (زخرف، آیه ۳۲)

۲- (۲). همانند آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی که شب‌ه، اول آبان ماه، ۱۳۵۶ در سن ۴۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

۳- (۳). همانند آیه الله العظمی اراکی که چهارشنبه نهم آذرماه ۱۳۷۳ در سن حدود ۱۰۳ سالگی دار فانی را وداع گفت.

۴- (۴). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ لِي وَ قَسِي طِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي اليَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الهمَّ وَ الحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطِ. (تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۱) همانا خداوند به عدل و انصاف خود آرامش و راحتی را در یقین و رضا [به قضای الهی] قرار داد و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی [از قضای الهی] قرار داد. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ بِقَوْمٍ فَقَالَ لَهُمْ: مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا عَلَامَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: نَصَبْنَا عَلَى الْبَلَاءِ وَ نَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ نَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ فَقَالَ: مُؤْمِنُونَ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۳) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار عده‌ای می‌گذشتند، از آنها پرسیدند: شما در چه حال هستید؟ گفتند: در حال ایمان، فرمود: نشانه ایمانتان چیست؟ گفتند: هنگام گرفتاری بردبار و هنگام خوشی سپاسگزاریم و بر آنچه از طرف خدا برسد، راضی هستیم، پیامبر فرمود: به پروردگار کعبه که شما مؤمن هستید. - قال الصادق (عليه السلام): ... اصول المعاملات تقع على أربعة أوجه: ... اما اصول معاملت الله فبسبعة اشياء، ... و الرضا بقضائه و الصبر على بلائه، ... (مصباح الشريعة، ص ۵۹۸) ارکان معامله خلایق با خالق به هفت چیز است: ... راضی شدن به قضا و تقدیر و حکم او و صبر و شکیبایی در مقابل ابتلائات و ناراحتیها.... - وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ إِنَّمَا

يَكُونُ مَا أُرِيدُ فَإِنْ سَيَلَّمْتَ لِمَا أُرِيدُ كَفَيْتَكَ مَا تُرِيدُ وَإِنْ لَمْ تُسَلِّمْ مَا أُرِيدُ أَتَعْبُتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ. (مسكن
الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، ص ۱۲) خداوند متعال به داوود علی نبینا آله و علیه السلام وحی فرمود: ای داوود! تو اراده می
کنی و من هم اراده می کنم و آنچه خواسته و اراده من است به وجود می آید، پس اگر در برابر اراده من تسلیم شدی خواسته
ات را کفایت می کنم و اگر در برابر اراده من تسلیم نشوی، تو را در اراده ات به رنج و سختی می اندازم و آخر هم جز اراده
و خواسته من واقع نخواهد شد. - قَالَ ابوجعفر الباقر ۸: مَنْ صَبَرَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ حَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَ وَقَعَ
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَزَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَمِيمٌ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۲، ص ۵۶) آن
کس که هنگام مصیبت و گرفتاری، صبر و شکیبایی ورزیده و استرجاع کند (و بگوید: انا لله و انا الیه راجعون) و حمد و
سپاس الهی نماید چنین شخصی دارای مقام رضا است به آنچه خداوند داده است و پاداش او بر خدا است و کسی که چنین
نباشد نکوهیده و بدون پاداش است و قضای الهی هم در حق او جاری خواهد شد، بخواید یا نخواهد. - قال أمير المؤمنين (علیه
السلام): الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ يَهْوُونَ عَظِيمَ الرِّزَايَا. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۰۳) خشنودی به قضای خداوند
مصیبت‌های بزرگ را آسان می کند؛ زیرا کسی که به قضای الهی راضی و خشنود باشد هر مصیبتی اگرچه اعظم مصیبت‌ها که از
جانب خداوند متعال باشد بر او گوارا خواهد بود. سؤال: آیا دعا با مقام رضا که از بلندترین مقامات صدیقان است منافات
دارد؟ جواب: در صورتی با رضا به قضای الهی منافات دارد که انگیزه آن حظ نفسانی باشد؛ ولی اگر نیایشگر عارف بالله باشد
و بداند که هیچ کاری بدون مشیت و خواست وی صورت نمی گیرد و دعای وی برای امثال امر الهی در «ادعونی استجب
لکم» و امثال آن باشد بدون آن که مقصودش حظ نفسانی باشد منافاتی بین دعا و رضا نیست.

سومین توصیه حضرت این است که: «

وَأَحْسَنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ» گمان نیکو به خداوند داشته باشد.

گاهی برای انسان مشکلاتی پیش می آید و او تصورات غلطی پیش خودش می کند. ممکن است با بدبینی، مشکل را به خداوند متعال نسبت دهد و با خود بگوید: خداوند که قدرت دارد مشکل مرا حل کند، پس چرا به فریاد ما نمی رسد و این مشکل ما را برطرف نمی کند؟! معلوم می شود او خیر مرا نمی خواهد یا این که مرا رها ساخته است! این معنایش سوءظن به خداوند تبارک و تعالی است. (۱)

از این فرمایش حضرت استفاده می شود که: انسان باید همیشه به خداوند حسن ظن داشته باشد. (۲) و هرگز به ذهنش خطور نکند که خداوند انسان را فراموش کرده است و می خواهد او را گوشمالی دهد و عنایتش را از انسان برداشته (۳) است.

ص: ۶۰

۱- (۱). با توضیحاتی که قبلاً داده شد معلوم می شود که جایی برای بد گمانی به خداوند تبارک و تعالی وجود ندارد. اگر معرفت نسبت به او صحیح باشد انسان به این نتیجه خواهد رسید که در صورتی که مصلحت عبد در چیزی باشد خداوند حتماً و به یقین او را محروم نمی کند و حتی او را مورد عنایت قرار می دهد.

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آله السَّلَامُ يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عِبْدِي بِى يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِ حَقِيقَةِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ أَغْظَمَ الْحُجْبَةَ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِنَّ مِنَ الْمَخْدُوعِينَ فِى أَشْرِ هَوَاهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند می فرماید: من با مؤمن با حسن ظنش رفتار می کنم، ای محمد! هر کس حسن ظن به خداوند را از دست بدهد دلش تاریک می گردد و وفا را از دست می دهد، این شخص حجت را بر خود تمام کرده و در دام هوای نفس خود گرفتار آمده است.

۳- (۳). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ لَيَتَعَاهِدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالطَّرْفِ وَ إِنَّهُ لَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) خداوند متعال مؤمن را با گرفتاری ها و مصیبت ها مورد نوازش و مرحمت قرار می دهد، همان گونه که مسافران برای خانواده های خود هدیه می آورند، خداوند دنیا را از بنده مؤمن خود نگه می دارد همان گونه که طیب بیماری را از شخص دفع می کند.

تمام اینها با حسن ظنّ به خداوند منافات دارد. (۱) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۶۱

۱- (۱). عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): يَقُولَ... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ إِذَا خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا. (كافي، ج ۸، ص ۲۹۷) بی شک، خداوند عزّ و جلّ همان گونه است که بنده به او گمان می برد، اگر به او گمان خیر ببرد برایش خیر پیش می آورد و اگر گمان شرّ ببرد، برایش شرّ پیش می آورد.

قال الله تبارك و تعالی فی کتابه الکریم: (ذَلِكُمْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ). (۲)

کتاب تحف العقول در تفسیر این آیه، روایتی را از حضرت سجاد (علیه السلام) نقل کرده است که می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ! أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْبَيَّاتِ تَجَافَى عَنِ الْوَسِيَادِ وَ امْتَنَعَ مِنَ الرُّقَادِ وَ أَمْسَكَ عَنِ بَعْضِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيَحْكُ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ خَوْفِ بَيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ أَخَذَهُ الْأَلِيمُ وَ بَيَاتِهِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَائِمِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَذَلِكُمْ الْبَيَّاتُ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنَجِي وَ لَمَّا دُونَهُ مُلْتَجِئًا وَ لَا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْبَيَّاتِ خَوْفَ أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (ذَلِكُمْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ).

فَاخْذَرُوا زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ عُرْوَرَهَا وَ شُرُورَهَا وَ تَدَكَّرُوا ضَرَرَ

عَاقِبَةِ الْمَمِيلِ إِلَيْهَا فَإِنَّ زِينَتَهَا فِتْنَةٌ وَ حُبُّهَا خَطِيئَةٌ». (۳)

ص: ۶۲

۱- (۱) - این درس در جلسه ششصد و سی و ششم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . این [موفقیت] برای کسی است که از مقام [عدالت] من بترسد و از عذاب [من] بیمناک باشد! (ابراهیم، آیه ۱۴)

۳- (۳) . ای بندگان خداوند! بدانید هر کس به شیخون دشمن بیندیشد و از قدرتهای دنیا بیم داشته باشد، از بستر نرم کناره می گیرد، از خواب چشم می پوشد و چندان به خورد و خوراک نمی پردازد. پس ای انسان!، وای بر تو از ترس شیخون خداوند عزیز، و مؤاخذه دردناک او، و شیخون او به معصیت کاران و گنهکاران با این مرگهای نابهنگام شبانه روز! این شیخونی است که از آن نمی توان گریخت، و پناهگاه و گریزگاهی ندارد. ای مؤمنان! از عذاب خداوند بترسید، به این شیخون بیندیشید که خداوند می فرماید: «این وارث زمین شدن برای کسی است که از مقام و از وعیدهای من بترسد.» از جلوه های این زندگی دنیا و فریب و شرهائش حذر کنید، پایان زیانبار تمایل به آن را در نظر بگیرید، چرا که زیور آن فتنه و محبتش گناه است. (تحف العقول، ص ۲۷۲)

توضیح این روایت این است که حضرت زین العابدین (علیه السلام) می فرماید: اگر احتمال بدهید که یک حکومت جائز و صاحب قدرتی - که بر ظلم و ستمگری خود متکی است - به شما شیخون خواهد زد و حمله خواهد کرد، شب که فرا رسید دائماً در فکر هستید که ممکن است هم اکنون عوامل این سلطان جائز به شما شیخون بزنند و امور را در اختیار خود گرفته، خواسته خود را - اعم از قتل و غارت و ایذا و... - کاملاً اجرا کنند.

پس از آن که حضرت این حالت را به تصویر کشیدند؛ می فرمایند: در این حالت انسان چه می کند؟! آیا دیگر می تواند در رختخواب استراحت کند؟! آیا اصلاً چشمهایش به خواب می رود؟! آیا می تواند با خیال راحت و با آرامش سر سفره بنشیند؟! یا این که دائماً در حالت بیداری و هوشیاری است که مبادا بدون توجه ما به صورت غافلگیرانه شیخون زده و ما را نابود کنند؟!!

انسان به علت خوف و وحشتی که از شیخون یک قدرت جائز دارد، از تمامی لذات صرف نظر می کند و استراحت ها را کنار می گذارد، مگر آن مقداری که حیاتش بر آن توقف دارد.

سپس حضرت می فرماید: وقتی انسان این چنین از شیخون یک قدرت دنیوی و یک سلطنت محدود مادی وحشت دارد، آیا در رابطه با آن کسی که قدرت و سلطنتش نامحدود است و همه مسایل - اعم از حیات و ممات، سلامت و مرض،

شفا و عدم شفا و تمامی امور - هم در اختیار اوست (۱) می تواند با خیال راحت

ص: ۶۳

۱- (۱). (لَمَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (حدید، آیه ۲) مالکیت [و حاکمیت] آسمانها و زمین از آن او است؛ زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز توانا است!

استراحت کند و به چنین قدرتی توجه نداشته باشد؟! کسی که خود را چنین توصیف می کند:

(إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

اگر بشر اهل منطق و مقایسه باشد باید از عذاب خداوند خوف بیشتری داشته باشد؛ چراکه قدرت او با قدرت حکومت‌های دیگر قابل مقایسه نیست (۱) و به تبع خوف از خداوند متعال هم با خوف از حکومتها و سلطنت های دنیوی قابل مقایسه نیست.

مقصود از (خَافَ مَقَامِي) در این آیه شریفه - با توجه به این روایت - آن است که انسان همیشه در مقام خوف و خشیت باشد و بداند همان گونه که اعطای نعمتها به دست خداوند است، سلب آنها نیز به دست او است و نباید خود را از مکر و مؤاخذه الهی ایمن ببیند. (۲) یکی از دعا‌های بسیار خوب در این رابطه این دعا است:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي أَبَدًا»؛ (۳)

خداوند! یک لحظه مرا به خودم وامگذار و چیزهای خوبی که به من بخشیده ای از من باز مگیر.

وقتی انسان در برابر چنین قدرتی قرار دارد که همه مسایل در بخشش نعمت و باز پس گیری آن در اختیار او است، نباید با خیال راحت به استراحت پردازد، بلکه باید

همیشه در حالت توجه به خداوند متعال باشد. (۴)

ص: ۶۴

۱- (۱). اللَّهُمَّ عَظَمَ سُلْطَانِكَ وَ عَلاَ مَكَانِكَ وَ خَفِيَ مَكْرَكَ وَ ظَهَرَ أَمْرَكَ وَ غَلَبَ قَهْرَكَ وَ جَرَتْ قَدْرَتَكَ وَ لاَ يَمْكُنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. (فرازی از دعای کمیل امیرالمومنین (علیه السلام) خدایا! سلطنت و پادشاهی ات بس بزرگ، و مقامت بسی بلند است، مکر و تدبیرت در کارها پنهان و امر و فرمانت آشکار است، قهرت غالب و قدرت و نیرویت نافذ است و گریز از تحت حکومت تو ممکن نیست.

۲- (۲). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ أَهَانَ اللَّهُ وَ مَنْ أَكْرَمَ سُلْطَانَ اللَّهِ أَكْرَمَهُ اللَّهُ. (تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۸۲) هر کس قدرت خداوند را خوار کند، خداوند او را خوار می کند و هر کس قدرتش را گرامی بدارد خداوند او را گرامی می دارد.

۳- (۳). بحار الأنوار، ۱۶، باب، ۹، ص ۲۱۷؛ نهج الفصاحه، ص ۲۵۹.

۴- (۴). قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لاَ يَتِمُّكَ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلاَّ وَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ اسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَ سَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَ نَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ وَ الْوَسْوَسَةُ مَا تَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مَجَاوِرَةَ الطَّبْعِ، وَ أَمَا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غِيٌّ وَ ضَلَالَةٌ وَ كُفْرٌ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِلُطْفٍ دَعْوَتَهُ وَ عَرَفَهُمْ عِدَاوَةَ ابْلِيسَ، فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)، وَ قَالَ تَعَالَى: (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا). (مصباح الشريعة، ص ۱۶۶) شیطان در راه وسوسه کردن برقرار و پابرجا نمی شود مگر آن که انسان از ذکر پروردگار متعال اعراض کرده، فرمانها و دستورهای الهی را خوار شمرد و

بر نواهی و مناهی او تکیه زده، از علم و آگاهی و احاطه خداوند متعال غفلت بورزد و وسوسه در زمینه معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد قلب می شود و چون جنبه طبیعت و شهوات مادی بر جنبه عقل غالب شود و توجه و معرفت عقل رخت بریندد، وسوسه چنان محکم و برقرار می گردد که به مرحله کفر و ضلالت منتهی می شود و خداوند متعال به لطف و مهربانی بندگان خود را به سوی خود دعوت فرموده و دشمنی و عداوت شیطان را به آنان معرفی کرده است، می فرماید: شیطان دشمن محکم و آشکار شما است و باز می فرماید: شیطان دشمن شما است پس او را دشمن خود قرار دهید. -

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَّبِعِينَ ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص ۶۲) کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته های بی جا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی باز دارد [و مراقبت و مراعات این کارها را بکند] چنین شخصی از گروه بیداران و آگاهان است و کسی که مراقب باشد هوای نفس در اعمالش و کردارش دخالت نکند [و عملش خالص برای خداوند باشد] و در دین از بدعت و خود رأیی اجتناب ورزد و اموال خود را از حرام نگه دارد چنین شخصی از صلحا و شایستگان است.

ولی متأسفانه انسان، گرفتار غفلت است؛ (۱) تا نیروی جوانی دارد خیال می کند که نیرو و قدرتش مربوط به خودش است (۲) و به بازوان توانای خود مغرور است؛ اما

نمی داند که این توانایی ریشه در عنایت الهی دارد و خداوند متعال در یک لحظه می تواند همه این قدرتها را از انسان بگیرد. (۳)

ص: ۶۵

۱- (۱). عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْكُ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَهُ. (غرر الحکم، ص ۴۹۳) در شگفتم از کسی که مخلوقات خداوند را می بیند ولی در قدرت وی تردید دارد!- عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أُرِدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ. (الكافی، ج ۹۳؛ الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۳) از اندیشه در ذات خداوند بپرهیزید، هر گاه خواستید به عظمت او بنگرید، به عظمت مخلوقاتش نگاه کنید.

۲- (۲). (وَ إِنْ يَمْسَسِ شَكَّ اللَّهُ بِضُرِّ فَلَا- كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسِ شَكَّ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (أنعام، آیه ۱۷) اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند، او بر همه چیز توانا است؛ [و از قدرت او، هر گونه نیکی ساخته است].

۳- (۳). (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (آل عمران، آیه ۲۶) بگو: «بارالها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می دهی و هر کس را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبیها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری.

پس همیشه باید متوجه باشیم که سر و کار ما با خداوند تبارک و تعالی است (۱) و همهٔ مسایل به او ارتباط دارد.

لازم نیست انسان دنبال مسایل دنیوی، این قدر سعی و تلاش داشته باشد (۲)؛ بلکه

همیشه از خداوند بخواهیم ما را به بهترین نعمتها - که از خدمت به اسلام و در زمان ما خدمت به نظام و حاکمیت اسلام است که بحمد الله تعالی در این جهان متلاطم در کشور ایران استقرار پیدا کرده است -، موفق بدارد. ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۶۶

۱- (۱). (هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). (حدید، آیه ۴) هر جا باشید او با شما است و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است.

۲- (۲). رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا ضَيْفٌ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَةٌ وَ إِنَّ الضَّيْفَ رَاحِلٌ وَ إِنَّ الْعَارِيَةَ مَرْدُودَةٌ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبُرُّ وَ الْفَاجِرُ وَ الْآخِرَةُ وَ عَدُوٌّ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهِ مَلِكٌ عَادِلٌ قَاهِرٌ فَارِحَمَ اللَّهُ مَنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ وَ مَهَّدَ لِرِمْسِهِ وَ حَبَلَهُ عَلَى عِيَاتِقِهِ مُلْتَمِي قَبِيلٍ أَنْ يُنْفَعَدَ أَجَلُهُ وَ يَنْقَطِعَ أَمْلُهُ وَ لَمَّا يَنْفَعِ النَّدَمُ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص: ۲۳) از نبی اکرم (صلى الله عليه و آله) روایت شده است که همانا مردم در دنیا میهمان هستند و هر چه در دست آنان است عاریه می باشد، همانا میهمان کوچ می کند عاریه هم به صاحبش برمی گردد، ای مردم! همانا دنیا متاعی آماده است که انسان های خوب و بد از آن استفاده می کنند؛ ولی آخرت وعده ای راست است که در آن روز پادشاهی دادگر غالب فرمان می دهد، پس خدا به هر کس که به نفس خویش نگاه کند و برای شب اول قبرش آماده باشد و پیش از آن که مرگ او برسد ریسمان بر گردن افکنده باشد و آرزویش را قطع کند رحم می فرماید و [در آن روز] ندامت و پشیمانی فایده ای ندارد. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَا لِي وَ لِلدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي كَرَاحِبٍ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي يَوْمٍ صَيَّائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا. (تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب استحباب ترک ما زاد عن قدر الضروره من الدنيا، ص ۱۷) مرا با دنیا چه کار! همانا مثال من نسبت به دنیا مانند رهگذری است که در گرمای تابستان زیر سایه درختی، لحظه ای استراحت کرده و سپس از آنجا کوچ کند. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. (مشكاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) هر کس برای منفعت دنیا دنبال حدیث برود در آخرت بهره ای نخواهد داشت و هر کس طالب آخرت باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت به او می دهد.

درس هفتم (۱) [۱] نیاز به تذکر و یاد خداوند

قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم: (وَ ذُکِّرْ فَإِنَّ الذُّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ). (۲)

بشر همواره به مدّکر و یادآورنده نیاز دارد و حتی اگر مطلبی را با استدلال در اختیار او بگذارند و او هم قانع شد، این طور نیست که او را رها کنند و بگویند: دیگر استدلال را پذیرفت و نیازی به تکرار نیست؛ بلکه بشر به تذکر و تکرار نیازمند است.

این نیاز به تذکر و تکرار را از برنامه های عملی اسلامی استفاده می کنیم؛ به عنوان مثال: شارع مقدّس و بزرگوار اسلام، در هر شبانه روز پنج نوبت، در اوقات معین ما را به عبادتی که »

ان قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَ ان رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا « (۳) موظّف کرده است. شاید یک نکته اش - به حسب عقل قاصر ما - این باشد که انسان از آن حالت غفلتی که اکثراً برایش به وجود می آید محفوظ بماند؛ (۴) چراکه صرف اعتقاد به

ص: ۶۷

۱- (۱) - این درس در جلسه دویست و شصتم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲- (۲) . پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد. (ذاریات، آیه ۵۵)

۳- (۳) . قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قَبْلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّتْ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ. (من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب فضل الصلاه، ص ۲۰۷) نخستین چیزی که در روز قیامت بنده برای آن مورد حسابرسی قرار می گیرد و به آن رسیدگی می کنند نماز است، اگر نماز پذیرفته شد سایر اعمالش نیز به تفضّل [از او] پذیرفته می شود و هرگاه نماز مورد قبول واقع نشود و به بنده بازگردانده شود بقیه اعمالش نیز مردود و بازگردانده خواهد شد.

۴- (۴) . قَالَ امیرالمومنین (علیه السلام): سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ: أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ) وَ قَرَأَ الْآيَةَ كُلَّهَا وَ قَالَ: يَا عَلِيُّ! وَ الَّذِي بَعَثَنِي الْحَقُّ بِشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَقُومُ إِلَى وَضُوئِهِ فَتَسَاقُطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الدُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهُ بِوَجْهِهِ وَ قَلْبِهِ لَمْ يَنْفَتِلْ عَنْ صَلَاتِهِ وَ عَلَيْهِ مِنْ دُنُوبِهِ شَيْءٌ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَإِنْ أَصَابَ شَيْئًا بَيْنَ الصَّلَاةَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ حَتَّى عَدَّ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّمَا مَنَزَلَهُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ لِأُمَّتِي كَنَهَرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا ظَنَّ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِي الْيَوْمِ أَوْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَكَذَلِكَ وَ اللَّهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسَ لِأُمَّتِي. (بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۲۰) من از رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شنیدم که می فرمود: امیدوار کننده ترین آیات کتاب خداوند این آیه است: دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکی ها بدی ها را نابود می کند، این تذکری برای آنها است که اهل تذکرند (هود، آیه ۱۱۴) و فرمود: ای علی! قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرده و من را بشیر و نذیر قرار داده هنگامی که یکی از شما برای وضو گرفتن برمی خیزد، گناهانش از جوارحش می ریزد و وقتی به روی خود و به قلب خود متوجه خداوند می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آن که از گناهانش چیزی باقی نمی ماند و مانند روزی که متولد شده پاک می شود و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند نماز بعدی

پاکش می کند، آن گاه نمازهای پنجگانه را شمرد. بعد فرمود: یا علی! جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر جاری را دارد که در خانه آنان قرار گرفته باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی داشته باشد، و خود را روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ به خداوند سوگند نمازهای پنجگانه هم برای امت من همین حکم را دارد. - عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ بَعِيدَ كَلَامٍ تَكَلَّمُ بِهِ - عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ كَابِدُوا اللَّيْلَ بِالصَّلَاةِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ إِنَّمَا مَثَلُ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ مَثَلُ نَهْرٍ حَرَارٍ بَيْنَ يَدَيْ بَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ فِي الْيَوْمِ خَمْسَ اغْتِسَالَاتٍ فَكَمَا يَنْقَى يَدْنَهُ مِنَ الدَّرَنِ بِتَوَاتُرِ الْغَسْلِ فَكَذَا يَنْقَى مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُدَاوَمَتِهِ الصَّلَاةِ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ. (أمالی المفید، المجلس الثالث و العشرون، ص ۱۸۹)

جابر بن عبد الله انصاری گوید: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) برای ما سخنرانی کردند، پس حمد و ثنای الهی به جا آوردند و پس از سخنی چند فرمود: ای مردم! بر شما باد به نماز [...] و فراوان یاد خداوند کنید تا گناهان شما را پاک سازد. همانا مثل این نمازها مثل نهری است که مقابل در خانه یکی از شما باشد و روزانه پنج بار خود را با آب آن بشوید، همان گونه که با شستن های پیاپی، بدنش از هر گونه چرکی پاک می شود همچنان با مداومت بر نماز از گناهان پاک می گردد و هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي. (کافی، ج ۲، باب الاشتغال بذكر الله عزوجل، ص ۵۰۱) امام صادق (عليه السلام) فرمودند: همانا خداوند می فرماید: هر کس به سبب ذکر و یاد من، از درخواست و پرسش از من سرگرم شود [طوری که درخواست و حاجت خود را فراموش کند] به او بهتر از آنچه به کسی که از من درخواست کند [و ذکر من او را سرگرم نکرده باشد] خواهم داد. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آله السَّلَامُ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَةٌ تَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ. (همان، ص ۴۹۸) کسی که خداوند را بسیار یاد کند خداوند او را دوست می دارد و... برای او دو بیزاری نوشته می شود: بیزاری از آتش جهنم و بیزاری از نفاق و دورویی.

ک مطلب اگرچه از روی استدلال و برهان هم باشد کفایت نمی کند.

ما باید برای تعالی و رشد معنوی خود، همیشه متذکر مسائل الهی و معنوی باشیم؛ چراکه یاد خداوند متعال آرام بخش دل ها است؛ (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۱) و «اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (۲)

روایاتی هم که در این خصوص وارد شده ناظر به همین معنا است؛ بنابراین همه ما واقعاً به ناظر، مربی و مراقب دائمی نیاز داریم؛ چرا که غفلت ها و عوامل آنها به اندازه ای زیاد است که انسان را به طور کلی از اعتقاداتش؛ اگرچه با بهترین برهان عقلی برایش ثابت شده باشند؛ غافل می کند (۳) و توجه انسان نسبت به آنها کم می شود.

این غفلت در زندگی روزمره همگی ما وجود دارد؛ به عنوان مثال: بعضی مواقع آدم فکر می کند که اگر خدای نکرده چنین حادثه ای پیش بیاید، تا آخر عمر، ذهن انسان را به خودش مشغول می کند، در حالی که یک وقت همان حادثه پیش می آید، روزهای اول و دوم و پنجم و دهم و بیستم گذشت، کم کم دیگر آن حادثه مورد فراموشی و غفلت واقع می شود.

ص: ۶۹

۱- (۱). آگاه باشید، تنها با یاد خدای متعال دلها آرامش می یابد. (رعد، آیه ۲۸)

۲- (۲). خدای متعال را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید. (أنفال، آیه ۴۵) - (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ). (آل عمران، آیه ۱۹۱) همان ها که در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، خداوند را یاد می کنند. (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ). (نور، آیه ۳۷) مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. - (فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا). (نجم، آیه ۲۹) از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن.

۳- (۳). (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ). (اعراف، آیه ۲۰۵) پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آن که صدای خود را بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. در دعایی که از حضرت صادق (علیه السلام) برای هر روز ماه رجب را المرجب وارد شده آمده است: ... اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ الْمُبْعَدِينَ

این غفلت از یک بُعد مضرّ است؛ چراکه انسان واقعیّات را هم فراموش کرده و از آنها غافل می شود. چه بسا در اعمال روزانه اش به مسأله معاد توجه نداشته باشد که این خدای ناکرده موجب ارتکاب گناه می شود، (۱) مشخص است در آن حالتی که مرتکب گناه می شود، به مسأله معاد توجه ندارد و الا در همان حال، اگر آن گناه پیش او تجسّم پیدا کند و عقوبتهای الهی در نظرش مجسّم شود، امکان ندارد دست به طرف آن گناه دراز کند. (۲)

ص: ۷۰

۱- (۱). (اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ). (انبیاء، آیه ۱) حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ). (منافقون، آیه ۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خداوند غافل نکند و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند! (وَمِنْ مَنْ يَعْشُرُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ). (زخرف، آیه ۳۶) و هر کس از یاد خداوند روی گردان شود شیطان را سراغ او می فرستیم پس همواره قرین او است!

۲- (۲). عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامِ: أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا هَادِمِ اللَّذَاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. (مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۳) از بین برنده لذت های کاذب را زیاد یاد کنید، عرض کردند: آن چیست؟ حضرت فرمودند: یاد مرگ، به راستی که زیرک ترین مؤمن کسی است که بیش از همه به یاد مرگ و آماده تر برای فرا رسیدن آن باشد. - قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْطَعُ مَنَابِتِ الْغَفْلَةِ وَ يَقْوِي النَّفْسَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرْقُ الطَّنْبَعِ وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنْيَا وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ: فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنَةٍ. (مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۵) یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در نفس می میراند، ریشه های غفلت و ناآگاهی را می کند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند، به طبیعت آدمی، نرمی و رقت می بخشد، نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را فرو می نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می سازد و این همان معنای جمله ای است که پیامبر گرامی فرموده: یک ساعت (یک لحظه) فکر از یک سال عبادت بهتر است. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَ سِرَّعَتْهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ طَلَبَ الدُّنْيَا. (مشكاة الأنوار، ص ۳۰۵) هر کس از سرعت مرگ اطلاع داشته باشد، آرزوهای خود را ترک می کند و دنیا را مبعوض می شمارد. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَا أَنْزَلَ الْمَوْتُ حَقَّ مَنَزِلَتِهِ مِنْ عَيْدٍ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ وَ مَا أَطَالَ عَيْدُ الْأَمَلِ إِلَّا أَسَاءَ الْعَمَلِ. (همان) هر کس بگوید من فردا زنده خواهم بود حقیقت مرگ را در نیافته است، هر کس آرزوی دراز داشته باشد مرتکب گناه می گردد. - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكْثِرْ عَيْدُ ذِكْرِ الْمَوْتِ إِلَّا زَهَدًا فِي الدُّنْيَا. (همان) زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا هر کس زیاد از مرگ یاد کند زاهد می گردد و دل به دنیا نمی دهد. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَلَا إِنَّ الْقُبُورَ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ أَلَا وَ إِنَّهُ يَتَكَلَّمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَلَا وَ إِنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ يَوْمًا تَذْهَلُ فِيهِ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ يَكُونُ الْوِلْدَانَ شَيْبًا السَّمَاءِ مُنْفَطِرٌ بِهِ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُيَّكَارِي وَ مَا هُمْ بِسَيَّكَارِي وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ أَلَا إِنَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ جَنَّةٌ - عَرْضُهَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضُ أَعَادَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ رَحِمْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ. (همان) آگاه باشید! قبرها یا باغی از باغ های بهشتند یا گودالی از گودال های دوزخ، متوجه باشید که قبر در هر روز سه بار سخن می گوید و در هر بار فریاد می زند: من خانه

تنهایی هستم. من لانه کرم ها هستم. آگاه باشید! پس از عالم قبر، روزی فرا می رسد که زنان شیرده، کودکان شیرخوار را رها می کنند و از آن ها غافل می شوند، روزی که کودکان پیر می شوند و آسمان ها پاره پاره می گردند و زنان باردار از فرط ناراحتی بچه های خود را سقط می کنند. در آن روز خیال می کنی که مردم مست هستند در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خداوند بسیار بزرگ است و آنان از شدت عذاب مدهوش هستند، آگاه باشید! بعد از مرگ بهشتی هست که وسعت و پهنای آن به اندازه زمین و آسمان است، خداوند ما و شما را از عذاب خوارکننده نگه دارد.

لذا این غفلت‌ها به یک مذکر و مریبی نیاز دارد که آن مذکر و مریبی، انسان را - هرچند در برهه‌ای از زمان - از آن غفلت بیرون بیاورد و یک حالت توجهی به انسان بدهد. (۱) البته این غفلت همان‌طور که گفته شد از یک جهت مضر است؛ اما به نظر من از بُعد دیگر، یکی از نعمتهای الهیه است؛ چراکه اگر انسان همیشه متذکر مصائب و حوادث - مخصوصاً حوادث غیر قابل تحمل باشد - دیگر هیچ‌گاه حالت نشاط و فراغ و راحتی برایش وجود نخواهد داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۷۱

۱- (۱). عن أبي جعفر الثاني (عليه السلام) قال: الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى خَصِيَالٍ: تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصِيحُهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۴۳، ص ۶۵) امام هادی (علیه السلام) فرمود: مؤمن به چند خصلت نیاز دارد: توفیق از خداوند و پسند دهی از نزد خویش و پذیرش اندرز کسی که به او اندرز دهد. - قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ۸: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرَشِّدٌ اسْتَمَكَنَ عِدْوَهُ مِنْ عُنُقِهِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثامن و الستون، ص ۴۴۱) هر کس پسند دهی در دل خود نداشته باشد و خوددار نباشد و رفیق شفیق و ارشادگری نداشته باشد، دشمن را بر گردن خود سوار کرده است.

قال الله تبارك وتعالى في كتابه الكريم: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ). (۲)

از میان بندگان خدای متعال، تنها دانشمندان از او می ترسند.

این آیه صریح قرآن کریم و یکی از آیات قابل تأمل است. با کلمه إِنَّمَا شروع شده که بیان گر حصر است و می فرماید: خشیت از خداوند - آن هم در میان بندگان او - مخصوص علما است.

«عباد» از عناوین بسیار مهمی است که قرآن در موارد کمی و با عنایت خاصی استعمال می کند، این عناوین با کلمه «ناس» و حتی با «الَّذِينَ آمَنُوا» هم فرق می کند.

«عبد» یعنی انسان به مرحله ای برسد که عنوان عبد و منسوب به خداوند متعال را پیدا کند. (۳)

ص: ۷۲

۱- (۱) - این درس در جلسات «پانصد و پنجاهم» و «پانصد و پنجاه و چهارم» و «پانصد و شصت و سوم» و «چهارصد و بیست و پنجم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . فاطر، آیه ۲۸.

۳- (۳) . عَنْ عُنْوَانَ الْبُصَيْرِيِّ قُلْتُ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ (عليه السلام) ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ؛ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَمَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً وَ جُمْلَةً اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مِدْبَرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ الْإِبْلِسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً وَ لَمَّا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلاً فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۷، ص ۲۲۱) عنوان بصری عرض کرد: یا ابا عبد الله! حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت فرمود: با سه چیز می توان این حقیقت را دریافت؛ ۱. بندگان آنچه را که خداوند به آنان بخشیده است ملک خود ندانند؛ زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هر چه دارند از خدا است و هر جا خدا امر کند باید خرج کنند. ۲. بنده هرگز قدرت ندارد با فکر و اندیشه خود کارهای خود را اداره کند، ۳. هر چه خداوند به او امر کرده یا از آن نهی کرده است به کار گیرد و از اوامر و نواهی خدا سر باز نزند، هر گاه بنده ای چیزی را ملک خود نداند مال را انفاق می کند. هر گاه بنده ای امور خود را به خداوند واگذارد و بفهمد که با عقل و تدبیرش نمی تواند امور خود را آن طور که هست اداره کند، گرفتاری های دنیا و مصائب آن بر او گوارا می گردد، هر گاه بنده ای به اوامر و نواهی خداوند کردن نهد دیگر با مردم جدال و مناقشه نمی کند و آنان را آزار نمی دهد، هر وقت آدمیان به این سه خصلت عمل

کردند و مورد لطف و اکرام خداوند قرار گرفتند، دنیا در نظر آنان کوچک می شود و شیطان و مردم نمی توانند بر ایشان سلطه پیدا کنند و دنبال جمع کردن مال و تکاثر و تفاخر نمی روند و قصد ریاست بر مردم و طلب عزّت ندارند و اوقات خود را به هدر نمی دهند. این اوصاف، نخستین درجه پرهیزکاران است، خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: جهان آخرت را برای کسانی مهیا کرده ایم که در زمین دنبال مقام پرستی نرفته و مرتکب فساد نشده باشند و پایان نیک برای پرهیزکاران است.

در تشهد نماز، اول به عبودیت رسول الله ۶ وسلم نسبت به خداوند و بعد به رسالت ایشان شهادت می دهیم. این شهادت ناظر به این معنا است که برتری و علو سطح عبودیت و شدت عبودیت آن حضرت اقتضا کرده که خداوند متعال، منصب شامخ رسالت را به او عنایت کند. (۱)

ص: ۷۳

۱- (۱). عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: مَا تَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقَرَّرَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِخَمْسٍ، بِالْبَدَاءِ وَالْمَشِيئَةِ وَالسُّجُودِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالطَّاعِيَّةِ. (التوحيد للصدوق، ص ۳۳۳، باب البداء) هرگز هیچ پیامبری به منصب پیامبری نمی رسید تا آن که برای خداوند به پنج خصلت اقرار می کرد: بداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت. - قَالَ الرَّضَا (علیه السلام): بِالْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفْتَحِرُ. به عبودیت حق تعالی افتخار می کنم. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۷) - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ عِبَادًا قَبِيلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) كَانَ عِبَادًا نَاصِحًا حَالًّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَضِّلَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَحَبَّهُ. (کافی، ج ۸، ص: ۱۴۳) همانا خداوند پیش از آن که محمد (صلی الله علیه و آله) را پیامبر خود گیرد، بنده خود گرفت و [امیرمؤمنان] علی (علیه السلام) بنده ای بود خیرخواه در راه خداوند عزوجل و خدا هم خیرخواه او بود، او خداوند عزوجل را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت.

یا در آیه معراج (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) (۱) این عبودیت است که وسیله ای برای به معراج رفتن رسول خدا ۶ و نیل آن حضرت به این مرحله و منصب بزرگ شده است.

سپس با این که در این آیه شریفه کلمه «عباده» را با آن عظمت معنا به کار برده است؛ عباد را به دو قسم عالم و غیرعالم تقسیم می کند و با کلمه «إِنَّمَا» می فرماید: خشیت از خداوند تبارک و تعالی منحصر به عبادی است که عالم هستند (۲).

سؤال قابل تأمل این است که با توجه به این که «العلماء» جمع محلی به الف و لام بوده و افاده عموم می کند در این آیه، آیا علما مطلق بوده و عمومیت دارد؟

آیا یک جنبه عمومی در علما است و هرگونه عالمی در مقابل هر جاهلی مراد است و هر جا یک علم و عالم در مقابل یک جاهل و جاهل پیدا شود، مشمول این آیه هست؟ یا این که تناسب حکم و موضوع و استعمال کلمه عالم در لسان متکلم خاص، قرینه است برای این که منظور، یک علم خاص و مخصوصی است؟

آیا قرآن می گوید: کسی که مثلاً علم داروسازی یا علم بنایی را می داند، مشمول آیه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) هست؟! اگر کسی در ساختن یک ابزار

ص: ۷۴

۱- (۱). پاک و منزه است خدایی که بنده و عبدش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم برد. (اسراء، آیه ۱)

۲- (۲). عن أميرالمومنين (عليه السلام): أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ خَشِيَةً لَهُ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم، ص: ۶۳) داناترين مردم به خداوند کسی است که خشیت و بیم او از خداوند بیشتر باشد. - عن أميرالمومنين (عليه السلام) سَبَبُ الْخَشِيَةِ الْعِلْمُ. (همان) علم سبب خشیت از خدای متعال است. - عن أميرالمومنين (عليه السلام): إِذَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَ أَدْبُهُ وَ تَصَدَّقَتْ خَشِيَّتُهُ. (همان) هرگاه علم مرد زیاد شود ادب او زیاد می شود، و ترس او از پروردگارش دو چندان می گردد. - عن أميرالمومنين (عليه السلام): الزَّمِ الْإِخْلَاصَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالْخَشِيَةَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَالْعَدْلَ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم، ۱۹۷) ملازم اخلاص باش، در نهان و آشکار، و ملازم خشیت و بیم باش در ظاهر و باطن، و ملازم میانه روی باش در تنگدستی و توان گری و ملازم عدالت گستری باش در خشنودی و خشم.

محرمی مانند بت، آلات قمار یا آلاتی که فقها - بر حسب روایاتی که در مکاسب

محرمه ملاحظه کردید - به طور مسلم به حرمت استفاده از آنها فتوا می دهند تخصص داشت، آیا می توان گفت: به لحاظ این که این شخص، عالم در مقابل جاهل است، آیه شریفه شامل او هم می شود؟!

آیا تخصص در تراشیدن و ساختن بت و داروسازی و... با خشیت از خداوند تناسب و ارتباطی دارد؟!

معلوم است که آیه شریفه علم خاص و عالم خاصی را مطرح می کند. حال باید پرسید: آن علم خاص چیست؟!

آیا آن علم خاصی که به خشیت مربوط است غیر از فقه اسلام و اهل بیت:، تفسیر قرآن و عقاید حقه شیعه و علوم مربوط به اینها است که در حوزه های علمیه متداول است؟!

آیا در رابطه با خشیت خداوند متعال، علم دیگری غیر از این علوم قابل تصور هست که ما بتوانیم آن را فرض کنیم؟

به دور از همه تعصبا و کنار گذاشتن دید اختصاصی - ما باشیم و این آیه شریفه - از این آیه به صراحت استفاده می شود که «العلماء علی قسمین و العلم علی قسمین»: علمی که در رابطه با خشیت خداوند و در ارتباط با خدای عزوجل و رسول او است، و علمی که واجد این خصوصیت و این فضیلت و این عنوان نیست.

این یک مطلب بسیار روشنی است؛ مراد آیه از علم، آن علمی است که انسان به دنبال او است و باید هم در پی آن باشد. (۱)

آن علمی که به دنبال آن خشیت وجود

ص: ۷۵

۱- (۱). عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ صَيَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) و سلم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَطَانِهِ وَ اقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلَّهِ حَسَنَةٌ وَ طَلَبُهُ عِبَادَةٌ وَ الْمَذَاكِرَةُ فِيهِ تَسْيِیحٌ وَ الْعَمَلُ بِهِ جِهَادٌ وَ تَعَلُّمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ يَذَلُّهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مَنَارٌ سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَ الْمُؤْنِسُ فِي الْوَحْشَةِ وَ الصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَ الْوَحِيدَةُ وَ الْمُخِدَّتُ فِي الْخَلْوَةِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ السَّلْمَاحُ عَلَى الْأَعْيَادِ وَ التَّرْتِينُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ.... (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۹، ص ۱۶۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۹) حضرت رضا از پدران خود: روایت کرده اند که حضرت رسول اکرم ۶ و سلم فرمودند: تحصیل علم، بر هر مسلمانی واجب است پس علم را از هر کسی که عالم است بلکه از هر جایی که گمان فراگیری آن را دارید بطلبید و آن را از اهلش کسب کنید؛ زیرا یاد گرفتن علم برای رضای خدا حسنه است و طلب آن عبادت است، مذاکره آن با یکدیگر تسبیح پروردگار و عمل کردن به آن جهاد در راه خدا است، یاد دادن آن به کسی که نمی داند صدقه دادن است و رسانیدن آن به اهلش تقرب به خداوند است؛ چرا که به وسیله علم مسایل حلال و حرام فهمیده می شود، و بدان وسیله راه بهشت روشن و ظاهر می شود، و علم در هنگام وحشت انیس و مونس، و در تنهایی و غربت، رفیق است، در خلوت هم زبان است و در هر حالت راهنما است؛ چه در حال فرح و سرور یا بلا و مصیبت، در مقابل دشمنان سلاح است و در نزد دوستان، زینت است....

داشته باشد(۱) و این گونه با خداوند تبارک و تعالی ارتباط داشته باشد.

با این که خود مقام عبودیت بسیار مهم است در عین حال، علمی اراده شده است که بعضی از عباد الله تعالی را بر بعضی دیگر امتیاز می دهد و فقط کسانی که از آن علم بهره مند هستند، واجد مقام خشیت از خداوند تبارک و تعالی هستند.(۲) پس این که ما ادعا می کنیم، علوم حوزوی یک ویژگی و امتیاز خاصی نسبت به سایر علوم دارد، ناشی از این نیست که ما برای علم خودمان فضایی را وضع و جعل کرده ایم، بلکه ما تحت تأثیر قرآن کریم و بیان رسول الله و ائمه معصومین هستیم که ویژگی هایی برای علوم اسلامی و علوم حوزوی مطرح می کنند؛(۳) همانند

ص: ۷۶

۱- (۱). عن أميرالمومنين (عليه السلام): غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ الْحَشِيَّةُ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: ۶۳) غایت معرفت ترس است؛ یعنی عاقبت معرفت حق تعالی و شناخت او یا غرض و علت غایی آن ترس از او و نافرمانی او است.

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً وَ بَابُ ذَلِكَ كُلِّهِ مُلَازِمَةُ الْخُلُوعِ بِمُدَاوَمَةِ الْفِكْرِ وَ سَبَبُ الْخُلُوعِ الْقَنَاعَةُ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعَاشِ وَ سَبَبُ الْفِكْرِ الْفَرَاغُ وَ عِمَادُ الْفَرَاغِ الزُّهْدُ وَ تَمَامُ الزُّهْدِ التَّقْوَى وَ بَابُ التَّقْوَى الْحَشِيَّةُ وَ دَلِيلُ الْحَشِيَّةِ التَّعْظِيمُ لِلَّهِ وَ التَّمَسُّكُ بِتَخْلِيصِ طَاعَتِهِ وَ أَوَامِرِهِ وَ الْخَوْفُ وَ الْحَيْذُرُ وَ الْوُقُوفُ عَنْ مَحَارِمِهِ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّمَا يُخَشَى اللَّهُ مِنَ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ). (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص: ۶۲) زندگی دنیا ساعتی بیش نیست، پس آن یک ساعت را در طاعت خدا مصروف بدار و باب ورود به طاعت خداوند ملازمت با خلوت است، به شرط مداومت بر تفکر، و خلوت از مردم موقعی آسان می شود که انسان قناعت را در پیش گیرد و از اضافه ها و تجملات زندگی صرف نظر کند و اما اندیشیدن و در فکر سعادت خود بودن متوقف بر فراغت قلب است و بزرگ ترین اساس و پایه فراغت قلب، زهد است و حقیقت و تمامیت زهد و ترک دنیا با پرهیزگاری و تقوا حاصل می شود و راه تقوا خوف از خدا و خشیت می باشد و باب خشیت تجلیل و تعظیم پروردگار و بندگی و عبادت خالص به جا آوردن در مقابل اوامر او و خوف و حذر از محرمات و توقف در آنها است و راهنمای اینها علم است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: تنها علما هستند که در مقابل عظمت پروردگار خشیت دارند.

۳- (۳). عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظمِ عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا فَعِيلٌ: عَلَامَةٌ قَالَ: وَ مَا الْعَلَامَةُ؟ قَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ بِالْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه و آله): إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْلٌ. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۶، ص: ۲۰۹) از حضرت کاظم (علیه السلام) روایت شده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زمانی که جماعتی اطراف شخصی را گرفته بودند، وارد مسجد شد و فرمود: او کیست؟ عرض کردند: مرد بسیار دانایی است، فرمود: علامه چگونه کسی است؟ عرض کردند: داناترین مردم به انساب و نژادهای عرب و رخدادهای آن و ایام [جنگهای] جاهلیت و شعرهای عربی. راوی می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آنچه این مرد می داند علمی است که ندانستن آن زیانی و دانستنش نفعی ندارد، سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: علم و دانایی - که موجب سعادت و نیکبختی همیشگی است - سه علم است: آیه محکم و

نشانه استوار (علم اصول عقائد که آیات و نشانه های آن استوار است)، فریضه عادلّه و واجب میان افراط و تفریط (علم اخلاق که خویش از روی عقل و بدش از روی جهل است و بر هر کس واجب است آنچه را از روی عقل است بپذیرد و آنچه را از روی جهل است نپذیرد) و سنت قائمه و احکام برپا و همیشگی (مسائل حلال و حرام که تا روز قیامت تغییرناپذیر است) و آنچه غیر از اینها باشد فضل است و علم و دانایی که سودرسانی کرده و موجب سعادت و نیکبختی شود نیست. - جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنصَافُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْإِسْتِمَاعُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثُمَّ نَشْرُهُ. (مشكاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲)

مردی خدمت رسول (صلى الله عليه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! علم چیست؟ فرمود: انصاف. گفت: بعد چیست؟ فرمود: گوش دادن، گفت: بعد چیست؟ فرمود: نگهداری. پرسید: بعد چیست؟ فرمود: عمل به علم، گفت: بعد؟ فرمود: نشر و پخش آن میان مردم.

این فرمایش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله):

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ»؛^(۱)

هرگاه خدای عزوجل به بنده اش اراده خیر کند در درجه اول او را متفقه در دین قرار می دهد و او را با معارف، مسایل، اصول و فروع دین آشنا می کند.

البتة «وزَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا» هم ضمیمه آن است.

اگرچه این مطلب از همین آیه - با قطع نظر از روایات - استفاده می شود، ولی

ص: ۷۷

۱- (۱). قال النبي (صلى الله عليه و آله): يَا أَيُّهَا دَرُّ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۲؛ مكارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) ای اباذرا! هرگاه خدای عزوجل به بنده ای اراده خیر کند او را دانای در دین می کند و پارسای در دنیا و بینای به عیبهایش قرار می دهد.

روایاتی هم که ذیل این آیه وارد شده مؤید این است که آن علمی که با خشیت - که

یک مقام بسیار بلندی است - تناسب دارد علوم اسلامی و علوم حوزوی است. (۱) یکی از روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده و احتیاج به دقت و تأمل دارد این روایت است که به طور خلاصه آن را عرض می کنم:

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «الْخَشْيَةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ شِعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الْإِيمَانِ وَمَنْ حُرِمَ الْخَشْيَةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَإِنْ شَقَّ الشَّعْرَ فِي مُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ). (۲)

حضرت می فرماید: میراث، محصول و ما ترک علم، عبارت است از خشیت و بیم از خداوند؛ و علم، عبارت است از پرتویی از معرفت خداوند تبارک و تعالی و علم قلب، مرکز و محور ایمان است و اگر کسی خدای ناکرده از خشیت خداوند متعال محروم شد، چنین کسی از دیدگاه اسلام - هرچند در حلّ مسائل و مشکلات علمی موشکافی زیادی داشته باشد (۳) - عالم نیست. چرا؟! چون « قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).

یعنی اگر، خدای ناکرده، خشیت نباشد، این علم و عالم، آنچه مورد توجه قرآن است نخواهد بود، حتی اگر اهل دقت باشد و مشکلات علوم را کاملاً تحلیل و رفع اشکال کند.

ص: ۷۸

۱- (۱). ر. ک: تفسیر قمی، البرهان، کنزالدقائق، شواهد التنزیل و نور الثقلین.

۲- (۲). خوف و ترس (از عذاب و کیفر خدای تعالی) ارث علم و دانش است (عالم و دانشمند حقیقی از عذاب خدای عزّ و جلّ بیمناک است؛ از این رو سخنی بر خلاف حقّ و راستی نگفته و نمی نویسد) و علم و دانش روشنائی معرفت و شناسایی (خدای تعالی) و دل ایمان و گرویدن است (به وسیله علم، خدای تعالی را می توان شناخت و به او ایمان آورد و از عذاب و کیفرش ترسید) و کسی که از خوف و ترس محروم و بی بهره شد (از عذاب خدا خوف ندارد) عالم و دانشمند [حقیقی] نیست و اگر چه در متشابهات و سخنان مانند هم که معانی آنها بر همه معلوم نیست موشکاف (و در همه چیز علم و دانش و باریک بینی داشته) باشد [زیرا] خدای توانا و بزرگ فرموده: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛ جز این نیست که از بندگان [گوناگون] خداوند تنها علما و دانایان می ترسند (زیرا ایشان خدای تعالی را به عظمت و بزرگی می شناسند، و هر کس معرفت و شناسایی اش درباره خدای عزّ و جلّ بیشتر است خوف و ترسش افزون تر خواهد بود. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۴۵)

۳- (۳). «شَقَّ الشَّعْرَ»؛ تعبیر به موشکافی، تعبیری است که در این روایت هم وجود دارد.

شما باید در معنای این روایت مقداری دقت کنید؛ از این آیه، ملازمه میان علم

و خشیت به خوبی استفاده می شود.

بعضی سؤال می کنند: میان علوم حوزوی و علوم دیگر چه فرقی از نظر علمی وجود دارد که حوزویان و فقها به خاطر علمشان، خود را به خداوند متعال نزدیک دانسته، و علوم دیگر را پایین تصور می کنند؟!

آیا دیگران از خدای متعال دور هستند؟!

خیر، مسأله این طور نیست! ما نمی گوئیم مقام علوم دیگری که آیه شریفه بر آنها دلالت نمی کند پایین است. این اهانتی به مقام علوم دیگر نیست. مسأله این است که برخی از علوم با خشیت خداوند رابطه مستقیم دارند؛ بنابراین خداوند متعال و کسانی که قولشان برای ما مستند است برای این علوم ویژگی قائل شده اند. ما بر این مطلب تکیه می کنیم، حال جنبه های دیگر مسأله را کنار بگذاریم.

واقعیت این است که برخی از عناوین به قدری بین ما متداول و استعمال شده است که ارزش واقعی خودش را از دست داده و ما با دید سطحی به آن می نگریم.

در رابطه با این فقه و رساله ای که مجتهد در اختیار مردم می گذارد یک بررسی اجمالی بکنید. فرض کنید در یک رساله، حدود هفتصد مسأله وجود دارد. دیگران که به عمق مسائل فقهی و واقعیت علم فقه واقف نیستند تصور می کنند که رساله عملیه مانند کتاب های دیگری است که ظرف یکی - دو سال آماده و در اختیار مردم قرار می گیرد. شما که با فقه آشنایی دارید گاهی می بینید یک مسأله دو سطر بیشتر نیست؛ اما همین دو سطر، ده جلسه بحث می طلبد - آن هم به صورتی که استاد و شاگرد، یکی - دو ساعت قبل و بعد از هر جلسه مطالعه داشته باشند - تا انسان به واقعیت پی برده و ریشه و مستند فتوایی را که مثلاً امام بزرگوار فرموده اند اصطیاد کند. و پس از آن تأمل و بحث کند که: آیا این فتوا قابل مناقشه است یا خیر.

این مطلب ما را به واقعیتی هدایت می کند که آن را یک وقت در جلسه وحدت حوزه و دانشگاه گفتم؛ چند سال پیش به مناسبت ایام «وحدت حوزه و دانشگاه» جمع زیادی از دانشجویان سراسر کشور همراه اساتیدشان به مدرسه فیضیه آمده بودند - و از نظر کیفی و کمی مجلس بسیار جالبی بود - افرادی از حوزه و

دانشگاه برای صحبت کردن دعوت شده بودند، از من هم خواستند که به مناسبتی

صحبت کنم، در آنجا گفتم: برادران دانشجو! من می خواهم واقعیتی را بدون تعصب برای شما بگویم و برای آن دلیل هم اقامه می کنم.

آن واقعیت این است که ما اگر از جنبه های معنوی علوم حوزوی بگذریم و روی نفس علوم خودمان تکیه کنیم، محکم و دقیق معتقدیم که هیچ علمی از علوم عالم در هر رشته فنی و تخصصی، با این توسعه ای که دایره علوم پیدا کرده، از نظر طول زمان، دقت، عمق، لزوم پشتکار، فعالیت و از نظر مشکل بودن، به علم فقه نمی رسد.

اگر یک نفر از شما بخواهد پزشک شود، برای تخصص در طب چقدر وقت لازم دارد؟ بالاترین زمانی که برای رسیدن به دکترای در طب صرف می شود، دوازده سال برای رسیدن به دیپلم، هفت سال هم برای دانشگاه و چهار سال هم برای دوره تخصصی صرف شود، مجموعاً بیست و سه سال می شود.

اما اگر یک طلبه بخواهد به مقام اجتهاد برسد بعد از این که دوازده سال دیپلم را گذراند، اگر از استعداد کافی برخوردار باشد و ناراحتی های اقتصادی و مسایل مختلف گریبان او را نگیرد و مشکلاتی برای او پیش نیاید حداقل بیست و پنج سال وقت لازم است تا به اجتهاد برسد، ده سال باید سطوح را بخواند، حداقل پانزده سال هم در فقه و اصول زحمت بکشد - آن هم با شرایط خاص - تا به درجه اجتهاد و فقاہت نایل شود. کجای عالم چنین علمی وجود دارد که برای رسیدن به مرحله تخصص در آن، تازه بعد از رسیدن به دیپلم، ۲۵ سال وقت لازم داشته باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

قال أبو عبد الله (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتَمَادَى بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي» (۲)).»

حضرت صادق (عليه السلام) می فرماید: هنگامی که خداوند متعال در مورد بنده ای [از بندگانش] اراده خیر می کند، عنایت و توجهی به او می کند که حتی در زمان ارتکابِ معصیت نیز مشمول آن عنایت و توجه است؛ به این کیفیت که اگر گناهی از آن بنده صادر شود، خداوند او را به بلا و گزند می مبتلا می کند تا بر اثر ابتلای به آن ناراحتی توجهش به خداوند جلب شود و متذکر استغفار و عذرخواهی شود و نسبت به آن گناه، از خداوند تبارک و تعالی طلب غفران و عفو داشته باشد.

اما در مقابل »

إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا « اگر خداوند تبارک و تعالی عنایت و توجه خود را از بنده ای دریغ داشت، هنگام معصیت یا پس از ارتکاب گناه با او به گونه دیگری معامله می کند؛ به این صورت که نعمتی را به او عنایت می کند تا بر اثر

ص: ۸۱

۱- (۱) - این درس در جلسه «نود و ششم» و «یکصد و ششم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام).... (كافي، ج ۲، باب الاستدراج، ص ۴۵۲)

سرگرم شدن به آن نعمت، توجهش به خداوند متعال کم شود و استغفار و عذرخواهی را از یاد ببرد و گمان کند که انجام گناه، نه تنها هیچ عکس‌العملی در زندگی او ندارد، بلکه ارتکاب گناه، موجب چنین نعمتی شده است و چه بسا در کجروی خود اصرار ورزد.

حضرت در ادامه، با استفاده از آیه شریفه (سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) (۱) نعمتهایی را که در زمان معصیت و پس از آن نصیب انسان می‌شود استدراج معرفی می‌کند: «

اَيُّ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي»؛ (۲) دنبال هر معصیتی نعمتها به جانب او سرازیر می‌شوند تا نعمت استغفار را از یاد او ببرند، توجهش را به خداوند کم کنند تا روز به روز حالت انحطاط و تنزل بیشتری برای او ایجاد شود.

شبهه این معنا در آیه شریفه دیگری آمده است که می‌فرماید:

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)؛ (۳)

آنان که گناه می‌کنند و به معارف بلند الهی کفر می‌ورزند و راه طغیان را پیش می‌گیرند، توهم نکنند مهلتی که ما به ایشان می‌دهیم، به نفعشان است، بلکه این مهلت، این اطاله عمر و این توجه و عنایت برای این است که گناه بیشتری از آنان سربرزد و برای آنان، عذاب خوارکننده‌ای آماده شده است. (۴)

ص: ۸۲

۱- (۱). اعراف، آیه ۱۸۲.

۲- (۲). عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِذَا رَأَيْتُمْ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مَا يُحِبُّ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ لَهُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ). (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۷۵) هرگاه دیدید خدای متعال آنچه را بنده دوست دارد به او می‌دهد در حالی که آن بنده به گناه و معصیت خود ادامه می‌دهد، بدانید که این استدراجی برای آن بنده است. خداوند می‌فرماید: به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

۳- (۳). آل عمران، آیه ۱۷۸.

۴- (۴). در مورد استدراج، آیات و روایات بسیاری وارد شده است. معنی استدراج (غافلگیری تدریجی) همان طور که بیان شد این است که خدای متعال بنده را بر اثر اعمال زشتش به تدریج جزا می‌دهد به نحوی که خود بنده نمی‌داند و سرگرم نعمت می‌شود هرگز به یاد ولی نعمت خود نمی‌افتد و به نعمت‌های الهی مغرور می‌شود تا این که فرصت از دست او برود و ناگهان نعمت‌ها از او سلب شده و به حسرت مبتلا می‌گردد. - (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ). (اعراف، آیه ۱۸۲-۱۸۳) آنان که آیات و نشانه‌های «توحید و یگانگی» ما را دروغ پندارند به زودی آنان را به تدریج کیفر می‌دهیم از آنجایی که ندانند، «و هرچه گناه کنند ما نعمت را برایشان می‌افزاییم و آنان هم بر معصیت خود می‌افزایند و به همین جهت سزاوار عقاب سخت می‌گردند» و ایشان را «چند روزی» مهلت می‌دهیم «تا هر کاری بخواهند انجام دهند» همانا مکر (چاره جویی) ما سخت و استوار است. - (فَدَرَنِي وَمِنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ

سَسَّيْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ). (قلم، آیه ۴۴-۴۵) [ای رسول! تو کیفر! مکذبان و منکران قرآن مجید را به من واگذار که ما آنان را از آنجا که نفهمند [و گمان نعمت کنند] به عذاب سخت می افکنیم. - سئیل ابو عبد الله (علیه السلام) عَنِ الْإِسْتِدْرَاجِ فَقَالَ: هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُؤْمَلَى لَهُ وَ تُجَدَّدُ لَهُ عِنْدَهَا النِّعْمُ فَتَلْهِيه عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَدْرِجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ. (کافی، ج ۲، باب الاستدراج، ص: ۴۵۲) از امام صادق (علیه السلام) در باره معنای استدرج سؤال شد: فرمود: گاه می شود که کسی مرتکب گناهی می گردد و به او مهلت داده می شود و نعمتش افزون می شود تا هوسرانی اش او را از استغفار باز دارد و این غفلتی است که شامل او شده در حالی که نمی داند. - رُوی عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ فَاحْذَرَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) ای انسان! هنگامی که دیدی پروردگارت پی در پی به تو نعمت می دهد از او حذر کن. - قَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام): الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبَغَ عَلَيْهِ النِّعْمُ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ. (تحف العقول، ص: ۲۴۵) استدرج خداوند این است که به بنده اش نعمت فراوان ببخشد و توفیق شکر را از او بگیرد. - وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ (علیه السلام) فِي يَوْمِ عَرَفَةَ: ... وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِأَمْثَالِكَ لِي اسْتِدْرَاجٌ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرُكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي. (الصحيحه السجديه، دعای ۴۷، ص ۲۱۰) حضرت زین العابدین (علیه السلام) ضمن دعایی می فرماید: ... با مهلت دادن به من به تدریج و کم کم سزاوار عقابم مفرما؛ مانند سزاوار کیفر شدن تدریجی کسی که مرا از خیر و نیکی آنچه نزد او است باز داشته و بی بهره گردانیده و حال آن که در رسیدن نعمت او به من شریک تو نبوده است.

در این روایت حضرت صادق (علیه السلام) نکات قابل توجهی وجود دارد:

۱ - نزول نعمت نباید انسان را فریب دهد که چون مثلاً محبوب خداوند بوده و خدای متعال از او راضی است این نعمتها را به سویش سرازیر کرده است.

در نقطه مقابل، انسان گاهی از اوقات تصور می کند وقتی رنج و ناراحتی به او روی می آورد این نشانه کم لطفی خداوند تبارک و تعالی در مورد او است،(۱) در

ص: ۸۳

۱- (۱). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَامُ): مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ حُسْنُ نَظَرٍ مِنَ اللَّهِ لَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا وَ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا. (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۹۴، ص ۱؛ تحف العقول، ص ۲۰۰) کسی که تنگدست شد و آن را لطف و عنایت خدا به حساب نیاورد پاداشی (اخروی) را که برای او امید آن می رفت تباه ساخته. و به عکس، آن کسی که گشایشی در مالش پدید آمد، و آن را چون دامی پنهان و تدریجی قلمداد نکرد خود را از مسأله خطرناکی ایمن دانسته است.

حالی که بر حسب این روایت، مطلب کاملاً بر عکس است؛ یعنی ممکن است نعمت، نشانه عنایت و نعمت خداوند متعال باشد.

۲- به طور عادی و طبیعی، انسانی که در ناز و نعمت باشد، هر چه نعمت بیشتری به او داده شود از توجهش به خداوند تبارک و تعالی کاسته خواهد شد؛ بنابراین از این روایت باید این درس را هم بگیریم که مبادا نعمت‌ها ما را از خداوند دور کند، و نعمتها نباید باعث شود که انسان، خداوند را فراموش کند؛ هر چند چنین اقتضایی در ذات نعمت وجود دارد. انسان در حالت ابتلا به مشکلات توجهش به خداوند فراوان است؛ ولی در حال توانگری و رفاه، کمتر به خداوند توجه می‌شود؛ حال آن که انسان چه در حال نعمت و چه در حال نعمت باید به خداوند تبارک و تعالی توجه کامل داشته باشد؛ یعنی آن گونه که همواره در حال نعمت، خواهان رفع گرفتاری خود از خداوند متعال است باید در حال نعمت نیز به عنوان سپاس و به عنوان شکر منعم به او توجه کامل داشته باشد.

پرسش:

۳- نکته سوم را در قالب یک پرسش و پاسخ مطرح می‌کنیم:

مقصود از

«إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرًا» در مقابل «

إِذَا أَرَادَ بَعْدَ شَرًّا» چیست؟ خداوند چگونه نسبت به یک بنده، اراده خیر و نسبت به بنده دیگر اراده شرّ می‌کند؟! آیا این امر تنها به اراده خداوند متعال بستگی دارد؟! یعنی خداوند دلش می‌خواهد نسبت به بنده ای اراده خیر کند، بدون این که آن عبد خصوصیت و مزیتی داشته یا مقتضای این اراده در او محقق باشد و نسبت به عبدی اراده شرّ می‌کند، بدون این که خصوصیت و قابلیت در او وجود داشته باشد؛ آیا مسأله این گونه است؟! آیا در این صورت جبر به وجود نمی‌آید؟!

پاسخ:

خیر، چنین نیست!

«إِرَادَةُ الْخَيْرِ وَ إِرَادَةُ الشَّرِّ»؛ نفس اراده تکوینی خداوند تبارک

ص: ۸۴

و تعالی است و مانند امور تکوینی دیگر از محدوده اسباب و مسببات بیرون نیست.

مراد از کلمه «اراده» و این سنخ تعبیرات، اراده تکوینی است؛ چراکه معنای اراده تشریحی، جعل و تشریح نفس احکام و مقررات است؛ به همین جهت از آنها به اراده تشریحی تعبیر می کنند.

اگر گفتیم: «أَرَادَ اللَّهُ مِنَّا بِالصَّلَاةِ» در اراده تشریحیه خداوند، غیر از نفس تشریح و احکام چیز دیگری نیست، ولذا «أَرَادَ اللَّهُ مِنَّا بِالصَّلَاةِ» یعنی: «خاطبنا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ أَوْجِبْ عَلَيْنَا الصَّلَاةَ». چنین نیست که یک «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» داشته باشیم و یک اراده تشریحی هم کنار آن داشته باشیم.

اما اراده مطرح شده در این روایت مانند اراده ای است که در آیه تطهیر مطرح شده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (۱)

بی شک منظور از اراده در این آیه، اراده تکوینی است و الا در اراده تشریحیه هیچ فرقی میان اهل بیت (علیه السلام) و دیگران وجود ندارد. (۲) اراده تکوینی به اذهاب رجس و به تطهیر آنها تعلق گرفته است.

ص: ۸۵

۱- (۱). خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (احزاب، آیه ۳۳)
۲- (۲). آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟ منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است؛ به عنوان مثال، خداوند از ما نماز، روزه، حج و جهاد خواسته است که این، اراده تشریحی است. معلوم است که اراده تشریحی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند؛ در حالی که در آیه فوق، متعلق این اراده، افعال خدا است، می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد؛ بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین باشد. افزون بر این، مسأله اراده تشریحی نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت: ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاک و با تقوا باشند و این مزیتی برای آنان نخواهد بود؛ زیرا همه مکلفان مشمول این فرمان هستند. این نیز مسلم است که رجس در اینجا به معنای پلیدی ظاهری نمی باشد؛ بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود. (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۳)

شاید این اشکال به ذهن شما برسد که وقتی اراده تکوینی خداوند متعال به چیزی تعلق گرفت، آن چیز لامحاله باید تحقق پیدا کند و دیگر تفکیک اراده از مراد، محقق نخواهد شد!

در پاسخ می توان گفت: نکته ای که هم در این روایت و هم در آیه تطهیر وجود دارد، این است که فعل اهل بیت (علیه السلام) و فعل من و شما متعلق اراده تکوینی خداوند نیست؛ بلکه آنچه متعلق اراده تکوینی خداوند متعال است، عمل خود خداوند است.

آیه شریفه نمی فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»، بلکه می فرماید: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ)، «إِذْهَابٌ»، فعل الهی است و در «يُطَهِّرُكُمْ»، این «مُطَهِّرٌ» عمل خود خداوند است.

اراده تکوینی، به فعل الهی تعلق گرفته است، نه اینکه به نماز خواندن من تعلق گرفته باشد؛ چراکه اگر اراده تکوینی به نماز خواندن من متعلق شد، من دیگر قدرت ترک نماز را نخواهم داشت. (۱) والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۸۶

۱- (۱). نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است در اینجا به معنای مقتضی است نه علت تامه تا موجب جبر و سلب اختیار گردد. توضیح این که: مقام عصمت به معنای یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنان نتوانند گناه کنند؛ بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند؛ درست همانند یک طیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند نمی خورد با این که قدرت بر این کار دارد؛ اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد. این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیامبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به ایشان داده است؛ بنابراین امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است؛ درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به سلول های چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد، از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و ترک اولای آنان معادل گناه بزرگ افراد عادی است و این مشخص کننده خط عدالت است. نتیجه این که: این اراده یک اراده تکوینی است در حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار. (همان) ر. ک: کتاب های دیگر مانند کتاب: چهره های درخشان در آیه تطهیر، نوشته حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی.

درس دهم: مشیت، قضا و امتحان الهی

درس دهم (۱) مشیت، قضا و امتحان الهی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ (عليه السلام)

«مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَقَضَاءٌ وَ اِئْتَاءٌ» (۲).

این حدیث شریف اگر چه کوتاه به نظر می رسد، ولی بسیار ارزنده، مفید و پر مغز است.

ترجمه مختصر روایت این است که در هر تنگنا و فشاری و هر توسعه و گشایشی که در زندگی فرد یا افرادی به وجود می آید، هم مشیت و قضا و قدر الهی و هم ابتلا و امتحان خداوند وجود دارد.

اولاً؛ ظاهر روایت این است که هر سه مورد مشیت، قضا و ابتلای خداوند، هم در صورت قبض و هم در صورت بسط وجود دارد.

ثانیاً؛ عموم روایت، مفید این معنا است که خداوند تبارک و تعالی در تمام تحولات و قبض و بسطهای فردی و اجتماعی نقش دارد؛ هم به صورت مشیت، هم به صورت قضا و هم به صورت امتحان.

مشیت و قضا تنها به ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی انتساب دارد و در

ص: ۸۷

۱- (۱) - این درس در جلسه دویست و پانزدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: (كافي، ج ۱، باب الابتلاء والاختبار، ص ۱۵۲)

رابطه با او است؛ اما ابتلا و امتحان دو طرفه است؛ از یک سو به خداوند تبارک و تعالی مربوط است و از سوی دیگر به ما و افراد و جامعه مربوط می شود.

ثالثاً؛ این ابتلاها، امتحانها و تحولات برای اتمام حجت با انسان است نه این که مطلب مجهولی را برای خداوند معلوم کند؛ زیرا درباره ذات باری تعالی چنین چیزی قابل تصور نیست؛ این امتحانها شبیه امتحانی است که یک استاد از شاگرد خود می گیرد. معمولاً استاد وضع علمی شاگرد خود را می داند؛ اما از او امتحان می گیرد تا به او بفهماند، او را روشن کند و از جهالت بیرون آورد(۱)؛ زیرا غالب انسانها در رابطه با خود ناآگاه هستند و اتفاقاً شاید ناآگاهیهای انسان نسبت به خودش از ناآگاهیهای او نسبت به دیگران بیشتر باشد.

دلیل این ناآگاهی این است که:

اولاً؛ انسان خیلی نمی خواهد در باره خودش فکر کند و خود را در ترازوی سنجش قرار دهد.

ثانیاً؛

«حَبَّ الشَّيْءِ يَعْصِي وَيُصِمُّ»؛(۲) بارزترین و بهترین مصداق این که محبت نسبت

ص: ۸۸

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ائْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ. (توحید صدوق، ص ۳۵۴، باب ۵۷) از آنچه خداوند به آن امر فرموده یا از آن نهی کرده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد چیزی نیست مگر آن که از جانب خدای عز و جل در آن آزمایش و قضایی وجود دارد. قبض و بسط تقریباً مانند حرکت و سکون است و دارای معنای عامی است که بیشتر اوضاع و احوال خلق را شامل می شود؛ زیرا قبض و بسط خداوند نسبت به دارایی مردم، فقر و غنای آنان است و نسبت به نفوسشان، غم و شادی شان و نسبت به بدنشان، مرض و تندرستی شان و نسبت به کردارشان، خذلان و توفیق ایشان و نسبت به دعایشان، اجابت و عدم اجابت آن است و همچنین سایر جهات انسان از معنای قبض و بسط خارج نیست. در این روایت این قبض و بسط به امر و نهی خدا مقید شده است و به اموری مختص می شود که مربوط به شرع و دین باشد و خداوند در آن نهی یا فرمانی داشته باشد؛ مانند فقر و غنا و صحت و مرض که انسان در حالت فقر و مرض به صبر و شکیبایی مأمور است و در حال صحت و ثروت به پرداخت حقوق واجب و به دستگیری از فقرا و صلۀ رحم و مانند آن موظف شده است، پس تمامی این گونه احوال بندگان اولاً به خواست و حکم خداوند است و ثانیاً خداوند با همین امور بندگان را آزمایش و امتحان می کند نه برای آن که خودش از حال آنان با خبر شود؛ زیرا او علام الغیوب است بلکه برای آن است که استحقاق ثواب یا عقاب را به خودشان بفهماند و حجت را بر ایشان تمام کند.

۲- (۲). عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله): حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَعْصِي وَيُصِمُّ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶) دوستی تو نسبت به چیزی تو را کور و کر می کند؛ یعنی چون چیزی را دوست بداری، نه عیبهای آن را می بینی و نه سخن عیب بینان را درباره

آن می شنوی، این است که درباره آن کور و کر می شوی. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمُحِبُّوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم، ص ۴۷۸) چشم عاشق از دیدن معایب محبوب کور است و گوشش از شنیدن زشتیهای او کر. - عن أمير المؤمنين (عليه السلام): مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صِدْقِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيْعِهِ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِجُ مِنَ اللَّهِ بَرَاجِرٌ وَ لَا يَنْعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ. (نهج البلاغه، ص ۱۰۹، ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده است عاشق با چشمی نادرست می بیند و با گوشی ناشنوا می شنود، شهوات، عقل او را از کار می اندازد و دنیا قلب او را می کشد و نفس او خواستار بی چون و چرای آن می شود. عاشق دنیا، بنده دنیا می شود و بنده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هر سو رود او نیز به همان سو می رود و به هر جا رو کند به آنجا رو می کند، هیچ بازدارنده ای خدایی نمی تواند او را از بدی بازدارد و از هیچ اندرزگویی نمی تواند اندرز بگیرد.

به یک چیز، انسان را کر و کور می کند خود او است. بشر به خاطر آن محبتی که به ذات خود دارد بسیاری از مسال و خلق و خوی ناپسند خود را توجیه می کند، با دید منفی به آنها نگاه نمی کند و هزارگونه توجیه درونی برای آن می تراشد تا آنها را از بد چهره بودن خارج کند.

البته این کار را به خاطر اقناع و پذیرش دیگران انجام نمی دهد؛ بلکه برای اقناع و پذیرش خود و ملامت نکردن وجدان خود انجام می دهد؛ ولی اگر رفیقش همین رفتار ناپسند را داشته باشد او را مورد تقیح، سرزنش و ملامت قرار می دهد.

این نکته، ریشه خیلی از معایب و مفسد است، به همین دلیل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: »

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ «(۱) انسان باید مرز خود را بشناسد.(۲)

ص: ۸۹

۱- (۱). خداوند رحمت کند مردی را که قدر خود را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳، ح ۴۶۶۶)

۲- (۲). عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (عليه السلام) قَالَ: التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ: مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۲۸، ص ۲۷۲) تواضع درجاتی دارد: یکی از آن درجات این است که انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و به اندازه مقام و موقعیت خود قدم بردارد. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ. (أمالی الصدوق، ص ۴۴۷، المجلس الثامن و الستون) هر کس قدر خود را بشناسد هلاک نگردد. چو کس قدر خود را شناسد درست ببیند چو پایان کار از نخستتر سیر حوادث نگردد هلاک که مرغ هوا را ز طوفان چه باک؟

طلبه‌هایی هستند که وقتی به یک مرحله از مراحل علمی رسیدند؛ در حالی که به مراحل متعدد دیگری نیازمند بودند؛ خود را بی‌نیاز از آن دیدند و به این دلیل، تحصیل را ادامه ندادند، شرکت در درس‌ها برایشان سخت بود و به خودشان اجازه نمی‌دادند به عنوان شاگرد در محضر یک استاد زانو بزنند؛ همین تخیل و اعتقاد باطل و عدم شناخت واقعیت، مانند سدی محکم، جلوی رشد و پیشرفت آنان را گرفت و همچنان در این گرفتاری باقی ماندند.

شاید این مسأله دربارهٔ انسان حساس‌ترین مسأله باشد، آن‌هم نه از یک زاویه و یک بُعد، بلکه در تمام ابعاد، حتی در جزئیات مطرح است و در سایر امور نیز به پیشرفت انسان لطمه می‌زند؛ از این رو هر شخصی باید در هر مسأله و مرتبه‌ای حد خودش را بداند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۹۰

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَائِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَلَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ» (۲).

ص: ۹۱

۱- (۱) - این درس در جلسه شصت و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَائِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَلَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَمَّا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَأَيْتَنِي وَكَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَيْنَ رِزْقِهِ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ. (كافي، ج ۲، باب اتباع الهوى، ص ۳۳۵) نبی اکرم (صلى الله عليه و آله) فرموده که: خدای عزوجل می فرماید: سوگند به عزت و جلال خودم و بزرگی و کبریایی و نور و برتری مقام! هیچ بنده ای، دلخواه خود را بر دلخواه من مقدم ندارد جز این که کارش را پریشان کنم و دنیایش را در هم سازم و از دنیا به او ندهم جز آنچه برایش مقدر کرده ام و سوگند به عزت و جلال و بزرگی و نور و برتری و بلندی مقام! هیچ بنده ای دلخواه مرا بر دلخواه خود مقدم ندارد جز آن که فرشتگان من او را نگهداری کنند و آسمانها و زمین روزی اش را متکفل گردند (و به عهده گیرند) و از پس تجارت هر تاجری پشتیبان و نگران او باشم و دنیا هم در حالی که نخواهد به جانب او رو کند.

از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) نقل شده است که رسول اکرم ۶ حدیثی را بیان فرمودند که خداوند متعال در آن، قسم های بلندی می خورد که بالاتر از آنها قابل تصوّر نیست.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: قسم به عزّت، جلال، عظمت، کبریایی، نور، علوّ و ارتفاع منزلتم! اثر وضعی این که بنده ای هوای نفس و خواهش های نفسانی خود را بر خواسته من مقدم داشته و ترجیح دهد، این است که امورش را پراکنده ساخته و وضع زندگی اش را مختل می سازم و دنیا را برای او مشتبه می کنم. (۱)

مثلاً کاری انجام می دهد که به خیال خودش می تواند بدان وسیله به مقصدش برسد؛ اما در واقع به هدف خود نمی رسد؛ راهی را انتخاب می کند و می پندارد از این راه می تواند به ریاست برسد؛ ولی من نمی گذارم به آن هدفی که دارد نایل شده و به ریاست برسد.

یکی دیگر از آثارش این است که قلب و دلش را به دنیا مشغول می کنم.

به نظر قاصر من این که قلب انسان همیشه مشغول دنیا باشد، بدترین حالت است؛ چرا که این به معنای از بین رفتن مقام شریف انسانیت است.

قلبی که باید همیشه ظرف خدای متعال و یاد او و ظرف مسائل اخروی و با ارزش باشد، چگونه دائماً در این فکر است که مثلاً چه خانه ای تهیه کند؟!

از چه راهی به قدرت برسد؟!

از چه راهی رفیق خودش را تحقیر کند؟!

و چگونه خودش را نزد همشهریانش به عنوان یک طلبه متقی معرفی کند؟!

ص: ۹۲

۱- (۱). قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُذِرُ عَنْهُ الرِّزْقَ وَ تَلَا هَيْدَةَ الْأَيَّةِ: (إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصِيرُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتُنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ). (کافی، ج ۲، باب الذنوب، ص ۲۶۸) انسان مرتکب گناه می شود و روزی مقدر را از او باز می گیرند. حضرت این آیه را گواه گرفتند که می گوید: «باغداران سوگند خوردند که صبحدم میوه ها را بچینند و حاضر نشدند که اراده خدا را نیز در برابر تصمیم خود به حساب آورند. ناگاه صاعقه ای بر فراز آن باغستان چرخید و هر چه بود به آتش کشید، در حالی که باغداران در خواب ناز بودند.»

این حالت به معنای لگد مال کردن مقام شریف انسانیت است، انسان نباید این قلب با ارزش را - که قدرت ارتباط با خداوند را دارد - با پول مرتبط کند. (۱) این روایت مطلق است و همه افراد را در بر می گیرد؛ ولی برای ما روحانیت خصوصیت ویژه ای دارد؛ چراکه بحمد الله تعالی خداوند بر ما منت گذاشته و زندگیمان را در مسیر کسب علوم الهی قرار داده است.

گاهی در خیابان می بینم برخی از دوره گردان و دست فروشان از اول صبح می آیند و تا دو ساعت از شب گذشته، به خاطر تأمین زندگی خود و زن و بچه شان، مثلاً مقداری خیار می فروشند. چطور می شود یک انسان در شبانه روز بیشترین وقت شریف خود را صرف فروش صد کیلو خیار یا شلغم می کند و معطل این کار می ماند؟!

ما طلاب عمرمان را در چه امور مهمی صرف می کنیم و این بندگان خدا در چه چیز!

قصد تنقیص ندارم؛ بلکه منظور این است که توجه داشته باشید که خدای متعال به من و شما چه موهبت بزرگی عنایت کرده و بر ما منت گذاشته که وقت خود را در بهترین امور ممکن صرف کنیم. (۲) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۹۳

۱- (۱). عن امیرالمومنین (علیه السلام): مَا أَفْسَدَ الدِّينَ كَالدُّنْيَا. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ف ص ۱۳۰) چیزی مانند دنیا یعنی خواهش آن و اشتغال به آن دین را فاسد و تباه نمی کند.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آيَاتِهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدِي خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ. (أمالی المفید، المجلس التاسع عشر، ص ۱۵۸) امام صادق از پدران بزرگوارش: روایت فرمودند که: رسول خدا علیه و آله السلام فرمود: هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را در دین فقیه و دانا می گرداند. - قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ كَانَ إِلَى التَّقْصَانِ أَقْرَبَ وَمَنْ كَانَ إِلَى التَّقْصَانِ أَقْرَبَ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاءِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۴، ص ۱۶۰) کسی که با صرف وقت گرانبها چیزی بر اعمالش اضافه نکند بدیهی است که رو به نقصان و کمبود است و کسی که رو به کمبود است مرگ برای او بهتر از زندگی است. - رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۳۹) آن کس که در خیری به رویش گشوده شد غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند، زیرا نمی داند چه وقت آن در به رویش بسته می شود. - قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَجْتَبِيِّ ۸: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطَتْ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَالْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۹، ص ۱۰۱) ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک گفتی و به زمین قدم گذاری پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره گیر که افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می کنند و افراد بی ایمان تنها از آن لذت و کامروایی می خواهند.

درس دوازدهم: شباهت با رسول الله

درس دوازدهم (۱) شباهت با رسول الله

قال رسول الله عليه آله السلام:

أَلَمْ أَخْبِرْكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي أَخْلَاقًا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: «أَحْسَنِيْكُمْ أَخْلَاقًا وَ أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا وَ أَبْرُّكُمْ بِقَرَابَتِيْهِ وَ أَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مِنْ نَفْسِيْهِ فِي الْغَضَبِ وَ الرَّضَا». (۲)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمودند: آیا می خواهید شبیه ترین شما را به خودم از نظر اخلاق، معرفی کنم؟! اصحاب در پاسخ گفتند: آری، یا رسول الله! حضرت فرمودند: خوش خوترین شما و بردبارترین شما و نیکوکارترین شما در حق خویشاوندان و آن کسی است که در حالت خشنودی و خشم، بیشتر جانب عدل و انصاف را مراعات کند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در این رابطه چهار ملاک را بیان فرمودند:

۱. «أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا»؛ هر یک از شما که از نظر حسن اخلاق برترین باشد، که این معنا دو جهت را در بر دارد:

واجد اخلاق پسندیده بودن.

برتری و امتیاز او نسبت به دیگران.

ص: ۹۵

۱- (۱) - این درس در جلسه دویست و بیستم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . تحف العقول، ص ۳۵.

اخلاق پسندیده به طور عجیبی دیگران را جذب می کند، حتی علت اصلی این که بعضی از مسلکها - که به اندازه سرسوزنی از حقیقت بهره نبرده؛ بلکه در مقابل مسلک حقیقی اسلام پایه گذاری شده اند - توانسته اند گروهها، جمعیت ها و برخی از توده ها را به خودشان جذب کنند، همین مسأله حسن اخلاق است.

خداوند متعال به رسول گرامی صلی الله علیه و آله - که حقیقتی بالاتر از نفس او نداریم - می فرماید: (لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظًا لَاقْتُلُوا مِنْ حَوْلِكَ)؛ (۱) اگر آدم تندخو و خشن بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند و هرگز نمی توانستی آنان را جذب کنی. از این آیه شریفه استفاده می شود که: جاذبه اخلاق از جاذبه حقیقت بیشتر است. (۲)

ص: ۹۶

۱- (۱). آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- (۲). اهمیت اخلاق خوب: - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق خوب نصف دین است؛ (به این معنا که عمده دستورات دینی راجع به اخلاق است). - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): الْأَخْلَاقُ مَنَائِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق، عطیه و بخشش هایی از جانب خداوند است، وقتی بنده ای را دوست بدارد اخلاق خوب را به او عنایت می فرماید و چون بنده ای را دشمن بدارد اخلاق زشت به او می دهد. - عن الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: النَّاسُ أَرْبَعَةٌ: فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَمَّا خَلَقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَمَّا خُلِقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا خُلُقَ لَهُ وَ ذَلِكَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ خَلَقَ فَذَلِكَ خَيْرُ النَّاسِ. (خصال، ج ۱، ص ۲۳۶) مردم چهار قسم اند: ۱. کسی که دارای اخلاق نیک است ولی بهره دنیایی ندارد ۲. کسی که دارای بهره دنیایی است؛ ولی اخلاق و خوی نیک ندارد ۳. کسی که اصلاً هیچ ارزشی ندارد و آن کسی است که نه اخلاق دارد و نه دنیا و مال و این بدبخت ترین مردم است ۴. کسی که هم اخلاق نیک دارد و هم از دنیا بهره مند است و این بهترین مردم است. مصادیق اخلاق خوب در روایات عبارتند از: - قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): إِنَّ الصَّبْرَ وَالصَّدْقَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۲، ص ۱۳۲) شکیبایی، راستی و درستی، بردباری و خوی خوش از اخلاق و خصلتهای پیامبران است و روز قیامت هر چه از اعمال شایسته در ترازوی انسان بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: الْمَكَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنْ اسْتِطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلَتَكُنْ فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا تَكُونُ فِي وَلَدِهِ وَ تَكُونُ فِي وَلَدِهِ وَ لَا تَكُونُ فِي أَبِيهِ وَ تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ. قِيلَ: وَ مَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: صِدْقُ الْبُؤْسِ وَ صِدْقُ اللَّسَانِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّدَمُّمُ لِلحَيَارِ وَ التَّدَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسِيَهُنَّ الْحَيَاءُ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۸، ص ۳۳۲) اخلاق خوب ده مورد است، اگر توانایی دارید سعی کنید آن اخلاق جامع را به دست آورید، گاهی آنها در شخصی وجود دارند؛ ولی فرزندانش از آنها بی بهره اند، گاهی در فرزندان وجود دارد؛ ولی پدرها از آنها بهره ای ندارند، گاهی در بردگان وجود دارد؛ ولی انسانهای آزاد از آن بی نصیب هستند. از امام صادق (عليه السلام) سؤال شد: یابن رسول الله! آنها کدام اخلاق هستند؟ فرمود: نومیدی حقیقی (از آنچه دست مردم است)، راستگویی، ادای امانت، صله ارحام، پذیرایی از مهمان، اطعام سائل، سپاسگزاری از کسی که به وی نیکی

کرده است، نیکی به همسایگان، نیکی به دوستان و بالا-تر از همه آنها حیا است. - عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): مَا حَيْدُ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تَلِينُ جَانِبَيْكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ. (معانی الأخبار، باب معنی حسن الخلق، ص ۲۵۳) از امام صادق (عليه السلام) سؤال شد: تعریف حد و مرز اخلاق خوب چیست؟ فرمود: اخلاق خوب آن است که نرم خو و خوش گفتار باشی و با برادر دینی و نوعی خود با خوشرویی دیدار کنی. «نرمی پهلو» کنایه از این است که همنشین و هم سخن خود را با خشونت آزار ندهد یا کنایه از مهربانی است آن گونه که پرنده با گشودن بالش جوجه هاش را نگهداشته و در کنار خود می گیرد؛ همان گونه که در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی فرزندان را در مورد پدر و مادر توصیه می کند و می فرماید: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ (إسراء: آیه ۲۴)؛ که مقصود از آیه شریفه این است که همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران. آثار اخلاق خوب در روایات عبارتند از: - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يَمِيْتُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِيْتُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق خوب گناهان را ذوب می کند و از بین می برد همچنان که آفتاب یخ را آب می کند. - امیرالمؤمنین (عليه السلام): رَوُّوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. (تحف العقول، ص ۱۰۰) اخلاق خوب را با ریاضت بر خود تحمیل کنید که بنده مؤمن با اخلاق خوش به درجه روزه دار نماز گزار می رسد. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَمَةَ وَ إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَمَةَ. (بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۲۰، ص ۳۵۲) شما را به این که همواره خوش اخلاق باشید سفارش می کنم؛ زیرا خوش اخلاق بی شک در بهشت است و از بد اخلاقی پرهیزید که بد اخلاق قطعاً در جهنم است. - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: الْبِشْرُ الْحَسَنُ وَ طَلَاقُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عُيُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللَّهِ. (مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، فصل ۲۳، ص ۱۷۹) چهره گشاده و اخلاق خوب محبت ها را زیاد می کند و آدمی را به خداوند نزدیک می سازد، کسی که چهره در هم می کشد و بد خلقی نشان می دهد خشم و غضب مردم را به خود جلب می کند و از خداوند دور می شود. چگونگی تحصیل اخلاق خوب در روایات: - عن جواد الائمه عن آيائه عن اميرالمؤمنين: قال: فسأد الأخلاق بمعاشرة السفهاء و صي لمأخ الأخلاق بمناقسة العقلاء و الخلق أشكال فكل يعمل على شاكلته. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) حضرت جواد الائمه از پدران بزرگوارشان نقل می کند که امیرالمؤمنین: می فرماید: فساد و تباهی اخلاق، از همنشینی با مردمان احمق و سبک عقل به وجود می آید و اخلاق خوب، با معاشرت و رفت و آمد با عقلا و خردمندان. مردم از جهت باطن، صورتهای مختلف و صفات گوناگونی دارند، پس هر کس صورت باطنی خود را بروز می دهد. - عن أمير المؤمنين (عليه السلام): حُسنُ الْأَخْلَاقِ بُزْهَانُ كَرَمِ الْمَاعِرَاقِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۵۴) ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیده انسان است.

اگر شما تحقیق و ریشه یابی کنید خواهید دید که علت اصلی این که بعضی از روحانیان در مناطق مختلف خیلی مورد توجه جامعه و مردم قرار گرفته اند داشتن اخلاق پسندیده است. از این رو اخلاق خوب و پسندیده برای یک روحانی بالاترین سرمایه است. (۱) ۲. «وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا»؛ هر کدام از شما که از نظر حلم بالاتر باشید. (۲)

ص: ۹۸

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) شما نمی توانید با اموال خود مردم را جلب کنید؛ ولی با اخلاق خوب می توانید آنان را به سوی خود بکشانید.

۲- (۲). اهمیت و مصادیق و آثار حلم در روایات: قَالَ ابوالحسن الرضا (عليه السلام): لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) در زمره انسان عابدان محسوب نمی شود تا این که حلیم و بردبار باشد. بیان علامه مجلسی ذیل روایت: «حلم» یعنی در اختیار گرفتن نفس و خود داری و جلوگیری از هیجان و برافروخته شدن خشم. خدای تعالی می فرماید: (ام تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ). (طور، آیه ۳۲) گفته اند: أحلام در این آیه یعنی عقل ها معنای حلم در حقیقت علم و خرد نیست؛ ولی آن را به عقل تفسیر کرده اند؛ زیرا حلم یکی از اسباب و لوازم عقل است... گفته شده: حلم یعنی تأنی و تأمل و تحقیق در امور و این حالت از اثرات اعتدال قوه غضبیه است که انسان را از تأثر و ناراحتی در مقابل پیش آمدهای ناگوار منع کرده و باز می دارد. آثار حلم: ۱. عدم اضطراب و تشویش در برابر حوادث هولناک. ۲. عدم افراط و تعدی هنگام مؤاخذه مقصران. ۳. کنترل اعمال و حرکات. ۴. عدم اظهار برتری و امتیاز نسبت به دیگران. ۵. عدم سستی و مسامحه نکردن در حفظ و نگهداری آنچه که شرعاً و عقلاً حفظ آن واجب است. این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که شرط کمال عبادت و قبولی آن حلم است؛ زیرا شخص سفیه و نادان دست به کارهای زشت و ناروا می زند، از قبیل: دشنام دادن، ناسزا گفتن، کتک زدن، اذیت و آزار دیگران، مجروح کردن و حتی کشتن افراد، که تمام این اعمال موجب فساد عبادت است؛ چرا که خداوند فقط عبادت اهل تقوا را قبول می فرماید. و گفته شده که مقصود از حلیم و بردبار در اینجا عاقل است و قبلاً هم گفته شد که عبادت غیر عاقل کامل نیست و چون سکوت در امور بی فایده از لوازم حلم و بردباری است لذا پس از حلم. سکوت را ذکر فرموده است. از این رو، پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله) فرمود: هر وقت یکی از شما خشمناک شد باید سکوت کند و روزه صمت و سکوت (یعنی روزه همراه با سکوت و حرف نزدن) میان بنی اسرائیل مشروع و متداول بوده است و این عمل گرچه در اسلام منسوخ شده، ولی اصل سکوت و خاموشی و ارزش آن مطلوب و محبوب است. و حضرت رضا (عليه السلام) برای شاهد بر خوبی صمت و سکوت، مشروعیت آن را در بنی اسرائیل یادآور می شود که آنان وقتی عبادت کننده را در ردیف عابدان معروف می شمردند که مدت بیست سال بر روزه سکوت یا بر اصل سکوت مواظبت کند. - عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ (عليه السلام): أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) قَالَ: نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الْحِلْمِ الرَّفْقُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الرَّفْقِ اللَّيْنُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص ۴۵) علم پشتیبان خوبی برای ایمان است و حلم و خویشی داری پشتیبان خوبی برای علم است و سازگاری و ملایمت پشتیبان خوبی برای حلم بوده و بردباری، نرمش و مدارا پشتیبان خوبی برای حلم خواهد بود. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَفْضَلُ رِدَاءٍ تَرَدَّى بِهِ الْحِلْمُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) بهترین جامه ای که می پوشی حلم است و اگر بردبار نیستی خود را بردبار نشان بده؛ زیرا کسی که شبیه گروهی شد امید است در زمره ایشان محسوب شود. - كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ

(علیه السلام) إِلَى سِدِّعِ الْخَيْرِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعِيد... الْحِلْمُ لِيَأْسِ الْعَالَمِ فَلَمَّا تَعَرَّيْنِ مِنْهُ. حلم لباس عالم است مبدا خود را از این لباس برهنه سازی. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۷، ص ۳۵۸) - قَالَ الرَّضَا (علیه السلام): مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ؛ حلم از نشانه های فقه است. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۷، ص ۱۰۲) - قَالَ (علیه السلام): الْحِلْمُ غَطَاءٌ سَاتِرٌ؛ حلم و بردباری پوششی است که بدیها را پنهان می کند. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۸۱) - قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): الْحِلْمُ سِتْرٌ رَاجِعٌ إِلَى يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جِوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ وَ الْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فَيَذَلُّ أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّبِعَهُمْ أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَتَخِفُّ بِهِ أَوْ أَنْ يُؤَذَى بِمَا جُرْمٌ أَوْ أَنْ يُطَالَبَ بِالْحَقِّ وَ يُخَالِفُوهُ فِيهِ فَإِنْ آتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصِيبْتَ وَ قَابِلِ السَّفِيهِ بِالْأَعْرَاضِ عَنْهُ وَ تَوَكَّلِ الْجَوَابِ يَكُنِ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيهِ وَ كَافَاهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) حلم چراغی است که راه آدمیان را روشن می کند و آنان را به سوی خداوند هدایت می کند، افراد حلیم مورد تأیید خداوند هستند و از انوار توحید راهنمایی می گیرند. پنج جا، محل به کارگیری حلم است: ۱ - کسی که عزیز بوده و دچار ذلت شود. ۲ - راست گویی که متهم شود. ۳ - کسی که مردم را به حقی دعوت کند و مردم او را سبک بشمارند ۴ - کسی که بدون گناه مورد آزار و اذیت قرار گیرد. ۵ - کسی که حق خود را طلب کند ولی با او مخالفت کنند. اگر در تمام اینها صبر کردی و حلم خود را از دست ندادی حق حلم را به جای آورده ای، هنگام روبه رو شدن با سفیه از وی کناره گیری کن و با او سخن مگو تا مردم از تو حمایت کنند؛ زیرا هر کس با سفیه گفتگو کند؛ مانند آن است که هیزم را کنار آتش بگذارد. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَ أَذَاهُمْ عَلَيْهَا وَ مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلُ إِلَى رِضَا اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَا اللَّهِ مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) مَثَلُ مُؤْمِنٍ مَثَلُ زَمِينٍ اسْت، مردم از آن سود می برند؛ ولی روی آن پا می گذارند، هر کس در مقابل تجاوز مردم شکیبایی نرزد به خشنودی خداوند نخواهد رسید؛ زیرا رضایت خداوند با جفای مردم آمیخته است.

۱- (۱). رَوَى الشَّرِيفُ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْمَدِينَةِ يُؤَذِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) وَيَشْتِمُ عَلِيًّا فَقَالَ لَهُ بَعْضُ حَاشِيَتِهِ: دَعْنَا نَقْتُلَ هَذَا الرَّجُلَ فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ وَ سَأَلَ عَنِ الْعُمَرِيِّ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ يَزْرَعُ بِنَاحِيَةٍ مِنْ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ فَرَكِبَ إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي زَرْعِهِ فَدَخَلَ الْمَرْعِيَّةَ بِحِمَارِهِ فَصَيَّاحَ بِهِ الْعُمَرِيُّ لَأَ تُوَطِّئُ زَرْعَنَا فَتَوَطَّأَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) بِالْحِمَارِ حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهِ فَنَزَلَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ وَ بَاسَطَهُ وَ ضَاخَكَهُ وَ قَالَ لَهُ: كَمْ غَرَمْتَ فِي زَرْعِكَ هَذَا؟ قَالَ: مِائَةٌ دِينَارٍ قَالَ: وَ كَمْ تَرْجُو أَنْ تُصَيِّبَ؟ قَالَ: لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ قَالَ: إِنَّمَا قُلْتُ لَكَ كَمْ تَرْجُو؟ فَقَالَ: أَرْجُو أَنْ يُحْصَلَ ثَلَاثُمِائَةٍ دِينَارٍ قَالَ: فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) صَيْرَةً فِيهَا ثَلَاثُمِائَةُ دِينَارٍ وَ قَالَ: هَذَا زَرْعُكَ عَلَى حَالِهِ وَ اللَّهُ يَزُوقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو فَقَامَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَصِفَ فَحَ عَنْ فَارِطِهِ فَتَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِيَّ جَالِسًا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَضْيَحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: مَا قِصَّتُكَ فَقَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ وَ جَعَلَ يَدْعُو لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) فَخَاصِمُهُ وَ خَاصِمَهُمْ. فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ قَالِ لِمَنْ سَأَلُوا قَتَلَ الْعُمَرِيَّ: أَيَّمَا كَانَ خَيْرًا مَا أَرَدْتُ أَوْ مَا أَرَدْتُمْ؟ (بحار الأنوار، ج ۴۸، باب ۵، ص ۱۰۰). حسن بن محمد بن يحيى علوی از جدش روایت می کند که مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه موسی بن جعفر را اذیت می کرد و به امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز ناسزا می گفت، برخی از اطرافیان آن حضرت عرض کردند: اجازه فرمایید این مرد عمری را بکشیم، امام (علیه السلام) آنان را نهی کرد، سپس پرسید: این مرد عمری در کجا زندگی می کند؟ عرض کردند: وی در یکی از نواحی مدینه به کشت و زرع مشغول است. حضرت موسی بن جعفر ۸ بر الاغی سوار شدند و به مزرعه این مرد رفت، هنگامی که به مزرعه او رسید با الاغ داخل مزرعه او شد، او فریاد زد: زراعت ما را پای مال نکن، حضرت به سخنان او توجهی نکرد و با الاغ خود از میان مزارع گذشت تا خود را به او رسانید، سپس از الاغ پایین شدند و نزد او نشستند و با او به شوخی و خنده پرداختند. پس از این فرمود: چه اندازه به شما ضرر رسید؟ گفت: صد دینار، فرمود: می خواستی چه اندازه از این مزرعه حاصل برداری؟ گفت: من علم غیب نمی دانم، فرمود: چه اندازه امیدوار بودی؟ گفت: سیصد دینار، در این هنگام کیسه ای را که سیصد دینار در آن بود به آن مرد داد و فرمود: این را بگیر و زراعتت هم در جای خود هست و خداوند به همان اندازه که آرزو داری به شما خواهد داد. مرد از جایش برخاست و پیشانی حضرت را بوسید و گفت: از لغزشهای من درگذرید، موسی بن جعفر ۸ تبسمی کردند و پس از آن به مسجد مراجعت کردند، هنگامی که وارد مسجد شد مشاهده کرد آن مرد در مسجد نشسته است، چشمش که به حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». راوی گوید: در این هنگام رفقاییش به طرف او رفتند و گفتند: ماجرا چیست؟ تو که بر خلاف این عقیده داشتی! گفت: شما شنیدید که من اکنون چه گفتم، وی آن گاه با رفقاییش درباره حضرت به گفتگو پرداخت، موسی بن جعفر ۸ از مسجد بیرون رفتند و به طرف منزل حرکت کردند، و به اشخاصی که می گفتند آن مرد را بکشیم فرمود: کدام یک از این دو مطلب بهتر است، کشتن او؟ یا کاری را که من اکنون انجام دادم، و او را از رفتارش برگردانیدم؟

ولی امام (علیه السلام) در جواب می فرماید: برادر! اگر گرسنه ای، منزل ما آمادگی برای پذیرایی دارد، اگر برهنه ای تو را پوشانیم، اگر گرفتاری، گرفتاری شما را بر طرف کنیم.

بر اثر یک حلم، یک برد باری و یک اخلاق، آن مرد فحاش چنین می گوید: «من وقتی وارد مدینه شدم، شما مبعوض ترین افراد پیش من بودید، اما الآن محبوب ترین فرد نزد من، شما هستید».(۱)

ص: ۱۰۱

۱- (۱). مِنْ حِلْمِهِ (الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ) (علیه السلام) مِمَّا رَوَى الْمُبَرِّدُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ أَنَّ شَامِيًّا رَأَاهُ رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَزِدُّ فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ (علیه السلام) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَطْنُكَ غَرِيْبًا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَغْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عُزْبَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَضَمْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَّكَتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَائِعًا إِلَيْنَا وَ كُنْتَ مُتَحَالِكًا كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا غَرِيْبًا وَ مَالًا كَثِيرًا فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْنَا وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْنَا وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفُهُ إِلَيْنَا أَنْ اِزْتَحَلَّ وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ. (بحار الأنوار، ج ۴۳، باب ۱۶، ص ۳۴۴) ابن عائشه و مبرّد روایت کرده اند که مردی از اهل شام با امام حسن (علیه السلام) که سواره بود روبرو شد، آن شخص به نفرین امام حسن (علیه السلام) پرداخت؛ ولی آن بزرگوار جواب وی را نمی داد. هنگامی که آن مرد ساکت شد امام حسن (علیه السلام) به وی سلام کرد و خندید و به او فرمود: گمان می کنم غریب باشی، شاید امر بر تو مشتبه شده باشد، اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می دهیم. اگر چیزی بخواهی به تو عطا خواهیم کرد، اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را هدایت می کنیم، اگر حاجتی داشته باشی روا می کنیم، اگر گرسنه باشی تو را غذا می دهیم، اگر برهنه باشی لباس به تو می پوشانیم، اگر محتاج باشی تو را بی نیاز خواهیم کرد، اگر رانده شده باشی تو را پناه می دهیم، چنانچه احتیاجی داشته باشی به داد تو می رسیم، اگر وسایل مسافرت خود را بیاوری و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی به شهر خود بازگردی برای تو بهتر است؛ زیرا ما مهمانخانه ای داریم، مقامی وسیع داریم، ثروت فراوانی داریم. موقعی که آن مرد شامی این سخنان را از امام حسن (علیه السلام) شنید گریان شد و گفت: شهادت می دهم که تو در روی زمین خلیفه خدایی، خداوند بهتر می داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد، تو و پدرت نزد من دشمن ترین خلق خداوند بودید؛ ولی اکنون تو نزد من محبوب ترین خلق خدایی. آنگاه اثاثیه خود را برداشت و نزد امام حسن (علیه السلام) برد و مهمان آن بزرگوار بود تا وقتی که حرکت کرد و رفت و دوستی این خاندان را از اعتقادات خویشتن قرار داد.

برادران! باید مواظب اخلاق و رفتارمان باشیم، خصوصاً در این زمان. ما انقلاب کردیم تا اسلام را در دلها جای دهیم؛ لذا من و شما اگر می بینیم خلافی انجام می شود، باید خیلی بیشتر از گذشته برای حفظ اسلام، حلم داشته باشیم و برد باری کنیم؛ برای این که مردم نسبت به ما و در نتیجه نسبت به اسلام بدبین نشوند؛ ولی متأسفانه مطلب برای خیلی از افراد مشتبه شده و برخورد خوبی ندارند.

سوم: «أَبْرُكُمْ بِقَرَابَتِهِ»؛ نسبت به بستگان و خویشاوندان نزدیکی و شفقت داشته باشیم. (۱)

ص: ۱۰۲

۱- (۱). اهمیت صلۀ رحم: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللَّهُ عَنْهُ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ - فَلْيُكُنْ بِقَرَابَتِهِ وَصُؤلاً وَ بَوَالِدِيهِ بَاراً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبه فِي حَيَاتِهِ فَقَرَّ أَبَداً. (مشكاة الأنوار، فصل ۱۴، ص ۱۵۸)

هر کس می خواهد که هنگام جان دادن راحت بمیرد باید از خویشاوندان خود دلجویی کند و به پدر و مادرش نیکی کند، هر گاه چنین باشد مرگ بر او آسان می گردد و در زندگی فقیر نخواهد شد. اثر صلۀ رحم: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): مَنْ مَسَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مَائَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يُمَحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ كَأَنَّمَا عَيَّدَ اللَّهُ مِائَةَ سِنِينَ صَابِراً مُحْتَسِباً (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) هر کس با دیدار یا بخشیدن مالش با خویشاوندی پیوند برقرار کند و صلۀ رحم به جا آورد، خدای عز و جل ثواب صد شهید به او عنایت می فرماید و به هر قدمی که در این راه بردارد چهل هزار حسنه در نامه عملش نوشته و چهل هزار گناه از آن نامه برداشته می شود و همین مقدار هم درجه اش را بلند می کند و گویا خداوند را صد سال با صبر و شکیبایی بندگی کرده است. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ ضَمِنَ لِي وَاحِدَةً ضَمِنْتُ لَهُ أَرْبَعَةً: يَصِلُ رَحِمَهُ فَيَجِبُهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُوسِّعُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ يَزِيدُ فِي عُمُرِهِ وَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَهُ. (همان) هر کس انجام یک عمل را برای من تضمین کند، من انجام چهار عمل را برای او ضمانت می کنم: با ارحام خود رفت و آمد کند تا خداوند او را دوست بدارد و روزی اش را زیاد کند و عمرش را طولانی گرداند و او را داخل بهشت گرداند. - عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ ۸: ... قَالَ مُوسَى: إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصِلَ رَحِمَهُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى. أُتْسِي لَهُ أَجَلُهُ وَأُهَوَّنُ عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ وَ يُنَادِيهِ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ: هَلُمَّ إِلَيْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَى أَبْوَابِهَا شِئْتَ. (أمالی الصدوق، ص ۲۰۷، المجلس السابع و الثلاثون) حضرت موسی (عليه السلام) از خداوند پرسید: معبودا! پاداش کسی که صلۀ رحم کند چیست؟ خداوند در جواب فرمود: عمرش را دراز می کنم و سكرات موت را بر او آسان می کنم و خزانه داران بهشت او را ندا می دهند که: نزد ما بشتاب و از هر دری از بهشت که می خواهی وارد شو. - قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ (عليه السلام) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ الرَّجُلَ لَيَصِلُ رَحِمَهُ - وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثِينَ سَنَةً - وَ يَقْطَعُهَا وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ - ثُمَّ تَلَا (عليه السلام): يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ - وَ عِنْدَهُ أَمُ الْكِتَابِ... ثُمَّ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): صَلِّهِ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ - وَ إِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) حضرت امام صادق ۷ به سندی به نقل از رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: مردی صلۀ رحم می کند در حالی که از عمرش سه سال باقی مانده است خدای عز و جل عمر او را سی سال می کند و قطع رحم کند در حالی که از عمرش سی سال باقی مانده و خدا آن را سه

سال می گرداند، آن گاه این آیه (رعد، آیه ۳۹) را خواند: خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و «امّ الكتاب» [لوح محفوظ] نزد او است، سپس از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: صلّه رحم خانه ها را آباد می کند و عمرها را افزون می سازد اگر چه اهل آن از نیکان نباشند.

نباید بستگان و خویشاوندان نیازمند خود را فراموش کنیم، بلکه باید آنان را مورد مهر و عطوفت خود قرار دهیم، زیرا عمل ما برای آنان حجت است و یا برخورد مشفقانه و صحیح ما، اسلام آنان محفوظ خواهد ماند.

خویشاوندان انسان همچون خانواده او هستند و بیشتر از دیگران از او توقع دارند. اگر شخصی موقعیت و مقامی پیدا کرد، باید بیشتر به آنان احترام بگذارد و

ص: ۱۰۳

ایشان را مورد احسان و یاری خود قرار دهد. صحیح نیست چنین شخصی که اهل یک منطقه محرومی است و بستگانش نیازمند، اما متقی و مؤمن هستند، دیگر حاضر

نباشد به آن محل قدم بگذارد و بگوید: من کجا، شماها کجا! (۱) اقوام و بستگان او نباید تصور کنند که چون این آقا به یک مقامی رسیده، دیگر حاضر نیست حتی جواب سلام آنان را بدهد.

چهارم: »

أَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؛ حالت‌های مختلف روحی و جسمی نباید سبب تفریط و افراط شود.

گاهی انسان به کسی علاقه مند است، اما نباید این علاقه مندی باعث شود که تمام واقعیت‌ها را نسبت به او تغییر دهد. (۲) و گاهی با کسی در مسأله‌ای خصومت

ص: ۱۰۴

۱- (۱). قال علی بن الحسین ۸: ... إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَيْهِ الْقَاطِعَ لِرُجْمِهِ فَإِنِّي وَجِدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) (محمد، آیه ۲۲ و ۲۳) وَ قَالَ: (الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (رعد، آیه ۲۵)، وَ قَالَ فِي الْبُقْرَةِ: (الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (بقره، آیه ۲۷). (کافی، ج ۲، ص ۳۷۴) از دوستی با کسی که از بستگان بریده و قطع رحم کرده است بپرهیز؛ زیرا در سه آیه از قرآن نفرین شده است. خدای عزوجل فرموده است: الف: شما منافقان اگر [از فرمان خدا و اطاعت قرآن] روی بگردانید امید دارید که در زمین فساد و قطع رحم کنید؟ همین منافقان هستند که خدا آنان را لعن کرده است و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند). (محمد، آیه ۲۲ و ۲۳) ب: آنان که پس از پیمان بستن (با خداوند و رسول) عهد خداوند را می شکنند و آنچه را خدا به پیوند آن امر کرده قطع می کنند و در زمین فساد و فتنه بر می انگیزند. نصیب اینها لعن (خداوند) و منزلگاه عذاب سخت دوزخ است. (رعد، آیه ۲۵) ج: کسانی که عهد خداوند را پس از محکم بستن می شکنند و رشته‌ای را که او امر به پیوند آن کرده می برند و در میان اهل زمین فساد می کنند، ایشان به حقیقت زیانکار هستند. (بقره، آیه ۲۷)

۲- (۲). عن أمير المؤمنين (عليه السلام): عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمُحِبُّوبِ وَ أُذُنُهُ صِمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۷۸) دیده عاشق، عیبهای معشوق و محبوب را نمی بیند و گوش او، زشتی بدیهای او را نمی شنود؛ یعنی دوستی، چنان چشم و گوش دوست را می گیرد که عیبهای دوست خود را نمی بیند و گویی چشم او از دیدن آنها کور است و هر گاه زشتی بدیهای او را بگویند، نمی شنود چنان که گویی گوش او از شنیدن آنها کر است، پس هر گاه کسی بخواهد از عیبها و بدیهای خود خوب آگاه شود از کسی سؤال کند که دوست او نباشد و همچنین اگر بخواهد از خوبی و بدی کسی مطلع شود احوال او را از غیر دوست او سؤال کند. - مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصِيرَةً وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيْعَةٍ. (نهج البلاغه، خ ۱۰۹، ص ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را نابینا و قلب خود

را بیمار کرده است. چنین کسی با چشمی بیمار می نگردد و با گوشی ناشنوا می شنود،

دارد؛ ولی نباید این دشمنی باعث شود از حالت تعادل خارج شود و هر چه به زبانش می آید به او بگوید. (۱) کلماتی را که از دیگران می شنود، بینه و بین الله تعالی تفسیر کند، بین خودش و وجدانش انصاف را رعایت کند، که وی چه گفت، چه مسأله ای را مطرح کرد و چه هدفی را تعقیب می کرد.

هیچ کس نباید کلمات و سخنان دیگران را به «ما لا یرضی صاحبه» تفسیر کند؛ انسان باید واقعیت ها را مطرح کند، نه این که دشمنی یا دوستی، واقعیتها را تغییر دهد.

رعایت انصاف در همه حالات (خشم و خشنودی، دوستی، دشمنی و...) پشیمانی آینده را از انسان دور می کند.

لذا حضرت می فرماید: نه تنها انصاف بلکه «أَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا»، کسی بیشترین شباهت را به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد که بالاترین مراتب انصاف را به هنگام خشم و خشنودی رعایت می کند؛ اما آن کسی که انصاف را رعایت نمی کند یا مرحله پایینی از انصاف را رعایت می کند، نباید خودش را شبیه رسول خدا ۶ ببیند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۱۰۵

۱- (۱). قال أمير المؤمنين (عليه السلام): يَا ابْنَ جُنْدَبٍ... أَنْصِفْ مَنْ خَاصِيَ مَكَك. (تحف العقول، ص ۳۰۱) ای پسر جندب! در حق کسی که با تو دشمنی ورزد انصاف بورز. - اللهم وَفَّقْنَا فِيهِ لِ... أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا.... (الصحيفة السجادية، ص ۱۸۸، دعای ۴۴) خداوند! به من توفیق عنایت فرما... به کسی که به ما ظلم و ستم کرده از روی آنچه انصاف و عدل حکم می کند رفتار کنیم نه آن که از جهت فرو نشانیدن خشم، از عدالت تجاوز کنیم.

درس سیزدهم (۱) ۱ عیب جویی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ مَجْلِسًا يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ» (۲)

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: کسی که به مبدأ و معاد - که دو رکن اصلی اسلام است - ایمان دارد، هیچ گاه به خودش اجازه نمی دهد در محفل و مجلسی شرکت کند که در آن، امامی کوچک شمرده شود و یا از مؤمنی عیب جویی شود.

«امام» در این روایت، منحصرأ امام معصوم (علیه السلام) نیست. اگر جمله دؤم

«أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ» نبود، احتمال این که مقصود، امام معصوم باشد، داده می شد؛ اما با جمله دؤم، این توهم از بین می رود.

مقصود از «امام»، پیشوای مسلمانان است؛ یعنی کسی که زمام امور مسلمانان - به حق - در اختیار او است، نه این که مانند اکثر زمامداران کشورهای اسلامی، زمام امر مسلمانان را به صورت غاصبانه در اختیار گرفته باشد.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: شرکت در مجلسی که امام به حق و زعیم

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - این درس در جلسه هفتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است -

۲- (۲) . عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَأْعَلِيِّ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: (كافي، ج ۲، ص ۳۷۴)

در آن تحقیر شود و حرمت او شکسته شود، به این معنا که بخواهند در زعامت او تزلزل یا خدشه ای وارد کنند یا در رسمیت او مناقشه کنند، با ایمان به مبدء و معاد نمی سازد.

کسی که زمام امر مسلمانان - به حق - در اختیار او است، از نظر اسلام بسیار محترم و ارزشمند است. حتی نمی توان مطالبی را به صورت هزل و شوخی درباره او مطرح کرد،^(۱) به ویژه در این زمان که در شرایط خاصی قرار داریم. ما نباید انتقاد

ص: ۱۰۷

۱- (۱). مطلب مهم دیگر این که من عقیده دارم توصیه به تقوا کم کم دارد به صورت شعار در می آید. می بینید که چون توصیه به تقوا یکی از وظایف خطیب در خطبه های نماز جمعه است، حتی در نماز جمعه های ما یکی - دو جمله به عنوان شعار گفته می شود و تمام می شود؛ اما باید به تقوا آن هم در تمامی اعضا، حتی در فکر، واقعیت بخشید. انسان بی جهت نسبت به کسی سوء ظن نبرد، به چیزی که «یحرم النظر الیه» نگاه نکند که این خلاف تقوا است. مهم ترین عامل گمراهی انسان زبان است؛ لذا باید آن را کنترل کرد، انسان نباید هر چه به ذهنش می آید به کسی نسبت دهد و هر حرفی را که می شنود به مجرد شنیدن، ترتیب اثر دهد. ممکن است انسان با یک جمله، به گونه ای آبروی کسی را ببرد که او نتواند تا آخر عمر سر بلند کند. اگر این زبان یک ثانیه، یک لحظه حرکت کرد و جمله ای درباره کسی گفت و او را تا آخر عمر به خاک سیاه نشاند، مسئولش گوینده آن جمله است. برادران! زبانتان را کنترل کنید، این زبان بلاها به روز انسان می آورد. هر حرفی را که می خواهید بزنید اول بسنجید و ببینید آیا شرع مقدس به شما اجازه می دهد این حرف را بزنید؟ آیا تحقیق کرده اید و این حرف را می زنید؟ چه درباره شخص، چه درباره گروه های اسلامی و چه درباره مسئولان نظام. همه اینها مورد حساب و کتاب است. اگر واقعیت ندارد که ما نمی توانیم چنین حرفی را بزنیم، اگر واقعیت دارد، پس چه کسی باید به اینها عمل کند؟ آیا من و شما در عمل به این مسائل سزاوارتریم یا یک بازاری و اداری؟ وقتی در مجلسی می نشینید آیا یک بازاری بهتر زبانش را کنترل می کند یا من و شما؟ ما باید زبانمان را کنترل کنیم، باید تمام اعضایمان تحت کنترل باشد، ما باید در جامعه مجسمه تقوا باشیم. در غیر این صورت به جای این که مروج باشیم مخرب خواهیم بود. یکی از آقایان محترم تهران که مرد خوبی بود و با ما نسبت داشت، می گفت: یک روز در یک مجلسی که سی چهل نفر از آقایان تهران بودند، نشسته بودیم، یک کسی گفت: من می خواهم از شماها سؤالی بکنم؛ از اولی پرسید: شما برای چه سهم امام می خورید؟ او گفت: من مسجد می روم، مسأله می گویم و منبر می روم. از دومی پرسید: تو برای چه سهم امام می خوری؟ پاسخ او نیز همان بود. آن آشنای ما می گفت: نوبت به من رسید، از من پرسیدند برای چه سهم امام می خوری؟ گفتم: واقعه را بگویم؟ گفتند: آری، گفتم: من سهم امام می خورم که مخرب اسلام نباشم، همین مقدار. می خورم که اسلام را تخریب نکنم. برادران! گاهی ما در صورت و قیافه ترویج، مخرب هستیم. گاهی انسان خودش هم نمی فهمد چه می کند، خودش نمی فهمد که کارهایش صد درصد با اسلام منطبق نیست. اگر خدای ناکرده نوعی انحرافات اخلاقی در وجود او باشد وقتی او را با نام اسلام ملاحظه می کنند چه برداشتی درباره او دارند؟ در این صورت «علی الاسلام السلام». پس بدانید ما خیلی در مخاطره هستیم. آن که جامعه - حتی قبل از علم - از ما انتظار دارد، تقوا است. روحانی متقی ارزشمند است هر چند سواد هم نداشته باشد. اگر علتش را

پرسید؛ پاسخ این است که: اگر روحانی متقی بود و مسأله ای از او پرسیدند، یا جوابش را بلد است یا بلد نیست. اگر جوابش را بلد است جواب می دهد، اگر بلد نیست چون متقی است حرف بی حساب نمی زند. می گوید: اجازه بدهید بروم بیرسم یا کتاب را ببینم و بعد جواب مسأله شما را بدهم. امیدوارم خداوند این انقلاب را هر چه بیشتر مستحکم بفرماید و رهبر بزرگوار انقلاب را طول عمر و سلامتی عنایت فرماید. (این حاشیه از متن فرمایشات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۳۲۳، درس ۱۳۶)

برخی از منتقدان را کوچک و بی اهمیت بدانیم. کسانی که در این شرایط به صورتی انتقاد می کنند که نظام و انقلاب را می شکنند از دو صورت خارج نیستند: یا به ماهیت انقلاب پی نبرده اند یا دناات و کینه توزی ضد انقلاب را درک نکرده اند. (۱) درک این واقعیتها است که مسئولیت ما را مشخص می کند.

انقلاب ما در شرایطی قرار گرفته است که اگر تمام ابر قدرت ها بتوانند کاری کنند تا اثری از این انقلاب برجای نماند، این کار را خواهند کرد. (۲)

ص: ۱۰۸

۱- (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَنْ قَالَ لِمُسْلِمٍ قَوْلًا يُرِيدُ بِهِ انْتِقَاصَ مُرُوتِهِ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي طِينَةِ حَبَالٍ حَتَّى يَأْتِيَ مِمَّا قَالَ بِمَخْرَجٍ. (بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۷، ص ۸۹) هر کس دربارهٔ مسلمانی سخنی بگوید و مقصودش ریختن آبرو و خرد کردن شخصیت او باشد، خداوند او را در چرک و کثافت و لجن زار جهنم زندانی می کند تا وقتی که بتواند دلیلی برای گفتهٔ خویش بیاورد و از عهدهٔ آن سخن برآید. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِيَّاكُمْ وَ غَيْبَةَ الْمُسْلِمِ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَغْتَابُ أَخَاهُ وَقَدْ نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۶۶، ص ۲۲۰) از غیبت مسلمان پرهیزید که مسلمان غیبت برادرش را نمی کند در حالی که خداوند متعال از آن نهی کرده و فرموده: از یکدیگر غیبت نکنید، آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد؟

۲- (۲). بنیانگذار انقلاب اسلامی مرحوم امام خمینی در این زمینه می فرماید: اسلام یک خار بزرگی در چشم اشخاصی شده است که از اول نمی توانستند اسلام را ببینند، منتها قبل از انقلاب، چون دولت طاغوت بود، قلمها و قدمها و گفتارها به اسلام خیلی توجه نداشت؛ لکن الان که دولت طاغوت منقرض شده و دیگر بازگشتی ندارد و جمهوری اسلامی محقق شده است، کسانی که اسلام مثل استخوانی در گلوی آنها است در صدد برآمدند که نگذارند این حقیقت تحقق پیدا کند. اساس و پایهٔ تمام این اختلافاتی که می بینید با شماها، با کمیته ها، با دادگاههای انقلاب، با روحانیون و با پاسدارها دارند، اختلاف با اسلام است. کسانی که حتی نمی توانند اسم اسلام را بشنوند و حالا می بینند که اسلام پیش آمده است و - ان شاء الله تعالی - با محتوای خودش تحقق پیدا می کند آن را خوف برداشته است که اگر حقیقت اسلام پیدا کند، شیاطین طرد خواهند شد؛ به همین دلیل با تمام قوایی که دارند با اسامی مختلف - با اسم اسلام با اسم خدمتگزاری به مردم با اسم «فدایی خلق» و... - با اسمهای مختلف به میدان آمدند؛ یعنی به میدان خداوند آمده اند.... (صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۴۵۸)

ابرقدرتها - به ویژه آمریکا - به یقین می دانند که نهاد مقدس روحانیت تشیع، منشأ آن رسوایی مفتضحانه و ضربه ای است که از این انقلاب اسلامی خورده اند؛ به همین دلیل اگر آنان خدای ناکرده بار دیگر بر کشور ما مسلط شوند انتقام خواهند گرفت (۱) و نخواهند گذاشت که تا صدها سال دیگر، زمینه ای برای فعالیت روحانیت فراهم شود.

یک روز جناب آقای فلسفی در مدرسه فیضیه منبر رفت و جمله حقی را به تناسب بیان کرد که: اگر آمریکا خدای ناکرده، این بار بر ما مسلط شود و انقلاب ما را بکوبد، بدانید که تا صدها سال اجازه نخواهد داد که حتی یک نفر ملبوس به لباس روحانیت باقی بماند. اگر انقلاب از بین برود، عمامه برای صدها سال از بین رفته است. دیگر یک مظهر از مظاهر اسلام را باقی نخواهد گذاشت. (۲) حتی همان ظواهر

ص: ۱۰۹

۱- (۱). قَالَ مُوسَىٰ بْنُ جَعْفَرٍ (عليه السلام): فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُتَقَطِّعِينَ عَنَّا وَ عَنِ مُشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيمٍ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَىٰ إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطُّ وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ عَابِدَةٍ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۸، ص ۱) یک فقیه و دانای به احکام شرعی که یتیمی از ایتم ما (آل محمد صلوات الله علیهم) را که از ما و از دیدن ما جدا شده اند نجات داده و رهایی بخشید به تعلیم و یاد دادن آنچه را آن یتیم به آن نیازمند است سخت تر است بر شیطان از هزار عبادت کننده؛ زیرا عبادت کننده همت و قصدش خودش است و بس، و این فقیه همت و خواسته اش هم خود او است و هم بندگان و کنیزان خداوند (مردها و زنها) که ایشان را از دست شیطان و ارادتمندان و کارگردانان او نجات داده و رهایی بخشید، پس آن فقیه نزد خداوند از هزار مرد عبادت کننده و از هزار زن عبادت کننده افضل و برتر است.

۲- (۲). (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ). (بقره، آیه ۱۲۰) دشمن، به کم راضی نیست. فقط با سقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف شما راضی می شود. «لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ» پیروی از تمایلات و هوسهای مردم، منجر به قطع الطاف الهی می شود. و این هر دو با هم جمع نمی شود، پس یا لطف خداوند یا هوسهای مردم: (مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

زمان طاغوت را هم از بین خواهند برد، برای این که همان ظواهر به باطن تبدیل شد و این مصیبت ها را بر آنان وارد کرد؛ بنابراین، کسانی که خیال می کنند اگر این انقلاب از بین برود، فقط انقلابیون از دم تیغ آمریکا خواهند گذشت، بدانند که مطلب این گونه نیست.

این مطالبی را که عرض کردم نه شعار است و نه می خواهم الفاظ را پشت سر هم قرار بدهم. بلکه واقعیت هایی است که مسئولیت ما را مشخص می کند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۱۰

عن ابی جعفر باقر العلوم (علیه السلام):

«... وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ لَاتَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوٌّ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسِّرْكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اغْرَضَ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَرْهِيْدِهِ رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ فَثَابَتْ وَ أَبْشَرُ فَإِنَّهُ لَمَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِي يُغْرُكَ مِنْ نَفْسِكَ. إِنْ الْمُؤْمِنَ مَغْنِي بِمُجَاهِدَةٍ نَفْسِهِ لِيُغْلِبَهَا عَلَى هَوَاهَا فَمَرَّةً يُقِيمُ أَوْدَهَا وَ يُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةً تَضِرُّعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ فَيَنْتَعِشُ وَ يَقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْزَعُ إِلَى التَّوْبَةِ وَ الْمَخَافَةِ فَيَزِدَادُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)». (۲)

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - این درس در جلسه «پانصد و بیست و هشتم» و «پانصد و سی و سوم» و «پانصد و سی و هفتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . تحف العقول، وصیته (علیه السلام) لجابر بن یزید الجعفی، ص ۲۸۴. بدان که تو از دوستان ما نیستی مگر آن زمان که اگر اهل شهر، بر ضد تو جمع شوند و بگویند که تو فرد بدی هستی، این تو را اندوهناک نسازد و اگر بگویند که تو فرد نیکوکاری هستی، این مایه شادمانی تو نشود؛ چرا که میزان خوبی و بدی انسان، کتاب خدا و عمل به آن است، پس خود را بر کتاب خدای متعال عرضه کن، اگر دیدی رهرو راه خدایی و در آنچه امر به زهد فرموده است زاهد هستی و به آنچه ترغیب کرده است مایلی و از بیم دادن آن بیمناک می شوی، استوار باش و شادی کن که در این صورت، آنچه در باره تو بگویند به تو زیانی نمی رساند و اگر از قرآن جدایی چرا به خودت مغرور می شوی؟ از مؤمن خواسته شده که با نفس خود به مبارزه برخیزد تا بر او پیروز شود. البته گاهی بر اثر مبارزه از انحراف نفس جلوگیری می کند و با هوای نفس خود در راه خداوند مخالفت می کند و گاهی نفسش او را بر زمین می زند و پیرو هوای نفس می شود که در این صورت خداوند دستش را می گیرد و بلندش می کند و او از جای برمی خیزد. خداوند از خطایش می گذرد و او نیز متذکر می شود و به توبه و بیم و ترس رو می آورد که این مطلب موجب افزایش بصیرت و بینش او می گردد، چرا که ترسش افزون شده است؛ زیرا خداوند در سوره اعراف آیه ۲۰۱ می فرماید: در حقیقت کسانی که از خدای متعال پروا دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان به ایشان رسد خداوند را به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.

حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) به جابر بن یزید جعفی - که یکی از اصحاب خاص امامین همامین حضرت باقر و حضرت صادق (علیه السلام) است - وصیت مفصلی می کند.

حضرت می فرماید: بدان! اگر بخواهی عنوان ولی، دوست و علاقه مندی ما بر تو منطبق باشد، باید روحیه ای داشته باشی که اگر تمامی مردم، برضد تو اجتماع کنند و بگویند تو انسان بدی هستی، در روحیه تو هیچ تأثیری نگذاشته و تو را محزون نکند. و اگر همه مردم به توافق رسیده و بگویند تو آدم خوب و صالحی هستی، در روحیه تو اثر سرور، انبساط و خوشحالی به وجود نیاید.

مقصود حضرت این است که نظر و عقیده مردم معیار و میزان خوبی و بدی نیست. (۱) انسان نباید این را پیش خودش معیار قرار دهد و بگوید: دلیل خوبی من این است که مردم، مرا آدم خوبی می دانند یا دلیل بدی من این است که مردم، مرا

ص: ۱۱۲

۱- (۱). عن أمير المؤمنين (عليه السلام):... وَالصِّقِّ بِأَهْلِي العورع وَالصِّدْقِ وَذَوِي العُقُولِ وَالأَحْسَابِ ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجُحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ العُرَّةِ وَالْإِقْرَارُ بِذَلِكَ يُوجِبُ المَقْتِ مِنَ اللّهِ.... (تحف العقول، عهده (علیه السلام) إلى الأشر حین ولاه مصر، ص ۱۲۶) به پارسایان و راستگویان و خردمندان و مردم خانواده دار پیوند و با ایشان طوری رفتار کن که زبان به تعریف بی حد تو نگشایند و برای کاری که نکرده ای بیهوده نستایند؛ زیرا ستایش زیاد خودپسندی را به دنبال دارد و والی را به وادی غرور می کشد و پذیرش آن موجب دشمنی خداوند است.

آدم بدی می دانند؛ چرا که این معیار، غلط و غیر قابل قبول است، اگر چه همه مردم بر آن اتفاق و اجماع کنند.

ملاک خوبی و بدی افراد چیست؟

ملاک خوبی و بدی افراد، کتاب خداوند است؛ البته مقصود از کتاب الله تعالی، خصوص قرآن و کتاب الله تعالی فی مقابل السنّه و الروایات نیست؛ بلکه همانند عبارت «إِلَّا شَرْطًا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى» در بحث ادله شروط است (۱)؛ بنابراین مراد از کتاب در این گونه موارد اعتم بوده و به معنی دستورات الهی «ما کتبه و قرره و بینه الله تبارک و تعالی» است؛ چه از طریق کتاب الله تعالی و قرآن مجید باشد و چه از طریق رسول گرامی اسلام و ائمه هدی..

سپس حضرت در توضیح این معیار می فرماید:

آیا خودت را در مسیر شرع و قوانین الهی می بینی؟

آیا این حالت را در خودت می بینی که نسبت به آن چیزهایی که اسلام از آنها تزهید می کند و می گوید: نباید به آنها رغبتی داشته باشید، بی رغبت هستی و زهد می ورزی؟

آیا آنچه را که اسلام به آن ترغیب می کند؛ مانند عبادات، مستحبات و امثال آن؛ مورد علاقه تو هست؟

آیا علاقه مندی به این که به فقرا و همسایگان نیازمندت کمک بشود یا جوان های اهل محل در مسجد حضور یافته و از فحشا و منکر دور شوند؟ (۲)

آیا به کسی که امر به معروف و نهی از منکر - را با آن اهمیتی که دارد (۳) - انجام

ص: ۱۱۳

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُفِّلَ شَرْطٌ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا يَجُوز. (من لايحضره الفقيه، ج ۳، باب الشرط والخيار في البيع، ص ۲۰۲) مسلمانان به شرطهای خود لا جرم پای بند باشند مگر شرطی که با فرامین خداوند عزیز سازگار نیست که آن جایز نیست.

۲- (۲). عن جبرئيل (عليه السلام): أنا حَبَّ إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَةٌ: إِرْشَادُ الْمُضَلِّينَ وَ مُؤَانَسَةُ الْغُرَبَاءِ الْغَائِبِينَ وَ مُعَاوَنَةُ أَهْلِ الْعِيَالِ الْمَعْسَرِينَ. (تحریر المواعظ العددیة، فصل ۳، ص ۲۴۱) من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: هدایت گمراهان، الفت با غریبان و کمک به عائله مندان تنگدست.

۳- (۳). (يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ). (لقمان، آیه ۱۷) پسر من! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکینا باش که این از کارهای مهم است.

آیا از آنچه کتاب الله تعالی و روایات معصومین: تو را از آن می ترسانند خوف داری؟

آیا نسبت به خطرات عالم آخرت - که گریبان انسان را می گیرد - بی تفاوت نیستی و واقعاً از جهنم و درکات آن وحشت داری؟

اگر این چنین هستی و خودت را در مسیر اجرای همه جنبه های کتاب الله تعالی می بینی - چه از نظر عمل و طرز فکر، چه از نظر حالات خوف و مسرت، چه از نظر علاقه و عدم علاقه، « فَأَثْبُتْ وَ أْبْشِرْ » - این راه را ادامه بده و بشارتی برای خودت بدان که در این راه هستی و به طرز تفکر مردم نسبت به خودت، ترتیب اثر مده، بگذار هرچه درباره تو می خواهند بگویند، هیچ ضرری به تو نمی رساند و هیچ نقصی برای تو نخواهد بود.

اما اگر - نعوذ بالله تعالی - در مقابل کتاب الله تبارک و تعالی و قرآن مجید و احکام اسلام قرار گرفته ای، نه از جهنم وحشتی داری! و نه به بهشت رغبتی!، نه به اعمالی که قرآن کریم به آنها تحریص و ترغیب می کند!، رغبتی هست و نه به مسائلی که از آنها ترهید می کند، زهد می ورزی! در این صورت چه چیزی تو را مغرور کرده، به خودت می بالی و برای خودت حساب باز می کنی؟! کسی که خدای ناکرده در جهت خلاف قرآن کریم گام بردارد، اگر همه عالم هم او را انسان خوبی بشناسند، واقعیت بد او را تغییر نمی دهد(۱)؛ زیرا در حقیقت تمام ملاک عبارت از

ص: ۱۱۴

۱- (۱). عن ابی عبدالله (علیه السلام): هِشَامُ! لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ: لَوْلَوْهُ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَوْهُ وَقَالَ النَّاسُ: إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضَرَّكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَوْهُ. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی بود و مردم گفتند: مروارید است، به تو نفع و سودی نمی رساند و حال آن که می دانی آن گردو است و اگر در دست مروارید بود و مردم گفتند: آن گردو است، ضرر و زیانی به تو نمی زند و حال آن که میدانی آن مروارید است (خلاصه این که عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نمی شود و فریب نمی خورد و به تعریف و تمجید ایشان افتخار و سرافرازی نمی کند؛ زیرا مدح و ثنای آنان بیشتر از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

اگر انسان نتواند خودش را با قوانین الهی و کتاب الله تعالی و فرامین خداوند تبارک و تعالی هماهنگ سازد و دل را به این خوش دارد که مردم با دید مثبت به او نگاه می کنند، برایش احترام قائل اند و معتقدند که او انسان خوبی است، اما در حقیقت، با مقررات اسلام هیچ گونه سازگاری نداشته باشد، آیا آن باور می تواند این نقص را جبران کند؟!

آیا خود او، با توجه به آن اطلاعی که از خود دارد می تواند خودش را به این پندارهای خلاف واقع، قانع کند؟! قطعاً چنین نیست، زیرا! این احترامها و اعتقادهای نادرستی که مردم در مورد او پیدا می کنند و او را یک انسان خوب می شناسند و معرفی می کنند، نمی تواند آن نقص واقعی را جبران کند.

اگر انسان واقعیت این مسأله را مو شکافی کند، با توجه به حقیقتی که نزد خود او روشن است، چیزی جز این نخواهد بود که مردم نسبت به حقیقت او جاهل هستند. آیا به جز این معنا، تحلیل دیگری هم دارد؟

آیا این جهل می تواند برای انسان قانع کننده و غرور آفرین باشد؟(۱)

ص: ۱۱۵

۱- (۱). قَالَ امیرالمومنین (علیه السلام): كَمْ مِنْ مُشْتَدِّجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَعْرُورٍ بِالشَّرِّ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِيمَانِ لَهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۰، باب ۱۳۹، ص ۳۷۷) چه بسیارند افرادی که نیکی به آنان وسیله نزدیک شدنشان به عذاب می شود، و پوشاندن لغزش ها و خطاهایشان مایه فریب شان می شود، و با تعریف و تمجید از آنان دچار فتنه می شوند. و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند «مهلت دادن» آزمایش نمی کند. قال الصادق (علیه السلام): لا يصير العبد عبداً خالصاً لله تعالى، حتى يصير المدح و الذم عنده سواء، لأن الممدوح عند الله لا يصير مذموماً بذمهم، و كذلك المذموم، و لا تفرح بمدح أحد، فإنه لا يزيد في منزلتك عند الله، و لا يغنيك عن المحكوم لك، و المقدر عليك، و لا تحزن أيضاً بذم أحد، فإنه لا ينقص عنك ذرة، و لا يحط عن درجة خيرك شيئاً، و اكتف بشهادة الله تعالى لك و عليك. قال الله تعالى: (وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً). (مصباح الشريعة، باب چهل و هفتم، ص ۳۰۱) هرگز کسی به مقام بندگی خالص نمی رسد مگر آن که تعریف کردن و بدگویی دیگران از او نزدش برابر باشد؛ زیرا کسی که در واقع و نزد خداوند خوب و پسندیده است با بدگویی و تکذیب مردم بد و ناپسند نمی شود و کسی هم که در حقیقت و در پیشگاه خداوند متعال پست و مطرود است با تعریف و تجلیل دیگران تغییر نخواهد کرد. از مدح و ثناگویی مردم خوشحال و مسرور باش؛ زیرا مدح آنان مقام و مرتبت تو را نزد پروردگار متعال افزایش نداده و تو را از آنچه محکوم به آن هستی و یا درباره تو مقدر است یا از آنچه نباید به تو برسد بی نیاز و برکنار نمی کند و از بدگویی و مذمت مردم نیز محزون و دلتنگ باش؛ زیرا بدگویی آنان از درجه و مقام تو نمی کاهد و ذره ای به منافع تو آسیب نمی رساند و اکتفا کن به شهادت پروردگار متعال و آگاه بودن او براعمال خوب و اعمال بدت، چنان که می فرماید: و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً. بنده مملوک، هر گونه منافع و زندگی او به عهده مولا و مالک خود بوده و برنامه زندگی و اختیارات او در امور خود همه تحت نظر و فرمان و دستور مولا است. او هرگز در اندیشه تأمین زندگی خود نیست. با دیگران و با برنامه های دیگر و با دستوره های خارج کاری ندارد و به جز اطاعت امر مولا و انجام وظائف معین خود -

که از جانب مولا است - هدفی ندارد و برای گشایش کارها و خوشبختی آینده و استخلاص از قید گرفتاری و محدودیت هایی که دارد، به جز خواسته و اراده مولا هیچ گونه نظر و اراده یی را مؤثر نمی داند. تعریف و تکذیب دیگران تا هنگامی که بر خلاف نظر و اراده مولا است، کمترین اثری در زندگی او نخواهد داشت. همه و همه بندگان خداوند توانا هستند، خداوندی که هم مالک حقیقی و هم آفریننده اصلی و هم دانا و قادر مطلق و هم ازلی و ابدی و پاینده و هم آفریننده همه موجودات است. همه به زبان به این معنا اعتراف می کنند؛ ولی رسیدن به حقیقت مطلب و فهمیدن حق این معنا کار مشکل و مخصوص مؤمنان حقیقی است. انسان اگر از صمیم قلب بر بندگی خود آگاه شود و بر مالک حقیقی همیشگی خود مؤمن گردد، صد در صد بالاتر از آن می کند که بنده ظاهری انجام می دهد. من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا بنده معتقد و چاکر دولت خواهمذره خاکم و در کوی توام جای خوشست ترسم ای دوست که بادی بیرد ناگاهم مقام عبودیت از مقامات عالیّه اولیا و انبیای حق است، این است که در مقام توصیف حضرت ختمی مرتبت می گوئیم: «أشهد أنّ محمداً عبده و رسوله» که پس از عبودیت سزاوار مقام رسالت شده است. پس کسی که به مقام عبودیت رسید کمترین تأثری از اقبال و ادبار و مدح و ذم دیگران پیدا نخواهد کرد. و تأثر و اعتنا در مقابل اقبال و ادبار مردم علامت آن است که انسان هنوز مولای خود را نشناخته است.

واضح است که او باید به مردم بخندد و در قلبش بگوید: این مردم چقدر نسبت به حقیقت بی اطلاع هستند! نه این که این بی اطلاعی مردم در روحیه اش اثر بگذارد و او را متقاعد و قانع کند.

همان گونه که در طرف مقابل نیز همین بحث مطرح است؛ اگر انسان واقعاً در مسیر احکام الهی است و خودش را برای انجام مسئولیت های شرعی آماده و موفق احساس می کند و عنایت خداوند متعال را شامل حال خودش می داند اگر چه مردم

ص: ۱۱۶

به او اعتقاد نداشته باشند، تصوّر کنند که او انسان خوبی نبوده و درخلاف مسیر الهی است، این شخص می داند که واقعیت مسرت انگیزی در او وجود دارد که مردم اطلاعی از این واقعیت ندارند؛ بنابراین نباید جهل مردم او را در مورد خودش غمگین و محزون کند.

البته لازم است کنار این حدیث، تذکر دهم که اگر چه معیار واقعی برای یک روحانی، مطابقت با کتاب الله تعالی و قرار گرفتن در مسیر احکام خداوند است، اما جامعه باید به روحانی به عنوان یک راهنما و تبلور رسول اکرم و ائمه هدی: نگاه کند؛ بنابراین، انسان باید مراقب شرایط ظاهری هم باشد. همین جهالت هایی که در همه جوامع وجود دارد، اقتضا می کند برای پیشبرد هدف و موفقیت در تبلیغ و ترویج احکام، ظاهر و عمل روحانی به صورتی باشد که جامعه نسبت به او بدبین نشود؛ اگرچه این امر موجب پذیرش محرومیتهایی برای او باشد.

البته این مراقبتها برای ریا و اغفال مردم نیست. آن کسی که باطناً بد است، بگذاردید جامعه نسبت به او بدبین باشد؛ اما آن کسی که واقعاً خوب است، باید سعی کند نظر جامعه نسبت به او، نظر بدی نباشد؛ در سایه عمل به قرآن کریم و دستورات دین مبین از حرکات زننده پرهیز کرده، متخلّق به رفتاری باشد که مردم را به دین و روحانیت علاقه مند سازد تا بتواند از این حسن نظر، در مسیر تبلیغ و ترویج دین استفاده کند.

پس روحانیان خیلی باید مواظب دقائق و خصوصیات باشند، حتی همین اعمال جزئی در روح مردم اثر می گذارد به طوری که گاهی مایه شگفتی انسان می شود.

شما این مطلب را آزمایش کنید؛ به طور مثال: سبقت به سلام، امر مستحبی است که هزینه ای هم ندارد. و چنین نیست که موجب کسر شأن شود؛ چراکه سیره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز این بود. حال شما بنا بگذارید که با اغلب افرادی که با آنان برخورد می کنید، سبقت به سلام داشته باشید، این عمل در روحیه طرف مقابل شما تأثیر فوق العاده ای دارد. اگر خود شما در کوچه ای با یک مرجع تقلید روبه رو شوید و آن انسان بزرگوار به سلام بر شما سبقت بگیرد، این عمل مستحب که ظاهراً بسیار هم جزئی است، به چه میزان شما را تحت تأثیر قرار می دهد؟! و در تشویق

شما مؤثر است؟! اگر شما هم همین روش را در جامعه پیاده کنید اثر بسیار شایسته ای خواهد داشت. (۱)

برای نمونه، حالاتی را از مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ ابو القاسم قمی کبیر (ره) نقل می کنند که نشان می دهد این مرد، تجسّم تقوا و فضیلت بوده است. یکی از خصوصیات ایشان این بوده که همه کارهای شخصی خودش را خودش انجام می داده و این مرد میان قمی ها در این جهت ضرب المثل شده است. قمی ها نقل می کنند که در آن زمان مردم در فصل تابستان برای آب خنک از آب انبار استفاده می کردند، شاید این آب انبارها حدود چهل پله داشت که باید پایین بروند تا بتوانند یک کوزه آب خنک را بالا- بیاورند و برای استفاده به منزل ببرند. از خصوصیات این مرد این بوده که با آن کھولت سن و مقام علمی، خودش این کوزه را دست می گرفته و از این پله ها پایین می رفته و کوزه را پر می کرده و به خانه می برده است و اگر کسی هم می خواسته به ایشان کمک کند، از پذیرفتن کمک او امتناع می کرده است.

یکی دیگر از حالات ایشان این بود که از هیچ کاسبی توقع نداشت برای او خصوصیتی قائل شود؛ مثلاً اگر برای خرید به مغازه قصابی می رفت از او می خواست همان گونه که به یک فقیر ناشناس گوشت می فروشد، به او گوشت بدهد، اگر گوشت بهتری می داد، نمی پذیرفت.

این مسائل با اینکه خیلی هم جزیی است؛ ولی به میزان بسیار بالایی در روح مردم اثر بسزایی می گذارد؛ به طوری که بیش از پنجاه و چند سال از فوت این مرد بزرگ می گذرد، هنوز حالاتش میان مردم نقل می شود.

امام باقر (علیه السلام) در ادامه روایت می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنَى بِمُجَاهِدَةِ نَفْسِهِ...».

یکی از اهداف و مقاصد مهم مؤمن این است که همیشه در حال مجاهده، جنگ و نزاع با نفس خود است و هدف او از این مبارزه آن است که بر نفس خود و هواهای نفسانی اش غلبه پیدا کند؛ ولی همیشه در جبهه ها و نبردها پیروزی نصیب او

ص: ۱۱۸

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): خَيْرُكُمْ مَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَفْشَى السَّلَامَ وَ صَلَّى وَ النَّاسُ نِيَامُ. (خصال، ج ۱، ص ۹۱) بهترین شما کسی است که سفره اطعامش باز باشد و بلند سلام کند و [در دل شب] که مردم خوابیده اند نماز گزارد.

نمی شود، گاهی غالب و گاهی مغلوب است و به تعبیر روایت در این نبرد به زمین می خورد.

اگر مؤمن در مقام مجاهده با نفس، در مقابل انحرافات نفس بایستد و اجازه کوچک ترین موفقیتی برای نفس در رسیدن به هواها ندهد؛ در این صورت در مبارزه ای که میان او و نفس او برقرار شده، پیروز است؛ اما اگر مؤمن در این مبارزه شکست خورد، به دلیل این که سرمایه اصلی؛ به نام ایمان و تقوا؛ در او وجود دارد، خداوند تبارک و تعالی به او کمک کرده و نمی گذارد در مقابل نفس، همواره زمین خورده بماند، بلکه او را بلند کرده و متوجه توبه می کند. (۱) البته چون این توبه و خوف از خداوند، به دنبال یک تجربه ناراحت کننده ای بوده که برای او ایجاد شده است، چه بسا وی بیش از کسانی که گرفتار آن مراحل نشده اند، ثابت قدم می ماند و خوف بیشتری از خداوند متعال دارد.

این یکی از الطاف الهی است که گاهی مؤمن پس از ارتکاب اختیاری معصیت و لغزشی، متوجه می شود چه حالاتی و مشکلاتی برای او به وجود آمده است. چه بسا قبل از ارتکاب گناه، چه لذت هایی را در آن گناه می دیده و چه مرحله ای از ارضای شهوات و غرائز را در آن می دانسته، ولی پس از اقدام، متوجه اشتباه بزرگ خود می شود؛ که پندارهای باطل او سرابی بیش نبوده است.

آری، چون او با تجربه به این حقیقت رسیده است توجهش به پروردگار بیشتر می شود و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را پیش می گیرد و در نتیجه، نسبت به عدم ارتکاب گناه اراده ای قوی پیدا می کند.

ص: ۱۱۹

۱- (۱). قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِتَقْمِيَةٍ وَ يُدَكِّرُهُ الْإِسِيغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسِيغْفَارَ وَ يَتَمَادَى بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي). (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۲۲۹) هرگاه خداوند به بنده نظر خیری داشته باشد هر گاه آن بنده مرتکب گناهی شد او را گرفتار مصیبتی می کند و توبه را به یاد او می آورد و اگر بخواهد بنده ای را گرفتار کند هر گاه او مرتکب گناه می شود خداوند به او نعمت می دهد و او توبه و استغفار را فراموش می کند و در آن نعمت غرق می شود. و این کلام خدای سبحان است که در قرآن کریم می فرماید: با برخورداری از نعمت ها به هنگام ارتکاب گناه، آنان را - از جایی که نمی دانند - به عذاب نزدیک می کنیم.

هرچند آن ایمان با اصالت، در مبارزه با نفس مغلوب شده است، ولی پس از شکست و توبه به درگاه خداوند و بالا رفتن مرتبه خوف؛ که منشأ آن هم ایمان قبلی مؤمن است؛ ایمان او به عنایت خداوند به درجات بالاتری می رسد.

در اینجا امام (علیه السلام) به آیه ۲۰۱ سوره مبارکه اعراف (۱) استشهاد می کند که: کسانی که دارای صفت تقوا هستند، اگر از سوی شیطان دچار وسوسه شوند خدای متعال و پاداش و کیفر او را یاد کرده و در پرتو یاد او، تذکر و توجه کامل پیدا می کنند و ناگهان به بصیرتی زائد بر آن بصیرتی که با اصل تقوا مرتبط بوده دست می یابند.

یکی از برکات و آثار تقوا این است که یا انسان را در مبارزه با نفس پیروز می کند و یا اگر خدای ناکرده مغلوب شد، آن تقوا سبب عنایت خداوند می شود و او را به سوی توبه و شدت خوف از خدا سوق می دهد (۲) و بصیرت بیشتری برای انسان پیدا می شود.

پس تقوا - حتی در لغزش ها - راه تکامل را برای انسان باز می کند؛ تا چه رسد به این که هیچ لغزشی از او سر نزده باشد. (۳) والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۲۰

۱- (۱). (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

۲- (۲). قَالَ الْكَازِمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَيْرًا أَوْ رَجُلٌ يَتَدَارَكُ سَيِّئَةً بِالتَّوْبَةِ وَ أَنِّي لَهُ بِالتَّوْبَةِ؟ وَ اللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلَا وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ رَجَا الثَّوَابَ فِينَا وَ رَضِيَ بِقُوَّتِهِ وَ سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَ دَانَ بِمَحَبَّتِنَا فَهُوَ آمِنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۱، ص ۱۷۳) خیری در زندگی نیست مگر برای دو نفر؛ ۱. شخصی که هر روز کردار نیکش را زیاد کند. ۲ - فردی که گناهانش را با توبه جبران کند؛ ولی کجا است توبه برای او؟ به خداوند سوگند! اگر آن قدر سجده کند که گردنش قطع شود خداوند توبه اش را نمی پذیرد مگر به ولایت و دوستی ما اهل بیت. هر کس حق ما را بشناسد و امیدوار ثواب در باره ما باشد و به روزی خود راضی باشد و شرمگاه خود را ببوشاند و با دوستی ما به خدای متعال نزدیک شود پس او در روز قیامت در امان باشد.

۳- (۳). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ خَيْرُ مَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ وَ خَيْرُ الزَّادِ مَا صَحِبَهُ التَّقْوَى وَ خَيْرُ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْفِعْلُ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۹۴) بیشترین چیزی که موجب ورود به بهشت می شود تقوا و نگهداشتن حریم خداوند و نیک خوئی است و بهترین چیزی که به انسان عطا شده است خلق نیکو است و بهترین زاد و توشه آن است که همراه با پرهیزکاری باشد و بهترین گفتار آن است که عمل آن را تصدیق کند.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

«إِيَّاكَ وَ السَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَّجُهُ وَ اَشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُوْلِيكَ فَأُوْلِيكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ» (۲).

راوی این حدیث، ناقل همان روایت حضرت صادق (علیه السلام) است که تمام مسائل توحیدی مفید برای توده مردم در آن ذکر شده است و اکنون به نام «توحید مفضل» (۳) در دسترس می باشد.

حضرت خطاب به چنین شخصیتی می فرماید: «إِيَّاكَ وَ السَّفَلَةَ»؛ (۴) از اشخاص

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - این درس در جلسه «هشتاد و چهارم» و «هشتاد و نهم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ رُزْجٍ عَنْ مُفَضَّلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):.... (کافی، ج ۲، باب المؤمن و... ص ۲۲۶) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: از مردم پست دوری کن، همانا شیعه امیرالمومنین کسی است که عفت شکم و فرج داشته باشد (آنها را از حرام و مشتبه نگهدارد) و سخت بکوشد و جهاد کند و برای خالقش عمل کند و به ثواب او امیدوار باشد و از عقابش بترسد، اگر مردم را این گونه دیدی، آنان شیعه جعفری هستند.

۳- (۳) . بحار الأنوار، ج ۵۵، باب ۸، ص ۶۱.

۴- (۴) . بیان علامه مجلسی بر روایت: «سَفَلَةٌ» جمع «سافل» است. «سفله» مردمان رذل و دون صفت هستند که در روایات از معاشرت و معامله با آنان نهی شده است. در بعضی از روایات «سفله» را به کسانی تفسیر کرده اند که به سخنان خود توجهی ندارند، نمی دانند چه می گویند و همچنین به آنچه در مورد آنان گفته می شود اعتنا نمی کنند. در این روایت «سفله» در مقابل «شیعه» با آن خصوصیات قرار گرفته و از معاشرت با آنان تحذیر و به عکس به مصاحبت با شیعیان ترغیب شده است. رَجَا ثَوَابَهُ: رجا و امید به لطف و عنایت پروردگار در صورتی صحیح و بجا است که توأم و همراه عمل، ورع و تقوا باشد و گر نه چیزی جز فریب و گول خوردن انسان توسط خودش نیست. اتکای انسان به عمل و دل خوش بودن به کارهای خیری که انجام می دهد و یقین و اطمینان به قبول عمل از طرف خداوند، چندان صحیح نیست، چراکه اعمال انسان در معرض آفات و خطرات فراوانی است که با آفات تکبر و غیبت و خطر ظلم، ستم، عجب، خودبینی و امثال آن ناگهان هیچ و پوچ می شود؛ بنا براین، جمله «و رجا ثوابه» یعنی در عین حال که ورع و تقوا و عمل خالص هست باید به خدا امیدوار شد که آفتی آن عمل را نابد نکند. احتمال دارد این چند جمله بیانگر علت حمله و توییح مخالفان شیعه باشد؛ یعنی علت این که آن گروه غیر شیعه، شما شیعیان و اصحاب مرا مورد توییح و سرزنش قرار می دهند این است که شما مواظب اطاعت و اعمال پسندیده

نیستید و حسن عملی و اخلاقی ندارید و مراعات تقیه و دستورات ما را نمی کنید. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۷، ص ۲۹۶ و ج ۶۵، باب ۱۹، ص ۱۴۹) بیان شیخ صدوق (ره): در روایات، معانی مختلفی برای «سفله» بیان شده است. در روایات آمده است: - «سفله» آن کسی است که مواظب حرفهای خود نیست، هر چه بخواهد می گوید و از آنچه درباره او بگویند، باک ندارد. - «سفله» کسی است که طنبور می نوازند. - «سفله» کسی است که نیکی و احسان او را مسرور نمی کند، بدی و شر نیز او را ناراحت نمی کند. - «سفله» شخصی است که ادعای امامت یا امانتداری می کند در حالی که اهل آن نیست. اینها همه اوصاف «سفله» است. برخی از این اوصاف یا همه آنها اگر در کسی باشد، اجتناب از معاشرت با وی لازم است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، باب المعایش و المکاسب، ص ۱۵۶)

پست و کسانی که از نظر فکری یا عملی در مراتب پایین هستند، پرهیز(۱) و در عوض با شیعیان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ارتباط برقرار کن.

سپس حضرت مشخصات و مزایایی را برای شیعه امیرالمومنین (علیه السلام) نقل فرموده و در پایان از شیعه علوی (علیه السلام) به شیعه جعفری (علیه السلام) تعبیر می فرماید.

شروع توصیف با « إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ » و پایان آن « أَوْلِيكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ » است، آن هم با کلمه « إِنَّمَا » که بر حصر دلالت می کند، به این معنا که این دو امام بزرگوار در واقع، یکی هستند و فرقی میان آنان وجود ندارد؛ و تنها آن کسی شیعه

ص: ۱۲۲

۱- (۱). قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ السَّفِيهِ فَإِنَّ السَّفِيَةَ لَا تُؤَلُّ إِلَى خَيْرٍ. از ارتباط با سفلگان و مردمان پست پرهیزید؛ زیرا رفت و آمد با آنان به صلاح انسان نیست و عاقبتش به خیر نخواهد بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که واجد این اوصاف باشد.

اوصافی که در این روایت وجود دارد، مسئولیت انسان را به قدری سنگین می کند که کمر او را زیر این بار خم می کند.

اولین صفت: « عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ »؛ اگر انسان بخواهد به مقام والا برسد، باید تمام غریزه هایش در کنترل او باشد.

شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید بتواند نسبت به لذت‌هایی همچون: خوردن، آشامیدن، غرایز جنسی، عفاف و... کنترل داشته باشد؛ مثلاً بتواند از یک غذای بسیار لذیذ که از راه غیر صحیح به دست آمده بگذرد یا از لذت‌های جنسی غیر مشروع اجتناب کند. (۱) قرآن کریم می فرماید: (وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ). (۲)

ص: ۱۲۳

۱- (۱). عن أمير المؤمنين (عليه السلام): لَمَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْأَطْعَامِ وَ لَذَّةُ اللَّئَامِ فِي الطَّعَامِ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۷۶) لذت کریمان در خوراندن است و لذت افراد پست در خوردن. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنُهُ مِنَ الطَّعَامِ. (أمالی الصدوق، ص ۳۰۳، المجلس الخمسون) هر کس خدای متعال را بشناسد و او را بزرگ بداند دهانش را از سخن بیهوده و شکمش را از غذای حرام باز می دارد. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَيْسَ مِنْ شَيْعَتِي مَنْ أَكَلَ مَالَ امْرِيٍّ حَرَامًا. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۶، ص ۶۶) کسی که مال دیگری را به حرام بخورد از شیعیان من نیست. - قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى جَسَدِ غُذَى بِالْحَرَامِ. (همان) بهشت بر بدنی که غذای حرام خورده حرام است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): أَكْثَرُ مَا تَلْجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ: الْبُطْنُ وَ الْفَرْجُ. (کافی، ج ۲، باب العفة، ص ۷۹) بیشترین چیزی که امت من به خاطر آن وارد جهنم می شوند دو عضو آنها است: «شکم» و «عورت». (چون از غذای حرام و مقاربت حرام پرهیز نمی کنند داخل جهنم شوند).

۲- (۲). نازعات: آیه ۴۰-۴۱. شرط اول بهشتی شدن خوف ناشی از معرفت است. یعنی شناخت مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت با فرمان او است: (وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ)، مقام، اسم مکان یا مصدر است و مقام رب، قیام کامل و ظهور تام صفت ربوبی خداوند است که همان هنگام قیامت است، چراکه در قیامت عالم و نفوس و اعمال به منتهای کمال و فعالیت خود در جهت خیر و شر می رسند. در وجود هر انسان نیز صفت ربوبی رب به صورت کامل تر از دیگر موجودات ظاهر شده است چنان که در هر اندیشه و عمل انسانی مقامی از رب است. اضافه رب به ضمیر، ظهور در ربوبیت خاص به شخص انسان دارد، توجه به این مقام ربوبی خاص است که هر انسانی را که دچار طغیان نشده نگران اندیشه‌ها و اعمال خود می کند و عقل را فروزان و اراده ایمانی را نیرومند می گرداند. شرط دوم که در حقیقت، نتیجه شرط اول و میوه درخت معرفت و خوف است تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از سرکشی است؛ چرا که تمام گناهان و مفسد و بدبختیهای انسان از هوای نفس سرچشمه می گیرد، وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى: خوف از مقام رب است که دائماً آدمی را هشیار نگاه می دارد تا هواها و انگیزه‌های گوناگون نفسانی بر او طغیان نکنند و حاکمیت عقل و ایمان را از بین نبرند و نظام روحی او را فاسد نسازند و زندگی پست و آلوده را بر حیات برتر و پاک او ترجیح ندهند. هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع شده است، حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی هوای نفس است که اگر این شیطان درون با شیطان برون هماهنگ نشود و در را به روی ابلیس

نگشاید، وارد شدن او غیر ممکن است، همان گونه که قرآن کریم می گوید: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ)؛ [ای ابلیس] تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند. (حجر: آیه ۴۲). هر کس که نگرانی از مقام رب نداشته باشد و بر هوای نفس خود حاکم نباشد، سرکشی می کند و میان تیرگیهای نفسانی و طوفان هواها نمی تواند حق بین و عاقبت اندیش باشد تا زندگی برتر را انتخاب کند.

و اما آن کسی که از ایستادن در حضور پروردگار خود (برای حساب) ترسیده و خویشتن را از خواهش نامشروع، باز داشته است، بدون شک بهشت جایگاه او است.

انسان باید نسبت به نفس خود برتری، علو و آمریت داشته و نفس مأمور او باشد. به این معنا که نفس در کنترل انسان باشد (۱).
نه او در کنترل نفس.

البته رسیدن به این حالت بسیار مشکل است؛ ولی برای پیمودن مسیر کمال و سعادت، باید این مشکلات را تحمل کرد و چاره ای جز این نیست.

صفت دوم: « وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ »؛ جهاد و جنگ شدید و بی امان با نفس سرکش است.

ص: ۱۲۴

۱- (۱). عَيْنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ ۸ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَتَى بِخَيْصٍ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَهُ فَقَالُوا لَهُ: أَتُحَرِّمُ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنِّي أَحْشَى أَنْ تَتَوَقَّ إِلَيْهِ نَفْسِي فَأَطْلُبُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا) (احقاف، آیه ۲۰).
(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص ۶۲) حضرت صادق از پدر بزرگوارش ۸ نقل می فرماید که: روزی حلوی شیرین و مطبوعی را به عنوان هدیه، خدمت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آوردند. حضرت از خوردنش امتناع ورزید. عرض کردند: آیا خوردن این حرام است؟ فرمود: خیر. حرام نیست؛ ولی می ترسم پس از خوردن، نفس من به آن علاقه پیدا کند و در نتیجه به فکر به دست آوردن آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: چیزهای پاک و پاکیزه و لذت بخش را در دنیا صرف کردید و از آنها بهره مند شدید.

این صفت هم کمرشکن است؛ چراکه جهاد، با سختی همراه است؛ به ویژه اگر با نفس باشد. (۱)

صفت سوم: «عَمِلَ لِخَالِقِهِ» (۲) این فراز چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

آیا به این معنا است که شیعه امیرالمومنین (علیه السلام) باید عبادات، نماز، روزه و حجش را برای خداوند متعال انجام دهد؟! اگر مقصود از عمل، عبادات است، مگر کسانی که شیعه محسوب نمی شوند، چنین خصوصیتی ندارند و نماز و عبادات خود را برای غیر خداوند انجام می دهند؟!

بنابراین، شکی نیست که از این فراز، معنای وسیع تری اراده شده است؛ به این

ص: ۱۲۵

۱- (۱). رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): أَنَّهُ قَالَ: لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَدْخُلُونَ مِنْهُ وَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَرَحَّبُ بِهِمْ وَ أَهْلُ الْجَمْعِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ بِمَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ وَ أَعْظَمُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ لِأَنَّهَا أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ، رَاغِبَةٌ فِي الشَّرِّ، مَيَّالَةٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُتَنَاقِلَةٌ بِالْخَيْرَاتِ، كَثِيرَةٌ الْأَمَالِ، نَاسِيَةٌ لِلْأَهْوَالِ، مُحِبَّةٌ لِلرَّئْسَةِ وَ طَالِبَةٌ لِلرَّاحَةِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي). (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۴، ص ۹۸) برای بهشت دری است که آن را در جهاد گران می گویند که مجاهدان از همان در وارد می شوند و فرشتگان به آنان خوش آمد می گویند و اهل محشر به کرامتی که خدا به آنان فرموده نگاه می کنند و بزرگترین جهاد، جهاد با نفس است؛ چراکه نفس به بدی ها فرمان می دهد، به شرور و شهوت ها میل می کند و نسبت به اعمال خیر انسان سنگینی می کند. آرزوهایش زیاد است، هول و هراسهای قیامت را فراموش می کند و ریاست و آسایش طلبی می کند. خداوند متعال می فرماید: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) (یوسف: ۵۳) همانا نفس به بدیها فرمان می دهد مگر این که پروردگارش رحم فرماید. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بَعَثَ سِرِّيَّةً. فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصِغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه و آله): أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. (أمالی الصدوق، ۴۶۶، المجلس الحادی و السبعون) رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) گروهی را برای جنگ بسیج فرمود. وقتی که رزمندگان از مأموریت بازگشتند فرمود: آفرین به سربازانی که جهاد و جنگ کوچک را به پایان رسانیدند و جهاد بزرگتر برای آنان مانده است. عرض شد: جهاد اکبر کدام جهاد است؟ فرمود: جهاد و مبارزه با نفس سرکش، سپس فرمود: بهترین جهادها جهاد کسی است که با همان نفسی که همراه او است جهاد کند.

۲- (۲). شرح علامه مجلسی ذیل روایت: «و عمل لخالقه» یعنی تنها برای او کار کند. این که از خداوند به خالق تعبیر کرده تعلیل حکم است؛ یعنی چون خدا او را آفریده و آن کس که خالق است و به او وجود داده و تمام اعضا و جوارح و نیازمندیهای او را فراهم ساخته، شایسته عبادت است و صحیح نیست که دیگری را در عبادت با او شریک سازد، از این جهت تنها برای او کار کند. (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴۹)

معنا که شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید تمامی اعمال خود را برای خداوند متعال انجام دهد و این مطلب بسیار مهمی است؛ چرا که موجب می شود او هیچ گاه خداوند را فراموش نکند. (۱) انسان همواره مشغول انجام اعمال و رفتار مختلف و متنوع است، و این شئون مختلف باعث می شود که خدای متعال را در بسیاری از اوقات زندگی فراموش کند؛ اما اگر بنا شد که اعمال خود را برای خداوند انجام دهد، باید پیوسته متوجه خداوند متعال باشد؛ به طوری که همیشه خود را در محضر خداوند تبارک و تعالی ببیند.

در این صورت، خداوند متعال هیچگاه فراموش شدنی نخواهد بود، و لازمه این عدم فراموشی حاضر دیدن او است، از این رو انسان عملی را که مورد رضایت او نیست انجام نمی دهد و اعمالی را که نمی توان برای خداوند انجام داد، ترک کند؛ اعمالی که برای خدای متعال انجام می گیرد، محدود است به واجبات، مستحبات و مباحات. (۲) حتی می توان مباحات را نیز برای خدای سبحان انجام داد؛ و چقدر با ارزش است که انسان اعمال مباح مانند: خوردن، آشامیدن، خوابیدن، لباس پوشیدن، رفت و آمد کردن و... را برای خدا انجام دهد. همه اینها قابل استناد به خداوند است، به این صورت که این اعمال را به این قصد و نیت انجام دهد که بتواند وجود و سلامتی خود را حفظ کرده و خدمتگذار اسلام بوده، بیشتر در خدمت اسلام باشد، بیشتر مردم را هدایت کند، بیشتر سرمایه علمی کسب کند و این سرمایه علمی را در راه خدمت به اسلام قرار دهد آماده کند، نه این که بیشتر بخورد و بیشتر در این دنیا لذت ببرد. آن وقت است که این عمل چهره عبادت به خود می گیرد (۳) گرچه عمل در

ص: ۱۲۶

-
- ۱- (۱) . (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). (حشر: آیه ۱۹) و همچون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خداوند نیز آنان را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنان فاسقانند.
- ۲- (۲) . (... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). خداوند با شما است و او نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است! (حدید، آیه ۴) مرحوم امام، جمله حکیمانه مشهوری دارند که: عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنیم.
- ۳- (۳) . صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ. (بقره: آیه ۱۳۸) رنگ خدایی [بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام] و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم.

ظاهر یکی است ولی هدف و غایت عمل فرق می کند. (۱) یکی از نکاتی که می توان از تعبیر «عَمِلَ لِخَالِقِهِ» استفاده کرد این است که شیعه امیرالمومنین (علیه السلام) دارای یک نوع هوشیاری و کیاست خاصی است؛ چراکه شیعه آن حضرت این اعمال مباح را در رابطه با غیر خدا انجام نمی دهد تا هیچ اجر و ثوابی بر آن مترتب نباشد. (۲)

مثلاً ممکن است هدف دو کارمند و مسئول که امروز در جمهوری اسلامی مشغول کار هستند، به دو صورت مختلف باشد؛ یکی می گوید: ما کاری به این

ص: ۱۲۷

۱- (۱). وَ قَالَ النَّبِيُّ: بَيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. نیت مؤمن از عمل او بهتر است. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۳، ص ۲۱۰) وَ قَالَ
ايضاً: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَيُكُونُ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى
يَكُونُ غَافِلًا وَ الْعَافِلُونَ قَدْ وَصَّيَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) وَ قَالَ: (أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ). (همان)
کارها با نیت ها سنجیده می شود و هر کس با نیت خود محشور می گردد و لازم است بندگان در هر حرکت یا سکونی نیت
خالص داشته باشند؛ زیرا اگر نیت خالص نباشد از غافلان به حساب می آیند و غافلان را هم خداوند مانند چهارپایان یا بدتر
از آنها به حساب آورده است.

۲- (۲). قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): يَقُولُ اللَّهُ ابْنُ آدَمَ: مِلْكِي مِلْكِي وَ مَالِي مَالِي يَا مَسْكِينُ أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمَلِكُ وَ
لَمْ تَكُنْ؟ وَ هَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْتَيْتَ أَوْ لَبَسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَّيْتَهُ دَقَّتْ فَأَبْتَيْتَ؟ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ وَ إِمَّا مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ فَاعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ
مِثْلَ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۷، ص ۳۵۰) رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: خداوند
متعالم می فرماید: ای فرزند آدم! ملک از من و مال از من است و من مالک همه جهان هستم، ای فرزند آدم! تو مسکین و
نیازمند هستی و این ملک و مال پیش از تو بود و پس از تو هم خواهد بود و برای تو از جهان نصیبی نیست مگر آنچه بخوری
و تمام شود یا پوشی و مندرس گردد یا انفاق و بخشش کنی و بیش از این مقدار از مال و ملک دنیا نمی توانی تصرف کنی
و هر گونه تصرفی که در مال دنیا می کنی، اگر برای خدا و در راه خداوند و به نیت خیر باشد، در نتیجه اجر و ثواب آن را
خواهی دید و اگر به نیت شر و فساد و روی هوسرانی و لهو باشد؛ به جزای بد و عقاب آن خواهی رسید. پس خوب متوجه
باش! که اموال دیگران از مال خودت نزد تو محبوب تر نباشد؛ یعنی برای حفظ و نگهداری حقیقی مال خود مراقبت کن چنان
که در نگهداری اموال دیگران مراقب هستی. و هنگامی مال خود را حفظ خواهی کرد که طوری رفتار کنی که پس از مرگ
از آن مال بهره مند گردی. توضیح: تحصیل مال و استفاده از متاع دنیا اگر برای خداوند و به نیت پاک و صحیح باشد، از
عبادات محسوب می شود و از عنوان اشتغال دنیوی بیرون است. و در صورتی که روی نیت فاسد و نادرست و به اغراض باطل
صورت گیرد، آن نیز نامطلوب و نامشروع خواهد بود.

حرفها نداریم که کدام رژیم حاکم است، ما زن و بچه داریم، کار می کنیم و پول می گیریم تا زندگی آنان را تأمین کنیم؛ اما دیگری می گوید: هدف من از این شغل، خدمت به نظام اسلامی است.

هر دو از نظر عمل بدنی یک کار را انجام می دهند؛ ولی چون هدفشان فرق می کند و غایت متفاوت است، میان این دو عمل هم تفاوت بسیاری وجود دارد؛ چرا که ارزش هر عملی به غایت و هدف آن بستگی دارد و تنها عملی ارزشمند است که برای خداوند متعال صورت گیرد.

قضاوت شما درباره افرادی که با شما مرتبط هستند نیز چنین است؛ کسی را فرض کنید که به شما سلام می کند - خصوصاً در این زمان که روحانیان در حکومت نقش دارند - اما شما می دانید که سلام او برای این است که می خواهد در آینده از شما - مثلاً - تأییدیه ای بگیرد، این سلام نه تنها او را نزد شما محبوب نمی کند، بلکه او را مبعوض می کند؛ اما شخص دیگری به شما سلام می کند به این عنوان که شما هستید که این نظام اسلامی را به پا کرده اید و ما را از قید کفر و استکبار بیرون آورده اید، این هم سلام است؛ ولی این سلام چقدر ارزشمند است! در مورد اعمال نیز در رابطه با خدای تبارک و تعالی عیناً مسأله همین است.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

درس شانزدهم: مراقبت و غنیمت شمردن عمر

درس شانزدهم (۱) [۱] مراقبت و غنیمت شمردن عمر

قِيلَ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَّحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَ لَأَنْدَرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا؟» (۲).

اگرچه سلسله سند این روایت مشخص نیست، ولی کلمات ائمه معصومین:

- خصوصاً در این نوع مطالب حکیمانه اخلاقی و اجتماعی - خود گواه بر خودشان هستند.

به حضرت رضا (علیه السلام) گفته شد: شما چگونه شب را به صبح آوردید؟ حال شما هنگام ورود به روز جدید چگونه است؟ ایشان در جواب فرمود: در حالی صبح کردم که عمرم کوتاه شده، عملم ضبط شده، مرگ چون طوقی به گردنمان افتاده، آتش را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه می کنند.

رسول گرامی اسلام ۶ مشابه این سؤال را از جوانی (۳) می پرسند، او در پاسخ، معارف بسیار بالایی را مطرح می کند: «

أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ روز را آغاز کردم در حالی که همه چیز برای من روشن است و به همه چیز یقین دارم،

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - این درس در جلسه «چهارصد و هفتاد و سوم» و «هفتصد و پانزدهم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲- (۲) . تحف العقول، ص ۴۴۲.

۳- (۳) . نام آن جوان حارثه بن مالک و بنا بر قول اهل سنت زید بن حارثه بوده است.

نالہ های اهل دوزخ را می شنوم و... که روایت جالبی است و خود عزیزان می توانند مراجعه کنند. (۱) تفاوت آن روایت با آن حدیث این است که مخاطب در آن روایت، رسول اکرم ۶ بوده و همه چیز برای او قابل فهم است؛ ولی در اینجا مخاطب فردی عادی و از عامه مردم است و حضرت واقعیات را به گونه ای متناسب با حال او بیان

ص: ۱۳۰

۱- (۱). قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُضِيًّا فَمَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَحَفَ جَسِدُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَاسْتَهْرَ لَيْلِي وَأَطْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِتَذْلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضِيَّ طَرِخُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ لِأَصِيحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ: اذْعُ اللَّهُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُزْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَيْكَ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. (كافي، ج ۲، باب حقيقه الإيمان واليقين، ص: ۵۲) حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: حضرت رسول (صلى الله عليه وآله) پس از این که نماز صبح را ادا کرد متوجه شد جوانی لاغر اندام و زرد چهره در مسجد نشسته که چرت می زد و سرش را بالا و پایین می برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرو رفته بود، رسول اکرم فرمود: ای حارث [زید]! چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! در حال یقین صبح کردم. رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر یقین حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو در چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همان یقین مرا به غم و اندوه کشانیده و شب ها خواب را از دیدگان من ربوده و روز گرم را به تحمل تشنگی (روزه) و اदार ساخته و دلم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و روگردان است تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنان هستم، گویی به اهل بهشت می نگرم که در نعمت اند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پستی ها تکیه زده اند و گویی به دوزخیان نگاه می کنم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند، گویی من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد، رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را با ایمان روشن کرده، سپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش، عرض کرد: یا رسول الله! برای من دعا کن که در رکاب تو شربت شهادت بنوشم، رسول خدا (صلى الله عليه وآله) برایش دعا کرد و چیزی نگذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد و او نفر دهم بود.

می فرماید، به طوری که هم برای او قابل فهم باشد و هم موجب تبتّه و موعظه

گردد. (۱) از این رو پاسخ حضرت در این روایت بیان حال ما است نه حال ایشان.

قسمت اول: « أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ »؛ در حالی صبح کردم که یک روز را پشت سر گذاشتم، یک روز از عمر مقدّم کاسته شد، آن هم کاسته شدنی که قابل جبران نیست و این یک واقعیت است.

وقتی انسان می بیند کسی در سن پنجاه سالگی از دنیا رفته و کلمه «پنجاه سال» را درباره دیگران می شنود، روی آن حساب کرده و با خودش می گوید: خب؛ او آدم مسنی بوده و در سن کهولت از دنیا رفته است؛ اما هنگامی که خودش به سن پنجاه سال رسید با اندک تأملی نسبت به گذشته خود می بیند این عمر پنجاه ساله در زمانی بسیار کوتاه بر او گذاشته است، مثل این که واقعاً بیشتر از پنج روز یا پنج ماه در این دنیا زندگی نکرده است! چطور پنجاه سال به این سرعت گذشت؟! (۲) بنابراین آینده هم، چندان طولانی نخواهد بود، پنج یا ده سال، کمتر یا بیشتر، بالاخره پایان کار این زندگی دنیوی بازگشت به سوی خداوند است.

از این رو، یکی از گرفتاریهای انسان، کوتاهی مدت اقامت او در این دنیا است. (۳)

ص: ۱۳۱

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۳۹) ما پیامبران مأمور شدیم که با مردم به اندازه عقل و خردشان سخن بگوییم.

۲- (۲). عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام): الْفَرْصُ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ. فَصَلِّ مَا تَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى مَا تَقُولُ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۷۳)

۳- (۳). قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام): مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ... أَبْنَاءُ الْأَرَبِيِّينَ أَوْفُوا لِلْحِسَابِ أَبْنَاءُ الْخَمِيسِيِّينَ زَرَعُوا قَدْ دَنَا حَصَادُهُ أَبْنَاءَ السُّتِيِّينَ مَاذَا قَدْ مَاتُمْ وَمَاذَا أَخْرَجْتُمْ أَبْنَاءَ السَّعِيِّينَ عُرِدُوا أَنْفُسِهِمْ كُمْ فِي الْمَوْتِ أَبْنَاءُ الثَّمَانِيِّينَ يُكْتَبُ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ وَلَا يُكْتَبُ عَلَيْكُمْ السَّيِّئَاتُ أَبْنَاءُ التَّشْعِيِّينَ أَنْتُمْ أَسْرَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ تَمُّ يَقُولُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَرِيمٍ أَسْرَ رَجُلًا مَاذَا يَصْنَعُ بِهِ؟ قُلْتُ: يَطْعِمُهُ وَيَسْقِيهِ وَيَفْعَلُ بِهِ فَقَالَ: فَمَا تَرَى اللَّهَ صَانِعًا بِأَسِي؟ (روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ۲، ص: ۴۸۶) امام صادق (عليه السلام) فرمودند در تورات نوشته است:... ای چهل سالگان! برای بررسی حساب آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام درو کردنش فرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فرستاده اید و چه به جا گذاشته اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمارید. ای هشتاد سالگان! حسنت شما برای شما نوشته می شود و خطاهای شما نوشته نمی شود. ای نود سالگان! شما اسیران خدا در زمین خدایید. امام صادق (عليه السلام) در این هنگام فرمودند: در مورد مرد کریمی که اسیری داشته باشد، چه گفته می شود؟ راوی می گوید: گفتم: به او خوراک و آشامیدنی می دهد و نسبت به او نکوکاری می کند. فرمودند: خیال می کنی خداوند با اسیر خود چگونه رفتار می کند؟

حضرت می فرماید: در حالی صبح کردم که می دانم مدت اقامت من در این دنیا بسیار اندک است؛ به طوری که اصلاً قابل ملاحظه نیست.

نکته قابل توجه آن است که هر چیزی در دنیا؛ حتی کسالت های شدید؛ قابل جبران است؛ اما آن چیزی که دیگر قابل جبران و بازگشت نیست، عمر است. یک لحظه از عمر هم قابلیت بازگشت ندارد. - البته مواردی که در قرآن کریم بیان شده، اعجاز بوده از مسأله عمومی و عادی خارج است. - (۱)

ص: ۱۳۲

۱- (۱). (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَيَّرْ لَكَ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (بقره، آیه ۲۵۹). مانند آن کسی (ارمیای پیغمبر، یا عزیز) که از آبادی ای (بیت المقدس) می گذشت در حالی که [دیوارهای] آن ده بر سقفهایش فروریخته بود (عزیز چون استخوانهای از هم جدا گشته و پوسیده مردم آن آبادی ویران را دید و دوست داشت خدا زنده کردن آنان را به او نشان دهد «نه از روی تعجب یا انکار یا شک») گفت: چگونه خداوند [اهل] این آبادی را پس از مردن زنده می کند؟ پس خداوند او را میرانید و بعد از صد سال زنده اش کرد و به او گفت: چه مدت است [در اینجا] استراحت و توقف کردی؟ (عزیز چون در اول روز هنگامی که به خواب رفته بود مرده و پس از صد سال در آخر روز زنده شده بود به این جهت) گفت: یک روز درنگ کردم (و چون دید هنوز آفتاب است و خورشید پنهان نشده گفت): یا پاره ای از یک روز، خداوند فرمود: (چنین نیست) بلکه صد سال است که [در این جا] توقف کرده ای (اگر می خواهی بدانی) پس به طعام و خوردنی و شراب و نوشیدنی خود (که در زنبیل نهاده بودی) نگاه کن که (در این مدت) تغییر نیافته و بدبو نشده است (عزیز دید انجیر و انگوری که در سبد داشته مانند آن است که از درخت چیده و آب انگور او چنان است که تازه فشرده) و به الاغ خود نگاه کن (که چگونه استخوانهایش پوسیده و اجزایش پراکنده شده است) و چنین کردیم (پس از صد سال زنده ات ساختیم) تا تو را آیت و نشانه ای [از قدرت و توانایی خود] برای مردم قرار دهیم، و به استخوانها نگاه کن چگونه آنها را به هم ترکیب و می پیوندیم سپس با گوشت می پوشانیم، پس چون این حال و چگونگی [آثار و نشانه های قدرت خداوند در زنده کردن مردگان] برای او واضح و هویدا شد گفت: [اکنون] می دانم [و آشکارا می بینم] به راستی خداوند بر هر چیز توانا است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره فرمود: هنگامی که عزیز از خانه بیرون رفت پنجاه سال داشت و زن او آبستن بود. خدای متعال او را میراند و پس از صد سال زنده اش گردانید چون به خانه بازگشت پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله و آن از آیات و نشانه های «قدرت» خداوند است.

پس باید از این سرمایه ای که پیوسته رو به پایان است کمال استفاده را ببریم (۱)؛ به

عنوان مثال، اگر تاجری سرمایه ای دارد و می داند که این سرمایه نه تنها تا آخر عمر افزایش نخواهد یافت، بلکه هر روز ناچار است مقداری از آن را برای گذران زندگی خود خرج کند، این شخص برای چنین سرمایه ای چقدر ارزش قائل است؟!

سرمایه عمر نیز چنین است، بلکه به مراتب بالاتر و ارزشمندتر است؛ بنابراین باید این موقعیتها، امکانات، فرصتها و این نیروی جوانی را غنیمت بشمارید. (۲) یک انسان مخصوصاً اگر اهل علم بوده و علاقه مند به علم، تبلیغ و ترویج و معارف دین باشد، می تواند استفاده بسیاری از عمرش بکند.

مگر صاحب جواهر (۳) بیشتر از یک انسان بود؟! ببینید چه موفقیت بزرگی به

ص: ۱۳۳

۱- (۱). إِنَّ الْفُرْصَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوهَا إِذَا أَمَكَنْتُ فِي أَبْوَابِ الْخَيْرِ وَإِلَّا عَادَتْ نَدَمًا. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۷۳) به درستی که فرصتها مانند گذشتن ابر می گذرند، پس آنها را هرگاه ممکن شوند در بابهای خیر غنیمت بدانید و گرنه پشیمانی به بار می آورد.

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا ذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای اباذر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: جوانی ات را پیش از پیری، تندرستی ات را پیش از بیماری، توانگری ات را پیش از ناتوانی، آسودگی ات را پیش از سرگرمی، زندگی ات را پیش از مردن. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدْ لَهُ أَلْمًا وَلَا سُرُورًا وَمَا لَمْ يَجِئْ فَلَا تَدْرِى مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ. (کافی، ج ۲، باب محاسبه العمل، ص: ۴۵۳) مجموع عمر آدمی در دنیا ساعتی بیش نیست، آنچه از این ساعت گذشته است معدوم شده و لذت و رنجی از آن احساس نمی کنید و آنچه از آن هنوز نیامده است نمی دانید چیست، سرمایه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدی است که اینک در اختیار شما است و در آن به سر می برید. مالک نفس خود باشید و در حال حاضر برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید، در مشکلات وظیفه شناسی و اطاعت از اوامر الهی پایداری و از آلودگی به گناه و نافرمانی خداوند، خودداری کنید. - قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): بَلْ رَأْسُ مَالِ الْعَبْدِ أَوْقَاتُهُ. سرمایه بنده خدا اوقات عمر او است. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۶)

۳- (۳). آیت الله محمدحسن نجفی، از بزرگ ترین فقهای شیعه در قرن ۱۳ هجری است که به نام کتاب فقهی خود «جواهر الکلام» به «صاحب جواهر» مشهور شده، وی به سال ۱۲۶۷ هجری قمری. در نجف در گذشته است. آن طور که نقل می کنند آن وقتی که ایشان این کتاب را نوشته اند سرداب در نجف نبوده است، ایشان یک منزل محقر داشتند و درب یک اتاقشان به یک دالانی باز بوده که در آن هوای گرم نجف یک نسیم داغی می آمده و ایشان مشغول تحریر «جواهر» بودند.

دست آورد آن هم در شرایط سختی که نجف آن روز داشت! نجف امروز با تمام امکاناتی که برای آن فراهم است، بیشتر از هفت ماه از سال، قابل سکونت نیست. صاحب جواهر در نجف آن روز با نبودن وسیله آسایش - نه آب در حد کفایت، نه امکانات و نه وسایل خنک کننده و... - جوهری نوشت که اهل علم - حتی فقهای بزرگ ما - در هیچ مسأله ای خود را از آن بی نیاز نمی بینند، و حتی برای حصول و مزید اطمینان از مطالبی که در کتاب هایی هم که بعد از جواهر تألیف شده باید به جواهر مراجعه کرد. او هم یک انسان بود، اما از وقت و سرمایه عمرش کاملاً استفاده کرد. و همین طور - بحمد الله تعالی - بزرگان و علمای شیعه در طول تاریخ - از شیخ طوسی (ره) گرفته تا علمای زمانهای بعد - جداً از این سرمایه استفاده کرده اند و این برای ما درس است.

خود شما دیده اید که حتی در این زمان چه بزرگان موفق داشته ایم؛ به طوری که می بینیم چه طلاب فاضلی را تربیت کرده اند، ده ها تألیف، مؤسسات، تبلیغات و خدمات گوناگون به عالم اسلام از ایشان باقی مانده است. (۱) اینها همه برای این است که ارزش فرصتهای خود را درک کرده اند و از این سرمایه عمر حداکثر استفاده را کرده اند. (۲)

ص: ۱۳۴

۱- (۱). مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از جمله بزرگانی است که بعد از حیات پربرکتشان هم منشا برکات عظیمی از جهت تالیفات، مرکز فقهی ائمه اطهار و شاگردان و... - بوده اند و خدمات شایانی به عالم اسلام و انقلاب کرده اند. حشره الله تعالی مع النبیین و الائمه و الصالحین.

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِيَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۷۹) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابوذر غفاری فرمود: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار، جوانی ات را قبل از پیری، سلامتی و تندرستی ات را قبل از بیماری، تمکن و توانگری ات را قبل از تهیدستی، آسایش و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگانی ات را قبل از مرگ. - عن الحسن (علیه السلام) کان یقول: یا ابنَ آدمَ إِنَّكَ لَم تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَ الْكَافِرُ يَتَمَتَّعُ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۹، ص ۱۰۱) امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرمود: ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک گفته و به زمین قدم گذاشتی پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره برداری کن چراکه افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می کنند و افراد بی ایمان تنها از آن لذت و کامروایی می خواهند.

مبادا با خود بگویید: من به تنهایی چه نقشی می توانم داشته باشم؟! توجه داشته باشید که شما نیز مانند آن بزرگواران می توانید هزاران نقش داشته باشید؛ به شرط این که برای فکر، عمر، جوانی و امکانات خود، ارزش قائل شوید و بدانید که این سرمایه، روز به روز از دست انسان گرفته و کم می شود و هرگز چیزی جای آن را پر نمی کند.

این بیان امام رضا (علیه السلام) باید خیلی مورد توجه و اهتمام قرار بگیرد، خصوصاً برای ما اهل علم.

حضرت در قسمت دوم روایت می فرماید: «

وَعَمَلٍ مَّحْفُوظٍ»؛ در حالی صبح کردم که عمل من ضبط شده و تحت کنترل است.

انسان در این دنیا از یک زندانی بسیار خطرناک بین المللی، که تمام جزئیات اعمال و رفتارش تحت کنترل است، به مراتب بیشتر تحت کنترل است.

دوستان ما قبل از پیروزی انقلاب - خصوصاً کسانی که حکومت در مورد حساسیت بیشتری داشت - وقتی از زندان بیرون می آمدند، رژیم نسبت به تمام حرکات آنان، حتی نسبت به یک سرفه آنان، حساسیت داشت، تصور می کرد که این سرفه اشاره به یک مطلبی است و می خواهند یک پیامی را به دیگری برسانند، روی نگاهشان حساب می شد، روی همه حرکات و سکناتشان حساب می شد.

اما آن همه مراقبت و حساسیت، در برابر نظارت الهی و مراقبت مأموران و فرشتگانی اعمال انسان را ثبت و ضبط می کنند، صفر است. دیگر هیچ مجالی برای آزادی - به معنایی که ما فکر می کنیم - نیست (۱)، حتی یک نظر خائنانه که کسی اصلاً نمی تواند آن را تشخیص دهد، نیز از قلم او نمی افتد (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ)؛ (۲) به عنوان

ص: ۱۳۵

۱- (۱). عن اميرالمومنين (عليه السلام):... و لا يمكن الفرار من حكومتك... («فرازی از دعای کمیل» دعاؤه (علیه السلام) فی لیلة النصف من شعبان و لیلة الجمعة و هو دعاء الخضر)... و گریزی از حکومت تو ممکن نیست....

۲- (۲). چشمهایی را که به خیانت گردش می کند از علم خداوند مخفی نیست. (غافر، آیه ۱۹). البته خیانت چشمها صورتهای مختلفی دارد: گاه به صورت نگاههای دزدکی، نگاه تحقیرآمیز، نگاه برای تشویق به فساد، و نگاه به نامحرم، استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجویی از دیگران و یا اشاراتی که مقدمه توطئه ها و نقشه های شیطانی است. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):... فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ. (معانی الأخبار، باب معنی خائنة الأعین، ص ۱۴۷) جریری از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه مذکور در متن سؤال کرد، حضرت فرمود: آیا ندیده ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می کند که گویا به آن نظر نمی کند؟ این نگاههای خیانت آلود است. آری! این نگاهها خواه به نوامیس مردم باشد یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است بر خداوندی که ذره ای از آنچه در آسمانها و زمین است از علم او

مخفی نیست پنهان نمی ماند، (لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ). (سبأ، آیه ۳) خداوند متعال از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه ها آگاه است در آن روز با این علم و آگاهی دقیق درباره خلایق دادرسی و قضاوت می کند؛ بنابراین روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

مثال، وقتی شخصی در مسیر خود با زن نامحرمی روبه رو می شود، قصد، کیفیت و چگونگی نگاه او را کسی نمی فهمد ولی خداوند تبارک و تعالی و آنهایی که از طرف او مأموریت دارند همه را ثبت و ضبط می کنند.

(وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ)؛ (۱) تمام آنچه را که سینه ها و دلها از بغض، کینه، حسد و سایر رذایل اخلاقی، پنهان کرده اند تحت نظارت الهی قرار دارد. (۲)

ص: ۱۳۶

۱- (۱). و آنچه را سینه ها و قلبها پنهان می دارند، می داند. (همان)

۲- (۲). (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ). (ق، آیه ۱۶-۱۸) همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش [نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می کند، می دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم. [یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت و ضبط می کنند. هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است. خداوند متعال خالق است و ما در جمیع حالات به وجود او وابسته ایم؛ به همین جهت ممکن نیست او در حالی که از رگ قلب نیز به ما نزدیک تر است از ظاهر و باطن ما بی خبر باشد. خداوند متعال در این خصوص می فرماید: (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)؛ بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد. (انفال، آیه ۲۴) با این احاطه علمی خداوند و این که ما در قبضه قدرت او هستیم، تکلیف ما روشن می کند که نه افعال و گفتار ما از او پنهان است و نه اندیشه ها و نیات و حتی وسوسه هایی که از قلب ما می گذرد. توجه به این واقعیت انسان را بیدار می کند و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می سازد و از انسان بی خبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می آورد. خداوند می افزاید: (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ)؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته، ضبط می کنند؛ یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مأمور حفظ و نگاهداری حساب اعمال او هستند که از سمت راست و چپ از او مراقبت می کنند، پیوسته با او هستند و لحظه ای جدا نمی شوند تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود و بر مسئله نگاهداری حساب اعمال، تأکیدی باشد. «تلقى» به معنای دریافت و اخذ و ضبط است و «متلقیان» دو فرشته ای هستند که مأمور ثبت اعمال انسان هستند. «قعيد» به معنی نشسته است و در اینجا مقصود ملازم و مراقب است. و به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته اند؛ زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او هستند. در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات. و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می خواهد آن را بنویسد، فرشته سمت راست می گوید: عجله مکن لذا او هفت ساعت به تأخیر می اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می نویسد. خداوند می فرماید: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)؛ هیچ

سخنی را انسان به زبان نمی آورد مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم! چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم!

وَالْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا؛ درحالی صبح کردم که مرگ همانند طوق در گردن های ما است.

یعنی هیچ فاصله ای بین ما و مرگ وجود ندارد. مرگ گریبان انسان را گرفته و هیچ علت و سبب ظاهری هم لازم ندارد.

بسیاری از افراد را دیده ایم که از سلامتی کاملی برخوردار بودند؛ شب با سلامت کامل خوابیدند ولی در یک لحظه زندگی آنان به پایان رسیده؛ و دیگر از خواب برنخاستند. (۱)

ص: ۱۳۷

۱- (۱). قال أمير المؤمنين (عليه السلام): فَيَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتِيَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعِيَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعِيَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْحِجَائِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي (فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (نهج البلاغه، خ ۱۱۴، ص: ۱۶۹) پس در اعمال نیکو شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه از رزق که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی شود باز گرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می توان فردا به دست آورد؛ اما آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید از عذاب خدا بترسید و جز بر حالت مسلمانی نمیرید. قَالَ أمير المؤمنين (عليه السلام): خَطَبْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! الْمَوْتَةُ الْمَوْتَةُ الْوَحِيَّةُ الْوَحِيَّةُ لَا تَرُدُّهَا سَعَادَةٌ أَوْ شَقَاوَةٌ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالرُّوحِ وَ الرَّاحِ لِأَهْلِ دَارِ الْحَيَوَانِ الَّذِي كَانَ لَهَا سَعِيْهُمْ وَ فِيهَا جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالْوَيْلِ وَ الْحَسْرَةِ وَ الْكُرَّةِ الْخَاسِرَةِ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعِيْهُمْ وَ فِيهَا رَغَبْتُهُمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۶، ص: ۱۱۲) امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ما خطبه خواندند و در خطبه خود فرمودند: ای مردم! مرگ با سرعت می رسد و کسی را یارای آن نیست که با خوشبختی و بدبختی آن را از آمدن باز دارد، بعد از مرگ یا سعادت یا شقاوت است، مرگ با آن چه همراه دارد رسیده، مرگ مژده بشارت و آسایش برای اهل آخرت می باشد. کسانی که در دنیا برای آخرت که خانه زندگی و جاودانی است کار کرده و برای آن جهان زاد و توشه تهیه کردند، ولی برای کسانی که برای دنیا کار کردند و سعی و کوشش خود را برای زندگی در جهان فانی به کار بردند زیان کاری و خسران و وبال می آورد و آن ها در روز قیامت سودی نخواهند داشت و گرفتار خسران و عذاب خواهند شد.

حضرت در قسمت چهارم می فرماید: « وَالنَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَلَا نَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِنَا؟ »؛ در حالی صبح کردم که آتش پشت سرما است. نمی دانیم سرنوشت ما چگونه رقم خواهد خورد و با ما چه خواهد شد؟

اگر کسی به این مسایل توجه داشته باشد و این فرصت ها را از دست ندهد و کاملاً مراقب باشد، سر نوشت خوبی در انتظار او خواهد بود - ان شاء الله تعالی -.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۳۸

درس هفدهم: عاقل کیست؟

درس هفدهم (۱) ۱ عاقل کیست؟

قال أمير المؤمنين (عليه السلام):

«مَنْ لَمْ يَهْدُبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ». (۲)

کسی که روح و جان خود را تهذیب و پاکیزه نکرده باشد از عقلش استفاده نکرده است.

این جمله کوتاه معنای بسیار لطیف و ظریفی دارد

«لَمْ يَنْتَفِعْ» با «لَا يَنْفَعُ» تفاوت دارد؛ چرا که اگر حضرت فرموده بودند: «لَا يَنْفَعُ» معنا این می شد که اثر وضعی عدم تهذیب نفس، استفاده نکردن از عقل است؛ اما کلمه «لَمْ يَنْتَفِعْ» دلالت بالاتری دارد، به این معنا که عدم تهذیب نفس نشان دهنده این است که این شخص از عقل خود استفاده نکرده است.

انسانی، که نفس خودش را تهذیب کرده است، از عقل خودش استفاده کرده و منتفع شده است؛ بنابراین می توان گفت: میان تهذیب نفس و استفاده از عقل ملازمه وجود دارد. در مقابل، انسانی که در مقام تهذیب نفس برنیامده است، از عقل خودش بهره نگرفته و از آن استفاده نکرده است؛ چرا که نتیجه استفاده از عقل، تحقق تهذیب نفس است.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - این درس در جلسه چهارصد و شصت و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . غرر الحکم، ص ۲۹۳.

وقتی زندگی افراد و شخصیتها را - چه شخصیت‌های ارزنده و مورد احترام و قابل تقدیس و چه افرادی که عمری را به عیش و نوش و در مسایل مادی گذرانده اند - بررسی می کنیم، دو دیدگاه برای ما بوجود می آید:

با ملاحظه مجموعه زندگی انسان شایسته ای که عمر خود را در تقوا، پاکی، طهارت، خدمت به خلق، تبلیغ، ترویج تألیف، تدریس و خدمت به اسلام و مسلمانان صرف کرده، می گوئیم: عجب انسان عاقلی بوده است!

اما اگر شخصی به خاطر عدم تهذیب نفس، عمر محدود خود را در لذتهای مادی زودگذر - که هر کدام از آنها با ناراحتی هایی نیز همراه است - سپری کرد، می گوئیم: عجب انسان بی توجهی بوده است، به جای این که عمرش را در مسایل معنوی صرف کند و خودش را وقف خدمت به اسلام و مسلمانان کند، با روی آوردن به دنیا بدون این که به هدف مورد نظرش رسیده و لذت مورد انتظارش را برده باشد بار سنگین بسیاری از گناهان را به دوش کشیده است.

بنابراین طبیعت عقل، اقتضا می کند که انسان نفس خود را تهذیب کند و دچار انحرافات و گرفتار مسایل مادی نشود و خودش را بالاتر از این امور بداند. (۱) بالأخره روزگار سپری شده و زندگی به آخر می رسد. از نظر زندگی دنیوی نمی توان میان کسانی که غرق در شهوات و لذات بوده اند و کسانی که با قناعت و تهذیب نفس زندگی کرده اند فرق زیادی قائل شد؛ اما در پایان زندگی و ماحصل عمر، میان این دو گروه هزاران فرسنگ فاصله وجود دارد. (۲)

در حقیقت این روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مؤید همان روایت معروف است که راوی از حضرت امام صادق (علیه السلام) سوال می کند که «عقل» چیست؟ حضرت می فرماید:

ص: ۱۴۰

۱- (۱). رُوی أَنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ: قِيلَ لَهُ مِمَّا الْعَقْلُ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنَّ الْعَمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۱) از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: عقل چیست؟ حضرت فرمود: عمل به طاعت و فرمان خداوند. محققاً عمل کنندگان به طاعت و فرمان خدای متعال همان عقلا و خردمندانند.

۲- (۲). (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ). (سجده: آیه ۱۸) با این حال، آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند.

عقل آن است که بدان وسیله خدای رحمان پرستش شود و بهشت به دست آید.

با دید ظاهری میان این وضوع و محمول (۲)، تناسب زیادی وجود ندارد؛ اما پس از تأمل و تفکر به نتیجه می‌رسیم که عاقل کسی است که به عاقبت کار می‌اندیشد و زندگی واقعی و دائمی را که به فرموده قرآن (وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) (۳) است ملاحظه می‌کند؛ اما اگر چشم خود را بر حقایق بست و عاقبت کار را در نظر نگرفت و تنها زندگی زودگذر مادی خود را ملاحظه کرد، مانند تاجری است که یک روز سود بسیار زیادی نصیبش شود ولی تصور کند که زندگی فقط امروز است و تمام دارایی خود را همین امروز مصرف کند، بدون این که آینده را در نظر بگیرد؛ خب پر واضح است که چنین فردی عاقل نیست.

با توجه به این که عاقل را در امور دنیوی چنین تعریف می‌کنیم: کسی است که به نتیجه و عاقبت کار بیندیشد و فکر کند؛ باید همین محاسبه را، نسبت به مسایل دینی تطبیق دهیم. نتیجه این می‌شود که عاقل آن کسی نیست که فقط زندگی شصت ساله، هفتاد و هشتاد ساله را ببیند، بلکه عاقل آن است که زندگی نامتناهی آن جهان را ملاحظه کند و بداند زندگی و سعادت در آخرت، به تهذیب نفس و به استفاده از موقعیت فعلی او بستگی دارد.

تعبیرات ائمه (علیه السلام) عام است و همه مردم را شامل می‌شود و در خصوص ما روحانیت وارد نشده است؛ اما تطبیقش نسبت به ما، بسیار مهم خواهد بود؛ چراکه مسأله تهذیب نفس، نه تنها روی خود ما اثر دارد، بلکه روی مردم نیز اثر گذار است و

ص: ۱۴۱

۱- (۱). قُلْتُ لِمَا بِي عَبْدِ اللَّهِ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ. قَالَ: تِلْكَ النَّكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ. (الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۱) به آن حضرت عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که با آن خدای بخشنده پرستش می‌شود و بهشت به دست می‌آید، آن شخص گفت: عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ، رندی و بداندیشی است، همانند خرد است؛ ولی خرد نیست.

۲- (۲). عقل و عبودیت خداوند متعال.

۳- (۳). و زندگی واقعی سرای آخرت است. (عنکبوت، آیه ۶۴)

دنبال ما نفس خود را تهذیب می کنند(۱)؛ بنابراین، به دلیل همین اولویتی که وجود دارد، ما باید به این بیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بیشتر توجه داشته باشیم.

روحانیت نقش مهمی در جامعه می تواند داشته باشد؛ نه تنها نقش گفتاری، بلکه بیش از آن، نقش رفتاری او مطرح است، به ویژه در این زمان که روحانیت زیر ذره بین دوست و دشمن قرار گرفته است.

ای دوستان! روحانیت را زیر ذره بین نگاه های خود قرار داده اند تا ببینند رفتارمان با گفتارمان مطابق است یا خیر. این که می گوئیم: توجه ویژه به مسایل دنیوی نداشته باشید و این تحریص و ترغیب هایی که درباره دیگران می کنیم، آیا خود ما عمل می کنیم یا این که تنها در سخنرانی هایمان خلاصه می شود و خدای ناکرده آثاری از آن مطالب در رفتارمان مشاهده نمی شود!(۲)

دشمنان نیز در پی این هستند که نقطه ضعفی پیدا کنند و چند دروغ هم کنار آن بگذارند و از آن سوء استفاده کنند.

«عقل» یعنی انسان مآل اندیش و آخرت اندیش. هر کس در مورد آخرت فکر کرد و خودش را برای آخرت آماده کرد او عاقل است؛ اما اگر کسی مآل اندیش نبود و آن دار نامتناهی را نادیده گرفت، از عقل خودش استفاده نکرده و از آن متنفع نشده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۴۲

۱- (۱). قَالَ امیرالمؤمنین: زَلَّةُ الْعَالَمِ كَانِكِيسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرُقُ وَ تُغْرِقُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۵۸) لغزش و گناه دانشمند مانند شکستن کشتی است که [در آن هنگام کسانی را که در آن هستند] غرق می کند و خود هم غرق شده و در آب فرو می رود.

۲- (۲). قَالَ الصَّادِقِ (علیه السلام): إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ. (بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص: ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

درس هجدهم (۱) ۱ رابطه علم و عمل با نفس

قال امير المؤمنين (عليه السلام):

«الْعِلْمُ قَائِدٌ وَالْعَمَلُ سَائِقٌ وَالنَّفْسُ حَرْوُن» (۲)

حضرت می فرماید: علم همچون چراغ و راهنما است که راه را به انسان می نمایاند و در حقیقت مانند یک راهبر، صراط مستقیم را برای انسان مشخص می کند (۳) و عمل همچون راننده و حرکت دهنده است؛ یعنی مانند کسی است که

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - این درس در جلسه چهاردهم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است- (سیری کامل در اصول فقه، چاپ اول، ج ۹، ص ۲۶۷)

۲- (۲) . دانش رهبر است و کردار راننده و محرک و نفس مرکبی لجوج و خیره سر. (تحف العقول، ص ۲۲۹)

۳- (۳) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مَدَارِسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبُحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمُهُ مَنْ لَأ يَعْلَمُهُ صَدَقَهُ وَ يَذَلُّهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَهُ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سُبُلَ الْجَنَّةِ وَ مُونِسٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْغُرْبَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى السَّرَّاءِ وَ سِتْمَاحٍ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنُ الْأَخْلَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَيْمَةً يُقْتَدَى بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ وَ تَوْعَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَيْدِيَانِ مِنَ الضَّعْفِ وَ يُنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَجْبَاءِ وَ يَمْنَحُهُ مَجَالِسَةَ الْأَبْرَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِالْعِلْمِ يُطَاعَ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ وَ بِهِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ وَ صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَوَاضَعَ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يُسَاقِبُ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغَنِمَ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ وَ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعْصَمَ بِاللَّهِ وَ أَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ إِذَا رَأَى فَضِيلَةً انْتَهَزَ بِهَا لَأ يَفَارِقَهُ الْحَيَاءُ وَ لَأ يَبِيدُو مِنْهُ الْجِرْصُ فِتْلَكَكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرَفُ بِهَا الْعَاقِلُ وَ صِفَةُ الْجَاهِلِ أَنْ يَظْلَمَ مَنْ خَالَطَهُ وَ يَتَعَدَّى عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يَتَطَاوَلَ عَلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ كَلَامُهُ بَغَيْرِ تَدَبُّرٍ إِنْ تَكَلَّمَ أَثِمَ وَ إِنْ سَكَتَ سَيَّهَا وَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ سَارَعَ إِلَيْهَا فَارْذَلَتْهُ وَ إِنْ رَأَى فَضِيلَةً أَعْرَضَ وَ أَبْطَأَ عَنْهَا لَأ خَافَ ذُنُوبَهُ الْقَدِيمَةَ وَ لَأ يَزْتَدِعُ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ مِنَ الذُّنُوبِ يَتَوَانَى عَنِ الْبِرِّ وَ يُبْطِئُ عَنْهُ غَيْرُ مُكْتَرِبٍ لِمَافَاتِهِ مِنْ ذَلِكَ أَوْضَعَهُ فِتْلَكَكَ عَشْرُ خِصَالٍ مِنَ صِفَةِ الْجَاهِلِ الَّذِي حُرِمَ الْعَقْلُ. (تحف العقول، ص ۲۸) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

فرمود: در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه، گفتگوش تسبیح، کاوش و تحقیق در آن جهاد، تعلیم و آموختن آن به جاهل صدقه و نشرش موجب قرب الهی است؛ زیرا علم راهنمای حلال و حرام است، طالب خود را به بهشت می کشد، در تنهایی مونس، در غربت یار، در سختی راهنما، در برابر دشمن حربه و برای دوست زینت و زیور است. به وسیله علم خدا گروهی را رفعت می بخشد و آنان را در راه خیر، پیشرو قرار می دهد و اعمالشان چشم انداز، آثارشان مورد تقلید و اقتباس می گردد، فرشتگان به دوستی آنان رغبت دارند؛ چرا که علم حیاتبخش دلها و نور دیدگان و نیروی بدنها است. خداوند حامل علم را در منزل دوستانش جای می دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با نیکان را نصیبتش می فرماید. علم وسیله طاعت و

عبادت و معرفت خداوند است، با علم به یگانگی خداوند پی می برند، به خویشاوندان احسان می کنند، حلال و حرام را باز می شناسند و بالأخره علم چراغ راه عقل است. خداوند عقل را به سعادت‌مندان عطا می کند و از تیره بختان دریغ می فرماید؛ نشان عاقل این است که خطای نادان را ببخشد، از ظالم بگذرد، برای زیردست تواضع کند، در تحصیل نیکی از بالا دست خود سبقت گیرد، هنگام سخن گفتن در گفته خود بیندیشد اگر نیک است بگوید و غنیمت به دست آورد و اگر بد است از آن لب فرو بندد و سالم بماند. هنگامی که فتنه ای پیش آید به خداوند پناه ببرد و از دست و زبان محافظت کند، چون فضیلتی بیند غنیمت شمارد، حیا را از دست ندهد و حرص و آزمندی از او بروز نکند. این ده صفت است که عاقل را می توان بدان وسیله شناخت. نشان جاهل این است که همنشین را آزار می دهد، به زیردست تجاوز می کند، برای بالادست گردن‌فرازی می کند، نسنجیده لب می گشاید، سخنش ناشایست و سکوتش غفلت است. هنگامی که فتنه ای پیش می آید، شتاب کرده و در مهلکه می افتد و چون فضیلتی بیند رو برمی گرداند. نه از گناه گذشته می هراسد، نه در آینده دست از گناه می کشد. در کار خیر تنبلی می کند و به آنچه از دست داده اهمیت نمی دهد. این ده صفت از صفات جاهلی است که از نعمت عقل محروم مانده است.

انسان را برای رسیدن به هدف و مقصود واقعی حرکت می دهد.

ولی میان این علم و عمل چیزی به نام «نفس» وجود دارد که حضرت امیر (علیه السلام) آن را این چنین توصیف کرده و می فرماید:

«النَّفْسُ حَرُونَ».

آن گونه که در لغت آمده است، «حرون» به معنای چهار پای چموش است که نمی خواهد از راکب خود اطاعت کرده و تمکین کند؛^(۱) از این رو معنا چنین می شود:

ص: ۱۴۴

۱- (۱). قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ۸: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَ الْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۳، ص ۴۹) عقل راهنمای خیر و خوبی است و هوای نفس مرکب گناهان است. قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْهَادِي (عليه السلام): الرَّكَبُ الْحَرُونَ أَسِيرُ نَفْسِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص: ۳۶۵) هر کس اسیر نفس باشد سوار بر مرکب چموش است.

در حقیقت ما گرفتار نفس حرون و چموش هستیم که حاضر به اطاعت نیست.

قرآن کریم نیز درباره این موضوع هشدار داده و با تعبیر بسیار جالبی تنبه می دهد:

(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). (۱)

این آیه شریفه اهمیت مطلب را با سه نوع تأکید بیان می کند: «إِنَّ»، «لام تأکید» و «صيغَةُ مبالغه».

با این حال آنچه می تواند بشر را در مقابل نفس اماره به عنوان قائد و سائق نجات دهد، همراهی علم و عمل است. علم به تنهایی نمی تواند انسان را به جایی برساند.

چه بسا همین علوم - هرچند علوم اسلامی و معارف دینی بوده و در مراتب و سطوح عالی باشند - یک نوع خودخواهی و متیّت و غرور را برای انسان ایجاد می کند؛ به طوری که انسان به ترک تقوا و عمل صحیح وادار شود! (۲) از این رو خیلی

ص: ۱۴۵

۱- (۱). نفس سرکش بسیار به بدی ها امر می کند. (یوسف، آیه ۵۳) علمای اخلاق برای نفس انسان که شامل احساسات و غرائز و عواطف است بنابر آنچه در قرآن مجید به آنها اشاره شده است، سه مرحله ذکر می کنند که نفس امّاره اولین آنها است. نفس اماره نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان داده و به هر سو می کشاند و آنقدر خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند؛ لذا به آن امّاره می گویند. در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار کرده و آن را رام کند؛ بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می گردد یا اگر بخواهد با او گلاویز شود، نفس سرکش او را به زمین می زند و شکست می دهد و همه بدبختیهای انسان از آن است. نفس امّاره انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

۲- (۲). العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء، حقیقت علم با مقدمات عادی و تحصیل، مطالعه و درس و بحث حاصل نخواهد شد، بلکه به تربیت نفس، تهذیب، صفا و اخلاص احتیاج دارد تا نور معرفت با عنایت خداوند وارد قلب شود. یکی از اشتباهات بزرگ مردم عادی این است که مقصداری از اصطلاحات و ظواهر و الفاظ علوم را یاد گرفته و این ظواهر و الفاظ برای آنان بزرگ ترین حجاب و مانع می شود و تصور می کنند که به معرفت و علم رسیده اند، در صورتی که قدمی از مرحله جهل فراتر نگذاشته اند و تنها محجوبیت شان بیشتر شده است. این است که برخی از بزرگان گفته اند: علم حجاب اکبر است. پس حصول علوم رسمی و مباحث مربوط به موضوعات مادی یا به دست آوردن علوم عقلی، هیچ گونه مربوط به حقیقت معارف الهی نخواهد بود، بلکه این علوم موجب اشتباه، تحیر و گمراهی بوده و مانع از حقیقت معارف نیز خواهد شد. آری، اگر این علوم به نیت خالص و با تهذیب نفس تحصیل شود، بهترین کمک و قوی ترین مؤید برای رسیدن به کمال است.

جداً دلبستگی به این دنیا چه ارزشی دارد؟! آیا بهتر نیست که به معنویات توجه کنیم، به جایی توجه کنیم که عاقبت همه ما به آنجا منتهی می شود. ببینید در طول این چند سال چه بزرگانی را با آن همه شخصیت و موقعیتی که از نظر دنیایی و کمالات معنوی پیدا کردند از دست دادیم. آنان با یک عمر زحمت و تلاش و کسب علم و تقوا به مراتبی از فضیلت و مقامات معنوی رسیدند و با دست پر از این دنیا رفتند، ما نیز باید سعی کنیم که به هنگام رفتن دست خالی نباشیم. هر کس خود را بهتر از دیگران می شناسد و موقعیت خود را به خوبی درک می کند، (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) (۱) در مواقعی که تنها می شود و درباره خود می اندیشد، باید توجه کند که تا چه حدی پیش رفته است. بنابراین، نباید خوش بینی و حسن ظن دیگران او را فریب دهد. نباید با آن دیدی که مردم، طبق لطف الهی و وظیفه شرعی با حسن ظن به او نظاره می کنند به خودش نگاه کند. احترامی که مردم به انسان می گذارند، دست بوسی ها، تجلیلها و تکریم ها، واقعیات را عوض نمی کند. (۲) اگر

خدای ناکرده

ص: ۱۴۶

۱- (۱). بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است. (قیامت، آیه ۱۴) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَاسِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) يَقُولُ: مَا يَنْفَعُ الْعَبْدَ يُظْهِرُ حَسَبًا وَيُسْتُرُ سَيِّئًا أَلَيْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَىٰ نَفْسِهِ عَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ). إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوَّيَتِ الْعَلَانِيَةَ. (أمالی المفید، ص ۲۱۴، المجلس الرابع والعشرون) محمد بن یاسین می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: این که انسان کار نیک خود را ظاهر و آشکار می سازد [و آن عمل را به مردم نشان می دهد] و عمل زشت و بد خویش را پنهان می کند چه سودی برای او دارد؟ در حالی که خدای متعال می فرماید: بلکه انسان بر نفس خویش آگاه و بینا است (و از قصد و نیت خود مطلع است) همانا هر گاه باطن از معایب سالم و نیت خالص باشد ظاهر اعمال هم قوی و سالم از عیب خواهد بود.

۲- (۲). عن ابی عبدالله (علیه السلام): یا هشام! لو كان في يدك جوزة وقال الناس: لؤلؤة ما كان ينفعك و أنت تعلم أنها جوزة و لو كان في يدك لؤلؤة و قال الناس: إنها جوزة ما ضرك و أنت تعلم أنها لؤلؤة. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند: مروارید است به تو نفع و سودی نمی رساند در حالی که می دانی آن گردو است و اگر در دست مروارید باشد و مردم بگویند: گردو است، ضرر و زیانی به تو نمی رسد در حالی که می دانی آن مروارید است (خلاصه، عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نشده، فریب نمی خورد، و به ثنا و ستایش ایشان افتخار نمی کند؛ زیرا مدح و ثنای آنان در بیشتر مواقع از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

صلاحیت نداشته باشد، باید شرمنده و جدان خود باشد؛ باید ببیند با آن همه احترامی که نزد مردم دارد در پیشگاه خداوند متعال چقدر قرب و منزلت پیدا کرده است؟! آیا به وظایفش عمل کرده است؟! آیا شئون روحانیت را مراعات کرده است؟!!

نکند هنگام محاسبه، نزد وجدان سلیم خود شرمنده باشیم. به همین جهت باید سعی کنیم، حداقل در آن حدی باشیم که مردم به ما می نگرند و از ما توقع دارند.

مردم از ما چه انتظاری دارند؟! آنان ما را تبلور رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین: می دانند؛ البته با فاصله صد درجه یا صدها درجه. (۱) آن نگرشی که مردم به ما دارند، همان چیزی است که خداوند از من و شما انتظار دارد؛ از این رو سعی کنیم این معنا واقعیت و حقیقت داشته باشد و خودمان را بر همان انتظاری که مردم از ما دارند، تطبیق دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۴۷

۱- (۱). قال الصادق (علیه السلام): إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَيْسَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَيْسٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَفْبَحُ. (بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بد تر.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام):

«إِنَّ عِلْمَ الرَّغْبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدٌ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا، أَمَا إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُضُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ وَإِنْ حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَمَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حِرْصَ فَالْمَغْبُونُ مَنْ حُرِمَ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ». (۲)

مرحوم کلینی (ره) این روایت را به سند صحیح از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که جدم امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: عدم دلبستگی و بی توجهی به بوستان خرم و بی ثبات و زود گذر دنیا، نشانه مهر و شیفتگی به ثواب و پادشاهی الهی است. این را بدانید که: بی توجهی زاهدان به جاذبه های دنیا از روزی مقدر آنان نمی کاهد و حرص و ولع آزمندان به شکوفایی زندگی، روزی مقدر آنان را نمی افزاید. از این رو باید گفت: فریب خورده و مغبون کسی است که بهره آخرت خود را از کف بدهد.

دنیا چهره های مختلفی دارد که بسیار فریبنده و جذاب است و در این روایات از

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - این درس در جلسه چهارم و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عَلِيُّ عَيْنِ أَبِيهِ عَيْنِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) ... (كافي، ج ۲، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ص ۱۲۸)

آن به «گلستان و باغستان» تعبیر شده است.

انواع و اقسام آنچه که حیات انسانی به آن مرتبط است، در دنیا وجود دارد. تمام این زینت ها مانند پول زیاد، مقام و شهوات دیگر مانند خوردن و استراحت و... در دنیا وجود دارد. دل بستگی انسان به این زینتها نشان دهنده بی رغبتی او نسبت به ثواب آخرت است و زهد و ورزیدن او نشانگر کمال رغبت و علاقه او به ثواب آخرت است. (۱)

از این روایت شریف استفاده می شود که چه بسا برخی افراد در تصورات و محاسبات خود، دچار اشتباه شده باشند؛ چراکه آنان گمان می کنند کسانی که در دنیا زهد می ورزند، بهره و نصیب کمی از دنیا دارند و به آنچه که خداوند برای آنان مقدر کرده نمی رسند؛ اما در مقابل، کسانی که نسبت به دنیا حرص می ورزند، بیش از آن مقداری که خداوند برایشان مقدر کرده، به دست می آورند؛ به همین جهت، این افزایش و کاهش ثروت و بهره دنیا را مربوط به تلاش خودشان می دانند. (۲)

ص: ۱۴۹

۱- (۱). قَالَ الْحَسَنُ (عليه السلام): مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مِنْ أَرْزَادِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا لَمْ يَزِدْ مِنْهَا إِلَّا بُعِيدًا وَ أَرْزَادَ هُوَ مِنَ اللَّهِ بُغْضًا وَ الْحَرِيصُ الْجَاهِدُ وَ الرَّاهِدُ الْقَائِعُ كِلَاهُمَا مُسِيءٌ تَوَفَّ أَكْلَهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مِنْ رِزْقِهِ شَيْئًا فَعَلَامَ التَّهَافُ فِي النَّارِ وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي صَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ تُورِثُ رَاحَةً طَوِيلَةً وَ سَعَادَةً كَثِيرَةً وَ النَّاسُ طَالِبِينَ: طَالِبٌ يَطْلُبُ الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهَا هَلَمَكَ وَ طَالِبٌ يَطْلُبُ الْآخِرَةَ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهَا فَهُوَ نَاجٍ فَائِزٌ وَ اعْلَمْ أَيُّهَا الرَّجُلُ! أَنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَصَابَكَ مِنْ شِدَائِدِهَا إِذَا ظَفِرْتَ بِالْآخِرَةِ وَ مَا يَنْفَعُكَ مَا أَصَبَتْ مِنَ الدُّنْيَا إِذَا حُرِمْتَ الْآخِرَةَ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص ۲۳) هر کس دنیا را دوست داشته باشد، ترس آخرت از دلش رخت می بندد و هر کس بر آن حرص بورزد، جز دوری از آن سودی نمی برد و خشم خدا را به جان می خورد، در صورتی که حریص و زاهد، به یک اندازه می خورند و از روزی شان چیزی کاسته نمی شود، پس چرا آتش را برای خود بخرد و حال آن که همه خوبی ها با اندکی شکیبایی به دست می آید و راحتی دراز و سعادت بسیار در پی دارد و مردم دو دسته اند: کسانی که دنیا را می طلبند تا به آن برسند و هلاک می شوند، و کسانی که آخرت را می خواهند و به آن می رسند و نجات می یابند، ای انسان! بدان در صورتی که آخرت را به دست آوری، محرومیت ها و سختی های دنیا برایت نگران کننده و زیان بار نیست و اگر از آخرت بهره ای نداشته باشی، مال و ثروت دنیا به تو سودی نمی رساند. - أمير المؤمنين (عليه السلام): أَضَلُّ الرَّهْدِ حُسْنُ الرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، حقیقه الزهد، ص ۲۷۵) اصل زهد و بی رغبتی در دنیا، رغبت به آن چیزی است که نزد خداوند است.

۲- (۲). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۸، ص ۱۹۸) رزق و روزی بر دو قسم است: رزقی که آن را میجویی و رزقی که تورا می جوید که اگر به سوی آن نیروی باز هم به تو خواهد رسید.

این افراد می پندارند زاهد مانند کسی است که سر سفره نشسته؛ ولی غذا نمی خورد؛ یعنی خودش را از غذای آماده محروم می کند و در مقابل، شخص حریص ده برابر زاهد از آن سفره بهره می برد؛ ولی این یک محاسبه اشتباه و باطلی است؛ زیرا انسان هر چه زهد بورزد، کمتر از آن مقداری که خداوند تقسیم کرده، از این دنیا بهره نمی برد بلکه همان مقدار مقدر نصیبش خواهد شد.

اگر خداوند متعال برای او مقدر کرده که مثلاً زندگی متوسطی داشته باشد، هرچه زهد بورزد، نمی تواند کمتر از آنچه مقدر است برای خود ایجاد کند و در مقابل، اگر خداوند زندگی متوسطی را برای شخص حریص مقدر کرده باشد، هر چه او حرص بورزد و تلاش و کوشش کند نمی تواند به بالاتر از آن مقدار مقدر برسد. (۱)

ص: ۱۵۰

۱- (۱). قَالَ الرَّضَا (عليه السلام):... رَبِّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ هُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَى سَبِيلِهِ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مُتَّقِي بَرَائِدِهِ وَ لَا فُجُورٌ فَاجِرٍ بِنَاقِصِهِ وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرٌ وَ هُوَ طَالِبُهُ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ. (علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۶) رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی مالک و خالق عالمیان، کسی است که ارزاقشان را به طریقی که خود می دانند و نیز از طریقی که خود متوجه نمی شوند به سویشان سوق می دهد، رزق و روزی بندگان بینشان تقسیم شده است و تمام انسانها از آن بهره مند هستند و فرقی نمی کند که انسان در زندگی چه روشی داشته باشد. نه تقوای افراد متقی و پرهیزکار روزی شان را زیاد می کند و نه فسق و فجور افراد نابکار و معصیت کار موجب نقصان در رزقشان می گردد. میان انسان و رزقش حجاب و پرده ای است و او در پی روزی خویش است. اگر کسی از شما بخواهد از رزقش فرار کند، رزق و روزی به دنبالش خواهد آمد، همان گونه که مرگ به دنبالش خواهد آمد. - قال الامام المجتبی (عليه السلام): إِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَ اسْتِعْمَالُ الْجِرْصِ اسْتِعْمَالُ الْمَأْتَمِ. (تحف العقول، ص ۲۳۳) رزق و روزی تقسیم شده است و زیاده جویی گناه است. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضُوا النَّاسَ بِسَيْخِطِ اللَّهِ وَ لَمَّا تَلَوْهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حِرْصٌ وَ لَا يَرُدُّهُ كَرَاهٍ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لِأَدْرَكَهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۲، ص: ۱۳۰) یکی از آثار یقین این است که با عملی که موجب خشم خدا است رضایت و خشنودی مردم را به خود جلب نکنی و اگر خداوند متعال از روی حکمت و مصلحت چیزی را به تو نداده است دیگران را ملامت و توبیخ نکنی که حرص و ولع، موجب رزق و گشایش در زندگی نخواهد شد و بی تفاوت بودن و نخواستن، علت نرسیدن روزی نمی شود و اگر کسی بخواهد - همان گونه که از مرگ فرار می کند - از روزی خود فرار کند به طور قطع روزی او خواهد رسید همچنان که مرگش قطعاً می رسد. یعنی رزقی که برای انسان مقدر شده رسیدنش احتیاج به حرص و ولع ندارد، همان کوشش مختصر و انجام وظیفه ای که خداوند دستور داده کافی است و اگر کسی هم از لحاظ کم بودن و ناچیز شمردن این مقدار و یا از لحاظ زهد و پشت پا زدن به دنیا احساس کراهت و بی میلی کند یا کسی از لحاظ حسد و رشک بخواهد مانع رسیدن آن شود نمی تواند او را باز گرداند.

زهد، محرومیت دنیایی نمی آورد و حرص لذت بیش از مقدر را نصیب انسان نمی کند، همه چیز به دست خداوند و مقدرات او است و زهد و حرص نه دست انسان را کوتاه می کند و نه بهره بیشتری به او می رساند؛ در نتیجه کسی که به خاطر حرص به دنیا خود را از حظ معنویت و آخرت محروم می کند ضرر کرده و مغبون است. (۱)

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۵۱

۱- (۱). «مغبون» به کسی گویند که فریب خورده باشد. چنان که می گویند: فلان شخص در خرید یا فروش مغبون است؛ یعنی فریب خورده و زیاده تر از قیمت واقعی خریده یا کمتر از قیمت واقعی فروخته است و عمده در غبن آن است که کسی کاری کند که ضرری به دین او برساند، هر چند به نفع دنیای او باشد. - قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مَشْكِينٌ وَ فِي الْآخِرَةِ مَغْبُونٌ لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى. (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۷، ص ۳۰۶) زیان دیده در امور دنیا مسکین است و زیان دیده در امور آخرت مغبون است؛ زیرا او متاع خوب را ارزان فروخته است. - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): الدُّنْيَا صَفْقَةٌ مَغْبُونٍ وَ الْإِنْسَانُ مَغْبُونٌ بِهَا. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۵) دنیا به کسی فروخته شده که در خرید آن زیان کرده باشد و انسان است که آن را خریده و زیان کرده است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام):

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ مَنْ خَافَ النَّبِيَّ، (۱) تَجَافَى عَنِ الْوَسِيَادِ وَامْتَنَعَ مِنَ الرُّقَادِ وَامْسَكَ عَنِ بَعْضِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيَحْكُ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ خَوْفِ بِيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَأَخْذِهِ الْأَلِيمِ وَبِيَاتِهِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَايَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَذَلِكَ النَّبِيُّ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنْجَى وَلَا دُونَهُ مُلْتَجَأٌ وَلَا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّبِيَّاتِ خَوْفَ أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدَ)». (۲)

ص: ۱۵۲

۱- (۲). «بیات» به معنای حمله شبانه دشمن است که از آن به «شیخون» تعبیر می شود.

۲- (۳). تحف العقول، من کلامه (علیه السلام) فی الزهد، ص ۲۷۲. ای بندگان خداوند! بدانید هر کس از شیخون دشمن بترسد سر به بستر گرم نمی گذارد و از خوابیدن خودداری می کند و از ترس سلطه دنیاپرستان تا حدی از خوردن و نوشیدن خودداری می کند. چگونه آرمیده ای؟ وای بر تو ای پسر آدم! از شیخون پروردگار عزیز و سخت گیری او و شیخون او بر جماعت نافرمان و گناهکار و فرارسیدن بی خبر مرگ در شب و روز، پس این همان شیخونی است که چاره ای از آن نیست و پناهگاه و محل فراری از آن نیست، پس ای مؤمنان! از شیخون بترسید چنان که تقوای پیشگان می ترسند؛ زیرا خداوند می فرماید: این آرامش برای کسی است که از ایستادن در محشر هنگام حساب، در پیشگاه من بترسد و از هشدار من بهراسد.

در تحف العقول روایتی از حضرت سجاد (علیه السلام) در باره زهد نقل شده است که حضرت می فرماید: اگر کسی در رابطه با مسائل دنیا، از شیخون قدرتهای حاکم غیر اسلامی یا قدرتهای جائر، همواره بیمناک باشد این حالت بیم و هراس او را در چه شرایطی قرار می دهد؟! آیا خواب به چشم چنین انسانی می آید؟! و آیا می تواند به استراحت پردازد؟! آیا می تواند از غذاها و آشامیدنی ها به اندازه کافی با میل و رغبت استفاده کند؟ یا این که همواره پریشان بوده و فکرش آشفته است؟!

گاه پیش می آید که انسان مشغول غذا خوردن است اما فکرش صد در صد مشغول جای دیگر است و اصلاً متوجه نیست که چه می کند! اگرچه طبق عادت دست به طرف سفره دراز کرده، لقمه ای برمی دارد و در دهان گذاشته و مشغول جویدن می شود، اما همه این کارها با اراده های ارتکازی تحقق پیدا می کند بدون این که توجهی به آن داشته باشد. کسی که در حالت خوف از شیخون دشمن باشد واقعاً چنین حالتی دارد.

من به یاد دارم که در همین شهر قم، در ایامی که مبارزه شدت پیدا کرده بود، من و دوستانم همه در خوف و مخاطره بودیم، من به یاد ندارم که در آن ایام، شبی را تا صبح بدون اضطراب خوابیده باشم، برای این که هر لحظه احتمال می دادیم مأمورین ساواک از دیوار منزل بالا آمده و ما را دستگیر کنند، حتی اگر صدای مختصری را می شنیدیم، تصور می کردیم مأموران وارد منزل شده اند و برای دستگیری من یا امثال من آماده هستند.

حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: کسی که در خوف از شیخون قدرت جائر، چنین حالتی دارد، چرا از شیخون خداوند متعال خوف و وحشت ندارد؟! شیخون دشمن، راه فرار و مبارزه دارد و احتمال عدم موفقیت دشمن در آن داده می شود. ممکن است وقتی می خواهد از پشت بام پایین بیاید، بیفتد و پایش بشکند؛ اما شیخون الهی که راه فرار ندارد، اگر خداوند مأمور خود «عزرائیل» را برای قبض

روح انسان فرستاد، چگونه و به کجا می توان فرار کرد(۱) و با چه نیرو و قدرتی می توان در برابر مأمور الهی ایستاد و مقاومت کرد؟! (۲) آیا انسان می تواند خود را از این شیخون در امان بداند؟!

چه بسیار افرادی بودند که شب با کمال صحت و سلامت به بستر رفتند؛ ولی صبح، جنازه آنان از بستر برداشته شد، آیا ما اینها را ندیده ایم؟! آیا اینها واقعیت

ص: ۱۵۴

۱- (۱). و لا يمكن الفرار من حكومتك. خدایا! گریز از حکومت تو ممکن نیست. (فرازی از دعای کمیل)

۲- (۲) قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): ... كَأَنَّ الْمَوْتَ قَدْ دَهَمَكُمُ وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ فَإِنَّ الْحَادِيَ قَدْ حَدَا بِكُمْ يَحْدَى لَأَ يَلْوِي دُونَ غَايَتِكُمْ فَاحْذَرُوا نَدَامَةَ التَّفْرِيطِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ النَّدَامَةُ إِذَا زَلَّتِ الْأَقْدَامُ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۱، ص ۸۲) بدانید، مرگ روزگار شما را تاریک می کند و قیامت شما علی التحقیق خواهد آمد (چه بخواهید و چه نخواهید) همانا رئیس کاروان بر شما شیخون زده، زمانه شما را به مرگ می رساند، پس بترسید از پشیمانی روزی که پشیمانی سودی نداشته باشد و گام ها بلغزد. - عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ ۸ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ يُعَيِّبُهُمُ لِلْحَرْبِ إِذْ أَتَاهُ شَيْخٌ عَلَيْهِ شَحْبَةٌ السَّفَرِ فَقَالَ: أَيْنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقِيلَ: هُوَ ذَا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ وَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ سَجِعْتُ فِيكَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَا أَحْصِي وَ إِنِّي أَظُنُّكَ سَيَتَعْتَلُ فَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ قَالَ: نَعَمْ يَا شَيْخُ مَنْ خَافَ الْبَيَاتَ قَلَّ نَوْمُهُ مَا أَسْرَعَ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ فِي عُمَرِ الْعَبْدِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۱۵، ص ۳۷۸) روزی امیرمؤمنان (عليه السلام) با اصحابش نشستند و آنان را برای نبرد صف بندی می کرد پیرمردی که رنج سفر در او نمودار بود خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من از سوی شام نزد تو آمده ام، پیری سالخورده ام و فضل تو را بی شمار شنیده ام و گمان می کنم تو را به قتل برسانند، از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز، فرمود: آری، ای شیخ! هر کس از شیخون بترسد خوابش نمی برد، گردش شب و روز، عمر آدمیان را به سرعت پایان می دهد. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): بَخَّ بَخَّ لِعَالَمٍ عَمِلَ فَجْدًا وَ خَافَ الْبَيَاتَ فَأَعْدَّ وَ اسْتَيْعَدَّ، إِنْ سَيْئِلَ نَصَحَ وَ إِنْ تُرِكَ صَمَّتْ، كَلَامُهُ صَوَابٌ وَ سُكُوتُهُ مِنْ غَيْرِ عَى جَوَابٍ. (تحف العقول، وصیته لابنه الحسين (عليه السلام)، ص ۸۸) آفرین بر دانشمندی که عمل کرده و تلاش کند، و از شیخون مرگ بر حذر بوده و آماده و مهیا گردد. اگر مورد سؤال قرار گیرد اندرز می دهد و اگر رهایش کنند سکوت می کند، گفتارش درست است و سکوتش به خاطر درماندگی در جواب نیست. - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ الْبَيَاتَ فَلَمْ يَكْفِ! (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۶۲) تعجب می کنم از کسی که از شیخون می ترسد؛ ولی از گناهان خودداری نمی کند. - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ بَيَاتُ نَقَمِ اللَّهِ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مِ دَارِجِ سَيَطَوَاتِهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۰۱) چگونه شیخون انتقامهای خدا تو را بیدار نمی کند در حالی که به سبب نافرمانی های او در ورطه قهر و غضب او قرار گرفته ای؟

ندارد؟! اگر درست فکر کنیم متوجه می شویم که در برابر شیخون الهی باید بیشتر وحشت و خوف داشته باشیم و نسبت به مسائل دنیوی بیشتر زهد بورزیم!؟

حضرت در ادامه این روایت می فرماید: این همان است که خداوند در قرآن می فرماید: (ذَلِكْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدَ)؛^(۱) که در اصل «خاف و عیدی» بوده و آن کسره در وعید، دلالت بر یای متکلم محذوف دارد.

برادران! چه کسی سزاوارتر است به این که دستورات، راهنماییها و بیانات الهی را - که هر کدام در نوع خودش بهترین بیان و رهنمود و راهنمایی است - رعایت کند؟

ما روحانیان که مدعی هستیم راه حضرت سجاد (علیه السلام) را می پیماییم و خود را نماینده ائمه معصومین: می دانیم به انجام این فرامین سزاوارتریم؛ اگرچه همه مردم موظف هستند. امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی ما را به اخلاق اسلامی متخلق بفرماید، و رفتار ما در داخل و خارج منزل به گونه ای نباشد که موجب تنفر مردم از روحانیت شود.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۵۵

۱- (۱). ابراهیم، آیه ۱۴. پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنان، از آن کسانی است که از «مقام خداوند» بترسند. در این که منظور از کلمه «مقام» در اینجا چیست؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد «یعنی آنان که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او در بیم و هراسند، ترسی سازنده که آنان را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن ایشان است.

درس بیست و یکم (۱) آثار زهد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ. (۲)

در اصول کافی روایتی از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که حضرت می فرماید: هر کس نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خداوند متعال حکمت را در قلب او مستقر می سازد و زبانش را به حکمت گویا می کند و او را به عیبهای دنیا بینا می سازد، تا آنجا که هم درد را بشناسد و هم درمان را. و بالاخره با سلامت جسم و جان از دنیا خارج شود و به بهشت دار السلام واردش کند.

حضرت در این کلام زیبا اثر وضعی زهد در دنیا (۳) - اعم از آثار وضعیه و برکات

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:.... (کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا و الزهد فيها، ص ۱۲۸)

۳- (۳) . سَأَلَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) عَنْ تَفْسِيرِ الزُّهْدِ، قَالَ: الزَّاهِدُ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّ خَالِقَهُ وَ يُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُ خَالِقَهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا فَإِنَّ حَلَالَهَا حَسَابٌ وَ حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ يَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدْ اشْتَدَّ نَشْتُهَا وَ يَتَحَرَّجُ عَنْ حُطَامِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ يَغْشَاهَا وَ أَنْ يَقْصُرَ أَمَلُهُ كَأَنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) از جبرئیل (عليه السلام) از تفسیر و توضیح زهد سؤال کردند. جبرئیل گفت: زاهد آنچه را دوست می دارد که خداوند آن را دوست می دارد و دشمن می دارد آنچه را که خداوند آن را دشمن می دارد، او از حلال دنیا گریزان است و از آن خودداری می کند و به حرام آن اصلاً توجهی ندارد؛ زیرا در حلال آن حساب و در حرامش عقاب هست، او به همه مسلمانان ترحم می کند همان گونه که بر خود رحم می کند، از سخن گفتن بی مورد پرهیز می کند همان گونه که از مردار متعفن بیزار است، خود را از مال دنیا و زر و زیور آن نگه می دارد همان گونه که از آتش شعله ور دوری می کند، آرزوهایش را کوتاه می کند و مرگ را همیشه در برابر خود می بیند.

آن - را بیان می فرماید؛ برکاتی که فکر و درک ما از فهم ارتباط میان آن برکات و زهد عاجز است. لذا این مسائل باید توسط ائمه معصومین: - که با حقایق وحی آشنا هستند - برای ما بیان شود.

اولین برکت و اثر زهد در دنیا این است: « أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ »؛ خداوند حکمت (۱) را در قلب شخص زاهد ثبات می بخشد (۲).

و آن به این صورت است که زاهد با بینشی کامل در امور وارد می شود و در نفس او تزلزل و اضطرابی احساس نمی شود؛ مانند این که خداوند تبارک و تعالی چراغی را در قلب او روشن ساخته و او با آن چراغ، واقعیات را می بیند؛ البته مقصود از دیدن واقعیات این نیست که غیب را می بیند؛ بلکه مقصود این است که بین حق و باطل، راه درست را از راه نادرست تشخیص می دهد.

انسان در امور زندگی - حتی در امور جزئی آن - دچار تزلزل و اضطراب است به طوری که نمی داند نوع اقدامی به مصلحت او است؟ چه بسا فکر او به جایی

ص: ۱۵۷

۱- (۱). «حکمت» یعنی با علم و عقل به حق رسیدن، پس حکمت از ناحیه خداوند متعال شناسایی اشیا و ایجاد آنها از سوی او در نهایت استواری است. و حکمت از ناحیه انسان شناختن موجودات و انجام نیکی ها و خیرات است و این همان چیزی است که قرآن لقمان را با آن توصیف کرده است. (مفردات راغب، ص ۲۴۹)

۲- (۲). مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ. با بی رغبتی و زهد در دنیا است که حکمت به ثمر می نشیند و میوه می دهد. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۶) به این معنا که حکمت تا با زهد نباشد ثمره ای بر آن مترتب نمی شود و هر گاه با آن همراه باشد سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد. - قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ أُعْطِيَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَاقْتَرَبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) وقتی دیدید کسی حالت زهد و پارسایی در دنیا را دارد به او نزدیک شده، از علمش استفاده کنید؛ زیرا او حکمت را ارائه می دهد.

نمی رسد و همان تزلزل و اضطراب فکری برای او باقی می ماند.

امام (علیه السلام) می فرماید: نتیجه زهد در دنیا این است که خداوند متعال، حکمت را در قلب او استوار می سازد. یعنی آنچه را که به صلاح او است به راحتی می بیند و متوجه می شود که باید چه کند.

کدام اثر وضعی مهم تر و بهتر از این که انسان در رابطه با زندگی و سرنوشت خود گرفتار سردرگمی نباشد و در هر قضیه ای که وارد می شود، مانند کسی که بارها این مسیر را طی کرده و مکرر با آن روبرو شده است، تمام جهات آن کاملاً برایش روشن باشد و بتواند در مورد انجام یا ترک آن تصمیمی درست بگیرد؟^(۱) دومین اثر زهد این است: « وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ». نه تنها حکمت در قلب انسان جای می گیرد، که زبان را نیز فرا می گیرد، به طوری که بیانش حکمت آمیز و منطبق با حکمت خواهد بود؛ سخنان بی اساس و حرفهای خلاف واقع از دهان او خارج نمی شود.

اثر سوم عبارت است از: « وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا »؛ خداوند متعال عیب های دنیا را از دو جهت برای او روشن می کند: ۱- فساد و بیماری آن عیوب را به بنده زاهد می نمایاند و آن را مشخص می کند، که این خود اولین گام و شرط دور شدن از عیوب است. بدیهی است که بیمار، زمانی به فکر درمان خود می افتد که بداند بیمار است. برخی از افراد مدت ها دچار بیماری هستند؛ ولی چون به بیماری خویش پی نبرده اند موفق به درمان خود نمی شوند حتی به فکر آن نیز نمی افتند، زیرا که خود را بیمار نمی دانند.

۲. راه معالجه و درمان و رهایی از آب عیوب را نیز به او می نمایاند.

در نتیجه، چنین انسانی قدرت پیشگیری و مقابله با ضرر و زیان هایی که آدمی را از پای در می آورد دارد، چون هم دردها برای او مشخص است و هم راه درمان را می داند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۵۸

۱- (۱). (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا). (أنفال، آیه ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، او برای شما روشن بینی خاصی قرار می دهد که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت.

ماه رجب ماهی است که از لحاظ دعا کامل ترین امتیاز را میان ماهها دارد. افرادی بوده و هستند که از دعاها و عبادتهایی که در این ماه وارد شده، حداکثر استفاده را برده و می برند.

شب های این ماه - به ویژه شبهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم که به «ایام البیض» (۲) معروف است - امتیاز خاصی از نظر دعا دارد و موقعیت خوبی برای

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - این درس در جلسه سیزدهم و پانزدهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲- (۲). عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ عَنِ أَيَّامِ الْبَيْضِ مَا سَبَّبَهَا وَ كَيْفَ سَمِعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا عَصَى رَبَّهُ تَعَالَى نَادَاهُ مُنَادٍ مِنْ لَدُنِ الْعَرْشِ: يَا آدَمُ! اخْرُجْ مِنْ جِوَارِي فَإِنَّهُ لَا يُجَاوِرُنِي أَحَدٌ عَصَانِي، فَبَكَى وَ بَكَتِ الْمَلَائِكَةُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ جِبْرِيْلَ فَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُسَوِّدًا فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ضَجَّتْ وَ بَكَتْ وَ ائْتَحَبَتْ وَ قَالَتْ: يَا رَبِّ خَلَقْنَا خَلْقَتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِكَ وَ أَسْجَدْتَ لَهُ مَلَائِكَتَكَ بِذَنْبٍ وَاحِدٍ حَوَّلْتَ بِيَاضَهُ سَوَادًا، فَنَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَنْ صُمْ لِرَبِّكَ الْيَوْمَ فَصَامَ فَوَأَقَّ يَوْمَ الثَّلَاثِ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ فَذَهَبَ ثُلُثُ السَّوَادِ ثُمَّ نُودِيَ يَوْمَ الرَّابِعِ عَشَرَ: أَنْ صُمْ لِرَبِّكَ الْيَوْمَ فَصَامَ فَذَهَبَ ثُلُثَا السَّوَادِ ثُمَّ نُودِيَ يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ بِالصِّيَامِ فَصَامَ فَأَصْبَحَ وَ قَدْ ذَهَبَ السَّوَادُ كُلُّهُ فَسُمِّيَتْ أَيَّامُ الْبَيْضِ لِلَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ عَلَى آدَمَ مِنْ بِيَاضِهِ. ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا آدَمُ! هَذِهِ الثَّلَاثَةُ أَيَّامٍ جَعَلْتُهَا لَكَ وَ لَوْلَاكَ مَنْ صَامَهَا فِي كُلِّ شَهْرٍ فَكَأَنَّهَا صَامَ الدَّهْرَ. (علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۹) زر بن حبیش می گوید: از ابن مسعود راجع به ایام البیض سؤال کردم و گفتم: سبب نامیدن این ایام به «ایام البیض» چیست و چگونه شنیده ای؟ ابن مسعود گفت: از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: هنگامی که جناب آدم (علیه السلام) به پروردگارش عصیان ورزید منادی از عرش ندا داد: ای آدم! از جوار رحمت من بیرون شو؛ زیرا کسی که مرا عصیان کند در جوار من نیست. آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس خداوند متعال جبرئیل را نزد آدم فرستاد. جبرئیل آدم را در حالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم (علیه السلام) را بدان وضع دیدند به ضجه در آمدند و گریستند و سخت نالیدند و به درگاه حق تعالی عرضه داشتند: پروردگارا! مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی و فرشتگانت را به سجده بر او وادار ساختی، حال با یک گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدل فرمودی؟! منادی از آسمان ندا کرد: ای آدم! امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم (علیه السلام) آن روز را که موافق با روز سیزدهم از ماه بود روزه گرفت، پس ثلث سیاهی از حضرت محو و زایل گشت، سپس منادی در روز چهاردهم ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم (علیه السلام) آن روز را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سیاهی زایل شد، روز پانزدهم باز منادی ندا کرد و حضرتش را به گرفتن روزه دعوت کرد، حضرت آن روز را هم روزه گرفت، ثلث دیگرش نیز سفید گشت و به این ترتیب تمام سیاهی او از بین رفت و به همین خاطر این ایام به «ایام البیض» موسوم شد چه آنکه در همین ایام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، پس منادی از آسمان ندا کرد:

ای آدم! این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که این ایام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است. البته نکته قابل توجه این است که اکثر مردم معتقدند که وجه تسمیه این ایام به «ایام البیض» آن است که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده علاوه بر این که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نیست. -
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): دَخَلْتُ الْجَنَّةَ وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الَّذِينَ يَصُومُونَ أَيَّامَ الْبَيْضِ. (النوادر للراوندى، ص ۱۹)
داخل بهشت شدم و مشاهده کردم، اهل بهشت «ایام البیض» (سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه) را روزه می گیرند.

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) رَجَبُ شَهْرُ الْإِسْتِغْفَارِ لِأُمَّتِي أَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ سُمِّيَ شَهْرُ رَجَبٍ الْمَاصِبَ لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تُصَبُّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ صَبًّا وَ يُقَالُ الْمَاصِمُ لِأَنَّهُ نُهِيَ فِيهِ عَنِ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ وَ هُوَ مِنَ الشُّهُورِ الْحُرْمِ. (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ص ۵۱۲) رجب ماه استغفار امت من است. در این ماه زیاد استغفار کنید، به درستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است. - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِذَا جَاءَ شَهْرُ رَجَبٍ جَمَعَ الْمُسْلِمِينَ حَوْلَهُ وَ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَصَلَّى عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! قَدْ أَظْلَكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ مُبَارَكٌ وَ هُوَ شَهْرُ الْأَصْبِ فِيهِ الرَّحْمَةُ عَلَى مَنْ عَبَدَهُ إِلَّا عَبْدًا مُشْرِكًا أَوْ مُظْهَرًا بِدَعْوَةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَلَا إِنَّ فِي شَهْرِ رَجَبٍ لَيْلَةً مِنْ حَرَمِ النَّوْمِ عَلَى نَفْسِهِ قَامَ فِيهَا حَرَمَ اللَّهُ تَعَالَى جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ وَ صَافَحَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَسْتَغْفِرُونَ [لَهُ] إِلَى يَوْمِ مِثْلِهِ فَإِنَّ عَادَ عَادَتِ الْمَلَائِكَةُ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ صَامَ يَوْمًا وَاحِدًا مِنْ رَجَبٍ أَوْ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ أُجِرَ مِنَ النَّارِ. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۱) هنگامی که ماه رجب فرا می رسد رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) مسلمانان را گرد خود جمع می فرمود و در میان آنان می ایستاد و خطبه می خواند، پس از حمد و ثنای خدا، انبیای قبل از خود را یاد کرده بر آنان درود می فرستاد، سپس می فرمود: ای مسلمانان! ماه بزرگ و مبارکی بر شما سایه انداخته است و او ماه اصب، است یعنی در این ماه رحمت خدا به هر کس که خدا را عبادت کند می رسد مگر مشرک یا کسی که بدعتی در اسلام ظاهر کند. به راستی در این ماه شبی است که هر کس خواب را در این شب بر خود حرام کند و آن را به عبادت و شب زنده داری بگذراند خداوند متعال جسم او را بر آتش حرام می کند و هفتاد هزار فرشته با او مصافحه کرده، برای او تا همان روز در سال آینده استغفار می کنند و اگر در سال آینده هم همین کار را تکرار کرد فرشتگان باز به سوی او مراجعت می کنند، سپس حضرت فرمودند: هر کسی یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد از فزع و ناراحتی روز قیامت در امان خواهد بود و از آتش دوزخ دور خواهد شد. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَصَبَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ الدَّاعِي فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُنَادِي ذَلِكَ الْمَلَكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ: طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ طُوبَى لِلطَّائِعِينَ. وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي الشَّهْرُ شَهْرِي وَ الْعَبِيدُ عِبْدِي وَ الرَّحِمَةُ رَحْمَتِي فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَجَبْتُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِي أُعْطَيْتُهُ وَ مَنْ اسْتَهْدَانِي هَيَّأْتُهُ وَ جَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵) خداوند متعال در آسمان هفتم ملکی را گماشته است که او را دعوت کننده می گویند، پس هنگامی که ماه رجب رسید این ملک هر شب تا صبح ندا می کند: خوشا به حال ذاکران، خوشا به حال فرمانبرداران! خداوند متعال می فرماید: من همنشین کسی هستم که همنشینم باشد و مطیع کسی هستم که فرمانبردار من باشد و کسی را که از من طلب بخشش کند می بخشم. این ماه، ماه من است، پس هر کس در این ماه مرا بخواند جواب او را می دهم و هر کس در این ماه از من حاجتی بخواهد به او عطا می کنم و هر کس در این ماه از من هدایت بخواهد او را هدایت خواهم کرد و این ماه را دستگیره ای بین خودم و بندگانم قرار دادم، پس هر کس به آن پناهنده شود به [مقام قرب] من خواهد رسید.

از این رو، به چند مورد از مستحباتی که لازم است در این ماه، بلکه تمامی ایام سال، به آنها توجه بیشتری شود اشاره می‌کنم:

۱. قرائت قرآن مجید (۱) به ویژه توسط کودکان و نوجوانان که متأسفانه مورد

ص: ۱۶۱

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ عَلَّمَ وَلَدَهُ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا حَجَّ الْبَيْتَ عَشْرَةَ آلَافٍ حِجَّةً وَاعْتَمَرَ عَشْرَةَ آلَافٍ عُمْرَةً وَاعْتَقَ عَشْرَةَ آلَافٍ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْرَائِيلَ (عليه السلام). (جامع الأخبار، فصل ۲۳، ص ۴۹) هر کس به فرزندش قرآن کریم بیاموزد گویی ده هزار حج و ده هزار عمره انجام داده و ده هزار بنده از نسل اسماعیل (عليه السلام) آزاد کرده است....-
قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ الصَّبِيُّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ وَ بَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ وَ بَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ مِنَ النَّارِ. (جامع الأخبار، فصل ۲۵، ص ۴۲) هر گاه معلم به کودک بگوید: بگو: بسم الله الرحمن الرحيم، و کودک بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند برای کودک و پدر و مادر او و برای معلم برائتی [از آتش] خواهد نوشت. - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَهْتُمُ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يُحَاشِيَ مِنْهُمْ أَحِداً إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الْوَلَدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۹) هنگامی که اهل زمین مرتکب گناهان و نافرمانی‌ها می‌شوند خداوند اراده می‌کند همگی آنان را عذاب کند به طوری که هیچ یک از ایشان را [سالم و] بیرون نگذارد؛ ولی وقتی پیرمردانی را که به سوی نمازها قدم برمی‌دارند و اطفالی را که قرآن یاد می‌گیرند مشاهده می‌فرماید به ایشان رحم می‌کند، پس عذاب را به تأخیر می‌اندازد.

غفلت واقع شده و کم کم اهمیت خود را از دست می دهد.

۲. اعتکاف در مساجد جامع؛ که بحمد الله تعالی سالها است که به عنوان یک سنت حسنه برگزار می شود و واقعاً موقعیت خوبی است. توصیه من به همه این است که از این موقعیت، خوب استفاده کنید.

۳. روزه؛ در کتاب الصوم، در موارد روزه مستحب در جمله ای کوتاه آمده است: «ورجب کله وشعبان کله» (۱) و با همین دو کلمه کوتاه، مجموعه روزه های ماه رجب و شعبان را به عنوان روزه های مستحبی اعلام کرده اند. (۲)

ص: ۱۶۲

۱- (۱). يستحب من الصوم... و رجب کله و شعبان کله. (الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۱۵۲ و دیگر کتب فقها)

۲- (۲). قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ التَّلَاجِ وَأَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَمَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ. (روضه الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ۲، ص ۳۹۵) در بهشت نهري است که نام آن رجب است. آب آن سپیدتر و شفاف تر از برف و یخ، و شیرین تر از عسل است. هر کس یک روز از رجب را روزه بگیرد، خداوند از آب آن نهر به او می نوشاند. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ نُوحًا رَكِبَ السَّفِينَةَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ فَأَمَرَ مَنْ مَعَهُ أَنْ يَصُومُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَقَالَ: مَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النَّيِّرَانِ السَّبْعَةُ وَمَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةَ وَمَنْ صَامَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا أُعْطِيَ مَسْأَلَتَهُ وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. (ثواب الأعمال، ثواب صوم رجب، ص ۵۳) حضرت نوح (عليه السلام) در روز اول ماه رجب بر کشتی سوار شد و به همراهان خود فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند و فرمود: هر کس این روز را روزه بدارد، آتش جهنم به فاصله یک سال از او دور می شود و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانه جهنم به روی او بسته می شود و کسی که هشت روز را روزه بدارد، درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می گردد و هر کسی که پانزده روز، روزه بگیرد، حاجتی که دارد برآورده می شود و کسی که بیشتر [از این] روزه بدارد، خداوند پاداش او را افزون تر خواهد کرد. - قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْكَاظمِ (عليه السلام): رَجَبٌ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ. (همان) رجب، نام نهري است در بهشت که از شیر سپیدتر و از عسل شیرین تر است کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند متعال از [زلزال جاری] آن رود به او می نوشاند. - قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْكَاظمِ (عليه السلام): رَجَبٌ شَهْرٌ عَظِيمٌ يُضَاعِفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ مِائَةِ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. (همان) ماه رجب، ماه بزرگی است که در آن [پاداش] حسنات چند برابر است و گناهان [آدمی] در آن آمرزیده می شود. کسی که یک روز در ماه رجب روزه بگیرد، آتش جهنم به اندازه یک صد سال از او فاصله می گیرد و کسی که سه روز [در این ماه] روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می شود.

۴. انجام اعمال مستحب، خصوصاً در ماه رجب؛ دین داران و شب زنده داران - خصوصاً در ماههای خاص - توجه بسیاری به این امور معنوی داشته و از این فرصتها، به خوبی استفاده کرده اند.

کسانی که اهل عبادت و دعا بودند، حلول این ماه را به عنوان موقعیتی برای استفاده های معنوی می دانستند؛ به همین دلیل وضعیت آنان دگرگون می شد و خود را به دعاها و روزه های ماه رجب و استغفار و طلب مغفرت از خداوند تبارک و تعالی - که بنابر روایات در ماه رجب اهمیت بسیاری دارد - ملتزم می دانستند.^(۱) شاید کسی بگوید که شما طبق مزاج خود، طبابت می کنی و بین ماه رجب و ماه جمادی الثانی مثلاً، هیچ فرقی وجود ندارد و هر دو مانند یکدیگرند.

در پاسخ می گوئیم: این چنین نیست، ائمه هدی: در لسان روایات نسبت به

ص: ۱۶۳

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ الْأَصَمِّ وَهُوَ شَهْرٌ عَظِيمٌ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْأَصَمَّ لِأَنَّهُ لَا يُقَارِبُهُ شَهْرٌ مِنَ الشُّهُورِ حُرْمَةً وَ فَضْلًا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْظَمُونَهُ فِي جَاهِلِيَّتِهَا فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا تَعْظِيمًا وَ فَضْلًا أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ وَ شَعْبَانَ شَهْرِي وَ رَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي. (همان) آگاه باشید! که ماه رجب ماه ساکت خداوند است و آن ماه بزرگی است و به این خاطر «اصم» نامیده شده است که هیچ یک از ماهها نزد خداوند در حرمت و فضیلت به آن نمی رسد و مردم جاهلیت نیز آن را در دوران خود بزرگ می شمردند و هنگامی که اسلام آمد، تنها بر عظمت و فضیلت آن افزود. آگاه باشید! رجب ماه خدا و شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است.

برخی از ایام، عنایت ویژه ای داشته اند؛ از این رو باید از این موقعیت ها، در جنبه

تکامل و رشد معنوی خود خیلی استفاده کنیم.

۵. دعا به درگاه الهی؛ دعا از پشتوان بسیار محکم قرآنی و روایات ائمه معصومین: برخوردار است (۱) و ما نباید این معنا را فراموش کنیم. همیشه و در همه حال - خصوصاً در آن حالاتی که انسان احساس می کند حال معنوی خوبی برایش پیدا شده است - امور مهمی را از خداوند متعال بخواهد.

یکی از دعاهایی که لازم است آن را در رأس دعاهای خود قرار دهید، این است که از خداوند متعال بخواهید، این جمهوری اسلامی نو پا را از شر ابرقدرتها حفظ کند، مخصوصاً با این شرایط حساس کنونی که در آن قرار داریم؛ ابرقدرت های دنیا برای کوبیدن ما، بلکه کوبیدن اسلام تصمیم قاطعی گرفته اند؛ چرا که متوجه شده اند، ایران و انقلاب ریشه بیداری دیگر مسلمانان و فریاد حق خواهی ایشان است و تصمیم دارند به هر وسیله ای که شده جلوی رشد ما را بگیرند و نگذارند صدای انقلاب از این مملکت خارج شود؛ به تصور باطل خودشان قصد دارند جلوی آب را از سرچشمه بگیرند و شجره طیبه را از ریشه قطع کنند.

ص: ۱۶۴

۱- (۱). (وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ). (غافر، آیه ۶۰) پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا [دعای] شما را بپذیرم! - عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): أَيُ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ وَيُطَلَّبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ. (كافي، ج ۲، ص ۴۶۶) سدير گوید: به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از آن نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود و کسی نزد خدای عز و جل مبعوض تر نیست از آن کس که از عبادت او سرپیچی کند و آنچه نزد او است درخواست نکند. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اذْعُ وَ لَا تَقُلْ قَدْ فُرِغَ مِنَ الْأَمْرِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ). وَ قَالَ: (اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ). (همان) حماد بن عیسی می گوید: شنیدم از حضرت صادق (عليه السلام) که می فرمود: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است؛ زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزوجل می فرماید: «آنان که از عبادت من تکبر ورزند زود است که سرافکنده به دوزخ در آیند» (مؤمن، ۶۰ آیه) و نیز فرموده است: «مرا بخوانید تا اجابت کنم» (این آیه نیز ابتدای همان آیه پیشین است).

شما دیده و شنیده اید که صهیونیست چه شکنجه هایی را بر مردم بیچاره و

مسلمان فلسطین اعمال می کند که تاریخ کمتر نظیرش را دیده است و فلسطینیان هم مبارزه کرده، از خودشان مقاومت نشان می دهند.

بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسلامی، توفیقات بزرگی نسبت به مسائل اساسی اسلام به دست آورده ایم و خداوند متعال پیروزی های چشم گیری نصیب ما کرده است؛ که امیددارم با عنایت الهی این توفیقات، تکامل پیدا کند و به حد کافی و لازم برسد.

امیاً برخی افراد به خاطر این پیروزی ها مغرور شده اند و می گویند: نظام ما که نظام اسلام است، دیگر ضرورتی ندارد به مستحبات پردازیم!

این طرز فکر باعث شده است مقداری از مسائل فرعی اسلامی - که اهمیت زیادی نیز دارد - (۱) فاصله بگیریم. و شاید بتوان گفت که متأسفانه خانواده ها از امور

ص: ۱۶۵

۱- (۱). قال الصادق (عليه السلام): داوم على تخليص المفروضات (المفروضات) و السنن، فإنهما الاصل، فمن أصابهما و أدهما بحقهما فقد أصاب الكل. (مصباح الشريعة، ص ۱۱۱) پیوسته برای بجا آوردن واجبات و وظایف دینی و مستحبات آن اهتمام کرده و کاملاً مراقبت نما که عبادات تو صحیح و خالص و بی عیب باشد و متوجه باش که پایه بندگی و اساس سلوک به سوی خداوند همان انجام وظایف واجب و مستحب دینی است و اگر کسی بتواند آن گونه که باید و شاید این وظایف و سنن را به جا آورد؛ البته به حقیقت بندگی و به تمام وظایف و آداب عبودیت عمل کرده است. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ: كَمَا فِيهِمَا وَعَظَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ۷ أَنْ قَالَ لَهُ يَا عِيسَى... وَ اجْعَلْ ذِكْرِي لِمَعَادِكَ وَ تَقَرَّبْ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثامن و السبعون، ص ۵۱۴) خداوند در پنجاهای خود به عیسی بن مریم ۸ می فرماید: ای عیسی!... یادم را ذخیره معادت کن و با نوافل به من تقرب بجوی. - قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْقَلْبَ يَحْيَا وَ يَمُوتُ فَمَازَا حَيًّا فَمَازَ بِهِ بِالنَّطُوعِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) دل می میرد و زنده می شود، وقتی زنده است آن را با عبادت های مستحب تأدیب کن. - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصِيرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۳، ص ۱۳) رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: خداوند متعال می فرماید: بندگان می توانند با انجام واجبات، خود را نزد من محبوب کنند و هر کس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب تر است. بنده من می خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند و هر گاه من او را محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می شنود و دیدگان او می شوم که با آن خواهد دید و زبان او خواهم شد که با آن سخن خواهد گفت. من دست او خواهم شد که با آن هر چیزی را برمی دارد و

پاهایش می شوم که به هر جا می رود هر گاه مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد عطا می کنم و در قبض
روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی خواهم او ناراحت گردد.

معنوی و مستحبات، در حال دور شدن هستند؛ در حالی که این امور در زمان طاغوت، از طرف خانواده ها رعایت می شد.

پشتوانه حقیقی جوانهای متعهد و نیروهای ارزشمند ما، قدرت خداوند تبارک و تعالی است و آن کسی که ما را به اینجا رسانده، او است؛ به همین جهت مبادا هرگز فکر کنیم که دیگر نیاز ما برطرف شده و به لطف و عنایت خدای متعال و کمک او نیاز نداریم.

ما همواره باید به این پشتوانه الهی توجه داشته باشیم. باید بدانیم که تنها قدرت خداوند تبارک و تعالی است که از ما پشتیبانی می کند و قدرت او ما فوق همه قدرتها است. (۱) به همین دلیل از سروران مکرم تقاضای جدی دارم که از این موقعیت چند روزه کاملاً استفاده کنید، به این امید که با عنایت خداوند تبارک و تعالی و با استمداد از قدرت مطلقه او، بتوانیم با ابرقدرت هایی که برابر اسلام ایستاده اند مقابله کنیم و اسلام را در سطح جهان گسترش و توسعه بدهیم.

به حق این ایام و این ماه پر ارزش، به حق موالید آن که در دعای رجیّه می خوانیم «اللهم انی اسئلك بحق مولودین فی رجب»، به حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و به حق مبعث که در این ماه واقع می شود، از خداوند متعال که قدرت مطلقه و ما فوق همه قدرتها است، بخواهیم که این جمهوری اسلامی را و همه مسلمان ها را به ویژه کسانی را که گرفتار جاه طلبی شده اند از شرّ این توطئه ها، نقشه ها و

ص: ۱۶۶

۱- (۱). (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ). (فتح، آیه ۱۰) دست خداوند بالای دست آنان است.

قدرت ها حفظ فرماید.

از خداوند بخواهید به قدرت کامله خودش، تمام قدرت هایی را که بر ضد مسلمانان و منافع ایشان است نابود کرده و از بین ببرد ان شاءالله تعالی.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۶۷

درس بیست و سوم: رابطه معرفت و تقوا

درس بیست و سوم (۱) رابطه معرفت و تقوا

قال أميرالمومنين (عليه السلام):

«مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ خَلْقِ اللَّهِ». (۲)

حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این روایت، که ریشه قرآنی دارد می فرماید: کسی که قلب خود را ظرف و جایگاه معرفت خداوند متعال که اساس همه امور است قرار دهد، آرامش پیدا می کند.

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (۳)

خداوند متعال برای تبیین این معرفت الهی می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۴) ای ليعرفون؛ (۵) یعنی اساس و غایت خلقت، معرفت و شناسایی خداوند

ص: ۱۶۸

۱- (۱) - این درس در جلسه ششصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . هر کس علم و معرفت به خداوند در دلش جای گیرد، در آن قلب، بی نیازی از خلق خداوند جای خواهد گرفت.
(غرالحکم، ص ۸۲)

۳- (۳) . تنها با یاد خداوند است که دل ها آرامش می یابد. (رعد، آیه ۲۸)

۴- (۴) . من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که مرا عبادت کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).
(ذاریات، آیه ۵۶)

۵- (۵) . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مِيدُوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطَّوْنَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آنَسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُورٍ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٍ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٍ مِنْ كُلِّ سَيْئَمٍ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): وَ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضَيَّقُوا عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تَرَةٍ وَ تَرَوْا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى بَلْ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَائِرَهُمْ. (كافي، ج ۸، ص ۲۳۱) اگر مردم می دانستند در معرفت و شناخت خداوند چه فضیلتی نهفته است هرگز به رونق زندگی دنیا و نعمتهای دنیوی که خداوند به دشمنان خود داده نظر نمی کردند و دنیای دشمنان در نگاه ایشان زبون تر از چیزی بود که اینان زیر پای خود لگد می کنند. این مردم به معرفت و شناخت خدای عز و جل بهره مند هستند و به آن شادکام می باشند مانند شادکامی کسانی که همیشه در باغهای بهشت با اولیای خدای متعال به سر می برند. بدرستی که شناخت خدای عز و جل، انیس هر وحشت، و یار و همدم هر گونه تنهایی و روشنایی بخش هر ظلمتی و نیرو رسان هر ناتوان و درمان هر دردی است،

سپس فرمود: همانا پیش از شما مردمی بودند که کشته شده و به آتش کشیده می شدند و با اژه تکه تکه شده و زمین با تمام پهناوری اش بر ایشان تنگ می شد و تمام این شرایط آنان را از باوری که داشتند بر نمی گرداند و کسانی که بر سر آن مؤمنان چنین بلاهایی می آوردند به سبب مطالبه خون یا آزاری که از آنان می دیدند نبود، بلکه تنها از آن جهت از ایشان انتقام می کشیدند که به خداوند ایمان داشتند. پس، از پروردگارتان درجات ایشان را طلب کنید و بر ناگواریهای روزگار خود شکیا باشید تا به پیامدهای تلاش آنان دست یابید. قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: جَاءَ أُعْرَابِي إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي مِنَ غَرَائِبِ الْعِلْمِ. قَالَ: مَا صَبَّغْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ؟ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: وَ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ. فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ: أَنْ تَعْرِفَهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شَبِيهِ وَ لَا نِدٌّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَلَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ. (التوحيد للصدوق، باب ٤٠، ص ٢٨٥) از ابن عباس نقل شده که یکی از اعراب خدمت رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) رسید و عرض کرد: یا رسول الله! از نوادر علم چیزی به من بیاموز، حضرت فرمود: از اصل علم چه فرا گرفته ای که اکنون از نوادر آن می پرسی؟ اعرابی پرسید: اصل علم چیست؟ رسول اکرم فرمود: معرفت خداوند و شناختن صفات او. مرد عرب پرسید: معرفت واقعی و حقیقی خداوند چیست؟ فرمود: شناخت واقعی خداوند این است که برای او مانند و همتایی معتقد نباشی و این که خداوند یکی است و شریکی ندارد، برای او ابتدا و پایانی نیست، در ظاهر و باطن وجود دارد، مانند و همتایی ندارد، هر کس خداوند را اینچنین بشناسد خداوند را به حقیقت شناخته است. یا رب سببی که آب حسرت نخورم در جام هوا شراب غفلت نخورماز نعمت معرفت غنی ساز مرا تا نان خسان به زهر منت نخورم یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود علم همه انبیات معلوم شود آن صورت غیبی که جهان طالب اوست در آینه فهم تو مفهوم شود

تبارک و تعالی است.

بدون شک، این معرفت، تأثیر بسزایی روی اعمال انسان خواهد داشت. ریشه هر معصیت و تخلف از فرامین الهی در نقصان معرفت است؛ چراکه ممکن نیست شخصی معرفت کامل داشته باشد، ولی در عین حال از دستورات خداوند تبارک و تعالی سرپیچی کند.

معرفت کامل با تقوا و اطاعت کامل توأم خواهد بود؛ به عنوان مثال، ائمه اطهار علیهم السلام، که از مقامات بسیار بلندی در معرفت خداوند متعال برخوردارند، با دنیا به صورتی برخورد می کردند که گویی

«لَوْ لَّا الْأَجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»^(۱)، اگر مهلت هایی که خداوند برای آنان نوشته است نبود، روحشان حاضر نبود لحظه ای در این جسم باقی بماند، آنان به عالم دیگری توجه داشتند و در جملات خود مکرر می فرمودند: «خدایا! کی از این تن خاکی جدا می شویم و به تو ملحق شده و به لقای تو می رسیم».

معرفت خداوند یک امر اساسی است که همه به ویژه روحانیت باید در این رابطه سعی و تلاش بیشتری داشته باشیم. مبادا اعمال ما حاکی از این باشد که مبده

ص: ۱۷۰

۱- (۱). رُوی أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يُقَالُ لَهُ هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ... ثُمَّ قَالَ (عليه السلام) أَمَّا بَعِيدٌ... (نهج البلاغه، ۱۹۳، ص ۳۰۳) یکی از یاران پرهیزکار حضرت به نام همّام گفت: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویی آنان را با چشم می نگرم... سپس حضرت فرمودند:... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا: يَا أَبَانَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَيَكْتُوْا فَكَانَ سَيَكْتُوْتُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهً لَوْ لَمَّا الْأَجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعِذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثانی و الثمانون، ص ۵۵۳) رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: هر کس خداوند را شناخت و او را بزرگ دانست زبان خود را از سخن و شکمش را از طعام نگه می دارد و به روزه و نماز و پرستش روی می آورد. گفتند: یا رسول الله! پدران و مادرانمان به فدایت این ها اولیای خداوند هستند. فرمود: اولیای خداوند سکوت می کنند؛ اما سکوتشان تفکر است و سخن می گویند در حالی که سخنانشان ذکر خداوند است، نظر آنان از روی عبرت و پند و سخنان حکمت و دانش است میان مردم راه می روند؛ ولی مردم از ایشان برکت می جویند، اگر نه این بود که برای آنان سرآمدی معین شده بود، هر آینه روح آنان از ترس عذاب و شوق ثواب از بدن مفارقت می کرد.

و معاد را کما هو حقه نشناخته و به آن معتقد نشده ایم.

اگر معاد را به صورت صحیح و درست بشناسیم، حالت آن جوان را پیدا می کنیم که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح از او پرسیدند: چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: « أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا»، در حال یقین صبح کردم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: علامت من این است که گویا الآن بهشت و جهنم را می بینم و ناله افراد معذب در جهنم را می شنوم. (۱)

ص: ۱۷۱

۱- (۱). قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَشْرِجِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُضِيغًا لَوْنُهُ قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَخَزَنِي وَ أَشْهَرَ لَيْلِي وَ أَطْمَأ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُسِبَ لِلْحَسَابِ وَ حَشِيرِ الْخَلَائِقِ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِّحُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ. فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ. فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ فَاسْتَشْهَدَ بَعِيدَ تَشْيَعِهِ نَفَرًا وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرِ. (كافي، ج ۲، باب حقيقة الإيمان و اليقين، ص ۵۲) حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پس از این که نماز صبح را ادا کرد متوجه شد جوانی لاغر اندام و زرد چهره در مسجد نشسته و چرت می زد و سرش را بالا- و پایین می برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرو رفته بود، رسول اکرم فرمود: ای حارث! چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! در حال یقین صبح کردم. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو در چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همان یقین مرا به غم و اندوه کشانده و شب ها خواب را از دیدگان من ربوده و روز گرم مرا به تحمل تشنگی (روزه) واداشته و دلم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و روی گردان است تا آنجا که گویی می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنان هستم، گویی به اهل بهشت می نگرم که در نعمت اند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پشتیها تکیه زده اند و گویی به دوزخیان می نگرم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند، گویی هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می چرخد. رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را با نور ایمان روشن کرده است، سپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش. عرض کرد: یا رسول الله برای من دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برایش دعا کرد و چیزی نگذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد، و او نفر دهم بود.

البته خداوند متعال هم در مقابل این معرفت و شناخت صحیح، عنایت بزرگی به انسان کرده و نیاز او را به مردم کم ساخته و باعث آرامش او می شود.

بیان امیر المؤمنین (علیه السلام) برگرفته از این آیه شریفه است:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ). (۱)

بی شک؛ تقوا بدون معرفت محقق نمی شود و معرفت کامل ملازم تقوا است. این مطلب مضمون دعایی نیست که مناقشه ای در صدور آن باشد، بلکه مفاد آیه شریفه قرآن کریم است که می فرماید: اثر تقوا علاوه بر آن پادشاهی که در آخرت دارد این است که خداوند (يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا) راه را برای انسان می گشاید (و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) و از جاهایی که به خواب هم نمی بیند و ذهنش به آنجاها توجه پیدا نمی کند، عنایت کرده و او را به سر حد بی نیازی می رساند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۷۲

۱- (۱). و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد. (طلاق، آیه ۲) هر کس از محرمات الهی به خاطر خداوند و ترس از او بپرهیزد و حدود او را نشکند و حرمت شرایعش را هتک نکرده و به آن عمل کند (يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا)؛ خدای متعال برایش راه نجاتی از تنگنای مشکلات زندگی فراهم می کند؛ چون شریعت او فطری است و خداوند بشر را به وسیله شرایع به چیزی دعوت می کند که فطرت او اقتضای آن را دارد و نیاز فطرتش را بر آورده می کند و سعادت دنیایی و آخرتی اش را تأمین می کند و از همسر و مال و هر چیز دیگری که مایه خوشی و پاکی زندگی او باشد، از راهی که خودش هم احتمال آن را نمی دهد و انتظارش را ندارد روزی می فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه نمی دهد که اگر از خداوند بترسد و حدود او را محترم بشمارد و از محرمات کام نگیرد، خوشی زندگی او تأمین نشود و به تنگی معیشت دچار گردد، خیر، چنین نیست، چرا که رزق از ناحیه خداوند ضمانت شده و خدای متعال قادر است که از عهده ضمانت خود برآید. (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۳)

درس بیست و چهارم : نتیجه اعتماد به خداوند

درس بیست و چهارم (۱) نتیجه اعتماد به خداوند

روی عن الإمام أبي محمد الحسن بن علي صلوات الله تعالى عليهما: »

مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ. (۲)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: کسی که کار خود را به خداوند واگذار کند و تسلیم خواست او باشد، هرگز آرزویی غیر از وضعیتی که خدای متعال برایش انتخاب کرده، نخواهد داشت.

شرایط، وضعیت و جهات مختلف زندگی انسان؛ رزق، سلامتی و نعمتهایی که خداوند متعال به او عنایت کرده؛ همه طبق مصلحت اندازه گیری شده است.

ولی گاهی اوقات انسان با خود می گوید: ای کاش در برخی از این شرایط قرار نگرفته بود! ای کاش در وضع دیگری غیر از وضع فعلی قرار می گرفت! ای کاش شرایط و امکانات بهتری - چه در جنبه های فردی و چه در جنبه های اجتماعی - برای او به وجود می آمد! ولی او از این نکته غافل است که شرایط زندگی از سوی خداوند متعال اختیار و تعیین شده است.

ص: ۱۷۳

-
- ۱- (۱) - این درس در جلسه بیست و چهارم بحث قطع درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است - (سیری کامل در اصول فقه، ج ۹، ص ۳۳۷، چاپ اول)
- ۲- (۲) . تحف العقول، ص ۲۳۳.

خداوند متعال در بعضی از آیات قرآن به این مطلب اشاره می فرماید: «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» (۱).

خداوند برخی را نسبت به برخی دیگر در رزق برتری داده است.

این عمل منسوب به خداوند متعال و اراده و اختیار او است. ما در رابطه با اختیار خداوند تبارک و تعالی چه حسابی باز کرده ایم؟! آیا این اختیار را مطابق با مصلحت و خالی از هر گونه عیب و نقص می دانیم یا - خدای ناکرده - در این رابطه شک و تردید داریم؟! که در این صورت وای به حال ما!

اگر بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام و برهان عقلی، معتقدیم که اختیار خداوند متعال مطابق با مصلحت واقعی و متصف به حُسن است، دیگر چرا غیر از وضعیت موجود زندگیمان چیزی را تمنا کنیم؟! (۲) انسان گاهی از اوقات با دیدن زندگی دیگران تصور می کند که آنان در شرایط

ص: ۱۷۴

۱- (۱). نحل، آیه ۷۱.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: الْإِيْمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۷، ص ۳۴۰) ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خداوند، واگذاری امور به او، خشنودی به قضای پروردگار و تسلیم امر او بودن. توضیح علامه مجلسی: ایمان، پایدار نشود، مگر به آن چهار چیز: «التوکل علی الله» یعنی اعتماد به خدا در تمام امور و مهمات و صرف نظر از وسایل ظاهری، اگر چه در ظاهر باید از آن وسایل استفاده کرد، ولی کسی که یقینش کامل باشد و خداوند را بر همه چیز قادر و سبب ساز بداند بر اسباب ظاهری اعتماد نکند بلکه بر سبب آنها یعنی خدای متعال تکیه دارد. «وتفویض الامر الی الله» یعنی واگذاری امور به پروردگار عالم در پیشگیری از دشمنهای ظاهری و باطنی، همانند مؤمن آل فرعون که امور خویش را به خداوند وا گذاشت و خداوند نیز او را از شر گناهان و نیرنگهای فرعونیان محفوظ داشت و شکی نیست که توکل به خدا، و تفویض امر به خدا، نتیجه ایمان قوی و نیز موجب یقین زیاد است. «والرضا بقضاء الله» یعنی راضی بودن به قضای الهی در سختی و راحتی و گرفتاری و سلامتی، و این خوی نیز نتیجه ایمان به خدای متعال می باشد چرا که او مالک سود و زیان بندگان است، و در مورد بندگان جز آنچه بیشتر به صلاح آنان است انجام ندهد، و همچنین موجب یقین کامل است. «والتسليم لأمر الله» یعنی سر به فرمان او بودن در هر چه فرمان داده و نهی کرده است و همچنین اطاعت از پیامبر او و جانشینانش در گفتار و رفتاری که از آن بزرگواران سرزند و دخالت این خوی در ایمان و تکمیل آن، روشن تر از آن است که نیازمند بیان باشد. والله المستعان.

بسیار مطلوبی زندگی می کنند! در حالی که اگر به عمق زندگی و مشکلات واقعی آنان پی ببرد، خواهد گفت: چه بهتر که ما دارای چنین زندگی سخت و طاقت فرسایی نیستیم.

انسان ظاهر و باطن زندگی خودش را با هم ملاحظه می کند؛ اما در مورد دیگران فقط ظاهر را می بیند و نمی داند که پشت این ظاهر و در عمق و باطن این چهره شاداب و با نشاط که هیچ اثری از گرفتاریها در آن پیدا نیست، چه مشکلاتی گریبان آن بیچاره ها را گرفته است.

این حوادث و مرگهای ناگهانی که برای جوانان پیش می آید، کسالتها و بیماریهای صعب العلاج یا خدای ناکرده غیر قابل درمان؛ که حتی برای ثروتمندان - که از نظر امکانات مادی دستشان باز است - پیش می آید؛ باید ما را به این نکته رهنمون سازد که حقیقت، آن چیزی نیست که او درباره دیگران تصور می کند!

از این رو فرمایش حضرت امام مجتبی (علیه السلام) اشاره به این دارد که وقتی خداوند حکیم شرایط و وضعیتی را برای کسی انتخاب کرد و از طرفی هم او را بر خلاف مصالح، تحت فشار قرار نمی دهد، انسان باید به شرایط موجود زندگی فردی اش کاملاً راضی باشد. (۱)

سیره بزرگان دین نیز چنین بوده است، کسی که در آستانه شهادت و در قتلگاه است و با شهادت جز زمان اندکی فاصله ندارد می فرماید:

«صبراً علی قضائک لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حلمک...» (۲) با

ص: ۱۷۵

۱- (۱). عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِ اللَّهِ: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). قَالَ: التَّسْلِيمُ الرِّضَا وَالْقَنُوعُ بِقَضَائِهِ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۰۴) حضرت باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ۶۵ سوره نسا می فرماید: مراد از: (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) تسلیم و فرمانبری در شئون زندگی و کارها است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالتَّحِيَّةُ وَالتَّسْلِيمُ: الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةِ: الْمَعْرِفَةُ وَالطَّاعَةُ وَالْعِلْمُ وَالْعَمَلُ وَالْوَرَعُ وَالْإِحْتِهَادُ وَالصَّبْرُ وَالْيَقِينُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ فَأَيُّهَا فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطَلٌ نِظَامُهُ (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۲، ص ۱۷۵) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ایمان ده بخش است: شناخت، اطاعت، علم، عمل، پرهیزکاری، عبادت، صبر، یقین، رضا و تسلیم هر کدام از آنها نباشد رشته از هم گسیخته می گردد.

۲- (۲). مقتل الحسين (علیه السلام) مقرر، ص ۲۸۳.

تمامی مشکلات، به آنچه برایش پیش آمده راضی است و تسلیم امر خداوند است. درست است که آنان امام معصومند و مقایسه خود با امام معصوم صحیح نیست،^(۱) ولی با یک درجه تنزل از معصومین، ما نیز باید این چنین باشیم.

وقتی ابن زیاد به حضرت زینب ۳ می گوید:

«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنِعَ اللَّهُ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟!»؛ دیدی که خداوند با شما چه معامله ای کرد؟! آن حضرت در جواب فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».^(۲) آیا این بانوی بزرگ اسلام فقط برای این که پاسخی داده باشد این جواب را بیان کرد یا اعتقاد حقیقی خود را اظهار کرده است؟!

این انسان های بلند مرتبه با این نگاه به اراده خداوند تبارک و تعالی می نگرستند!

بنابراین، ما نباید با یک گرفتاری مختصر - خدای ناکرده - به مبدء اعلا دهن کجی کرده و تصور کنیم به ما جفا شده است! باید بدانیم مصالحی هست و انتخاب خداوند متعال هم انتخاب حسن و نیکویی است و به این انتخاب نیکو اعتماد داشته باشیم. اگر اعتماد پیدا کردیم، به شرایط موجود و وضعیت خود کاملاً راضی خواهیم بود و دیگر تمنای تغییر آن حالت در ما به وجود نخواهد آمد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۷۶

۱- (۱). قال امیرالمومنین (علیه السلام): أَلَا وَ إِنْكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكُمْ وَ لَكِنْ أَعَيْنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ. (إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۴) بدانید که شما قدرت و نیرو ندارید که مانند ما باشید ولی مرا با پرهیزکاری و کوشش و... یاری کنید. عَنْ جَابِرٍ قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (علیه السلام): ... يَا جَابِرُ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ.... (بحار الأنوار، ج ۴۶، باب ۵، ص ۲۷۴) هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده و مقایسه نمی شود. وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۷ و کشف اليقين فی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۹۱)

۲- (۲). لهوف، المسلك الثالث، ص ۱۶۰.

قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ (ع)

:(«مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ».) (۲)

در فرهنگ اسلامی مانند قرآن و روایات بر موضوع پند و نصیحت و موعظه سفارش شده است. و برای آن قیود و شرایطی نیز قرار داده شده است.

حضرت امام عسکری (علیه السلام) در این روایت می فرماید: هر کس برادر مؤمن خود را در خلوت و به دور از دید دیگران موعظه کند او را وزین ساخته و از سبک شدن او جلوگیری کرده است؛ اما اگر او را در حضور دیگران و به صورت آشکار موعظه و نصیحت کند به او اهانت کرده و مقام او را پایین آورده و چهره بدی به او پوشانده است.

بنابراین، تبلیغ، هدایت، موعظه و نصیحت نیز باید در شرایطی انجام گیرد که نه تنها شخصیت ها حفظ شود و هیچ اهانتی از آن برداشت نشود؛ بلکه به عکس، ضمن این که هدایت و موعظه و نصیحت تحقق پیدا می کند به طرف مقابل شخصیت ببخشد؛ یعنی هم موعظه شود و هم به او ارزش داده شود؛ اما اگر در کنار موعظه، شخصیت طرف خرد شود، چنین موعظه ای علاوه بر این که مذموم است، معلوم نیست نقش و اثری هم

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - این درس در جلسه نهم خارج اصول بحث قطع ایراد گردیده است -

۲- (۲) . تحف العقول، ص ۴۸۶.

داشته باشد و اگر اثری هم بر آن مترتب شود به یقین اثری اندک خواهد بود.

نه تنها موعظه بلکه بسیاری از امور خیر دیگر نیز اثر آشکار و پنهانش متفاوت است. توجه کنید که اسلام به چه میزان به این امور و نکات ریز دقت دارد.

مثلاً گاهی انسان در حضور دیگران به نیازمندی کمک می کند، اگرچه آن نیاز او را برطرف کرده ولی در کنار آن موجب تحقیر او شده و آبروی او از بین رفته است. به همین منظور نوع کمک ها و مساعدت های ائمه معصومین ما علیهم السلام در تاریکی شب بوده؛ به گونه ای که نه تنها دیگران متوجه نمی شدند بلکه خود آن نیازمند هم متوجه نمی شد که این مساعدت از کجا و از سوی چه کسی انجام گرفته است. از این رو، پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که عده زیادی از فقرا فهمیدند که این مساعدت ها از ناحیه آن حضرت بوده است.

از این جا معلوم می شود که حفظ حیثیت مؤمن در اسلام چقدر مورد اهتمام بوده (۱) و با نظر اهمیت به آن نگاه شده است؛ ولی متأسفانه گاهی مشاهده می شود که به حیثیت افراد توجه نمی شود، حتی شنیده هایی، که روی آن بررسی و تحقیق نشده، را اشاعه داده و برای دیگران نقل می کند و این شرعاً مسئولیت دارد، حتی به همین مقدار که انسان به رفیقش بگوید: شنیدم فلانی سوء استفاده مالی کرده است و لو این که به طور قطع و به صورت خبر مطرح نشده است؛ اما همین مقدار در لکه دار شدن حیثیت و آبروی یک مسلمان می تواند نقش مؤثری داشته باشد.

حفظ حیثیت مؤمن امر بسیار مهمی است که باید حتی المقدور برای آن تلاش کرد مگر در مواردی که با مصلحت مهمتری مصادف باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۱۷۸

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي بِلَادِهِ خَمْسُ حُرْمٍ: حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ حُرْمَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ. (الكافي، ج ۸، ص ۱۰۷) برای خداوند در زمین پنج مورد دارای حرمت است: حرمت پیامبر و حرمت آل او و حرمت کتاب خداوند و حرمت کعبه و حرمت مؤمن. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حُرْمَاتٍ - حُرْمَةَ كِتَابِ اللَّهِ وَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ حُرْمَةَ آلِهِ - وَ حُرْمَةَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ حُرْمَةَ الْمُؤْمِنِ. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵، ص ۲۳۲) برای خدای تعالی حرمتی وجود دارد: حرمت قرآن، حرمت رسول الله، حرمت بیت المقدس و حرمت مؤمن.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «من تعلّم العلم للتكبر مات جاهلاً ومن تعلّم القول دون العمل مات منافقاً ومن تعلّم العلم للمناظرة مات فاسقاً ومن تعلّم العلم لكثرة المال مات زنديقاً ومن تعلّم العلم للعمل مات عارفاً (مؤمناً)» (۲). نبی مکرم اسلام (صلى الله عليه و آله) می فرماید: هر کس دانش را به خاطر برتری جوئی نسبت به دیگران فراگیرد، نادان می میرد و هر کس گفتاری را بدون عمل کردن یادگیرد، منافق می میرد و هر کس دانش را برای جدال و بحث بیاموزد، گناهکار می میرد و هر کس دانش را برای افزونی مال فرا گیرد، زندق

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - این درس در جلسه «چهارصد و بیستم» و «چهارصد و بیست و پنجم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است-

۲- (۲) . (الحکم الزاهره، فضل طالب العلم، ص ۵۴؛ الدرّة الباهره من الأصداف الطاهره، ص ۱۴) قریب به این مضمون روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «من کلام النّبی (صلى الله عليه و آله): من تعلّم العلم للتکبر فمات، مات جاهلاً، و من تعلّم العلم للقول دون العمل فمات، مات منافقاً، و من تعلّم العلم للعمل فمات، مات عارفاً. (الدرّة الباهره من الأصداف الطاهره، ص ۱۴) هر کس دانش را به خاطر برتری جوئی بیاموزد نادان می میرد و هر کس دانش را به خاطر گفتن بدون عمل یاد گیرد منافق می میرد و هر کس دانش را برای مناظره بیاموزد گناهکار می میرد و هر کس برای عمل، علم بیاموزد مؤمن خواهد مرد.

می میرد و هر کس علم را برای عمل بیاموزد، عارف (مؤمن) خواهد مُرد.

این روایت شریف، که برخی از تعبیرات آن هم خیلی غلیظ و شدید است، انگیزه های تعلّم را تقسیم می کند، از این رو کاملاً متناسب با نیاز روحانیت است.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پنج انگیزه و غایت و هدف برای یادگیری علم بیان می کند و تنها یکی از این هدفها را مفید و مؤثر می داند و آن یادگیری علم صرفاً به منظور عمل کردن به آن است. (۱) یعنی انسان علم را در راه عمل به احکام خداوند و تقوا به کار گیرد.

ص: ۱۸۰

۱- (۱). عن النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ازْتَحَلَ عَنْهُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۳) علم و دانش عمل را صدا می زند، پس اگر عمل آن را پاسخ داده و پذیرفت فهو المطلوب وگرنه علم کوچ کرده و از آن جدا می شود. مرحوم مجلسی می فرماید: این که حضرت می فرماید: علم عمل را صدا می زند یعنی علم طالب و خواهان عمل است و آدمی را به سوی خود می خواند، پس اگر آدمی به آنچه علم و مقتضای آن خواسته است عمل نکرده است، علم از او جدا می شود. - عن النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِمَا فِيهِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ رِيَاءً وَ سُمْعَةً يُرِيدُ بِهِ الدُّنْيَا نَزَعَ اللَّهُ بَرَكَتَهُ وَ ضَيَّقَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ وَ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَقَدْ هَلَكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (كهف، آیه ۱۱۰). (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۵، ص ۱۰۲) ای پسر مسعود! هر کس علم را یاد بگیرد و به آنچه در آن است عمل نکند، خدا او را در روز قیامت کور برانگیزد و هر کس علم را برای خودنمایی بیاموزد و بدان وسیله اراده دنیا کند، خداوند برکتش را بر می دارد و زندگی او را تنگ و محدود می کند و او را به خودش واگذارد می کند و هر کس به خودش وا گذاشته شود نابود می گردد، خداوند متعال فرمود: هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند! (كهف: آیه ۱۱۰) - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عِلْمٌ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا. فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عِلْمٌ لِلَّهِ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۶) هر کس برای خدای بزرگ علم بیاموزد و برای خدا عمل کند و برای خدا به آموختن علم به دیگران پردازد، در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود در آنجا می گویند: او برای خدا آموخت، و برای خدا عمل کرد، و برای خدا به آموختن آن به دیگران پرداخت. - وَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ مَنِ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيُمَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَضْرِبَ وَجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُعْظِمُوهُ فَلْيَتَّوْأْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۴۹) هر کس دانشی بیاموزد تا با سفیهان مجادله کند یا بر علما مباحثات کند یا مردم را به سوی خود متوجه سازد، جایگاهش در آتش است. - عن عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ. (مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، باب العتاب، ص ۶۴) اگر به علمی که می آموزی عمل نکنی فایده ای به حال تو ندارد؛ زیرا زیادی علم تا وقتی که عمل نکنی چیزی جز نادانی بر تو نمی افزاید. - عن النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعْلَمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمْ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ هِمَّتُهُمُ الرُّعَايَةُ وَ الشُّفَهَاءَ هِمَّتُهُمُ الرَّوَايَةُ. (همان) هر چه می خواهید بیاموزید؛ اما اگر چیزی آموختید، خداوند هرگز تنها به علم و دانش به شما سودی نمی دهد

تا زمانی که به آن علم عمل کنید؛ زیرا دانشمندان بر عمل و دقت همت می گمارند؛ امّا همت نادان تنها به نقل و روایت محدود است. - عن أميرالمومنين (عليه السلام): عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا عَلِمَ ثُمَّ يَطْلُبَ تَعْلَمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (تصنيف غررالحكم و درر الكلم، ص ۴۵) بر عالم است که به آن چه می داند عمل کند، بعد آموختن آنچه را نمی داند طلب کند. - عن أميرالمومنين (عليه السلام): إِنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا عَلِمْتُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى تَعْلَمَ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. (تصنيف غررالحكم ودرر الكلم، ص ۱۵۲) به درستی که شما به عمل کردن به آنچه می دانید محتاج ترید تا یاد گرفتن آنچه نمی دانید. - عن أميرالمومنين (عليه السلام): مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلْعَمَلِ بِهِ لَمْ يُوحِشْهُ كَسَادُهُ. (همان) هر که علم را برای عمل بیاموزد کسادی آن او را غمناک نمی کند.

اما اگر کسی - خدای ناکرده - انگیزه های دیگری داشته باشد و آن علم را برای تکبر و این که موقعیت و سطح خودش را بالاتر از دیگران ببیند و به آنان عظمت و بزرگی بفروشد یاد بگیرد، حضرت می فرماید: «... مات جاهلاً»؛ این شخص در حقیقت جاهل است.

چنین شخصی که خودنمایی می کند و برای خودش موقعیت ممتازی قائل است، راه جهالت را - که نقطه مقابل علم است - پیموده است؛ چرا که علم وسیله ای برای متخلق شدن به فضائل اخلاقی است نه این که زمینه ای برای ایجاد یک رذیله اخلاقی به نام «تکبر» باشد. (۱) تکبر به قدری مذموم است (۲) که به نظر من بهترین دلیل برای

ص: ۱۸۱

۱- (۱). عن أمير المؤمنين (عليه السلام): التَّوَّاضِعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَ التَّكْبَرُ رَأْسُ الْجَهْلِ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، فضيلة التواضع، ۲۴۸) فروتنی رأس عقل است و تکبر رأس جهل و نادانی است؛ زیرا فروتنی باعث خشنودی خدا و خلق می شود و تکبر نفعی ندارد و سبب خشم خدا و دشمنی خلق می گردد؛ بنابراین، عاقل باید فروتنی کند و آدمی تا جاهل نباشد تکبر نخواهد کرد.

۲- (۲). وَصِيَّةُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ۸ لِهَشَامٍ... يَا هِشَامُ! إِنَّ الرِّزْقَ يُنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يُنْبِتُ فِي الصِّفَا فَكَذَلِكَ الْجِحْمَةُ تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَمَّا تَعَمَّرَ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آئَةً الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكْبَرَ مِنَ آئَةِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَّخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَّهَ وَ مَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَبْطَلَ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهَ وَ كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ. (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۹۶) حضرت کاظم (عليه السلام) در وصیتی به هشام فرمودند که: ... ای هشام! همان گونه که کشت و زراعت بر روی خاک می روید نه بر روی سنگ سخت، حکمت هم در قلب متواضع قرار می گیرد و در دل متکبر ستمگر جای نمی گیرد؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل. آیا نمی دانی کسی که سر را تا سقف بلند کند مجروح می شود و هر که سر بزر باشد در سایه آن سقف قرار گرفته و جای می گیرد، همچنین هر کس برای خداوند تواضع نداشته باشد خدای متعال او را به زمین میزند و هر که تواضع داشته باشد خداوند بلندش می کند. عن أمير المؤمنين (عليه السلام): التَّكْبَرُ يُظْهِرُ الرَّذِيْلَةَ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، آثار التکبر، ص ۳۱۰) تکبر کردن فرومایگی انسان متکبر را ظاهر می سازد. عن أمير المؤمنين (عليه السلام): الْكِبْرُ دَاعٍ إِلَى التَّفَحُّمِ فِي الدُّنُوبِ. (همان) تکبر باعث می شود که صاحب آن در گناهان زیاد بیفتد.

«التكبر مع المتكبرين عبادة» (۱) است.

گاهی برخی افراد خودشان را از یک نژاد برتر و بالاتر می دانند، خصوصاً با چند کلمه درس خواندن و یاد گرفتن تعدادی اصطلاح، فکر می کنند که دیگر به قول فرعون: (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۲) هستند به همین دلیل است که حضرت می فرماید: «هذا ليس بعالم و اذا مات على هذه الحالة، مات جاهلاً»

نکته دیگر: «من تعلم القول دون العمل مات منافقاً».

تعبیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این است که اگر کسی علم را فقط برای این که بتواند خوب منبر برود و سخنرانی کند، خوب اصطلاحات را به کار ببرد و مطالب علمی را ابراز کند؛ اما خودش از دایره عمل به آن علم بیرون باشد، غیر واقعیت را به جای واقعیت به دیگران ارائه کرده است.

زیرا برداشت مردم از روحانی این است که او به احکام خداوند عمل می کند و

ص: ۱۸۲

۱- (۱). قال النبي (صلی الله علیه و آله): تواضعوا مع المتواضعين؛ فَإِنَّ التواضع مع المتواضعين صدقة و تكبروا مع المتكبرين؛ فَإِنَّ التكبر مع المتكبرين عبادة. (الحکم الزاهره، آثار الکبر، ص ۵۷۸) با اهل تواضع متواضع باشید که این فروتنی صدقه است و با گردنکشان بزرگی کنید که این تکبر عبادت است. قال أميرالمومنين (عليه السلام): التكبر على المتكبرين هو التواضع بعينه. (بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۶) تکبر کردن با افراد متکبر، خود عین تواضع است.

۲- (۲). و فرعون گفت: من پروردگار برتر شما هستم! (نازعات: ۲۴)

خودسازی اش تمام شده و اینک در مقام ساختن دیگران است. ظاهر روحانی و راه و بیان او این چنین شهادت می دهند. اگر واقعیت غیر از این باشد؛ این همان نفاق و مغایرتِ ظاهر با باطن است.

فراز بعدی روایت این است که:

«ومن تعلّم العلم للمناظره مات فاسقاً».

حضرت از کسی که علم را صرفاً برای مناظره (۱) و کوبیدن دیگران یاد بگیرد و قصدش این باشد که در بحث با دیگری او را محکوم کند و خدای ناکرده در مقابل دیگران حیثیت و آبرویی برای او باقی نگذارد، فاسق می میرد؛ چراکه هدف چنین شخصی، از بین بردن حیثیت دیگران و محکوم کردن یک مسلمان در انظار دیگران است و چه فسقی از این بالاتر که انسان در صددِ مخدوش و لکه دار کردن حیثیت و آبروی دیگران باشد.

یک غیبتِ کوچک - با این که واقعیت هم دارد - به دلیل این که به حیثیت و آبروی شخص غیبت شونده لطمه زده، موجب فسق می شود. این همه روایات که در مذمت غیبت وارد شده و آیه شریفه قرآن (۲) - که تشبیه بسیار مهمی هم کرده - در حالی است که آن مطلب واقعیت داشته و آن صفتی که ذکر می شود در شخص غیبت شونده وجود دارد.

حال؛ انسان علم را یاد بگیرد تا در حضورِ عده ای آن رفیقِ بیچاره اش را از صحنه بیرون کند و با مناظره و مباحثه ثابت کند که او بی سواد است، درست درس نخوانده و عمرش را به بطالت گذرانده به طوری که دیگر حیثیتی برای او باقی نماند - حتی اگر هم واقعیت داشته باشد - موجب فسق است و فرمایش حضرت:

«و مات فاسقاً» در اینجا محقق می شود.

ص: ۱۸۳

۱- (۱). معنای مناظره در این روایت کوبیدن دیگران است. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی می باشد.)

۲- (۲). (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ). (حجرات، آیه ۱۲) و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

حضرت در ادامه می فرماید: »

من تعلم العلم لكثرة المال مات زنديقاً».

البته در این جهت مقصود از این علم، علم دین است، نه سایر علوم؛ مانند تجارت، کسب، صنعت، زراعت و امثال آن؛ چرا که در این علوم این امور مطرح نبوده و بحثی در آنها نیست. (۱) حضرت می فرماید: اگر کسی علم را صرفاً برای ارتزاق و گردآوری مال فرا گیرد و آن را وسیله ای برای رسیدن به مسائل رفاهی بیشتر قرار دهد، «مات زنديقاً». (۲) در واقع این تعبیر از عبارات گذشته مانند: «مات جاهلاً» و «مات منافقاً» هم بالاتر است؛ زیرا کسی که علم دین را برای مال اندوزی، یاد می گیرد دو نکته در او وجود دارد:

۱ - توهم می کند ارتزاق او در گرو تحصیل علوم دینی است. یعنی در قدرت خداوند و رزاقیت او خدشه داشته و در نتیجه توحید فعلی خداوند را باور ندارد.

۲ - باتوجه به این که مراد از این علم، علم دین است نه سایر علوم، اگر کسی علم دین را وسیله گردآوری مال قرار داد، در حقیقت مسائل و علم الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داده و این اهانتی بسیار بزرگ به علم دین و در حقیقت اهانت به قوانین الهی است.

این اهانت و آن تردید در توحید، عنوان «زندیق» (۳) را تحقق می بخشد؛ به همین

ص: ۱۸۴

۱- (۱). عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْكَاسِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: ذَاكَ عِلْمٌ لِمَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لِمَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سِيئَةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۲) رسول خدا علیه و آله السلام وارد مسجد شدند و مشاهده کردند که جماعتی اطراف مردی را گرفته اند، فرمود: چه خبر است؟ گفتند: او علامه است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی است. حضرت فرمود: این ها علمی است که نادانش زیان نمی بیند و عالمش سودی نمی برد، همانا علم سه چیز است: علم اصول عقاید، آموزه های اخلاقی و احکام شریعت (مسائل حلال و حرام) و غیر این ها فضل است.

۲- (۲). زنديق: کسی است که به توحید و ربوبیت خداوند و آخرت ایمان ندارد. (العین، ج ۵، ص ۲۵۵؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۴۷، مصباح المنیر، المتن، ص ۲۵۶)

۳- (۳). قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا أَزْدَادَ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَ لِلنَّاسِ تَوَاضُعًا وَ لِلَّهِ خَوْفًا وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَادًا فَذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَيَتَعَلَّمُهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ الْخُطْوَةَ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا أَزْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظَمَةٌ وَ عَلَى النَّاسِ اسْتِطَالَةٌ وَ بِاللَّهِ اغْتِرَارًا وَ فِي الدِّينِ جَفَاءً فَذَلِكَ الَّذِي لَا يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَكْفُ

وَلِيْمْسِكْ عَنِ الْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ النَّدَامَةِ وَ الْخِزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (إرشاد القلوب، ج ١، باب ٥٢، ص ١٨٧) هر کس برای خوشنودی خداوند به تحصیل علم بپردازد، برای هر بابی که فرا می گیرد، فروتنی در دلش زیاد می شود و مردم برایش تواضع می کنند و خوف و کوشش او برای خداوند و در دین زیاد می شود، پس این عالم است که خود بهره می برد و به مردم بهره می رساند و هر کس برای مال دنیا و کسب مقام در نزد سلطان در پی دانش باشد، هر بابی که فرا گیرد، بر تکبرش می افزاید و خواری او نزد مردم زیاد می گردد و در مقابل خداوند مغرور می شود و طغیان می کند و به دین جفا می کند و چنین کسی نفعی از علم نمی برد و در قیامت جز ندامت نصیبی ندارد و علمش بر ضد او حجت می شود. و من کلام أميرالمومنين (عليه السلام) لكميل بن زياد بعد اشياء ذكرها:.... يَا كَمِيلُ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تُفْنِيهِ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَرْكُوعِي الْأَنْفَاقِ الْعِلْمُ حِرَاكِمُ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.... (تحف العقول، ص ١٦٩) كميل! علم از مال بهتر است، زیرا علم نگهبان تو است ولی تو نگهبان مال هستی. هزینه کردن مال، از آن می كاهد ولی نشر علم، بر آن می افزاید. علم حاكم است و مال محكوم (با علم درباره مال قضاوت می كنند). وَ عَنْ أَبِي عَظِيمِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (عليه السلام) جَلِيسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ وَعَى عِلْمًا كَثِيرًا فَاسْتَأْذَنَ مُوسَى فِي زِيَارَتِهِ أَقْرَبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّ لِيصَلَةَ الْقَرَابَةِ لِحَقًّا وَ لَكِنْ إِيَّاكَ أَنْ تَزُكْنَ إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَمَلَكَ عِلْمًا فَلَا تُضَيِّعْهُ وَ تَزُكْنَ إِلَى غَيْرِهِ.... (بحار الأنوار، ج ٢، باب ٩، ص ٤٠) حضرت موسى بن عمران علی نبینا و آله و (عليه السلام) هم نشین دانشمندی داشت، روزی از حضرت اجازه خواست که به دیدار نزدیکان خود برود. حضرت به او فرمود: همانا برای خویشاوندان، حقی هست؛ ولی بپرهیز از این که به دنیا اعتماد کنی؛ زیرا خدای تعالی تو را حامل علم قرار داده؛ مبادا آن را ضایع کنی و به دیگران تکیه کنی.

جهت این تعبیر از تمامی تعبیرات گذشته مهم تر و بدتر است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پایان می فرماید: اگر کسی علم را به منظور عمل و اجرا کردن احکام الهی در خود و دیگران یاد بگیرد چنین کسی در حالی که عارف به خداوند و حق علم است می میرد؛ چرا که علم را در جایگاه خودش شناخته است.

این به آن معنا است که علم موضوعیت ندارد، بلکه راهی برای عمل و اجرای احکام الهی است. اگر کسی با چنین انگیزه ای در پی تحصیل علم باشد، در حالی از دنیا می رود که خداوند متعال را شناخته و به جایگاه علم آگاه است، آگاه به آن هدفی است که علم برای آن هدف وضع شده و برای رسیدن به آن هدف مقرر شده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۸۵

درس بیست و هفتم (۱) ۱ فضایل علم

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ:

«يَا طَالِبَ الْعِلْمِ! إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَّاضِعُ وَ عَيْنُهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْحَسِيدِ وَ أُذُنُهُ الْفَهْمُ وَ لِسَانُهُ الصِّدْقُ وَ حِفْظُهُ الْفَحْصُ وَ قَلْبُهُ حُسْنُ النَّيِّهِ وَ عَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَ الْأُمُورِ وَ يَدُهُ الرَّحْمَةُ وَ رِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ وَ هِمَّتُهُ السَّلَامَةُ وَ حِكْمَتُهُ الْوَرَعُ وَ مُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ وَ قَائِدُهُ الْعَافِيَةُ وَ مَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ وَ سِتْلَاخُهُ لِيْنُ الْكَلِمَةِ وَ سَيْفُهُ الرِّضَا وَ قَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ وَ جَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ وَ مَالُهُ الْأَدَبُ وَ دَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ وَ زَادَهُ الْمَعْرُوفُ وَ مَاؤُهُ الْمَوَادَعَةُ وَ دَلِيلُهُ الْهُدَى وَ رَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ» (۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ای دانش پژوه! همانا علم و دانش امتیازات بسیاری دارد، که اگر آن را به انسان کاملی تشبیه کنیم، تواضع سر او است، بی رشکی و دوری از حسد چشم، فهمیدن گوش، راست گفتن زبان،

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - این درس در جلسه «دویست و بیست و چهارم» و «دویست و بیست و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عَزْوَةَ ابْنِ أَخِي شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ:..... (كافي، ج ۱، باب النوادر، ص ۴۸)

کنجکاوی و بررسی حافظه، حسن نیت قلب، معرفت امور عقل و خرد، مهرورزی و رحمت دست، دیدار علما و دانشمندان پا، سلامت همت، ورع و پرهیزکاری حکمت، نجات و رستگاری قرارگاه، عافیت جلودار، وفا مرکب، نرمش سخن اسلحه، رضا شمشیر، مدارا کمان، گفتگوی با علما لشکر، ادب ثروت، دوری از گناهان پس انداز، احسان و نیکی توشه، سازگاری آشامیدنی، هدایت رهبر و رهنما و دوستی نیکان رفیق او می باشد.

این حدیث حقیقتاً یک اعجاز و کرامت است، چنین معارفی باید از بیت مرتبط با وحی صادر شود و گرنه امکان ندارد افراد عادی بتوانند چنین مطالبی را به این زیبایی بیان کنند.

چند جمله از این روایت مفصل و جالب را توضیح می دهم:

از کلمه « کَانَ »، حالت استمرار و تعدد استفاده می شود، از این رو معلوم می شود این مطلب مورد عنایت امیرالمؤمنین بوده که حضرت آن را مکرر بیان کرده اند.

حضرت می فرماید: جوینده علم با یاد گرفتن تعدادی اصطلاح به حقیقت آن دست پیدا نمی کند بلکه علم با فضیلت‌های زیادی همراه است و زمانی که آن فضایل محقق شد می توان گفت که شخص با تلاش و کوشش آن را به دست آورده است.

حضرت امیر (علیه السلام) با لطافت خاصی، علم را به بدن انسان تشبیه کرده است و با تعبیرهای جالبی، سر، چشم، گوش، زبان، دست، پا و سایر اعضای این بدن را مشخص می کند.

انسان در جسم مادی از نعمتهای زیادی برخوردار است، به طوری که اگر در هر یک از این نعمتهای الهی کمی اختلال پیدا شود چه بسا زندگی او مختل شود و گاهی - خدای ناکرده - به دلیل از بین رفتن حتی یک عضو، خصوصاً اعضای مهم و حساس، خطرات بزرگی او را تهدید خواهد کرد.

به همین دلیل نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در دعای معروفی که منسوب به ایشان است می فرماید: خدایا! چشم و گوش من را - که اعضای مهم بدن من هستند وارث من قرار بده! (۱)

ص: ۱۸۷

۱- (۱). عن الباقر (علیه السلام) قال: کان النبی (صلی الله علیه و آله) إذا رمد هو، أو أحد من أهله؛ أو من أصحابه؛ دعا بهذه الدعوات: اللهم متعنی بسمعی، و بصری، و اجعلهما الوارثین منی، و انصرنی علی من ظلمنی، و أرنی فیہ ثأری. (سنن النبی (صلی الله علیه و آله)، ملحقات فی الاموات و ما یتعلق بها، ص ۲۰۷) هنگامی که رسول خدا یا یکی از کسان یا اصحابش به درد چشم مبتلا می شد، آن حضرت برای استشفای این دعا را می خواندند: خدایا مرا از گوش و چشم بهره مند گردان و آن دو را وارث من قرار ده و مرا بر کسی که به من ستم کند نصرت ده و انتقامم را از او بگیر. أَبُو حَزْبِ بْنِ أَبِي الْأَشْوَدِ الدُّؤَلِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَدِمْتُ الرِّيْدَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ فَحَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فِي مَسْجِدِهِ فَلَمْ أَرْ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلِيَّ إِلَى جَانِبِهِ جَالِسٌ فَأَعْتَمْتُ خَلْوَةَ

الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَوْصِنِي بِوَصِيَّتِهِ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَقَالَ: نَعَمْ وَ أَكْرِمُ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّكَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنِّي مُوصِيَةٌ بِكَ بِوَصِيَّتِهِ فَاحْفَظْهَا فَإِنَّهَا جَامِعَةٌ لَطُرُقِ الْخَيْرِ وَ سُبُلِهِ فَإِنَّكَ إِن تَحْفَظْهَا كَانَ لَكَ بِهَا كِفْلٌ... يَا أَبَا ذَرٍّ! نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصَّحَّةُ وَ الْفِرَاقُ يَا أَبَا ذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فِرَاقَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (مجموعه ورام، ج ۲، الجزء الثاني، ص ۵۲) ابوالاسود گوید: در ربذه بر ابوذر وارد شدم، ابوذر برایم نقل کرد که روزی اول وقت در مسجد خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شدم که هیچ کس جز رسول اکرم و علی ۸ که در کنار او نشسته بود در مسجد دیده نمی شد، از خلوت مسجد استفاده کردم و عرضه داشتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت ممکن است مرا وصیت سودمندی بفرمایید فرمود: ای اباذر! - که در نزد ما محترم و از اهل بیتی - من اینک تو را وصیتی می کنم که این وصیت جامع همه راههای خیر و سعادت است و اگر آن را به کار بندی کفیل تو خواهد بود، پس نگهبان آن باش. ای اباذر! دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن مغبون می شوند: سلامت و فراغت. ای اباذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز مغتنم شمار: جوانی را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری و ثروت را قبل از نداری و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.

در آن دعا از خداوند می خواهد که خودش وارث چشمش نباشد، بلکه چشم وارث او باشد؛ مقصود حضرت آن است که تا من هستم، از این نعمتها محروم نشوم - به ویژه چشم - این نعمت بزرگ الهی که برای اهل علم، نقش حیاتی دارد تا انسان حیات دارد، وجود داشته باشد.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایت معروف می فرماید: «

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱).

ص: ۱۸۸

۱- (۱). قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْإِخْلَاصُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۲) هر کس خود را شناخت پروردگارش را شناخته است، پس [از شناختن پروردگار از روی علم و دانش] بر تو باد به علم و دانشی که جز به وسیله آن، عمل و کار درست نمی شود، و آن اخلاص و پاکدلی است [عمل از روی علم و دانش؛ یعنی از روی اخلاص به جا آورده شود، نه از روی ریا و خودنمایی].

لازم نیست که «نفس» به «روح» تفسیر شود که به وسیله روح، خداوند شناخته شود؛ بلکه هر کدام از این نعمتهای جسمی ظاهری، دلیل و راهنمای خوبی برای معرفت خداوند تبارک و تعالی است و انسان زمانی که این نعمتها را از دست داد ارزش آنها را درک می کند. (۱)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این روایت می فرماید: علم همانند بدن انسان است، همان گونه که انسان اعضا و جوارحی دارد و هر کدام از آنها نقشی را ایفا می کند و نیازی از او را بر طرف می کند، علم نیز ملزوماتی دارد که هر کدام از آنها برای وجود علم ضروری است.

«فَرَأْسُهُ التَّوَاضُّعُ»؛ سر علم تواضع است.

حضرت می فرماید: ارزش و حقیقت علم به این است که همراه با تواضع باشد.

این نکته بسیار مهمی است؛ چراکه سر نسبت به بقیه اعضا از اهمیت بیشتری برخوردار است و رکن بدن محسوب می شود. در حقیقت اگر بدن سر نداشته باشد دیگر چه ارزشی می تواند داشته باشد؟! (۲)

از این تعبیر مشخص می شود که علم بدون تواضع؛ مانند بدن بی سر ارزشی ندارد. کسانی که بهره ای از دانش برده اند ولی به جای تواضع، تکبر می ورزند و چون چند کلمه و اصطلاح یاد گرفته اند توهم می کنند که حسابشان از دیگران جدا شده و باید از خط ویژه عبور کنند نه از مسیر عمومی، بی شک تصور این افراد صحیح

ص: ۱۸۹

۱- (۱). عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ. (الخصال، ج ۱، ص ۳۴) ارزش دو نعمت از نظر مردم پوشیده است: امنیت و تندرستی. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا الْأَمْنُ وَصِحَّةُ الْجِسْمِ وَتَمَامُ النَّعْمَةِ فِي الْآخِرَةِ دُخُولُ الْجَنَّةِ وَ مَا تَمَّتِ النَّعْمَةُ عَلَى عَبْدٍ قَطُّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ. (معانی الأخبار، باب نوادر المعانی، ص ۳۷۹) نعمت در دنیا امنیت و سلامت جسم است و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است و تا بنده ای داخل بهشت نشود هرگز نعمتی بر او کامل نمی گردد.

۲- (۲). قَالَ اميرالمؤمنين (عليه السلام):... وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَأ رَأْسَ لَهُ (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۱۵)... و بدنی که سر نداشته باشد هیچ استفاده ای در آن نخواهد بود. این تشبیه ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به صبر، تقیه و... می باشد.

نیست؛ چرا که این تکبر باعث می شود که ارزش علم از دست برود و دارنده چنین علمی از دیده و احترام مردم بیافتد؛ چرا که تکبر موجب تنفر مردم می شود. (۱) هیچ کس حاضر نیست زیر بار متکبر برود اگرچه فضایل زیادی هم داشته باشد.

علم به تنهایی و به عنوان گنجینه ای در نهاد انسان ارزش چندانی ندارد. این علم، درست به آن می ماند که مبلغ زیادی اسکناس در گاوصندوق باشد و هرگز از آن استفاده نشود، در این صورت این علم و ثروت چه فایده ای خواهد داشت؟!

ارزش علم در به کارگیری آن و بهره برداری از آن است به طوری که در خدمت جامعه قرار گیرد؛ همان گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «

زَكَاهُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» (۲) ی عنی چیزی که علم را تزکیه کرده و آلودگی آن را می زداید انتشار آن در جامعه و بهره مند کردن مردم از آن است. و این زکات علم است.

به همین جهت علم را باید در اختیار جامعه گذاشت تا جامعه از آن استفاده کند. این استفاده مردم است که به علم ارزش می دهد. از طرفی هم استحکام علم بر مبنای تواضع است و اگر عالم تواضع نداشته باشد جامعه زیر بار تکبر او نمی رود، به همین جهت از او بهره نمی برد و در نتیجه علم او ارزش خود را از دست می دهد.

حضرت در فراز بعد می فرماید: «

عَيْنُهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ» ؛ چشم علم، دوری از

ص: ۱۹۰

۱- (۱) . عن أميرالمؤمنين (عليه السلام): بكثرة التكبر يكون التلّف. تكبر بسیار، نابودی به همراه دارد. (غرر الحکم، ص ۳۳۴) عن أميرالمؤمنين (عليه السلام): التَّكَبُّرُ عَيْنُ الْحَمَاقَةِ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، الکبر و ذمه، ص ۳۰۹) تکبر کردن بر مردم عین حماقت و کم خردی است. ظاهراً وجه آن این است که تکبر از صفاتی است که نزد خداوند و خلق او مذموم است و اصلاً نفع و لذتی در آن قابل تصوّر نیست.

۲- (۲) . عن أميرالمؤمنين (عليه السلام): زَكَاهُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ وَ بَدْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَ إِجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ. (الحياة، ج ۶، ص ۴۱۰) زکات علم نشر و یاد دادن آن به شایستگان، و وادار کردن خود به عمل به آن است. وَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): «زَكَاهُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ مَنْ لَمَّا يَعْلَمُهُ» زکات علم تعلیم آن به نادان است. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۸، ص ۲۵) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: زَكَاهُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ (الكافی، ج ۱، باب بذل العلم...، ص: ۴۱) زکات علم این است که آن را به بندگان خداوند بیاموزی.

یعنی اگر عالم بخواهد در مسیر علمش حرکت کند، به چشم نیاز دارد؛ چراکه انسان کور نمی تواند راه را از چاه تشخیص بدهد. اگر خدای ناکرده علم با حسد توأم شد به گمراهی و انحطاط ختم می شود. و بر حسب روایات زیاد و با توجه به واقع، متأسفانه جایگاه حسد در میان علما - با این که مقام و رتبه علمی بالایی دارند - بیش از دیگران است (۲).

این روایت به مطلب مهمی اشاره می کند که: اگر عالمی بخواهد بصیرت داشته باشد و واقعیات و حقایق را ببیند، باید از حسد دور باشد. در غیر این صورت این شخص چشم ندارد که واقعیات را ببیند از این رو دچار انحطاط و گمراهی می شود؛ چون نتوانسته حسد را از خودش دور کند و خالی از این رذیله اخلاقی نیست. تعبیراتی که در باب حسد وارد شده، بسیار عجیب است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۳).

وقتی که آتش با چوب روبه رو شود، چوب را می بلعد و چیزی باقی نمی گذارد،

ص: ۱۹۱

۱- (۱). حسد آن است که کسی آرزو کند نعمت شخص دیگری از بین برود، ولی اگر مثل آن نعمت را برای خود آرزو کند دیگر به آن حسد گفته نمی شود بلکه آن غبطه است. و اگر آن نعمتی که آرزو کرده امری باشد که - مانند علم - رجحان دینی دارد، غبطه آن پسندیده است، از این رو است که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در روایت فضیل بن عیاض فرموده است: به درستی که مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی برد و منافق حسد می برد و غبطه ندارد.

۲- (۲). قال النبي (صلى الله عليه و آله): سَتَّةٌ تَدْخُلُ النَّارَ بَسْتَةً أَشْيَاءٌ؛ السُّلْطَانُ بِالْجُورِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصِيَّةِ، وَ الدَّهَاقِينُ بِالْكَذِبِ، وَ التَّاجِرُ بِالْخِيَانَةِ، وَ أَهْلُ الْقُرَى بِالْجَهْلِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ. (تحریر المواعظ العديده، فصل ۲، ص ۴۲۷) شش گروه به خاطر شش گناه به دوزخ می روند: پادشاهان به خاطر ستم، بیابانی ها به خاطر تعصب، دهقانان به خاطر دروغ، بازرگانان به خاطر خیانت، ده نشینان به خاطر نادانی، و دانشمندان به خاطر حسد. قَالَ الْبَاقِر (عليه السلام): لَا يَكُونُ الْعَبِيدُ عَالِمًا حَتَّى لَا يَكُونَ حَاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لَمَّا مُحَقَّرًا لِمَنْ دُونَهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۲، ص ۱۶۲) هیچ بنده ای عالم [کامل و حقیقی] نمی باشد تا آن که نسبت به کسی که برتر از اوست حسد نورزد و آن را که عقب مانده و هنوز به مقام او نرسیده تحقیر نکند و او را کوچک نشمارد.

۳- (۳). رشک بردن و حسد، ایمان آدمی را می سوزاند و می خورد، چونان که شعله آتش، هیزم خشک را می سوزاند و خاکستر می کند. (کافی، ج ۲، باب الحسد، ص ۳۰۶)

حضرت می فرماید: حسد همین کار را با ایمان می کند.

عنوان «أكل» در روایت آمده، نمی خواهد بگوید: اینها با هم ضدیت دارند بلکه آكل و مأكولند. حسد عنوان خورنده دارد و ایمان عنوان معدوم شونده، به طوری که بعد از تحقق آكل از مأكول - که ایمان است - اثری باقی نخواهد ماند.

این که از یک سو حسد، خورنده ایمان است و از سوی دیگر بیشترین جایگاه را در اهل علم دارد، به ما هشدار می دهد که باید سعی کنیم در کنار تحصیل علم هرچه بیشتر از این رذیله اخلاقی و این خورنده ایمان دور شویم، به ویژه افرادی که در مراتب و مدارج علمی بالایی هستند؛ چرا که اگر این رذیله اخلاقی را از خود دور نکنند به کارهای عجیب و غریبی دست می زنند که مسلماً مورد نهی و تحریم الهی است.

حسد یکی از خطرات عظیم و مهلکات است. (۱) حسد انسان را راحت نمی گذارد، همواره سعی می کند از راههای گوناگون موجبات سقوط و انحطاط رقیبش را فراهم کند.

اهل علمی که حسد را از خودش دور نکرده باشد، نمی تواند موقعیت اجتماعی و علمی دیگران را تحمل کند. بر او گران می آید که مثلاً در نظام جمهوری اسلامی افرادی به مقامهای شامخی رسیده اند، در حالی که واقعیت مسأله چیز دیگری است و او به خاطر حسد نمی تواند واقعیت را ببیند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۱۹۲

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ (عليه السلام) مِنَ السَّفِينَةِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ: مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ أَعْظَمُ مِنْهُ عَلَى مِنْكَ دَعَوَتِ اللَّهِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ فَأَرَحْتَنِي مِنْهُمْ أَلَا أَعَلَّمُكَ خَصِيْلَتَيْنِ؟ إِيَّاكَ وَالْحَسِدَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِى مَا عَمِلَ وَإِيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِأَدَمَ مَا عَمِلَ. (الخصال، ج ۱، ص ۵۰) چون نوح از کشتی فرود آمد، شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که منت او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خداوند خواستی که این فاسقان را هلاک کند و مرا از آنان راحت کردی. آیا می خواهی دو خصلت را به تو یاد بدهم؟ از حسد کردن پرهیز که آن همان چیزی است که بر سر من آن بلا را آورد (مرا به این ذلت رسانید) و از حرص نیز پرهیز که آن همان چیزی است که بر سر آدم آن بلا را آورد. قال أميرالمؤمنين (عليه السلام): إِيَّاكَ وَالْحَسِدَ فَإِنَّهُ شَرُّ شَيْئِمَةٍ وَأَقْبَحُ سَيِّئَةٍ وَ خَلِيقَةُ إِبْلِيسَ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۹۹) از حسد دوری کن، به درستی که آن بدترین خصلت و زشت ترین خلق و خوی شیطان است. قَالَ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ (عليه السلام): إِيَّاكَ وَالْحَسِدَ فَإِنَّهُ يَبِينُ فِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ فِي عَمَلِكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص ۳۶۵) از حسد پرهیز که این خوی زشت در تو آشکارا دیده می شود بی آن که اثری در دشمنت بگذارد.

درس بیست و هشتم: جمع قرآن در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

درس بیست و هشتم (۱) ۱ جمع قرآن در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

قرآن خودش را به عنوان کتاب معرفی کرده است (۲) و لازمه اش این است که ترتیب آیات آن به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برخواسته از وحی الهی باشد.

اگر کسی بخواهد کتابی تألیف کند، ولی تمام مطالب آن را به صورت یادداشت تهیه کرده باشد، تا زمانی که این یادداشتها تنظیم نشده باشد و تقدیم و تأخیر مطالب به دست خود نویسنده مشخص نشده باشد، خود نویسنده هم نمی گوید: من کتابی تألیف کرده ام؛ بلکه می گوید: من یادداشتهایی دارم و می خواهم آنها را به صورت کتاب درآورم. وقتی این یادداشتها تنظیم شد و تقدیم و تأخیر مطالب محقق شد، عنوان کتاب برای او صحیح است و «یصدق علیه الکتاب».

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ). (بقره، آیه ۲) آن کتاب با عظمتی است که در [حقانیت] آن تردیدی نیست؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ) (آل عمران، آیه ۳) (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را نیز نازل کرد. (إِنَّ وِلْيَیَّ اللّٰهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ) (اعراف، ۱۹۶) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می کند.

با توجه به این نکته، آیا می توان ادعا کرد که از سویی قرآن، خود را به عنوان کتاب معرفی کرده باشد و از سوی دیگر - همان طور که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی ره به آن ملتزم شده است(۱) - آیات قرآن که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده به صورت متفرق نوشته شده، اما جمع، تنظیم، تقدیم و تأخیر این آیات هیچ ارتباطی به ایشان و وحی نداشته است؟

ظاهراً این چنین نیست، بلکه همین عنوان قرآنیّت و کتاب بودن با قطع نظر از شواهد و ادله دیگری که در این رابطه وجود دارد، بر این دلالت دارد که جمع آوری قرآن و به صورت کتاب درآمدن آن به دستور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و آن هم برخاسته از وحی الهی بوده است.

البته جمع آن قرآنی که شامل مواردی از قبیل: شأن نزول آیات و تفسیر و تأویل آنها است، منحصر به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است و ایشان تنها کسی است که همه مسائل مربوط به قرآن را - در جمیع ابواب و جوانبش - نوشته و ثبت کرده است؛ اما به هیچ ملاکی نمی توان جمعی را که مربوط به اصل قرآن به عنوان کتاب الله تعالی است - با قطع نظر از شأن نزول، تأویل و تفسیر - به غیر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داد.

طبق ظاهر آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطبه «حجه الوداع» و دیگر بیاناتشان فرموده اند ایشان تمامی احکام را - از اول تا آخر، تمامی عمومات با تمامی مخصّصات، تمامی مطلقات با تمامی مقیداتش و حتی آرش خدش را - بیان فرمودند(۲) و حضرت علی (علیه السلام)

تمام آن را نوشتند و ثبت و ضبط کردند و بعد از

ص: ۱۹۴

۱- (۱). مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: وضعیت قرآن کریم در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این صورت بوده است که هنوز تألیف و جمع آوری نشده بود، آیات و سوره های آن در دست مردم متفرق بود. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۷)

۲- (۲). عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنِّي شَيْءٌ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنِّي شَيْءٌ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ. (الكافي، ج ۲، باب الطاعة و التقوى، ص ۷۳) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حجه الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! به خدا قسم چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند، جز آن که شما را به آن دستور دادم و چیزی نبود که شما را از بهشت دور و به دوزخ نزدیک کند، جز آن که از آن نهیتان کردم.

۱- (۱). عن أميرالمومنين (عليه السلام):.... فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنَاهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِحَطِيٍّ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَّهَا وَحَفَظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عِلْمًا أَمْلَأَهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَيْدَرِي وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحُكْمًا وَنُورًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفْتِنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّسِيَانِ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَالْجَهْلَ. (الكافي، ج ۱، باب اختلاف الحديث، ص ۶۲).... و بر رسول خدا هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز این که برایم می خواند و املا می کرد و به خط خود می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می آموخت و از خدا خواست که به من فهم و نیروی حفظ عطا کند، آیه ای از قرآن را که به من آموخت و علمی را که به من املا کرد و نوشتم فراموش نکردم، از آن گاه که برای من این درخواست را از خدا کرد، هیچ علمی نماند که درباره حلال و حرام و امر و نهی که باشد و هیچ کتاب نازل بر یکی از پیامبران پیش از خود درباره طاعت و معصیت نماند که به من نیاموزد، همه را به من آموخت و من حفظ کردم و یک حرفش را از یاد نبردم، سپس دست بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور سازد، من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! از آن وقت که درباره من دعا کردی چیزی را فراموش نمی کنم و آنچه را که ننویسم هم از دستم نمی رود، آیا پس از این بیم از فراموشی برایم داری؟ فرمود: خیر، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم.

۲- (۲). عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) الْوَفَاةُ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): هَلُمَّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالَ عُمَرُ: لَا تَأْتُوهُ بِشَيْءٍ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَوْمُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّعْنُ وَ الْاِخْتِلَافُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): قَوْمُوا عَنِّي. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ: وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُحْلُ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَ لَعَطِهِمْ. (أمالی المفید، المجلس الخامس، ص ۳۷) عبد الله بن عباس چنین می گوید: چون زمان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرا رسید گروهی - که عمر بن خطاب نیز میان آنان بود - در خانه حضور داشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیایید نامه ای برای شما بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی نیاورید که درد بر او غلبه کرده و قرآن نزد شما هست و کتاب خدا ما را کافی است. میان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عدّه ای می گفتند: برخیزید [کاغذ بیاورید] تا رسول خدا برایتان بنویسد و عدّه ای دیگر سخن عمر را می گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از نزد من برخیزید و مرا تنها بگذارید. عبید الله بن عبد الله بن

عتبه گوید: ابن عباس همیشه می گفت: تمام مصیبت ها از همان وقتی آغاز شد که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از آن شدند که رسول خدا آن مطالب را برایمان بنویسد.

- آن هم به آن مقداری که نزد آنان بود - نگذاشت مردم به آن معارف بلند دسترسی پیدا کنند و بپذیرند.

آنان برای این که حق مشروع حضرت علی (علیه السلام) را در خلافت غصب کنند باید به چیزی تمسک می کردند؛ لذا حدیث »

أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ (۱) را مطرح کردند و در مورد احکام و معارف »

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ « را مطرح کردند تا فکر مردم را از مسیر صحیح منحرف کنند، با این که همه صحابه و مردم می دانستند که علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و احکام خداوند متعال نه تنها در سینه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بلکه در صحیفه او مضبوط و ثبت است. (۲) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۱۹۶

۱- (۱). از نبی مکرم اسلام نقل شده است که فرمود: امت من بر خطایی اتفاق نمی کنند. رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَخْبِرَ أَنَّ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ هَذَا إِذَا لَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضًا. (تحف العقول، ص ۴۵۸) امت من همه با هم گمراه نمی شوند و خبر داده که آنچه مورد اجماع امت باشد حق است، به شرط این که هیچ اختلافی در میان نباشد.

۲- (۲). ثم قد رَوُوا أَهْلَ الْعِلْمِ وَالتَّوَارِيخِ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَهُمْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَامَ عَلَى الْمَنبَرِ وَقَالَ: أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِ كَمٍ. وَفَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ إِكْرَاهٍ أَحَدٌ لَهُ عَلَى الْخَلْعِ وَلا- خَوْفٌ مِنَ الْقَتْلِ. (الطوائف، ج ۲، ص: ۴۹۶ در بحر مناقب، ص ۷۶) اهل علم و مورخان بدون هیچ اختلافی (غیر از آنچه در روایت ابن حسنویه حنفی موصلی آمده است) نقل کرده اند که ابوبکر خطاب به حضرت علی (علیه السلام) کرد و گفت: یا کاشف الکربات انت یا علی فارح الهمم آن گاه بدون هیچ اکراه و ترس از قتل و خوفی بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل کنید؛ زیرا تا علی در میان شما است من بهترین شما نیستم. زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی: عاصمی از عمر نقل می کند که چنین اعتراف کرده است: هذا اعلم بنینا و بکتاب نینا. علی بن ابی طالب اعلم و آگاه تر از صحابه به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما است. همچنین از عثمان نقل می کند که چنین گفت: «لولا علی لهلك عثمان» اگر علی نبود عثمان هلاک می شد. کان معاویه یکتب فیما ینزل به لیسأل له علی بن ابی طالب (علیه السلام) عن ذلك فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب، فقال له أخوه عتبة: لا یسمع هذا منك أهل الشام فقال له: دعنی عنک. (فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۳۰۶) ابن عبدالبرّ در «استیعاب» روایت می کند که عادت معاویه آن بود که هر گاه پیشامدی برای او اتفاق می افتاد، نامه ای به یکی از همدستانش می نوشت و غیر مستقیم پاسخ آن را از حضرت علی (علیه السلام) می گرفت! هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) شهید شد و او اطلاع یافت - با همه عداوتهایی که نسبت به آن حضرت ابراز می داشت - گفت: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»؛ فقه و علم با مرگ پسر ابو طالب از میان رفت. به دنبال این اظهار تأسف، برادرش عتبه گفت: مواظب باش که سخن تو و اظهار تأسفی که نسبت به مرگ پسر ابو طالب می داری به گوش شامی ها نرسد! معاویه گفت: دست از این یاوه گویی ها بردار مرا به حال خود واگذار. (امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، مهدی فقیه ایمانی، ص ۷۰، ۸، ۱۳۱ و ۱۸۲)

درس بیست و نهم: حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن

درس بیست و نهم (۱) حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن

«سلیم بن قیس هلالی» یکی از اصحاب و شاگردان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بوده و در علم رجال هیچ گونه خدشه ای در مورد عظمت او و صحت کتابش از کسی ذکر نشده است؛ به طور مثال «کشی» در رجالش روایاتی از او نقل کرده (۲) و علامه در

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - این درس در جلسه پانصد و سی و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . سلیم بن قیس الهلالی: حدثنی محمد بن الحسن البرانی قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن عمر الیمانی عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش قال: هذا نسخة کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهلالی دفعه إلى أبان بن أبی عیاش و قرأه و زعم أبان أنه قرأه علی بن علی بن الحسین ۸ قال: صدق سلیم (ره) هذا حدیث نعرفه. محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لأمر المؤمنین: إني سمعت من سلمان و من مقداد و من أبی ذر أشياء فی تفسیر القرآن و من الروایة عن النبی و سمعت منك بصدق ما سمعت منهم و رأیت فی أیدی الناس أشياء كثيرة من تفسیر القرآن و من الأحادیث عن نبی الله أنتم تخالفونهم و ذکر الحدیث بطوله قال أبان: فقد رلی بعد موت علی بن الحسین إني حججت فلقيت أبا جعفر محمد بن علی ۸ فحدثت بهذا الحدیث كله لم أحط منه حرفاً فاغرورقت عيناه ثم قال: صدق سلیم قد أتى أبی بعد قتل جدی الحسین و أنا قاعد عنده فحدثه بهذا الحدیث بعینه فقال له أبی: صدقت قد حدثنی أبی وعمی الحسن بهذا الحدیث عن أمير المؤمنين فقالا لك: صدقت قد حدثتك بذلك و نحن شهود ثم حدثاه أنهما سمعا ذلك من رسول الله ثم ذكر الحدیث بتمامه. (رجال الكشي، ص ۱۰۴)

چنین شخصیتی روایتی را در باب موقعیت و کیفیت نقل روایات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل می کند (۲) که آثار صدق آن از مفادش آشکار و هویدا

ص: ۱۹۹

۱- (۱). سلیم - بضم السین - بن قیس الهلالی: روی الکشی احادیث تشهد بشکره و صحه کتابه و فی الطریق قول و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر. و قال النجاشی: سلیم بن قیس الهلالی یکنی أبا صادق، له کتاب أخبرنی علی بن أحمد القمی قال: حدثنا محمد بن الحسن بن الولید قال: حدثنا محمد بن أبی القاسم ماجیلویه عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال حماد بن عیسی و حدثنا إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس: بالکتاب. و قال السید علی بن أحمد العقبی: کان سلیم بن قیس من أصحاب أمير المؤمنين (علیه السلام) طلبه الحجاج لیقته فهرب و آوی إلى أبان بن أبی عیاش. فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علی حقاً و قد حضرني الموت یا ابن أخی إنه کان من الأمر بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و آله) کیت و کیت و أعطاه کتاباً فلم یرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوى أبان بن أبی عیاش. و ذکر أبان فی حدیثه قال: کان شیخاً متعبداً له نور یعلوه. و قال ابن الغضائری: سلیم بن قیس الهلالی العامری روی عن أبی عبد الله و الحسن و الحسين و علی بن الحسين: و ینسب إليه هذا الكتاب المشهور و کان أصحابنا یقولون: إن سلیماً لا یعرف و لا ذکر فی خبر و قد وجدت ذکره فی مواضع من غیر جهة کتابه و لا روایه أبان بن أبی عیاش. و قد ذکر له ابن عقده فی رجال أمير المؤمنين (علیه السلام) احادیث عنه و الكتاب موضوع لا مریه فیهِ و علی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا. [منها] ما ذکر أن محمد بن أبی بکر و عطاء اباه عند الموت. [و منها] أن الأئمة ثلاثه عشر و غیر ذلك و أسانید هذا الكتاب تختلف تارة بروایه عمر بن أذینه عن إبراهیم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم و تارة یروی عن عمر عن أبان بلا واسطه. و الوجه عندی: الحکم بتعدیل المشار إليه و التوقف فی الفاسد من کتابه. (الخلاصه للحلی، ص ۸۳).

۲- (۲). عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمُقَدَّادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثٍ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَفْتَرَى النَّاسُ يَكْذِبُونَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمِ الْجَوَابَ: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلاً وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مُنْسُوخاً وَ عَامِياً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَمّاً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهْمًا وَ قَدْ كُذِبَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيَّ عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابِيَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَيِّعاً بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَنَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ - وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا

است؛ علاوه بر این که سلیم بن قیس و کتابش مورد اعتماد است.

روزی سلیم از حضرت امیر (علیه السلام) سؤال جالبی می پرسد که حضرت در پاسخ راه های گوناگونی را باز می کند. سلیم می گوید: از حضرت سؤال کردم: چرا وقتی ما از سلمان و ابوذر و مقداد روایات یا مطالبی در مورد تفسیر قرآن می شنویم و

بعد به

ص: ۲۰۰

شما مراجعه می کنیم، می بینیم همه اخبار آنان روایاتی است که شما از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اید و مطالب تفسیری شان همان مطالب تفسیری شما است؛ ولی وقتی به مردم مراجعه می کنیم می بینیم که مردم روایات بسیاری را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مطالبی را در مورد تفسیر قرآن نقل می کنند که با آن مطالبی که سلمان و مقداد و ابوذر و شما نقل می کنید مخالف است؟! سر این اختلاف چیست؟

در حقیقت سؤال ایشان این است که آیا مردم در این کار تعمّد دارند و با توجه و التفات، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افترا و دروغ می ببندند؟!

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: سلیم! سؤال نیکویی کردی پس جواب را پذیرا باش.

اولاً؛ بدان که در زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عدّه زیادی بر حضرت دروغ می بستند و کثرت آن دروغ ها در حدّی بود که عنوان «کذّابه» پیدا کردند؛ یعنی کسانی که زیاد به حضرت دروغ می بندند.

به همین جهت روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر منبر رفتند و فرمودند: افرادی که بر من دروغ می بندند فراوان شده اند. هر کسی بر من دروغ ببندد، جایگاه خودش را از آتش انتخاب می کند و هیچ راه فراری ندارد و جایش حتماً در آتش است.

ولی این بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) موجب نشد این باب مسدود شود. حتی بعد از آن نیز افرادی بودند که دروغ گفته و مسائلی را به ایشان نسبت می دادند. پس از ایشان افرادی که در مقام نقل حدیث برآمدند، چهار طایفه بودند که پنجمی هم ندارند:

طایفه اول: منافقان نفوذی

آنهایی که اظهار ایمان می کردند و خود را مسلمان جلوه می دادند و از این که به رسول خدا دروغ ببندند هیچ باکی نداشتند؛ ولی مردم نمی دانستند و می گفتند: اینان صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند و محضر آن بزرگوار را درک کرده اند؛ مگر می شود کسی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد و به او دروغ ببندد؟!

بعد حضرت «آیه چهارم سوره مبارکه منافقون»^(۱) را تلاوت فرمودند؛ یعنی این

ص: ۲۰۱

۱- (۱). (وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ). (منافقون: آیه ۴) هنگامی که آنان را می بینی، جسم و قیافه ایشان تو را در شگفتی فرو می برد.

افراد خودشان را به صورتی نشان می دهند و به گونه ای صحنه سازی می کنند که وقتی حرف می زنند، شما باور می کنید و نمی توانید در آن خدشه وارد کنید.

مهم ترین که آنان به علتِ نفاقشان با زعمای ضلال و پیشوایان دوزخیان، تبانی و زد و بند کردند، و قدرت را به دست گرفته و برگردۀ مردم سوار شدند؛ لذا هم قدرت پیدا کردند و هم به خاطر این که در هیأت صحابهٔ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، مردم حرفشان را قبول و به روایاتشان اعتماد می کردند.

البته اگر مردم می دانستند که آنان منافقند و به خداوند متعال و رسول او دروغ می بندند، روایات شان را باور نمی کردند و حرف های آنان را نمی شنیدند؛ اما مردم از کجا بفهمند که آنان منافقند.

طایفه دوّم: اشتباه کاران

عدّه ای قصدشان دروغ بستن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود و از این کار اجتناب می ورزیدند؛ اما اشکالشان این بود که نمی توانستند بیان حضرت را حفظ و به طور صحیح نقل کنند. مطالبی دست و پا شکسته در ذهن آنان باقی می ماند، علاوه بر عدم تحفظ، وهم و خیال خودشان، به اشتباه فکر می کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسأله را آن گونه که خودشان تصور کرده اند بیان می فرمود و همان را به صورت روایت در اختیار مردم می گذاشتند؛ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طور دیگری فرموده بود. مردم بیچاره هم ندانسته قبول می کردند.

البته این عدّه چون انسانهای بدی نبودند اگر می فهمیدند که اشتباه کرده اند و بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیز دیگری بوده است به روایات خود ترتیب اثر نداده و آن را رها می کردند.

طایفه سوم: ناآگاهان حدیث ناشناس

عدّه ای که دروغگو و منافق نبودند و حافظهٔ خوبی هم داشتند ولی از طرفی به دلیل این که کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همانند قرآن دارای عموم و خصوص، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه بود، اینان روایات منسوخ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را می شنیدند و ضبط می کردند؛ اما ناسخش را که مثلاً شش ماه بعد توسط حضرت، در جلسه ای بیان می شد نمی شنیدند؛ چون در آن جلسه حضور نداشتند؛ به همین دلیل در مقام

روایت، همان منسوخ را بیان می کردند.

یا این که مثلاً دلیل عامی را از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می شنیدند، خوب هم حفظ می کردند؛ ولی بدون این که بدانند این عامّ مخصّصاتی داشته بدون کم و زیاد آن را نقل می کنند؛ چرا که آنان مخصّصات را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نشنیده بودند تا آن را نقل کنند.

اشکال این گروه این بود که در تمامی اوقات که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معارف و احکام را بیان می فرمود، در محضر ایشان حاضر نبودند.

طایفه چهارم: حافظان راست گفتار

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عنوان این گروه را به صورت عام نقل می کند؛ ولی از قسمت آخر روایت معلوم می شود که مصداق منحصر به فرد آن عنوان، خود حضرت است.

حافظ راست گفتار کسی است که تحفّظ کامل دارد، منافق نیست، تمامی احکام و ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص را به همان کیفیتی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده، بیان کرده است.

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: برنامه ای که من در تمامی ایام با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشتم این بود که روز و شب با حضرت ملاقات خصوصی داشتم. تمام اصحاب از این مطلب خبر داشتند و می دانستند که ایشان این امتیاز را فقط برای من قرار داده و احدی از آنان دارای چنین مزیتی نبود. ترتیب ملاقات ما هم به این کیفیت بود که اکثراً من به خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفتم و وقتی وارد می شدم دیگر هیچ یک از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق نشستن در آن جلسه را نداشت و می بایست از جلسه خارج می شد و گاهی از اوقات هم این ملاقات در منزل ما واقع می شد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به منزل ما تشریف می آوردند؛ در حالی که زهرای مرضیه سلام الله تعالی علیها و حسنین (علیه السلام) در مجلس شرکت داشتند و هیچ گونه منعی برای شرکت در این جلسه نداشتند.

مطالبی که در این جلسات مطرح می شد این بود که حضرت هر آیه ای را که نازل شده بود برای من قرآن قرائت می کرد و بعد املا می کردند و من تمام خصوصیات مربوط به آن آیه را می نوشتم. علاوه بر آن، سؤالاتی را مطرح می کردم و ایشان پاسخ می دادند و اگر سؤالاتم تمام می شد، خود ایشان مطالبی را طرح می کردند.

نکته جالبی را که حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید این است: هر آیه ای را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به من تعلیم می دادند و من یادداشت می کردم، دعا می فرمود که: خداوند این آیه را به من تفهیم کند و علاوه بر آن در حافظه ام باقی بماند و بر اثر دعای ایشان جمیع آیات از آن زمان تا کنون در حافظه ام باقی مانده و هیچ نکته ای از آن ها فراموش نشده و همه نزد من حاضر است.

در این جا امیرالمؤمنین (علیه السلام) قضیه را به صورت کلی مطرح کرده و می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این ملاقاتها آنچه را که خداوند متعال از حلال و حرامش تا روز قیامت به او تعلیم کرده، ایشان نیز به من تعلیم کرد و من همه آنها را حفظ کردم و مورد توجه من است.

آنچه در بحث «جمع قرآن» به آن رسیدیم این است که قرآنِ مکتوب امیرالمؤمنین (علیه السلام) امتیاز خاص و مهمی دارد که احدی از صحابه در این امتیاز با ایشان شریک نیستند. در قرآن امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمیع خصوصیات مربوط به هر آیه ای از آغاز تا پایان و از «باء» «بسم الله» سوره فاتحه تا آخر قرآن ثبت و ضبط بوده است.

سؤالی که این جا مطرح می شود آن است که آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نوشته اند، آیا صحیفه ای جدای از قرآنِ مکتوب ایشان است و یا این که مطالب در ذیل همین آیات بوده است؟

در پاسخ باید گفت: هر دو احتمال وجود دارد.

بعضی از صحابه مانند ابن مسعود و... قسمتی از این خصوصیات را در ذیل قرآن ثبت کرده اند؛ ولی تنها کسی که تمامی این خصوصیات را یادداشت کرده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است.

در عین حال، اصل قرآن و آنچه به عنوان وحی نازل شده است بدون این که کم و کاست یا اضافه ای نسبت به این قرآن موجود داشته باشد همین قرآنی است که الآن می بینیم و در دست ما است و با آن سر و کار داریم. (۱)

ص: ۲۰۴

۱- (۱). (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (حجر: آیه ۹) ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم. برای توضیح بیشتر نسبت به بحث تحریف قرآن به فرمایشات محققان بزرگوار حضرات آیات مرحوم امام، محقق خویی، علامه طباطبایی، علامه امینی و... مراجعه کنید. (تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۶۵؛ البیان، ص ۲۱۵-۲۵۴؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۶-۱۳۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۱۰۱)

البته شاید از یک جهت تفاوتی داشته باشد و آن ترتیب در سوره ها است؛ مثلاً- شاید سوره بقره در قرآن نوشته شده امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوره پنجم قرار گرفته باشد؛ اما سوره همین سوره موجود است و سوره آل عمران همین سوره آل عمران است بدون اندکی کم یا زیاد حتی یک «واو».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۰۵

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: (قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا). (۲)

این آیه و امثال آن (۳) هنوز هم پشتوانه قرآن است؛ یعنی دعوتی که از جن و انس

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - این درس در جلسه ششصد و هفتاد و پنجم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . [ای پیامبر!] بگو: اگر همه جن و انس گرد آیند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را کمک کنند. (اسراء: آیه ۸۸)

۳- (۳) . سؤال: آیا قرآن به مقابله دعوت کرده است؟ پاسخ: قرآن در چند سوره به مقابله به مثل فراخوانده است از جمله: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (البقره: آیه ۲۳) و اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید، [دست کم] یک سوره همانند آن بیاورید و گواهانتان - از غیر خدا - را [برای این کار] فراخوانید؛ اگر راست می گوئید. (قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَبَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (هود، آیه ۱۳) بگو: «اگر راست می گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می توانید - از غیر خدا - [برای این کار] دعوت کنید!» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَبَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (یونس: آیه ۳۸) می گویند بر خداوند افترا بسته، بگو سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس - از غیر از خدا را می توانید [به یاری] بخوانید، اگر راست می گوئید. همان طور که ملاحظه می شود قرآن با صراحت و قاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده است، صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقایق قرآن است. قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان را که در پیوند قرآن با مبدأ جهان آفرینش تردید داشتند نه تنها به مقابله به مثل فراخوانده است، بلکه آنها را به مبارزه تشویق و تحریک نیز کرده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح به غیرت آنها برخورد کند. این کلمات عبارت اند از: (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ اگر راست می گوئید. (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ)؛ ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید. (قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ اگر راست می گوئید یک سوره مانند آن بیاورید. (وَادْعُوا مَنِ اسْتَبَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ از غیر خداوند هر کس را می توانید فراخوانید. (قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ)؛ اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند... (لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ)؛ نمی توانند مانند آن را بیاورند... (فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)؛ از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم [گنجهکار] و سنگها است. (فَبِإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا)؛ اگر مثل آن را نیاوردید، و حال آن که هرگز نخواهید توانست... با این تحریکها و تشویقها و با این که می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود، مبارزه ای بود که همه چیز حتی موجودیت آنان در گرو آن بود و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنان را روشن می

ساخت اگر پیروز می شدند همه چیز داشتند و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند. با این حال می بینیم که آنان در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند و این معجزه بودن قرآن را می رساند. قابل توجه این که این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به این مبارزه فرا می خواند و هیچ گونه استثنایی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.

برای آوردنِ مثل قرآن شده است فقط مخصوص زمان نزول آن نبوده، بلکه آن تحدی قرآنی هم اکنون نیز به قوت خود باقی است و همواره فریاد قرآن بلند است که اگر می توانید یک سوره مانند آن بیاورید.

آنجا که می فرماید: اگر در مورد حقانیت و اعجاز این کتاب شک و تردید دارید (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ) [\(۱\)](#)

ص: ۲۰۷

۱- (۱). [دست کم] یک سوره همانند آن بیاورید. (بقره: آیه ۲۳)

این تحدی حتی سوره کوثر را - که کوچک ترین سوره قرآن بوده و آیاتش بسیار کوتاه است - در بر می گیرد و (لَنْ تَفْعَلُوا)؛ (۱) یک سوره کوچک مانند سوره کوثر هم نمی توانید بیاورید.

هم اکنون نیز این ندای قرآن بلند است و بشر با رشد و کمالی که در مسائل علمی، ادبی، فصاحت و بلاغت داشته و خواهد داشت برای همیشه از ارائه آن عاجز و ناتوان است. (۲)

کسانی هم که در مقام تعارض بر آمده اند و به ادعای خودشان چیزهایی به هم بافته اند فقط مورد ریشخند متخصّصان قرار گرفته اند (۳) و پاسخشان چیزی جز

ص: ۲۰۸

۱- (۱). و هرگز نخواهید کرد. (بقره: آیه ۲۴)

۲- (۲). اقوالی در دلایل اعجاز قرآن: متکلمان در چگونگی اعجاز قرآن هفت گروه شده اند: - نخستین سخن از «سید مرتضی» است که گفته است: وجه اعجاز قرآن در این است که خداوند مردم را از معارضه با آن باز داشته و علم به چگونگی نظم و فصاحت آن را از مردم گرفته است و اگر خداوند آنان را باز نمی داشت می توانستند با آن معارضه کنند. - شیخ مفید فرموده است: مردم به این جهت نتوانستند با قرآن معارضه کنند که قرآن در مرتبه خارق العاده فصاحت بوده و مراتب بلاغت حد و مرزی دارد، و سخنی که از آن حد گذشت، معجزه و خارق العاده می شود. - عده ای گفته اند: اعجاز قرآن از جهت معنای صحیح و پیوسته و موافق عقل بودن آن است. - جماعتی هم آن را از جهت عدم اختلال و تناقض در قرآن که هیچ کتابی عادتاً نمی تواند خالی از آن باشد، معجزه دانسته اند. - عده ای هم آن را از جهت این که شامل اخبار از غیب است معجزه می دانند. - برخی دیگر نیز گفته اند: قرآن معجزه است؛ چون نظم مخصوص به خود را دارد که مخالف معهود است. - اکثر معتزله گفته اند: تألیف و نظم قرآن معجزه است نه به جهت این که خدا خلقتش را از آوردن مثل آن عاجز کرده که در این صورت ممکن بود خداوند این را برطرف کند و مردم بر آن قادر می شدند، بلکه محال بودن وقوع آن از آنان است، مانند محال بودن ایجاد اجسام و رنگها و مانند درمان کسی که به مرض پرسی و برص گرفتار است، بدون دارو و دوا. اگر بگوییم که همه این وجوه هفتگانه هر کدام یک وجه قرآن است، بهتر است.

۳- (۳). گواهی دیگران درباره قرآن: در اینجا لازم است چند جمله از گفته های بزرگان و حتی کسانی را که متهم به مبارزه با قرآن هستند درباره عظمت قرآن نقل کنیم: - ابوالعلائی معری - متهم به مبارزه با قرآن - می گوید: «این سخن میان همه مردم - اعم از مسلمان غیر مسلمان - مورد اتفاق است که کتابی که محمد (صلی الله علیه و آله) آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچ یک از سبکهای معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد. امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن، میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره ای فروزان در شب تاریک می درخشد!» - ولید بن مغیره مخزوم مردی که به حسن تدبیر میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» (گل سر سبد آنان!) می نامیدند. پس از این که چند آیه از اول سوره «غافر» را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنید در محفلی از طایفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت: به خدا سوگند! از محمد سخنی

شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان: «إن له لحلاوة وإن عليه لطلاوة وإن اعلاه لمثمر وإن اسفله لمغدق وإنه يعلو ولا يعلو عليه؛ گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پایین آن (مانند ریشه های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد. - کارلائل، مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود به گونه ای در مضامین جوهره آن پرورش یافته است که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان است و این خود مزیت بزرگی است که تنها به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود. آری! خواندن برخی از کتابها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می گذارد؛ ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت باید گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسایل و مضامین مهم آن است که هیچ گونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضایل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می دهد. - جان دیون پورت مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد: «قرآن به اندازه ای از نقائص میرا و منزه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود بدون آن که انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند. و باز می نویسد: همه این را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عربها هستند نازل شده... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است...». - گوته، شاعر و دانشمند آلمانی می گوید: قرآن اثری است که [احیاناً] به دلیل سنگینی عبارت آن، خواننده در ابتدا رمیده و سپس شیفته جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می شود. و در جای دیگر می نویسد: سالیانی دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (صلی الله علیه و آله) دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر، جهان را به خود جلب کرده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان گذاشته است. و سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد! هم او می گوید: «ما در ابتدا از قرآن روی گردان بودیم؛ اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را دچار حیرت ساخت تا آن جا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم». - ویل دورانت مورخ معروف می گوید: قرآن در مسلمانان آن چنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان... شبیه و نظیر نداشته است. - ژول لایبوم اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب تفصیل الآیات می گوید: دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمانان علوم را از قرآنی که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند... - دینورت مستشرق دیگری می نویسد: واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانان هستیم؛ بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است. - بانو دکتر لوراواکسیا واگلیری استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام می نویسد: کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن است... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز ساخته محمد (صلی الله علیه و آله) باشد؛ در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده ای بود؟... ما در این کتاب گنجینه هایی از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست و قانون است. به همین دلیل است که قرآن نمی تواند کار یک فرد تحصیل کرده و

دانشمند باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۵)

۱- (۱). سؤال: از کجا معلوم که دیگران سوره ای مانند قرآن نیاورده اند؟ پاسخ: نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می سازد؛ زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیسته اند که برای تضعیف مسلمانان از هر فرصتی استفاده می کردند. به علاوه در میان مسلمانان جمعی مسلمان نما که قرآن مجید آنان را منافق نامیده زندگی می کردند که نقش جاسوسی بیگانگان را داشتند (مانند آنچه درباره ابو عامر راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنان با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که به ساختن مسجد ضرار در مدینه انجامید و آن صحفه عجیبی را که قرآن در سوره توبه به آن اشاره کرده است به وجود آورد). مسلماً این دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمانان بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند اگر به سوره ای که ساخته بشر یا سایر مخلوقات است دست یافته بودند برای درهم شکستن مسلمانان تا آنجا که می توانستند آن را نشر می دادند یا لا- اقل در حفظ و نگهداری اش می کوشیدند. لذا می بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است، از جمله: نام عبد الله بن مقفع را برده اند که او کتاب «الدره الیتیمه» را به همین منظور نوشته است. در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده و کوچک ترین اشاره ای در آن کتاب به این مطلب نشده است و نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟ نام متنبی احمد بن حسین کوفی شاعر را نیز در این زمره ذکر کرده اند که ادعای نبوت کرده است؛ در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد که انگیزه او بیشتر بلندپروازی، محرومیت های خانوادگی و حس جاه طلبی بوده است. ابو العلاء معری نیز متهم به این امر شده است، گرچه از او سخنان زنده ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته است. ولی مسیلمه کذاب از مردم یمامه مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است. ذکر چند جمله از آنها در اینجا جالب است: در برابر سوره ذاریات، این جمله ها را آورده است: و المبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا و اللاقمات لقما اهاله و سمناء؛ قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان کاه از گندم، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به ترید کنندگان، قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند!- یا ضفدع بنت ضفدع، نقی ما تنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا- الماء تکدرین و لا- الشارب تمنعین. ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می کنی.. (إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص: ۱۹)

بنابراین، نه تاکنون کسی توانسته است در مقابل فریاد مبارزطلبی قرآن به مبارزه برخیزد، و نه از این پس خواهد توانست. (۱)

۱- (۱). سؤال: حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از معاصران خود فصیح تر بوده و دیگران چون فصاحت و بلاغشان به اندازه او نبوده است، از این جهت نتوانستند مانند کلام او را بیاورند یا این که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدت کمی در دنیا زندگی کرد، لذا فرصت پیدا نشد تا با او معارضه نمایند. پاسخ: دو نظریه فوق مردود است و توسل به عدم فصاحت مخالفان و تنگی وقت موردی ندارد. الف - نبی اکرم با تمام فصحای عرب که در حجاز و نجد و سایر نواحی شبه جزیره عربستان زندگی می کردند تحدی کرده و آنان را به معارضه با قرآن دعوت فرموده است ممکن است فصحای زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در تمام موارد نمی توانستند با قرآن معارضه کنند و مانند آن را بیاورند؛ اما در یک مورد خاص که می توانستند با آن معارضه کنند. پیامبر با زبان و لغت قومش با آنان سخن می گفت و مخالفان خود را به آوردن یک سوره مانند قرآن دعوت می کرد و می فرمود: اگر یک سوره مانند قرآن بیاورید من از دعوت خود دست برمی دارم، قاعده طبیعی این است که با شخص فصیح در همه موارد فصاحت نمی توان معارضه کرد ولی در یک مورد به خصوص این قاعده مستثنا است. ما می گوئیم فلان شاعر در قرن چهارم از همه شاعران فصیح تر است و کسی مانند آن شعر سروده است؛ ولی در قرن پنجم شاعر دیگری به ظهور رسیده که در یک مورد خاص از آن شاعر بهتر شعر سروده است. مخالفان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز اگر قدرت داشتند لااقل در یک مورد می توانستند با آن جناب معارضه کنند؛ بنا بر این معلوم است که قرآن در تمام موارد معجزه است و کسی را یارای آوردن آن نیست. ب - اما در مورد دوم که می گویند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدت کمی در دنیا زندگی کرد و مخالفان فرصت نکردند با قرآن معارضه کنند، جواب این است که مخالفان می توانستند در زمان های بعد با قرآن معارضه کنند، قرآن هنوز هم فریاد می زند که یک سوره مانند من بیاورید، پس هرگاه ثابت شد که قرآن خرق عادت کرده است این از دو جهت بیرون نیست: یا قرآن با فصاحت خود فصحای عرب را از آوردن مانند آن ناتوان ساخته است یا این که خداوند آنان را از معارضه آن باز داشته است. در هر دو صورت، صحت نبوت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و اعجاز قرآن ثابت است؛ زیرا خداوند هیچ دروغگویی را تصدیق نمی کند و برای مدعیان به باطل خرق عادت نمی فرماید.

۱- (۱). چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟ منصب نبوت و پیامبری بزرگ‌ترین منصبی است که به عده‌ای از پاکان عطا شده است؛ زیرا مناصب و مقام‌های دیگر معمولاً بر جسم افراد جامعه حکومت می‌کنند؛ ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه‌ها حکومت می‌کند؛ لذا به همان نسبت که ارزش بیشتری دارد مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، ادعای داشتن چنین منصبی را می‌کنند و از آن سوء استفاده می‌کنند. در این جا مردم یا باید ادعای هر کس را که چنین ادعایی می‌کند بپذیرند و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است که چه هرج و مرجی به وجود می‌آید و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد. و اگر هیچ کدام را نپذیرند آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می‌شمارد می‌گوید پیامبران راستین باید نشانه‌ای همراه خود داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آنان باشد. به خاطر همین اصل، لازم است هر پیامبری معجزه‌ای بیاورد تا گواه صدق رسالت او باشد و همان گونه که از لفظ «معجزه» پیدا است، پیامبر باید قدرت بر انجام اعمال خارق العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند.

الأبرص(۱) و... که در زمان دیگر انبیای عظام مانند حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله وعلیهم السلام بوده، قابلیت بقا و ماندگاری را ندارد. امکان تحقق و دوام این معجزات تا زمانی است که آن پیامبر و صاحب معجزه، زنده است؛ اما پس از رحلت آن پیامبر، معجزات او نیز به اتمام خواهد رسید و دیگر امکان بقا نخواهد داشت.

ولی اسلام دین همیشگی و جاودانه است و باید تا روز قیامت باقی بماند و دینی که هدفش دوام و بقا است، می بایست معجزه ای همیشگی داشته باشد. از این رو، چیزی جز کتاب این خصوصیت را ندارد.(۲)

ص: ۲۱۳

۱- (۱). کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پسی]. (آل عمران: آیه ۴۹)

۲- (۲). فلسفه گوناگون بودن معجزات پیامبران: می گویند: خداوند متعال معجزه هر پیامبری را از جنس چیزی که قومش در آن پیشرفت کرده اند قرار می دهد؛ چنانچه در زمان حضرت موسی علی نبینا و (علیه السلام) «سحر» مورد توجه غالب مردم بود و خداوند هم معجزه او را از این قبیل قرار داد و در دست آن حضرت «عصا» را به «مار» تبدیل کرد و برای او «ید بیضاء» و معجزات دیگری قرار داد، پس مردم آن زمان فهمیدند که این سحر نیست و به او ایمان آوردند و همچنین در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) «طب» رایج بود و معجزه او نیز از این قبیل بود و خداوند به دست او مرده را زنده کرد و کور و مرض پسی را شفا داد؛ از این رو، مردم آن زمان فهمیدند که با طب رایج نمی شود به این کارها دست یافت؛ لذا به حضرت عیسی (علیه السلام) ایمان آوردند. و در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فصاحت و بلاغت رواج داشت. در حدی که تنها بدان وسیله به یکدیگر فخر فروشی می کردند، خداوند متعال هم معجزه پیامبر را در فصاحت و بلاغت قرار داد و قرآنی بر او فرستاد که فصیحان فهمیدند که این کلام از جنس کلام بشر نیست و به آن ایمان آوردند؛ از این رو، فصیحان و شاعرانی مانند قیس بن زهیر و کعب بن زهیر به قرآن ایمان آوردند و «اعشی» هم آمد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به قصیده معروفش مدح کرد و خواست ایمان بیاورد؛ ولی قریش نگذاشتند و بدترین چیزها را که می توانستند در حق او روا می داشتند و می گفتند: «اسلام»، زنا و شرابخواری را برای تو حرام و ممنوع می کند. او گفت: من پیر شدم و به زنا نیازی ندارم. آن گاه از او خواستند شعری را که در مدح پیامبر سروده است برای آنان بخواند، او هم خواند. قریشیان گفتند: اگر این شعر را بخوانی پیامبر از تو نمی پذیرد، کوشیدند تا این که مانعش شدند. اعشی گفت: به یمامه می روم و امسال را در آنجا می مانم، رفت و مدت کمی زندگی کرد و از دنیا رفت. «لبید» نیز آمد و به پیامبر ایمان آورد و برای احترام به قرآن، شعر گفتن را ترک کرد. به او گفتند: دو بیت قصیده ای که گفته ای چه شد؟ در پاسخ گفت: خداوند به عوض آن سوره بقره و آل عمران را به من داده است. علت این که قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه ای گویا، جامع، جاودانی، جهانی و روحانی است. پیامبران پیشین می بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند؛ در حقیقت معجزات آنان زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) غیر از قرآن نیز صادق است؛ ولی قرآن معجزه ای گویا است و نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند، محکوم می سازد و پیروز میدان مبارزه، می شود. به همین، دلیل پس از گذشت قرن‌ها از وفات

پیامبر (صلی الله علیه و آله) - همانند زمان حیات او - به دعوت خود ادامه می دهد، هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون. قرآن مرز زمان و مکان را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، به خاطر این که معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام - غیر از قرآن - در برهه ای از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم (علیه السلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن توسط عیسی مسیح (علیه السلام) در زمان و مکانی خاص و در برابر اشخاص معینی بوده و چنان که می دانیم، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کمرنگ تر جلوه می کنند و این از خواص امور زمانی است؛ ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد و هم چنان به همان قیافه ای که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن ببریم. پیدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است که پیامبر خاتم که رسالتش جهانی و شریعتش جاودانی است باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

۱- (۱). «تحدی» به معنای تعجیز عمومی و جهانی و دعوت به مبارزه برای آوردن همانندی برای چیزی می باشد. پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند، او باید معجزه خویش را علامت و نشانه درستی ادعای نبوت خود معرفی کند تا اگر دیگران می توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح «تحدی» می گویند. معجزات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که پس از بعثت و اظهار نبوت ایشان به ظهور رسیده بر دو نوع است: اول قرآن کریم است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بدان وسیله تحدی کرده است. دوم معجزات دیگری است که از ایشان به معرض بروز و ظهور رسیده است. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به وسیله این قرآن با عرب تحدی کرد و در تمام دوران زندگانی خود مردم را به آوردن مانند آن فراخواند. اعراب نتوانستند با قرآن معارضه کنند؛ زیرا از معارضه و آوردن مثل آیات شریفه قرآن عاجز بودند، این عدم معارضه و عجز آنان بزرگ ترین دلیل بر اعجاز قرآن است، مقصود از تحدی به قرآن این است که آن حضرت می فرمود: جبرئیل بر من نازل می شود و کلماتی را از طرف خداوند بر من قرائت می کند، اینک اگر شما قادرید، مانند آن را بیاورید. و همچنین آیات قرآن صراحت دارند که آن حضرت به قرآن تحدی کرده است،... دلیل عدم معارضه از این جا معلوم است که در این مورد چیزی نقل نشده است، اگر اعراب با قرآن معارضه کرده بودند، گفته های آنان برای ما نقل می شد و چون نقل نگردیده پیدا است که معارضه ای در کار نبوده است. (إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص ۱۹)

۱- (۱). امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق ادعای نبوت آنان دیده شده معمولاً جنبه جسمانی دارد؛ از جمله شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره و... که همگی جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند؛ ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می کند و معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسانها سر و کار دارد. به یقین برتری چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

ائمه معصومین: برای قرآن مقامی رفیع و ارجمند قائل اند و به همین دلیل است که در مسائل فقهیه، فراوان به قرآن استناد و استشهاد کرده اند؛ (۲) بنابراین، نمی شود با کتابی که به این مقدار مورد توجه اهل بیت: است نا آشنا و یا کم آشنا بود. (۳) از این رو، یکی از سفارشات بسیار مهم و همیشگی بنده، آشنا شدن کامل با قرآن مجید است؛ ولی متأسفانه این امر مهم، هنوز به طور شایسته و بایسته، جامه عمل پوشیده است.

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - این درس در جلسه «پانصد و پنجاه» و «چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبِجِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْبِغُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: يُعْرَفُ هَيْدًا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ. (الكافی، ج ۳، باب الجبائر و...، ص ۳۲) عبدالاعلی چنین نقل می کند که به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: پایم به سنگ برخورد و ناخنم شکست. روی آن مرحم گذاشتم. برای وضو چه کنم؟ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: پاسخ این مسأله و امثال آن، از کتاب خدا روشن می شود: خداوند در مقررات دین بر شما سخت نمی گیرد، روی همان مرحم مسح بکش.
۳- (۳) . عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعِيدِ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقِهِ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى. (نهج البلاغه، ص ۲۵۲) ... و بدانید کسی که با قرآن کریم است بی نیاز است و کسی که بی قرآن است بی نیاز نیست....

مطالعه قرآن نورانیت و برکت زیادی دارد. یکی از خصوصیات قرآن این است که

حتی قرائتش به تنهایی باعث نورانیت است حتی اگر قاری به معنای آن هم آگاهی پیدا نکند؛^(۱) تا چه رسد به این که انسان در قرآن دقت، تدبّر و تفکّر کرده و بحث قرآنی داشته باشد که بی شک عامل نورانیت و معنویت خاصی برای او خواهد بود.

کسانی که روی قرآن کار کرده اند و با آن سر و کار دارند ادعا می کنند: برای ما روشن است که کار با قرآن نه تنها برای ما معنویت و نورانیت ایجاد کرده است، بلکه مشکلات زندگی و مادی ما هم در سایه ارتباط با قرآن یا کاسته شده و یا به کلی برطرف شده است. و واقعیت همین است.^(۲)

ص: ۲۱۷

۱- (۱). عن أنس: قال لي رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا ابن ام سليم! لا تغفل عن قراءة القرآن صباحاً و مساءً فإن القرآن يحيى القلب الميت و ينهى عن الفحشاء و المنكر. (شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج ۱۰، ص ۲۲؛ میزان الحکمه، ح ۱۶۴۹۷) ای پسر ام سلیم! از خواندن قرآن غافل مشو؛ زیرا قرآن دل را زنده می کند و از فحشا و کارهای زشت و ستم باز می دارد.

۲- (۲). اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَمَكَ بِهَ آثَاءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بَطَّهْرِهِ، وَ تَقْفُو بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَبْصَأُوا بُنُورَهُ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدْعِ غُرُورِهِ. (صحيفة السجادية، و كان من دعائه (عليه السلام) عند ختم القرآن) خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به برکت قرآن بار سنگین گناهان را از دوش ما بردار و صفات و خصال نیکوی نیکوکاران را به ما ارزانی دار و ما را پیرو نشانه ها و راه های کسانی گردان که در بامدادان و شامگاهان قرآن را برای تو به پا داشتند و در خواندن و عمل به آن می کوشیدند. تا بدان وسیله ما را از هر پلیدی پاک سازی و پیرو نشانه های کسانی گردانی که راه خود را با روشنایی و راهنمایی قرآن روشن کردند و آرزوی طول عمر و جمع مال و مانند آن، آنان را از کار و بندگی باز نداشته که به فریب های گوناگونش آنان را فرا گرفته، تباہ و بدبخت گرداند. علامه افندی در شرح حال مرحوم طبرسی می گوید: از شگفتی های روزگار بلکه از کرامت های مرحوم طبرسی - قدس الله روحه - داستانی است که نزد همه مردم شهرت یافته است و آن این که: وی سگته کرد و مردم تصور کردند او از دنیا رفته است؛ و او را دفن کردند. پس از دفن در قبر به هوش آمد و چون هیچ چاره ای نداشت و نمی توانست از کسی کمک بجوید، در آن حالت نذر می کند که اگر خداوند او را نجات دهد کتابی در تفسیر قرآن بنویسد. اتفاقاً دزدی برای دزدیدن کفن او می آید و شروع به نبش قبر می کند، ناگهان طبرسی از داخل قبر دست دزد را می گیرد، ترس و وحشت، دزد را فرا می گیرد. طبرسی می گوید: نترس! من سگته کردم و اطرافیان چون تصور کردند مرده ام، مرا دفن کردند، سپس برخاست و دزد او را کمک کرده و به دوش گرفت و به منزل آورد، در آن هنگام مرحوم طبرسی کفن را به همراه اموال زیادی به دزد داد و او نیز به دست مرحوم طبرسی توبه کرد و از افراد صالح گردید، سپس مرحوم طبرسی برای وفای به نذر خود، تفسیر «مجمع البیان» را تألیف نمود و خداوند او را موفق به اتمام آن گرداند. مرحوم خوانساری این داستان را از کتاب «ریاض العلماء» نقل کرده است و سپس می گوید: برخی این داستان را به ملا فتح الله کاشانی نسبت داده و گفته اند: وی تفسیر «منهج الصادقین» را پس از نجات از چنین مهلکه ای

نوشت. به هر حال اگر این داستان دربارهٔ مرحوم طبرسی صحیح باشد، باید مرحوم طبرسی هنگام آن سکنه، حدود شصت سال داشته باشد که خداوند به برکت قرآن کریم او را نجات داده و پس از آن حدود سی سال دیگر در خدمت قرآن و زیر پرچم تفسیر زندگی کرد.. (الآداب الدینیة للخزانة المعینیة، ص ۲۱۰)

عنایت به این کتاب عزیز تنها در رشد معنوی انسان اثر ندارد، بلکه نیازهای زندگی انسان را هم تأمین می کند. (۱) البته سفارش بنده در مورد بطن قرآن کریم نیست. بطن قرآن را اهل آن، - که ائمه اطهار: هستند - می فهمند؛ بلکه مقصودم درک ظواهر و دستورات و معارف ظاهری قرآن است.

قرآن کلامی است که بسیاری از بحثها و تحقیق ها در آن راه ندارد؛ از این قبیل: راوی این روایت ثقة است یا غیر ثقة، معتبر است یا غیر معتبر، (۲) این واوی که راوی

ص: ۲۱۸

۱- (۱). قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ فِي الْأَرْضِ. (مکارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) تلاوت قرآن را از دست مده و خداوند را بسیار یاد کن که تو را در آسمان یاد کنند و در زمین نورانی باشی. عن أميرالمومنين (عليه السلام): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسَبُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. (نهج البلاغه، خ ۱۱۰، ص ۱۶۴) قرآن بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دل ها است. از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که شفای دل ها است و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش ترین داستان ها است. قرآن به این اعتبار بهار دلها است که بهار باعث نشو و نمای گیاهان و شکفتگی و خرمی می شود، خواندن قرآن نیز باعث شکفتگی و خرمی دل ها می شود و این که قرآن شفای دل ها است به این دلیل است که تدبّر و تفکر در معانی آیات قرآن و بهره مندی از آن باعث پاک شدن روح و روان از آلودگی ها و رذایل اخلاقی می شود و همچنین انس با قرآن باعث می شود انسان از بسیاری از وسوسه ها نجات پیدا کند.

۲- (۲). القرآن قطعی السند، و قطعی المتن. (الرسائل الفقهية «للوحيد البهبهاني»، ج ۱، ص ۲۱۰) هکذا الكتاب قطعی السند کالماتر. (مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، ص ۱۰) ولکن القرآن الکریم قطعی السند و ظنی الدلالة، و فيه محکمات و آخر متشابهات. (القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ج ۱، ص ۴۵۱)

نقل کرده، امام فرموده یا راوی آن را به روایت افزوده است. الحمد لله تعالی این مسائل در مورد قرآن روشن است، آنچه در قرآن مطلوب می باشد، دقت در فهم و استنباط معارف و حکم خداوند از آیات آن است. باید در استدلالات فقهی نسبت به آیات الاحکام توجه بیشتری داشته باشیم، همچنین در مسائلی که می توان از آیات قرآنی استفاده شود و دلیل آن را از آیات قرآن بیان کرد، بیشتر تأمل کنیم، که روشن است این مهم جز با توجه و تمرین حاصل نمی شود.

هر زمان که به تلاوت قرآن موفق می شوم، این فکر به ذهنم خطور می کند:

اگر کسی از طلبه ای که چندین سال در حوزه علمیه است در صورتی که تمام وقت خود را صرف درس و بحث کرده و وقت خود را به بطالت نگذرانده باشد پرسد که: شما پس از این همه سال تعلّم ادبیات عرب، مسائل فقهی و اصولی و امثال آن، آیا مجموعه فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم را درک کرده ای؟! قرآن کریم از اوّل تا آخر می گوید؟! (۱)؛ پاسخ این طلبه چیست؟!

برخی از ما ممکن است سرمان را با شرمندگی پایین بیندازیم و بگوییم: هنوز حتی ترجمه الفاظ برخی از آیات قرآن کریم را هم نمی دانیم! مجموعه قرآن را که نفهمیده ایم هیچ، شاید بخشی از آن را هم درک نکرده ایم! ما حقیقتاً از این کتاب نورانی فاصله گرفته ایم!

طلبه ای که سالیان زیادی از عمرش گذشته با قرآن و کتاب خداوند آشنایی نداشته باشد، چگونه می تواند، به تعبیر امام بزرگوار، ادعا کند یک روحانی است و به اسلام ناب محمدی علیه و آله السلام خدمت می کند؟!

حال؛ آیا ما مجموعه قرآن مجید را در همین سطح فهمان ملاحظه کرده ایم؟!

آیا قرآن را از اول تا آخر - مانند بعضی از کتاب هایی که به آنها علاقه مندیم و چه بسا از اوّل تا آخر آن را مطالعه می کنیم یا یک دوره فقهی را که به صورت کامل

ص: ۲۱۹

۱- (۱). عن أبي جعفر (عليه السلام) قال رسول الله عليه وآله السلام: أَنَا أَوَّلُ وَآخِرُ عَلَى الْعَرْزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي. (الكافي، ج ۲، كتاب فضل القرآن، ص ۵۹۶) من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خداوند و اهل بیتم بر خدای عزیز جبار وارد می شوم، سپس اتمم [وارد می شوند]، سپس از ایشان می پرسم که با کتاب خدای متعال و اهل بیت من چه کردید؟!

ملاحظه می‌کنیم - مورد دقت نظر و بررسی و مطالعه قرار داده ایم یا این که هنوز برای روشن شدن معنای لغات و مقصود جملات قرآن باید به کتب تفسیر و لغت رجوع کنیم؟!

مدتی پیش یک بحث فقهی راجع به این که اشعار یکی از راههای احرام در حج قرآن است، داشتیم. آنجا به «بُذْنَه» (شتر) تعبیر شد، و در بعضی از عبارات به صورت جمع آمده است. مردد بودم که جمع آن، «بُذُون» است یا «بُذْن»؛ ناگهان متوجه شدم که این مطلب در قرآن وجود دارد آنجا می‌فرماید: (وَالْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.)^(۱) من به عنوان پدر، شما را به مباحثه های قرآنی سفارش و وصیت می‌کنم؛ اگرچه در شبانه روز یک یا دو ساعت باشد. برای قرآن وقت بگذارید، بحثهای قرآنی را رها نکنید؛ یک ساعت به مطالعه، یک ساعت هم به مباحثه قرآن پردازید و بقیه اوقات را در علوم مختلف دیگر مانند: فقه، اصول، فلسفه و... صرف کنید؛ ولی برای قرآن حساب خاصی باز کنید. مگر درس خارج، فقط مخصوص فقه و اصول است؟! مگر قرآن که مقامش بالاتر از این علوم است، احتیاج به درس خارج ندارد؟!

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۲۰

۱- (۱). و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم. (حج: آیه ۳۶)

در تفسیر آیات قرآن، همانند مسائل فقهیه، اختلاف اقوال زیاد است.

مفسران بزرگ روی حجیت ظواهر و معانی ظاهر قرآن بسیار تکیه می کنند؛ ولی با این حال در ظهور یک آیه در فلان مطلب و معنا، اختلاف دارند؛ به عنوان مثال در مجمع البیان نسبت به برخی آیات، تا ده قول مختلف نقل می شود و این یکی از مؤیدات قوی برای سفارشات لزوم تدبیر در قرآن است. (۲)

باید در آیات قرآن بسیار تدبیر کنیم تا بتوانیم به اندازه فهم خود از آن استفاده کنیم. این درست نیست که آیات قرآن به طور سطحی مورد بررسی قرار گیرد. نتیجه همین ساده انگاری و سطحی نگری است که موجب فهم نادرست از قرآن می شود.

به عنوان مثال، بعضی به اشتباه، در مورد آیه تطهیر می گویند: به دلیل این که

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - این درس در جلسه «پانصد و نود و دوم» و «چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد شده است -
۲- (۲) . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ حَيَّاءَ وَمِنْهُ مَا يَجِيءُ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۴، ص، ۷۶) قرآن دارای تأویلهایی است که مانند شب و روز و حرکت خورشید و ماه در حال جریان است، وقتی زمان هر یک از آنها فرا برسد، اتفاق خواهد افتاد که برخی از آنها به وقوع پیوسته و برخی در آینده به وقوع خواهد پیوست.

نصف آیه تطهیر و آیه بعد از آن، در مورد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (۱)، پس این آیه شریفه درباره ایشان است؛ و به همین دلیل، کلام فخرالدین رازی را که در تفسیرش می گوید: «هذه الآية مربوط بأزواج النبی» (۲) صحیح می دانند.

و انصافاً هم اگر کسی بخواهد با آیات قرآن سطحی برخورد کند آن سخن را درست می پندارد؛ زیرا با توجه به این که چند آیه قبل و چند آیه بعد و حتی قسمت اول آیه تطهیر مربوط به زن های پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نتیجه می گیرد که این نصف آیه هم باید در مورد آنان باشد؛ لذا یکی از مفسران بزرگ، که دارای مقام ارجمنندی هم هست، ناچار شده در کتاب تفسیرش بگوید: (۳) آیه تطهیر متعلق به اینجا نیست و به

ص: ۲۲۲

۱- (۱). (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا). (الأحزاب: آیه ۳۳-۳۴) و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین [در میان مردم] ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد و آنچه را در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود، یاد کنید که خدا باریک بین و آگاه است.

۲- (۲). ثم إن الله تعالى ترك خطاب المؤمنات و خاطب بخطاب المذكرين بقوله: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) ليدخل فيه نساء أهل بيته و رجالهم، و اختلفت الأقوال في أهل البيت، و الأولى أن يقال: هم أولاده و أزواجه و الحسن و الحسين منهم و على منهم لأنه كان من أهل بيته بسبب معاشرته بنت النبي (عليه السلام) و ملازمته للنبي. (مفاتيح الغيب، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۶۸)

۳- (۳). شاید منظور معظم له، استاد بزرگوارشان مرحوم علامه طباطبایی است که فرموده اند:... فإن قيل: هذا مدفوع بنص الكتاب على شمولها لهن كوقوع الآية في سياق خطابهن. قلنا: إنما الشأن كل الشأن في اتصال الآية بما قبلها من الآيات فهذه الأحاديث على كثرتها البالغة ناصة في نزول الآية وحدها، و لم يرد حتى في رواية واحدة نزول هذه الآية في ضمن آيات نساء النبي و لا- ذكره أحد حتى القائل باختصاص الآية بأزواج النبي كما ينسب إلى عكرمة و عروه، فالآية لم تكن بحسب النزول جزءاً من آيات نساء النبي و لا متصله بها و إنما وضعت بينها إما بأمر من النبي (صلی الله علیه و آله) أو عند التأليف بعد الرحلة. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۱) و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری اش با صریح قرآن طرح شود، چون روایت هر قدر هم صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای این که آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد. در پاسخ می گوئیم: همه حرفها در همین است که آیا آیه مورد بحث متصل به آن آیات و تتمه آنها است یا خیر؟ چون روایاتی که به آنها اشاره شد، همین را منکر است و می فرماید: آیه مورد بحث به تنهایی و در یک واقعه جداگانه نازل شده است. و حتی در میان این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا نازل شده است، و حتی احدی از مفسران هم این حرف را نزده اند، حتی

کسانی هم که گفته اند آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا است، مانند عکرمه و عروه، نگفته اند که آیه در ضمن آیات نازل شده است، پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا و متصل به آن نیست، حال یا به دستور رسول خدا دنبال آن آیات قرارش داده اند یا بعد از رحلت آن حضرت اصحاب هنگام تألیف آیات قرآنی در آنجا نوشته اند.

جای دیگری تعلق دارد و به اشتباه اینجا قرار داده شده است؛ یعنی با عوض شدن جای آیه، یک تحریف صورت گرفته است!

ولی ما به توفیق الهی در بحثی که درباره آیه تطهیر داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که این آیه شریفه به خمسۀ طیبه اختصاص دارد و سیاق و چینش آیات هم به همین صورت صحیح است و حتی اگر این قسمت از آیه در جای دیگر قرآن ذکر شده بود، دیگر آن هدف اصلی خداوند تبارک و تعالی در مسأله تطهیر خمسۀ طیبه حاصل نمی شد. (۱) یا در این آیه شریفه (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۲) خداوند متعال می فرماید: سخن و حرف خوب که واقعیت داشته باشد، به سوی خدای تبارک و تعالی بالا می رود.

در نگاه اول تصور می شود بالا رفتن برای کلام و سخن طیب مزیت و امتیاز خاصی محسوب می شود، درحالی که با توجه به فراز بعد که می فرماید: (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) روشن می شود که این، عمل صالح است که موجب رفعت و امتیاز سخن طیب می شود.

- کلام طیب و نیکو برای بالا رفتن نیاز به پشتوانه دارد که با وجود این پشتوانه، رفعت یافته و بالا می رود و گرنه علت دیگری برای صعود آن وجود ندارد و در صورت بالا رفتن، این صعود برای سخن نیکو و طیب فضیلت و امتیاز نیست.

ص: ۲۲۳

۱- (۱). مشروح این مطلب در کتاب «چهره های درخشان در آیه تطهیر» نوشته معظم له ذکر شده است.

۲- (۲). سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد. (فاطر: آیه ۱۰)

در حقیقت سخن خوب باید به انتظار بنشیند تا یک عمل صالح آن را تأیید کند و به دنبال کلم طیب بیاید، در آن صورت است که عمل صالح علاوه بر موقعیت والای خود، معیار ارزش بوده و به کلمه طیب هم ارزش می بخشد. (۱)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). «الكلم الطيب» به معنای سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن بستگی دارد و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می کند و چه واقعیتهای بالاتر از ذات پاک خداوند و آیین حق و عدالت او و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند! به همین جهت «الكلم الطيب» را به اعتقادات صحیح در مورد مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر کرده اند. آری! چنین عقیده پاک است که به سوی خدا اوج می گیرد و دارنده اش را نیز پرواز می دهد تا در جوار قرب حق تعالی قرار گیرد و غرق در عزت خداوند عزیز شود. مسلماً از این ریشه پاک شاخه هایی می روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج می گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزت حق می شود. این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه ۲۴ به آن اشاره شده: (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمَلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرًا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا)؛ آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار و شاخه آن در آسمان افراشته است، هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد. عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لِمَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَ: وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ الْإِعْتِقَادُ بِالْقَلْبِ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص ۱۸) «كلم طيب» گفتار مؤمن است که می گوید: لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله و خليفه رسول الله، فرمود: عمل صالح اعتقاد به دل است به این که معتقد باشد این مسأله حق است و از جانب خداوند آمده و شکی در حقایق آن نیست. در بعضی از روایات «الكلم الطيب و العمل الصالح» به ولایت اهل بیت عليهم السلام یا مانند آن تفسیر شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ) قَالَ: وَلَا يُتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا. (بحار الأنوار، ج ۲۴، باب ۵۰، ص ۱۷۳) عمار بن يقظان اسدی از حضرت صادق (علیه السلام) درباره آیه: (إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ) سؤال کرد. حضرت در جواب فرمود: ولایت ما خانواده است - اشاره به سینه خود کردند - هر کس ولایت ما را نداشته باشد عمل صالحی از او پذیرفته نیست. اسدی در آیه: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» گفت: یعنی در آل محمد، منظور این است که دوست آنان و دوستانشان هستیم تا روز قیامت و با دشمنانشان دشمنیم تا قیامت. همه از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند؛ چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است. به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره های حیاتبخش باران زنده می کند، کلام طیب و عمل صالح را نیز پرورش می دهد و به جوار قرب و رحمت خود می رساند. تفسیر القمی: (إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ) قَالَ: كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ وَالْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْوَلَايَةِ يَرْفَعُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ إِلَى اللَّهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص

۱۸) امام (علیه السلام) در تفسیر (إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) فرمود: مقصود کلمه اخلاص و اقرار به واجباتی است که از سوی خدا نازل شده است و ولایت عمل صالح را به طرف خداوند می برد.

معنای کلمه «یصعد» با «یرفع» فرق دارد؛ چراکه «إليه یصعد» مانند صعود به منبر است که به تنهایی موقعیت و ویژگی خاصی ندارد بلکه باید دید محصولش چیست؟!

از این رو، در این آیه نفرمود «یرفع الکلم الطیب»؛ چراکه نگاه به دنباله و نتیجه آن است. بنابراین، کلمه طیب به سوی خداوند بالا می رود؛ اما آنچه به او ارزش می دهد عمل صالح است.

از این رو، باید به این نکته توجه کرد که فهم قرآن به تدبیر بالاتری نسبت به تدبیری که در مورد روایات فقهی صورت می گیرد، نیاز دارد(۱).

گاهی برای درک صحیح یک روایت فقهی باید در پنج جلسه آن را مورد بررسی قرار داد. مطمئناً اگر آن روایت، آیه قرآن بود باید ده جلسه و حتی بیشتر، مورد دقت و بررسی قرار می گرفت؛ چرا که روایت، کلام معصوم (علیه السلام) بوده و قرآن کلام خداوند متعال است و میان کلام خداوند و کلام امام فاصله زیادی وجود دارد(۲).

ص: ۲۲۵

۱- (۱). (أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ام عَلَى قُلُوبِ أَفْعَالُهَا) (محمد، آیه ۲۴) آیا در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دلهاشان قفل نهاده شده است؟ (کتاب أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ، لِيَذَبَّزُوا آيَاتِهِ، وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ). (ص، آیه ۲۹) کتابی فرخنده بر تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان از آن پند گیرند. (وَلَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) (قمر، آیه ۱۷-۲۲-۳۲-۴۰) هر آینه قرآن را برای یاد کردن [خداوند] آسان قرار دادیم آیا کسی هست که یاد کند؟ (أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) (نساء، آیه ۸۲) پس آیا در قرآن نمی اندیشند و تدبر نمی کنند؟...

۲- (۲). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام):... وَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ لَا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبَشَرِ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشْبِهُهُ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكُ وَ تَضِلُّ. (توحید صدوق، ص ۲۶۴) قرآن کلام خداوند است و تأویل آن همچون کلام بشر نیست. همان گونه که چیزی از آفریده هایش با او همانند نیست، فعل او نیز به چیزی از افعال بشر شباهت ندارد و هیچ سخن او به سخن بشر شبیه نیست. کلام خدای متعال صفت او است و کلام بشر افعال ایشان. پس سخن خداوند را به سخن بشر تشبیه نکنید که گمراه و هلاک می شوید.

نسبت از نظر اهمیت و مطلب نیز میان کلماتشان فاصله وجود دارد؛ به همین دلیل، اگر ما در روایات به این مقدار تدبّر می‌کنیم، باید در قرآن بیشتر تدبّر کنیم.

قرآن خیلی عمیق و دقیق است. اگر شخصی قرآن را با تدبّر مطالعه کند، در هر بار مطالعه، مطلب تازه‌ای به ذهنش خطور می‌کند که در نوبت قبل به آن مطلب پی نبرده بود (۱) و این نشان از آن است که قرآن بیشترین زمینه را برای تدبّر دارد و چیزی فراتر یا همپای قرآن، موقعیت و زمینه چنین تدبری را ندارد. (۲) حیف است و جفای به عمر که عمری بر انسان بگذرد و تفسیر قرآن را به صورت جامع و با دقت ملاحظه نکند؛ خصوصاً طلبه و روحانی شیعه که از طریق

ص: ۲۲۶

۱- (۱). عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): ثُمَّ أُنزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَمَّا تُطْفَأُ مَصِيءًا يَبِيحُهُ... وَ بَحْرًا لَمَّا يُدْرَكُ قَعْرُهُ... (نهج البلاغه، ص ۳۱۵) امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:... سپس قرآن را بر نبی مکرم نازل فرمود: قرآنی که نورش خاموشی ندارد... و دریایی است که ژرفای آن درک نشود و...

۲- (۲). قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمَسُّوا عَرَائِبَهُ. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷) قرآن را درست بخوانید و در جستجوی شگفتی‌های آن باشید. وَ قَالَ امیرالمؤمنین (علیه السلام): الْقُرْآنُ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي عَرَائِبَهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِه فَتَفَكَّرُوا. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸) قرآن ظاهرش شگفت‌انگیز و باطنش دریایی ژرف و بی‌پایان از حقایق است، شگفتیهای قرآن تمام شدنی نیست و اسرارش به پایان نمی‌رسد تاریکی‌ها برطرف نمی‌شود مگر به واسطه قرآن، پس اندیشه کنید. الامام السجاد (علیه السلام): فَصَيَّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ... حَتَّى تُوَصِّلَ إِلَيَّ قُلُوبَنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ. (الصحيفة السجادية، ص ۱۷۸، و كان من دعائه (علیه السلام) عند ختم القرآن) خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را وسیله رسیدن ما به شریف‌ترین منزلگاههای کرامت قرار ده... تا فهم شگفتیهای قرآن را نصیب دل‌های ما گردانی. قَالَ الامام الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام): كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ. (جامع الأخبار، فصل ۲۴، ص ۴۱) کتاب خدای عزوجل (قرآن) دارای چهار خصوصیت است: عبارت ظاهر، اشاره، لطایف و حقایق. عبارت ظاهر برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا.

ارشادات اهل بیت علیهم التحیه و السلام می تواند بسیاری از معارف بلند قرآن را به دست آورد.

در مجمع البحرین در مادّه «الثوره» روایتی کوتاه را نقل می کند (۱)؛ ولی دریایی از معنا است: «من أراد العلم فليثور القرآن»؛ کسی که طالب علم است قرآن را زیر و رو کرده و در آن تدبّر و دقت نماید؛ نمی فرماید: «من أراد التقوی» یا «من أراد الهدایه» بلکه کرده می فرماید: «من أراد العلم»؛ چراکه تأمل و تفکر در قرآن، از لحاظ علمی به انسان رشد می دهد، چه رسد به مسائل اعتقادی، اخلاقی و....

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۲۷

۱- (۱). (ثور):..... و فی الخبر «من أراد العلم فليثور القرآن» أي لينقر عنه و يفكر في معانيه و تفسيره و قراءته. (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۸) عن أبي إبراهيم (عليه السلام): مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ لَهُ يَقِينٌ. (عدة الداعی و نجاح الساعی، القسم الثانی فی الاستکفاء، ص ۲۹۳) هرکس قرآن را برای خود کافی بداند وقتی یقین داشته باشد از مشرق و مغرب بی نیاز می شود.

درس سی و سوم (۱) [۱] عمل به قرآن

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

«إِنَّ رُؤَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنْ رُعِيَتْهُ قَلِيلٌ وَكَمْ مِنْ مُسِيءٍ تَنْصَحُ لِلْحَدِيثِ مُسِيءٌ تَعِشُ لِلْكِتَابِ فَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُ الرَّعَايَةِ وَالْجُهَالُ يَحْزَنُهُمْ حِفْظُ الرَّوَايَةِ فَرَاعُ يَرْعَى حَيَاتَهُ وَرَاعٍ يَرْعَى هَلَكْتَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ وَتَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ» (۲)

مرحوم کلینی در باب فضیلت علم کتاب اصول کافی، حدیث شریفی نقل کرده، که از نظر لفظ و معنا، بهترین شاهد و دلیل بر این است که روایت از امام معصوم و حضرت صادق (علیه السلام) صادر شده است.

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - این درس در جلسه چهارصد و سی ام درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲- (۲) . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام).... (کافی، ج ۱، ص ۴۸) همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش اندک، چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه بوده و نسبت به قرآن خیانتگرند، علما از رعایت نکردن غمگین و جاهلان از این که نتوانند روایت را حفظ کنند غمگین هستند، یکی در پی حفظ حیات خود و دیگری در پی هلاکت خویش است، اینجا است که دو گروه رعایت کننده اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند. در صورتی که به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل، هر دو دسته ستایش می شوند. توضیح این که: روایت کردن قرآن در اینجا به معنی تصحیح الفاظ و تجوید و قرائت و از بر کردن آن است و مراد از خیر خواهی هم همین است و مراد از «رعایت» فهمیدن معنا و تفکر و تدبّر در آن و عمل کردن به مقتضای آن است.

حضرت می فرماید: «إِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنَّ رُعَايَاتَهُ قَلِيلٌ» برخی از مردم روی ظاهر قرآن تکیه دارند و ارتباطشان در محدوده قرائت، الفاظ و جهات لفظی آن، مانند تجوید، نصب، رفع و وقف و... می باشد یا یک مقدار بالاتر رفته و حداکثر همت خود را در مسأله حفظ قرآن به کار می بندند.

خلاصه این که، تمام تلاش این گروه در مورد کتاب خداوند همین است (۱)، شبیه آن چه در نقل احادیث هم مطرح است؛ چراکه تمام همت یک راوی و محدث صرفاً بر چگونگی نقل و ضبط الفاظ معصوم (علیه السلام)، به همان کیفیتی است که از منبع و مصدر آن صادر شده است، حفظ آن چیزی است که از مشایخ حدیث به او رسیده، و نقل آن برای شاگردان حدیثی خود است. (۲) چه بسا سطح علمی بسیاری از محدثان به این درجه نیست که کاملاً در معانی روایات دقت کنند، به همین جهت راویان همانند فقهای بزرگ که کاملاً در مفهوم احادیث دقت و تأمل می کنند - نیستند.

حضرت می فرماید: چه بسیارند کسانی که با قرآن چنین برخوردی داشته؛ ولی کسانی که قرآن را از نظر علمی مورد دقت، تفکر و تدبیر قرار داده و از جهت عمل

ص: ۲۲۹

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْقُرَاءُ ثَلَاثَةٌ: قَارِئُ قَرَأَ الْقُرْآنَ لَيْسَ تَدْرِبُ بِهِ الْمُلُوكَ وَ يَسْتَتِطِيلُ بِهِ عَلَى النَّاسِ فَذَاكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئُ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ فَذَاكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئُ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَتَرَ بِهِ تَحْتَ بُرْنُسِهِ فَهُوَ يَعْمَلُ بِمُحْكَمِهِ وَ يُؤْمِنُ بِمُتَشَابِهِهِ وَ يَقِيمُ فَرَائِضَهُ وَ يُحِلُّ حَلَالَهُ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ فَهَذَا مِمَّنْ يُنْقِذُهُ اللَّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ يَشْفَعُ فِيمَنْ شَاءَ. (الخصال، ج ۱، ص ۱۴۲) تلاوت کنندگان قرآن مجید سه گروه اند: گروهی آن را برای تقرّب به درگاه بزرگان و سروری بر مردمان فرا گرفته اند که آنان اهل دوزخ اند و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را حفظ کرده اند؛ اما به داوری های آن کاری ندارند اینان نیز اهل دوزخ اند. گروهی دیگر آن را یاد گرفته اند و در مطالب آن تعقل و تدبر می کنند و به محکّمات آن عمل می کنند و به متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار و از محرّمات آن اجتناب می کنند اینان اهل بهشت اند و شفاعت ایشان درباره هر کس که بخواهند به درگاه خداوند پذیرفته است.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ۸: حَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَوْمَ مِنَى فَقَالَ: نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهِيَا وَ بَلَغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَكَمْ مِنْ حَامِلٍ فَقِهِ غَيْرِ فَقِيهِ - وَ كَمْ مِنْ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. (أمالی المفيد، ص ۱۸۶، المجلس الثالث والعشرون) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سرزمین منی سخنرانی کرد، فرمود: خداوند روی بنده ای را خرم و شاد کند که سخن مرا بشنود و خوب فرا گیرد و به آن کس که نشنیده است برساند، چه بسا کسانی که بار فقه با خود می کشند؛ ولی فقیه نیستند و چه بسا کسانی که فقه را به کسانی انتقال می دهند که از خود حاملان بهتر می فهمند.

و پیاده کردن در زندگی مورد عنایت قرار می دهند، اندکند.

طبق فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) می توان در رابطه با کتاب خداوند - که به عنوان ثقل اکبر میان امت اسلامی باقی است (۱) - ادعا کرد که در بُعد روایتی و مرحله لفظ، قرائت، تجوید و حتی حفظ، دامنه توجّه به قرآن گسترده است؛ اما در مرحله رعایت علمی و عملی متأسفانه راعیان و ناظران قرآن بسیار اندکند! و این یک واقعیت است!

به یاد دارم که استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف در مورد ارتباط با قرآن این مثال را بیان می کردند: اگر پزشک متخصص، مرض فرد بیماری را تشخیص دهد و دارو و درمان او را هم بنویسد؛ ولی بیمار به جای این که به محتوای نسخه عمل کند، برای آن نسخه یک قاب بسیار گران قیمت تهیه کرده و نسخه را داخل آن قاب قرار دهد و در اتاقش نصب کند، عقلاً درباره این بیمار چه نظری دارند؟! به او می گویند: آیا تو برای این به دکتر مراجعه کردی که نسخه اش را قاب کنی و هر روز که چشمت به آن افتاد برایش احترام قائل شوی یا هدف عمل به مضمون آن است؟!!

این برخوردی که امروز با کتاب الله تعالی انجام می گیرد کاملاً مانند برخورد بیماری است که آن گونه با نسخه دکتر برخورد می کند و هیچ عاقلی نمی تواند این را بپذیرد (۲).

ص: ۲۳۰

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. (أمالی الصدوق، ص ۴۱۵، المجلس الرابع والستون) من میان شما دو چیز گران بها را - که کتاب خدای عز و جل و خاندانم باشند - به جا می گذارم آگاه باشید! هر دوی آنها خلیفه بعد از من هستند و از هم جدا نمی شوند تا بر سر حوض نزد من آیند.

۲- (۲). قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ): يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ وَ يَتَفَقَّهُونَ فِيهِ وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَرْجُونَ وَعِيدَهُ وَ يَخَافُونَ وَعِيدَهُ وَ يَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِأَوَامِرِهِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ نَوَاهِيهِ. مَا هُوَ وَ اللَّهُ حَفِظَ آيَاتِهِ وَ دَرَسَ حُرُوفَهُ وَ تَلَاوَهُ سُورِهِ وَ دَرَسَ أَعْشَارِهِ وَ أَحْمَاسِهِ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا تَدَبَّرَ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...) (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۹، ص ۷۸) حضرت صادق (عليه السلام) در تفسیر آیه: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) فرمود: آیات قرآن را تلاوت می کنند و در آن تفکر می کنند و به احکام آن عمل می کنند و به بشارت های آن امیدوارند و از تهدیدهای آن می ترسند و از مثال ها و قصص [پیشینیان در] آن عبرت می گیرند، و اوامر آن را انجام می دهند و خود را از منهیاتش باز می دارند. به خدا قسم! قرآن برای این نیست که آیاتش را حفظ کنند و حروف آن را فراگیرند و سوره های قرآن یا بخشی از آن را بخوانند و حدود آن را ضایع کنند بلکه برای تدبّر در آیات آن و عمل کردن به احکام آن است چنان که حق جل شأنه می فرماید: قرآن مجید کتابی است عظیم الشأن که بر تو نازل کردیم تا امت تو در آیاتش تدبّر و تفکر کنند....

این که در روایت آمده است: »

وَإِنْ رُعَاةٌ قَلِيلٌ « مراد هم از نظر علمی و هم از نظر عملی است؛ بنابراین، ما به عنوان عالمان دین، علاوه بر این که باید با قرآن و کتاب خدای متعال آشنایی کامل داشته باشیم (۱) و روی فهم معانی و معارف آن دقت لازم و کافی را به کار گیریم، (۲) می بایست با قرآن رابطه برقرار کرده، و آن را در صحنه عملی زندگی خود وارد سازیم و در مورد عمل به آن همت لازم را به کار بندیم. (۳)

ص: ۲۳۱

۱- (۱). أَقْبَلَ النَّاسُ عَلَيَّ (علیه السلام) فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْبَتْنَا بِالْفَقِيهِ قَالَ: نَعَمْ أَنْبَتُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ... وَ لَمْ يَدَعِ الْقُرْآنَ رَعِيَةً إِلَى غَيْرِهِ أَلَمْأَ لَمْأَ خَيْرٍ فِي قِرَاءَةٍ لَمْأَ تَدَبَّرُ. (مشکاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) مردم نزد حضرت علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! فقیه را به ما بشناسان، فرمود: بلی، فقیه حقیقی را به شما می شناسانم، فقیه واقعی کسی است که: ... و قرآن را - به خاطر گرایش به غیر قرآن - ترک نمی کند، بدانید که در قرائتی که تدبّر در آن نیست خیری نیست.

۲- (۲). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً. (الكافی، ج ۲، باب فی قراءته. ص ۶۰۹) حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: قرآن مجید سفارشنامه ای است که از سوی خداوند به مردم ابلاغ شده است. پس شایسته است که مسلمان در این نامه سفارشی بنگرد و بیندیشد و هر روزه پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند.

۳- (۳). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. (نهج البلاغه، و من وصيته للحسن و الحسين، ص ۴۲۱) خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل کردن به دستورات قرآن از شما پیشی گیرند. عن أمير المؤمنين (عليه السلام): حَسَبْتُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَ اسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، تلاوة القرآن، ص ۱۱۲) قرآن را نیکو بخوانید و قرائت شما با تأمل و تدبّر باشد و بر این کار مواظبت شود، به درستی که قرآن سودمندترین حدیث و گفتگو است و از آن طلب شفا کنید و به آن عمل کنید که آن شفای سینه ها است. تلاوت یعنی قرائت همراه با طمأنینه به طوری که حروف و کلمات، واضح و شمرده پشت سر هم ادا گردد. این گونه قرائت هم برای شنونده قابل درک است که می تواند در معنای کلام بیندیشد و هم برای قاری که با تدبّر در معانی، قلب خود را صیقلی سازد. این دستور تلاوت - مانند تلاوت ادعیه - به مسلمانان عربی زبان صادر شده است که ضمن تلاوت در معانی دعا و قرآن بهتر تدبّر کنند و قهراً مسلمانان غیر عرب را شامل نمی شود، بلکه مسلمانان غیر عرب باید علاوه بر تلاوت متن آیات قرآن به تلاوت ترجمه های قرآن و ادعیه نیز بپردازند و گرنه لقلقه زبانی بیش نخواهد بود. بدیهی است در مواردی که باید قرآن و دعا در نماز تلاوت شود، متن قرآن و دعا تلاوت می شود نه ترجمه آن. منتها افراد غیر عرب باید پیش از تلاوت با معنای قرآن و ترجمه آن آشنا شوند.

علاوه بر آن، با ملاحظه روایات فقهی، می بینیم که ائمه اطهار: به قرآن کریم استشهاد می کرده اند؛^(۱) بنابراین، غیر از آن دو وظیفه ای که بیان شد، می بایست در مسائل فقهی که آیات قرآن شاهد و دلیل آنها است، از آن آیات استفاده کرد؛ لذا فقها باید در مقام استدلال های فقهی به آیات الاحکام - که جنبه فقهی دارد - تکیه کنند.

جمله دوم حضرت این است: « كَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَعِشٍّ لِلْكِتَابِ ظَاهِرًا ».

در این عبارت، حدیث در مقابل کتاب و قرآن نیست، بلکه حدیث همان حدیث کتاب است؛ یعنی همان تعبیر قبل: «روایه کتاب».

حضرت می فرماید: چه بسیارند افرادی که وقتی مسأله روایت کتاب و ظاهر قرآن مطرح می شود حالت نصیحت، اعتماد و دلسوزی زیادی در آنان احساس می شود و ناصحانه و خیرخواهانه برخورد می کنند؛ اما وقتی مسأله عمل به قرآن مطرح می شود، در کارشان خیانت دیده می شود^(۲) و از مصادیق (تَوْمِنٌ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرٌ

ص: ۲۳۲

۱- (۱). عَيْنُ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسِيحَ يَبْعُضُ الرَّأْسِ وَ بَعْضُ الرَّجُلَيْنِ؟ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَتَّبَعِي أَنْ يُغْسَلَ. ثُمَّ قَالَ: (وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: (وَ امْسِحُوا بِرُؤُوسِكُمْ) فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ: (بِرُؤُوسِكُمْ) أَنَّ الْمَسْحَ يَبْعُضُ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ... ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ. (الكافي، ج ۳، باب مسح الرأس، ص ۲۹) زراره نقل می کند که به حضرت باقر (علیه السلام) گفتم: آیا مرا از راز این مطلب با خبر نمی سازید که از کجا دانسته اید مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پشت پا کفایت می کند؟ حضرت تبسم کردند و فرمودند: جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرموده است و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده است؛ خداوند عز و جل می گوید: «صورت های خود را بشوید». از این عبارت دانستیم که تمام صورت باید شسته شود. بعد از آن فرمود: «دست های خود را تا آرنج بشوید»، ما دانستیم که تمام دست ها تا آرنج باید شسته شود. آن گاه فصل تازه ای گشود و گفت: «و به سرهای خود مسح بکشید». و از آن جا که گفت: «به سرهای خود»، به خاطر همین کلمه «باء»، دانستیم که مسح کردن قسمتی از سر کافی است. و این دو فصل را رسول خدا عملاً در سنت خود تفسیر کرد، ولی مردم تفسیر رسول خدا را تباه کرده و ضایع گذاشتند.

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَ آثَرَ عَلَيْهِ حُبُّ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا اسْتَوْجَبَ سَيِّئَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَتْ فِي الدَّرَجَةِ مَعَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۳، باب ۶۷، ص ۳۲۸) هر کس قرآن را بیاموزد و به آن عمل نکند و دوستی دنیا و آرایش های آن را بر عمل به قرآن ترجیح دهد، شایسته خشم خدای بزرگ خواهد شد و در درجه همسان یهود و نصارا قرار خواهد گرفت که کتاب خدا را پشت سرافکنده و نادیده گرفتند.

بِغَض (۱) هستند و به صورت انتخابی به آیات عمل می کنند.

این روایت ناظر به این است که انسان باید جایگاه و موقعیت هر چیزی را بشناسد و آن را درک کند؛ البته نه این که به ظاهر قرآن توجهی نداشته باشیم، بلکه باید بدانیم هر چیزی جایگاه خاص خود را دارد. جایگاه ظاهر قرآن چیست؟! و جایگاه واقعیت و اهداف آن کجا است؟! و ما در قبال هر کدام از این جایگاهها چه وظیفه ای داریم؟!

متأسفانه ما نسبت به شناخت و تعیین جایگاه هر چیز و واکنش شایسته در برابر آن جایگاه، درست عمل نمی کنیم؛ به عنوان مثال، اگر جوانی را ببینیم که خدای ناکرده در کوچه و خیابان به نامحرم نگاه می کند، این عمل در نظر ما واقعاً زشت و زننده است؛ اما اگر دیدیم کسی از صبح تا غروب صد بار غیبت می کند (۲) اهمیت

ص: ۲۳۳

۱- (۱). به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم. (نساء: آیه ۱۵۰)

۲- (۲). قال الصادق (عليه السلام) الْغِيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَحِيكَ مَا سَرَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَ الْعَجَلَةِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ. (کافی، ج ۲، باب الغيبة، ص ۳۵۶) «غیبت» آن است که درباره برادر مسلمان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته است و اما چیزی که ظاهر است مانند «تندخویی» و «عجله» داخل در غیبت نیست. و «بهتان» آن است که چیزی را بگویی که در برادر مسلمان وجود ندارد. «غیبت» چنان که از اسمش پیدا است آن است که در غیاب کسی سخنی بگویند، البته سخنی که عیبی از عیوب او را فاش کند، خواه این عیب جسمانی باشد یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند آن. بنابراین. اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر این که قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید: آن مرد نابینا یا کوتاه قد یا سیاهرنگ یا کوسه است. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. همه اینها در صورتی است که این صفات واقعاً در آن فرد باشد؛ اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است. از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت کردن می آورند قابل اعتنا نیست؛ مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید: این غیبت نیست، بلکه در او هست! در حالی که اگر آن صفت در او نباشد تهمت است نه غیبت. یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی آن فرد نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

نمی‌دهیم. غیبتی که در تعبیرات قرآنی به اکل میته تشبیه شده است: (أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ)؛ (۱) این در حالی است که آیات تحریم در قرآن زیاد است؛ همانند: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ)؛ (۲) ولی در رابطه با محرّمات کمتر به تشبیه برمی‌خوریم؛ از این رو، وقتی قرآن برای حرامی تشبیه بیان می‌کند علاوه بر کشف حکم حرمت، اهمیت آن قضیه نیز فهمیده می‌شود.

اهمیت بحث غیبت به این خاطر است که غیبت از مؤمن و هتک کردن حیثیت و از بین بردن آبروی او به منزله این است که جزئی از پیکره او قطع و جدا شود. (۳)

ص: ۲۳۴

۱- (۱). آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید. (الحجرات: آیه ۱۲) مفسران نقل کرده‌اند: جمله (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا) درباره دو نفر از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که در مورد سلمان غیبت کردند؛ زیرا او را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاده بودند تا غذایی برای آنان بیاورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلمان را سراغ اسامه بن زید - که مسئول «بیت المال» بود - فرستاد. اسامه گفت: الآن چیزی ندارم، آن دو نفر غیبت «اسامه» را کردند و گفتند: او بخل ورزیده است، و درباره سلمان گفتند: اگر او را سراغ چاه سمیحه [که چاه پر آبی بود] بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بروند و درباره موضوع کار خود تجسس کنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می‌بینم. عرض کردند: ای رسول خدا! ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم. فرمود: آری! گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید. آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد. (تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۳)

۲- (۲). گوشت مردار، خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است. (مائده: آیه ۳)

۳- (۳). غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است. سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز این سرمایه را به خطر بیندازد مانند آن است که جان طرف مقابل را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر خواهد بود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت آن است که سرمایه بزرگ آبروی مومن بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنان را لکه دار نسازد. و این مطلبی است که اسلام آن را بسیار با

مهم آن است که انسان جایگاه هر چیزی را بشناسد و تشخیص دهد. آیا مسأله غیبت مهم تر است یا یک نظر به نامحرم؟! پس چرا گناه نظر به نامحرم این قدر میان ما بزرگ و با اهمیّت است؛ ولی غیبت چنین اهمیتی ندارد؟!

این روایت نیز در حقیقت ناظر به این معنا است و می فرماید: برخی افراد نسبت به نقل و قرائت کتاب خداوند متعال حساسیت خاصی دارند که اگر کسی یک اعراب آن را زیر و رو کند، داد و فریاد می کنند؛ اما وقتی نوبت به عمل به دستورات قرآن در صحنه زندگی می رسد، در تراحم منافع زندگی با عمل به قرآن، از عمل به آن سرباز می زنند و آن را توجیه می کنند و تا آنجا که بتوانند به کتاب خدای متعال خیانت می کنند. مثل رژیم طاغوت که قرآن را با بهترین خط، بهترین چاپ، بهترین تصحیح و جلد چاپ می کرد؛ اما تیشه به ریشه قرآن می زد و می گفت: روح اسلام آن چیزی است که من درک می کنم. اگر طاغوت دو سه سال دیگر مانده بود، یقین داشته باشید که یک رساله عملیه هم می نوشت و می گفت: مردم باید طبق این رساله عمل کنند؛ چرا که من بهتر از روحانیت روح قرآن را درک می کنم.

حضرت در ادامه می فرماید: « فَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُ الرَّعَايَةِ وَالْجُهَّالُ يَحْزَنُهُمْ حِفْظُ الرَّوَايَةِ »؛ آنچه علما را دچار حزن و اندوه می کند آن است که قرآن کمتر رعایت شده و کمتر به آن عمل می شود؛ امّا وقتی به جهّال مراجعه می کنی ترک « حِفْظُ الرَّوَايَةِ » موجب ناراحتی شان شده و می گویند: چرا قرآن را حفظ نیستید؟! چرا زیر و زبر آن را درست و آن گونه که باید باشد نمی دانید؟! چرا با قرائت قرآن آن طوری که نازل شده آشنا نیستند؟! اما نسبت به عمل به قرآن و بی اعتنایی به آن هیچ احساس نگرانی و ناراحتی نمی کنند.

در حقیقت این علما هستند که موقعیت قرآن را درک می کنند. آنان می دانند که این کتاب، کتاب عمل است؛ کتابی است که باید در شئون مختلف زندگی از آن استفاده

کرد؛ کتابی است که در پرتو آن همه گمراهان عالم، داخل وادی نور می شوند. (۱) دشمنان اسلام این مطلب را خوب فهمیده اند؛ به همین دلیل برای مبارزه با اسلام، توجه به ظاهر قرآن را تقویت می کنند و مسلمانان را از توجه به باطن قرآن باز می دارند. آنان با خود می گویند: اگر بخواهیم بر مسلمانان سیطره پیدا کنیم، باید قرآن را از میانشان به حاشیه ببریم، نه این که چاپ آن را متوقف کنیم؛ لذا شما می بینید که تعداد چاپ قرآن واقعاً زیاد است. سعودی، یک میلیون قرآن چاپ می کند و به آذربایجان و شوروی می فرستد؛ ولی در همین زمان، مفتی آنها فتوا می دهد «أَنَّ الشَّيْعَةَ مُرْتَدَّةٌ»؛ جایز نیست کسی از قصاب شیعه گوشت بخرد و ذبیحه آنها حلال نیست، بلکه بالاتر از این، بعضی از فضلاء عربستان سعودی جزوه ای را برای من آورده اند (۲) که در دبیرستانهای آنها تدریس می شد و اسمش را «التوحید» گذاشته بودند. در آن نوشته شده بود: دو جور شرک داریم؛ شرک اکبر و شرک اصغر. شرک اکبر شرکی است که شیعیان به آن مبتلا هستند. که برای علی و اولاد علی: موقعیت خاصی قائل اند و در نتیجه آنها را در ردیف خداوند قرار داده و در مواقع و مواضع خاص و حساس آنها را می خوانند و به درگاهشان التجا و تضرع می کنند. (۳)

ص: ۲۳۷

۱- (۱). (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (مائده، آیه ۱۵ و ۱۶) همانا از جانب خدا برای (هدایت) شما نوری (عظیم) و کتابی آشکار آمد. کتابی که خدا بوسیله آن پیروان خوشنودی خویش را به راههای سلامت هدایت می کند، و آنان را به اذن خود از ظلمت ها به سوی نور خارج ساخته و به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

۲- (۲). عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخْتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخْتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ - إِلَى أَنْ قَالَ -: فَجَعَلَهُ النَّبِيُّ عَلَمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَاءِهِ فَتَرَكَهُمْ النَّاسُ وَهُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ حَتَّى عَانَدُوا مَنْ أَظْهَرَ وِلَايَتَهُ وَوَلَاةَ الْأَمْرِ وَطَلَبَ عُلُومَهُمْ وَذَلِكَ أَنََّّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ... وَ لَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا. (وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۲۰۱)

۳- (۳). فرقه «وهابیت» اظهار می دارند که هر کس، غیر خدا را بخواند، مشرک می شود؛ زیرا خداوند فرموده است: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، بنا بر این کسانی که در حال توسل، اولیای خدا را صدا می زنند، مشرکند! اما این آیه: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص: آیه ۸۸) توضیح می دهد که مشرک، کسی است که غیر خدا را به عنوان خدای دیگر بخواند: «لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و ناگفته پیدا است که شیعیان هیچ مقامی را به عنوان خدا صدا نمی زنند، بلکه به عنوان کسی که نزد خداوند آبرو دارد او را صدا می زنند، آن هم آبرویی که از طرف خداوند به او داده شده است، مانند انبیا و اولیای الهی، نه هر شفیع و آبرومند موهومی؛ زیرا بت پرستان نیز در دنیای خیال خود تصور می کردند که بت ها در درگاه خداوند آبرومند هستند. در این آیه، شرک زدایی با عبارات مختلفی بیان شده است: الف - خدای دیگری را با «اللَّهُ» بخوانید. ب - معبودی جز الله نیست. ج - همه چیز جز او نابود شدنی است. د - حاکمیت، تنها از آن اوست. ه - تنها به سوی او باز می گردید. پادشاه کشور سعودی هر سال روز عید قربان علمای فرقه های اسلامی را میهمان می کند. در یکی از سالها علامه سید شرف الدین جبل عاملی (از علمای برجسته لبنانی) به مهمانی دعوت می شود. علامه همین که وارد جلسه شد، قرآنی را که جلد چرمی داشت به شاه هدیه کرد. شاه آن را گرفت و بوسید. علامه

گفت: تو مشرک هستی! شاه ناراحت شد که چرا چنین تهمت می زنی؟ علامه گفت: چون شما چرمی را بوسیدی که پوست حیوان است و احترام به پوست حیوان شرک است! شاه گفت: من هر پوستی را نمی بوسم، کفش من هم از چرم و پوست حیوان است؛ ولی هرگز آن را نمی بوسم، این قطعه چرم، جلد قرآن قرار گرفته است برای همین آن را بوسیدم. علامه فرمود: ما نیز هر آهنی را نمی بوسیم، آهنی را می بوسیم که صندوق یا ضریح و درب و پنجره قبر پیامبر یا امامان معصوم: باشد. آری! شرک آن است که ما کسی یا چیزی را در برابر خدا علم کنیم و برای او قدرتی مستقل قائل شویم، در حالی که شیعه قدرت اولیای خدا را مستقل نمی داند، بلکه قدرتی وابسته به قدرت الهی می داند و اگر گنبد و بارگاهی می سازد به خاطر آن است که به مردم اعلام کند در این جا مردی از اهل توحید دفن شده است. کسی که در اینجا دفن شده در راه خدا شهید گشته و فدا و فنای توحید شده است. پس گنبد و بارگاه، یعنی مرکزی که زیر آن فریاد توحید بلند است، نه مرکزی در برابر مسجد. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «وجه الله» پیامبر خدا و حجّت های او در زمین هستند که به وسیله آنان به خداوند، دین و معرفت او توجه می شود. در دعای ندبه درباره امام زمان (علیه السلام) می خوانیم: «أین وجه الله الذی یؤتی» و نیز می خوانیم: «أین وجه الذی یتوجه الاولیاء».

البته چیز دیگری هم اضافه کرده بودند که موقعیت ضعیف علمی آنها را مشخص می کرد؛ نوشته بود: یکی از چیزهایی که انسان را به شرک اکبر مبتلا می کند این است که اگر انسان از مرده وحشت کند همین وحشت موجب شرک اکبر است و در نتیجه مال، جان و عرض شیعیان حلال است. (۱)

ص: ۲۳۸

۱- (۱). عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): مَعَاشِرَ النَّاسِ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللَّهُ لَهُوَ مُبَيِّنٌ لَكُمْ نُورًا وَاحِدًا وَ لَا يُوضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْرِعُهُ إِلَيَّ وَ شَائِلُ بَعْضِهِ وَ مُعْلِمُكُمْ أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي.... (روضه الواعظين، ج ۱، مجلس في ذكر الإمامه و إمامه علي ابن أبي طالب و أولاده صلوات الله عليهم أجمعين، ص ۸۸) ای گروه مردم! در مورد قرآن تدبر کنید و آیات محکم آن را خوب بفهمید و هرگز از آیات متشابه پیروی نکنید و به خدا سوگند! هرگز کسی دشواریها و تفسیر آن را برای شما روشن نمی کند جز همین کسی که من دست او را می گیرم و به سوی خود می آورم و بازویش را بر می افرازم و به شما اعلام می کنم که هر کس من مولای اویم این علی مولای او است! یعنی علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است.

خلاصه این که؛ نمی توان با کتابی که از دیدگاه اهل بیت: دارای مقام رفیعی است نا آشنا یا کم آشنا بود. یکی از بحث های خودتان را به قرآن اختصاص بدهید و در شبانه روز یک ساعت مطالعه تفسیر قرآن و یک ساعت هم مباحثه قرآنی داشته باشید؛(۱) و مهم تر از آن دغدغه عمل به این کتاب نورانی را داشته باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۳۹

۱- (۱). قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): أَيُّهَا النَّاسُ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ فَقَدْ دَلَّكُمْ عَلَى الْأَمْرِ الرَّشِيدِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۰، ص ۸۰) ای گروه مردم! در قرآن مجید بسیار تدبّر و تفکر کنید؛ زیرا تنها قرآن است که شما را به راه راست راهنمایی می کند. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكَلِّمِهَا فَتَحَتْ خِزَانَهُ يَبْغِي لِمَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. (کافی، ج ۲، ص ۶۰۹) آیات قرآن گنجینه های علم هستند هر گاه گنجینه ای گشوده شود شایسته است که به آنچه در آن است نظر کنی.

ما بر حسب آیات و روایات متعدّد معتقدیم که خداوند متعال موجود پاکی را برای گرایش بشریت به سوی عدل و داد و رهایی از ظلم و تجاوز، ذخیره کرده است. (۲) آیات، روایات و ادله ای که در این خصوص وارد شده در جای خود محکم و مسلم است و - بحمد الله تعالی - هیچ جای شبهه و تردیدی در آنها نیست؛ همانند:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ). (۳)

و اگر ما دلیلی هم از آیات و روایات نداشتیم، شرایط و خصوصیات زمان ما

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - این درس در جلسه صد و یازدهم خارج فقه (مکاسب محرمه) معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (عليه السلام) ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ. (کافی، ج ۸، ص ۲۶۷) امام باقر (عليه السلام) درباره آیه ۸۱ سوره مبارکه اسراء فرمود: هنگامی که حضرت قائم (عليه السلام) قیام کند دولت باطل از میان می رود. عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام): إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا تُودَى فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۴، ص ۲۲۵) هنگامی که قائم (عليه السلام) قیام کند، زمینی نمی ماند مگر آن که ندای توحید و شهادت لا اله الا الله، محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) از آن زمین برمی خیزد.

۳- (۳) . او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند! (توبه: آیه ۳۳؛ صف: آیه ۹)

اقتضا می کرد که خداوند تبارک و تعالی یک مصلح جهانی و دادگستر مطلق را برای نجات مردم ذخیره و آماده کرده باشد.

به عبارت دیگر، گویی خود این مقطع زمانی که در آن قرار گرفته ایم، این معنا را ثابت می کند.

جهت این مطلب آن است که جهان امروز از نظر علمی و صنعتی پیشرفت قابل توجهی داشته و روز به روز تکامل بیشتری پیدا می کند تا جایی که گاهی انسان از پیدایش یک صنعت و علم جدید متعجب می شود، و نمی تواند آن را باور کند؛ ولی پس از مشاهده آن از نزدیک، چاره ای جز اذعان و تصدیق ندارد.

اما تأسف اینجا است که به موازات پیشرفت و ترقی علوم و صنایع، ظلم و زیاده خواهی در جهان بیشتر می شود و حکومت‌های بزرگ تر و قوی تر نسبت به حکومت‌ها و ملت‌های کوچک تر و ضعیف تر ظلم و تعدی می کنند.

قدرت های بزرگ در پرتو مبارزه با تروریسم به ممالک اسلامی هجوم می برند، آنها را آواره و خانه هایشان را بر سرشان خراب می کنند و جوانان و حتی بچه ها، پیرزنها و پیرمردهایشان را بدون هیچ واژه و هراسی به شهادت می رسانند.

جالب این است که ستمگری های خود را در لباسهای فریبنده و در قالب الفاظی زیبا و پرجاذبه انجام می دهند؛ ولی اگر با دقت به باطن و حقیقت آنها توجه شود، چیزی جز ظلم و زیاده خواهی در کار نیست؛ تا جایی که استکبار جهانی با این که داعیه دار قدرت منحصره روی زمین است؛ ولی نسبت به دیگران تهدیدها، تعدی ها، الفاظ و ادبیاتی به کار می برد که از یک چوپان هم انتظار نمی رود! گویی تابع هیچ منطقی نیستند و اصلاً منطبق به گوش آنها نخورده است که هرچه به ذهنشان می رسد در استضعاف و استثمار ملل ضعیف به کار می برند، و دلیلشان این است که جهان تک قطبی است و آنها تنها قدرت منحصره در زمین هستند. از این رو، می بینید که ملت های کوچک تر را به شیوه های گوناگون تهدید می کنند و حتی وارد عمل شده، در امور داخلی آنها دخالت می کنند. (۱)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيكَ وَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَيَّمِي بِأَسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَمَّا يُظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنْ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ وَ يُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُحَقِّقَهُ.... (بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۲۹، ص ۳۹) فزای از دعای عهد:.... زیرا خود گفته ای و گفته ات راست است. فساد مردم در دریا و خشکی آشکار گشته است. خداوند! ولی خود و فرزند دختر پیامبرت را که هم نام پیامبرت می باشد، ظاهر گردان تا به هر باطلی که می رسد آن را به هم زده و از میان بردارد و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد....

بنابراین، توجه به این جهت ما را به فکر وامی دارد که خداوند باید قدرتی بالاتر از این ابرقدرتها ذخیره کرده باشد تا تمام ملل، زیر چتر این قدرت با عدل و داد او از ظلم و تعدی مصون و محفوظ باشند. (۱) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۴۲

۱- (۱). عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا (عليه السلام): أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَلَكِنِّي لَسَيْتٌ بِالَّذِي أَمَلُوهَا عَيْدًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ يَدَيَّ وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ قَوِيًّا فِي يَدَيْهِ حَتَّى لَوْ مِيدَ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ صِيخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسِيًّا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظَلَمَ. (كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۰) ریان بن صلت می گوید: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ حضرت فرمود: من هم صاحب الامر هستم؛ ولی آن صاحب الامر که زمین را آن چنان که پر از ستم شده است پر از عدالت می کند نیستم و چگونه او باشم؟ من با این ضعف بدنی هرگز نمی توانم صاحب الامر باشم، هر گاه قائم ظهور کند از نظر سن و سال پیر است، ولی از جهت رخسار جوان است. صاحب الامر از نظر قوای بدنی بسیار نیرومند است تا جایی که می تواند با یک حرکت درختی را از ریشه بکند و اگر میان کوه ها فریاد بکشد سنگ های آنها از هم جدا خواهد شد. عصای موسی و خاتم سلیمان همراه او است او چهارمین فرزند من است. خدا تا وقتی که بخواهد او را پشت پرده خود دارد، سپس او را ظاهر می کند تا زمین را آن چنان که پر از جور و ستم شده است پر از عدل و داد کند. قال علی بن موسی الرضا ۸: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَيْدًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ أَمَا مَتَى؟ فَأَخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ (عليه السلام): مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْقَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. (همان) اگر از دنیا یک روز باقی بماند خداوند همان روز را طولانی خواهد کرد تا او ظهور کند و آن را پر از عدالت کند چنانچه پر از ستم شده است و اما این که آن روز چه روزی است؟ این خبر دادن از وقت است. و همانا پدرم از پدرش از پدرانش نقل کرد که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوال شد: قائم از فرزندان کی خروج می کند؟ فرمود: مثل او مثل ساعت قیامت است که خداوند متعال وقت آن را آشکار نمی کند تا شما ناگهان آن را ببینید.

درس سی و پنجم: خیر کثیر؛ «زهرای اطهر (سلام الله علیها)»

درس سی و پنجم (۱) ۱ خیر کثیر؛ «زهرای اطهر (سلام الله علیها)»

سوره مبارکه کوثر - که بر وزن فاعل و به معنای خیر کثیر است - در باره صدیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا (س) نازل شده است.

اگرچه احتمالات زیادی در این باره وجود دارد، ولی آیاتی که ذیل آیه اول آمده است شاهد بر این مطلب است؛ خصوصاً وقتی می فرماید: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)، آن کسی که تو را در معرض شین و بدگویی قرار می دهد و پشت سر تو می گوید: «هَذَا رَجُلٌ ابْتَرٌ» بدان که خودش این چنین است و فرزندی نداشته و اثری از او نخواهد ماند؛ اما ما به تو کوثر عطا کردیم. (۲) پس معلوم می شود که کوثر با (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ) است.

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - این درس در جلسه چهارم و پنجم خارج اصول (قطع) معظم له ایراد گردیده است - (سیری کامل در اصول فقه، چاپ اول، ج ۹، ص ۴۸۳)

۲- (۲) . اعجاز این سوره: این سوره سه پیشگویی بزرگ را در بردارد: - از یک سو اعطای خیر کثیر را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوید می دهد اگرچه «اعطینا» به صورت فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است. و «خیر کثیر» تمام پیروزیها و موفقیتهایی را که بعداً نصیب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد و هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می شود. - از سوی دیگر، خبر می دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون عقبه نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. - از سوی سوم خیر می دهد که دشمنان او ابتر و بی دنباله خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت،

الأَبْتَرُ) مرتبط است و در رابطه با بقای نسل و ذریّه طاهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

همچنان که که (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ) نیز بر همین معنا دلالت می کند، زیرا در مقابل هدیه خداوند متعال که اعطای کوثر است دو تکلیف متوجه شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می شود؛ اولاً: باید به خاطر این عطیه الهی، نیایش و سپاس گزاری داشته باشد و ثانیاً: عبادت عملی به تنهایی کفایت نمی کند؛ بلکه باید گذشت مالی هم داشته باشد.

معمولاً در عبادات یکی از این دو جهت وجود دارد: بعضی از عبادات، منحصر به جنبه مالی است؛ مثل: زکات و خمس و مانند اینها، و برخی از عبادات، مرکب از دو جهت است؛ یعنی هم به عمل و هم به بذل مال نیاز دارد؛ مانند: حج و....

خصوصیت این آیه اقتضا می کند با توجه به این که (إِنَّ شَائِئَكَ) مختص به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و ایشان مورد شئین واقع می شده، «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» هم چیزی در رابطه با شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر آن هدیه الهی باشد که باید هم ستایش و نیایش و هم بذل مال انجام پذیرد.

یکی از احتمالات ضعیفی که درباره «وَانْحَرْ» داده شده این است که در نماز دستش را تا محاذی نحر و بالای سینه و پایین گردنش بالا ببرد که این صرف احتمال است.

ظاهر این آیه روشن است و اینها قرینه می شود بر این که مسأله کوثر درباره شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

نکته قابل توجهی که در این آیه وجود دارد، تعبیر از صدیقه کبری فاطمه زهرا (س) به کوثر است. (۱)

ص: ۲۴۵

۱- (۱). «کوثر» یک معنای جامع و وسیع دارد و آن «خیر کثیر و فراوان» است و مصادیق آن زیاد است؛ ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه روشن ترین مصداق آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا (س)» دانسته اند؛ چرا که با توجه به شأن نزول آیه که در متن بیان شد، استنباط می شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا (س) است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیامبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ کردند، نه تنها امامان معصوم: که جایگاهی ویژه دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها سلام در سراسر جهان پنخس شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیمی بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیده اند. در اینجا به بحث جالبی از فخر رازی برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می گوید: قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خرده می گرفتند؛ از این رو معنای سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، ببینید چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند! در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از بنی امیه که دشمنان اسلام بودند شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند.

کلمات درباره اشخاص خیلی فرق می کند؛ یک وقت دو بقال درباره این که پول زیاد چه مقدار است با هم صحبت می کنند و یک وقت دو تاجر و یک وقت دو میلیارد در این خصوص بحث می کنند و یک وقت یک رئیس جمهور می گوید: این پروژه پول زیادی لازم دارد. این «پول زیادی» که او می گوید، غیر از آن پول زیادی است که آن دو بقال می گویند. مقام هر چه بالاتر رود و عنوانی ممتاز پیدا کند، تعابیر و الفاظ - هر چند یکی باشد - باید متناسب با گوینده معنا شود.

در مورد «عطیه» هم مطلب همین است. عطیه ها هم از لحاظ دهنده و هم از لحاظ گیرنده فرق می کند، چه مقامی و به چه کسی عطیه می کند. گاهی انسان می خواهد چیزی را به یک فقیر هدیه کند و گاه می خواهد به یک شخصیت بارز هدیه بدهد، همچنین این که هدیه دهنده چه کسی است نیز در نوع هدیه اثر خواهد داشت.

خداوندی که می فرماید: (مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ)، (۱) از این عطیه به کوثر تعبیر کرده است که به مراتب از کثیر بالاتر است و این تعبیر مفهوم و محتوای زیادی دارد.

در اینجا عطیه کننده ذات اقدس الهی است که در آن آیه می فرماید: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ)، (۲) طرف مقابل و شخصیتی هم که به او عطیه می شود، اشرف ممکنات و افضل مخلوقات جهان آفرینش، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و خداوند متعال نیز از عطیه به کوثر تعبیر کرده است که به نظر من بالاتر از این

نمی توان چیزی تصوّر کرد.

در دوران صدر اسلام، آینده جهان اسلام و ائمه معصومین: برای مسلمانان درست روشن نبود؛ ولی بحمد الله تعالی برای ما روشن است. ما دیدیم که از این

ص: ۲۴۶

۱- (۱). سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است. (نساء: آیه ۷۷)

۲- (۲). و گنجینه های همه چیز، تنها نزد ما است. (حجر: آیه ۲۱)

کوثر الهی «سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (۱)، امام مجتبی و سالار شهیدان (علیه السلام) که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود: - «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (۲) - به وجود آمدند که زنده کننده دین هستند و سرانجام هم منتقم حقیقی از ذریه همین کوثر و عطیه الهی است. (۳)

ص: ۲۴۷

۱- (۱). قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله): إِنَّ عَلِيًّا وَصِيًّا وَ خَلِيفَتِي وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ابْنَتِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (أمالی الصدوق، ۵۷، المجلس الثالث عشر) علی (علیه السلام) وصی و خلیفه من و فاطمه که بانوی زنان جهانیان است دختر من و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند.

۲- (۲). عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) يَقُولُ: حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ. (بحار، ج ۴۳، باب ۱۲، ص ۲۶۱) حسین از من است و من از حسین ام.

۳- (۳). عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ: أَتَى يَهُودِي النَّبِيَّ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحَدِّثُ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا يَهُودِي! مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ ام مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّبِيِّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَ الْعَصَا وَ فَلَكَ لَهُ الْبَحْرُ وَ أَظْلَهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبِيدِ أَنْ يُزَكِّي نَفْسَهُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ نُوحًا لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ وَ خَافَ الْغُرُقَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنَ الْغُرُقِ فَجَاءَهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا أُلْقِيَ عَصَاهُ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي فَقَالَ اللَّهُ حَبْلٌ جَلَالُهُ: لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى. يَا يَهُودِي! إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَ بِنُبُوتِي مَا نَفَعَهُ إِيْمَانُهُ شَيْئًا وَ لَا نَفَعَتْهُ النَّبُوءَةُ. يَا يَهُودِي! وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِي إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ. (بحار الأنوار، ج ۲۶، باب ۷، ص ۳۱۹) یک یهودی خدمت پیامبر رسید و با دقت به آن حضرت نگاه می کرد، پیامبر فرمود: ای یهودی! چه درخواستی داری؟ عرض کرد: شما بهتری یا موسی بن عمران پیامبری که خدا با او سخن گفت و بر او تورات و عصا فرستاد و دریا را برایش شکافت و با ابر بر سرش سایه انداخت؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوب نیست کسی از خود تعریف کند؛ ولی من می گویم: وقتی آدم دچار خطا شد توبه اش این بود که گفت: خدایا! از تو درخواست می کنم به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی و خداوند او را بخشید. نوح وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید گفت: خدایا! به حق محمد و آل محمد مرا از غرق شدن نجات بخش و خداوند او را نجات داد. ابراهیم هنگامی که در آتش افکنده شد گفت: خدایا! درخواست می کنم به حق محمد و آل محمد مرا از این آتش نجات ببخشی و خدا آن را بر او سرد و سلامت کرد. هنگامی که موسی عصایش را انداخت و در دل ترسید گفت: خدایا! به حق محمد و آل محمد مرا در امان قرار ده و خداوند فرمود: نترس تو برتر و پیروزی، ای یهودی! اگر موسی مرا درک می کرد و به من و نبوتم ایمان نمی آورد، نه ایمانش به او سودی می بخشید و نه نبوت برایش فایده داشت، ای یهودی! از ذریه من مهدی است، هنگامی که ظهور کند عیسی بن مریم برای یاری او می آید و او را امام قرار می دهد و پشت سرش نماز می خواند. عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ: إِنِّي مُخْلَفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي مِنَ الْعِثْرَةِ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ التَّسْبِيعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِئُهُمْ مَهْدِيُهُمْ

وَقَائِمُهُمْ لَمَّا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۷، ص ۱۰۴) از امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال کردند: معنای فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): «انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی» چیست و عترت آن جناب چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین که نهمی ایشان مهدی و قائم آنان است از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وقتی در کنار حوض بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شوند.

از اینجا پی می بریم که چه خیر کثیری - بر اثر عنایت و عطیة الهی - به اسلام و مسلمانان عنایت شده است. هر چند این لطف در آغاز شامل حال پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گردید.

و در این دوران دیدیم که یکی از فرزندان فاطمة زهرا (س) یعنی امام بزرگوار ۱ - که ولادت ایشان مقارن با میلاد پربرکت صدیقۀ طاهره ۳ می باشد - معجزه قرن را به وجود آورد.

ولی متأسفانه ما نمی دانیم امام بزرگوار در احیای اسلام و ایجاد حکومت اسلامی در دنیای پر آشوب فعلی که تمام زر و زورها در اختیار استعمارگران و مخالفان اسلام است چه نقش اساسی را ایفا نمود شاید آیندگان این فضاها را درست تحلیل کنند و به ژرفای آن پی ببرند!

واقعاً وقتی انسان با گوشه هایی از مبارزات این جوانان آشنا می شود اصلاً باورش نمی شود که اینان بودند که آن شجاعتها، فداکاری ها و ایثارگری ها را از خود نشان دادند.

مدتی قبل در یکی از برنامه های تلویزیون در شرح حال برخی از آنان می گفت: بعد از این که به طرف دیگر اروندرود رسیدند با سیم های خاردار مواجه شدند؛ به همین دلیل کسی نمی توانست از این سیمها عبور کند. جوانی پیش قدم شد و خود

را روی سیم خاردار انداخت تا دیگران از روی او عبور کنند!

هنوز هم تصوّر این کار برای من مشکل است که این قدر زجر بکشد تا دیگران

بتوانند از روی او عبور کنند! کجای تاریخ می توان سراغ داشت که کسی برای این که حکومت و انقلاب اسلامی مورد تجاوز و خدشه قرار نگیرد و زحمات امام بزرگوار به نتیجه کامل برسد، چنین زجری را تحمل کند! چه کسی این جوان را به این حالت رسانده است؟! کدام نفسی او را این چنین دگرگون ساخته است؟ و کدام قدرتی این جوان را از مسائل شهوانی و بهترین لذات کنار زن و فرزندش جدا ساخته است که در لحظه خطر، خودش را کاملاً برای مرگ و شهادت - آن هم چنین شهادتی - آماده سازد؟!

برادران من! به اندازه درک و فهم خود از مسائلی که در جریان آنها قرار دارم، بدون تعصب عرض می کنم: ما این درس، بحث، حوزه ها و امثال آن را به برکت همین انقلابی که امام برای این کشور انجام داد، داریم. بحمدالله تعالی مسئولان - به ویژه مقام بزرگوار رهبری - برای تداوم راه امام کاملاً مشغول فعالیت هستند. شما نیز هرگز بی تفاوت نباشید و تلاش امام را فراموش نکنید. تصور نکنید انقلاب یک حادثه ای بود که گذشت؛ چرا که ما هر لحظه از سوی دشمن در مخاطره هستیم. دشمن همیشه در کمین است و برای رسیدن به اهداف شومش انواع و اقسام توطئه ها و تهاجم ها را دارد. انگلیس و آمریکا تصوّر می کردند که مردم، دیگر از انقلاب بریده اند و مشکلی برای ضربه زدن به انقلاب بر سر راهشان وجود ندارد، ولی متوجه شدند روحیه مردم همان روحیه سابق است، جوانها همان جوانها و شجاعتها همان شجاعتها است؛ لذا با کمال شرمندگی عقب نشینی می کنند.

من و شما نباید اجازه دهیم در مجالس و مجتمع های عمومی افرادی علیه انقلاب صحبت کنند، مخصوصاً بعضی از خواص - که حمل بر صحت آن، این است که بگوییم: ناآگاهند -. نگذارید این نغمه ها شیوع پیدا کند که اگر این چنین شد همه چیزمان بر باد خواهد رفت و حوزه ها، حکومت و انقلاب اسلامی متزلزل خواهد شد؛ البته این به آن معنا نیست که هیچ مشکلی در این نظام وجود ندارد؛ به طور قطع مشکلاتی در نظام هست. مگر در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)

همه مشکلات مردم حل شده بود؟! هر حکومتی به خصوص چنین حکومتی که مانند یک نقطه درخشان بر صفحه تمام سیاه زمین می درخشد با بعضی از مشکلات

مواجهه است. پیدا است که همه قدرتها برای از بین بردن آن سعی و تلاش می کنند.

این من و شما مییم که باید در برابر تهاجمات آنها - خصوصاً تهاجم فرهنگی - احساس وظیفه کنیم. این مسئولیت تنها در یک زمان و مخصوص من و شما نیست؛ بلکه به خاطر تهاجم های سنگین و متراکم دشمن، مسئولیت روز به روز سنگین تر و بیشتر می شود تا این اسلام را - که امام بزرگوارمان به دست من و شما داد - با گسترش روزافزون و کیفیت بهتر به نسل آینده برسانیم. ان شاءالله تعالی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۵۰

درس سی و ششم (۱) ۱ مصلحت در بیان احکام

مجموعه احکام اسلام در زمان پیامبر مکرم حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سال به وسیله وحی بر ایشان نازل و تبیین شد (۲). و چنین نبود که به مجرد بعثت آن حضرت همه احکام مطرح و مردم به رعایت آن ملزم شوند.

به عنوان مثال، روزه که در ادیان الهی گذشته نیز بر مردم واجب بوده است، پس از گذشت چند سال از بعثت حضرت، واجب شد.

حتی حرمت شرب خمر پس از مقداری فاصله از بعثت حضرت نازل شد؛ در حالی که بر حسب روایات، در هیچ دینی از ادیان الهی، شرب خمر نه تنها حلال نبوده، بلکه حرام بوده است.

این تدریج و تدرج در ظرف ۲۳ سال در زمان رسالت را چطور تحلیل می کنیم؟

ظاهراً باید این چنین تحلیل کرد که در لوح محفوظ، هم این احکام الهی ثابت و هم آنها به عنوان حکم اسلام مطرح بوده است؛ اما مصالح اقتضا می کرده که اینها به صورت تدریجی مطرح شود.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - این درس در جلسه هفتصد و هشتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ). (بقره: آیه ۱۸۵) خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.

در روز اوّل به همان «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» که مربوط به نفی صلاحیت بت ها برای عبادت و همچنین انحصار این صلاحیت در خداوند تبارک و تعالی است، بسنده شده است و هر زمانی مصلحت اقتضا می کرد که حکمی نازل و اجرا شود، در آن زمان حکم می آمده است. (۱)

ص: ۲۵۲

۱- (۱). رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای تمامی بشر مبعوث بود، بدون این که دینش انحصاری و دعوتش به قوم یا به مکان و زمان معینی اختصاص داشته باشد. دلیل این عمومیت، آیات قرآن مانند این آیه است که می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن او است. (اعراف، آیه ۱۵۸) خدای سبحان به ایشان دستور می دهد برای این که زیر بار سنگین رسالت از پای در نیایند، طریق رفق و مدارا را پیش بگیرد و به تدریج به سوی هدف قدم بر دارد تا هم دعوتش و هم دین خدا که به سوی دعوت می کند بهتر پیش برود و هم مردمی که آنان را دعوت می کند پذیراتر شوند. به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) راه رفق و مدارا و تدریج را در پیش گرفت. برای این حقیقت، در سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرین: مظاهر بسیاری دیده می شود و پروردگارش نیز او را به همین روش دستور داده است. ایشان این دستور را از سه جهت صادر فرموده اند: اول؛ از جهت معارف حقیقی و قوانین تشریع شده: مسأله زدودن عقاید باطل یک ملت و جایگزین کردن عقاید حقه در میان آنان، از دشوارترین کارها است، مخصوصاً وقتی آن عقاید باطل در اخلاق و اعمال آنان ریشه دوانده و عادات و رسوم بر آن عقاید مستقر شده باشد و مردم - نسل در نسل - قرن ها دارای اخلاق، اعمال، عادات و رسوم باشند که همه از عقایدی باطل منشأ گرفته باشد، خصوصاً زمانی که دعوت دین، عمومی باشد و بخواهد در تمامی شئون زندگی آن ملت بروز کند و آنقدر فراگیر باشد که همه حرکات و سکنات ظاهر و باطن، شب و روز، فقیر و غنی افراد جامعه را بدون استثنا فرا گیرد، همچنان که دعوت اسلام چنین است و معلوم است که تصور ایجاد چنین انقلابی در آنان چقدر دهشت آور است! دوم؛ از جهت اعمال: انس و عادت بشر به رفتار خود و نیازش به آن، زیادتر و مقدم بر اعتقادات او است، علاوه بر این که عمل برای او محسوس تر است و چنانچه عقاید و اعمالش رو به روی یکدیگر قرار گیرند، اگر اعمالش با شهوراتش مطابق باشد، عمل را بر عقاید مقدم می دارد؛ مثلاً - فلان زنای لذتبخش را و هر چند با عقایدش سازگار نباشد - مرتکب می شود، به همین جهت است که می بینیم دین اسلام در همان روزهای اول همه عقاید حقه را یک جا پیشنهاد کرد و هیچ ترسی به خود راه نداد؛ ولی قوانین و شرایع مربوط به اعمال را یکجا بیان نکرد، بلکه در طول بیست و سه سال نزول وحی، به تدریج بیان فرمود. دشواری این امر و مشقت آن در اعمال بیشتر از اعتقادات است. به عنوان مثال، تحریم می گساری توسط شارع مقدس اسلام تدریجی بوده است: مردم به خاطر

وقتی زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از فاصل بعثت تا زمان رحلت ایشان (۲۳ سال) ملا-حظه می کنیم، می بینیم چنین نبود که تا حضرت مبعوث شد، مجموع احکام اسلام را به صورت یک قانون مدوّن و لازم الاجرا در همان روز اول برای مسلمانان بیان کرده باشد، حتّی بعضی از احکام در سال آخر مطرح شد؛ مانند حجّ تمتّع که در

ص: ۲۵۴

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَهَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يَحِجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ - (وَأَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالْحِجِّ يَأْتُوكَ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) فَأَمَرَ الْمُؤَدِّينَ أَنْ يُؤَدُّنَا بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَحِجُّ فِي عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَ أَهْلَ الْعَوَالِي وَ الْأَعْرَابِ وَ اجْتَمَعُوا لِحِجِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ يَتَّبِعُونَهُ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئًا فَيَصْنَعُونَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فِي أَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاعْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحِجِّ مُفْرِدًا وَ خَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ الْأَوَّلِ فَصَفَّ لَهُ سِمَاطَانِ فَلَبَّى بِالْحِجِّ مُفْرِدًا وَ سَاقَ الْهَدْيَ سِتًّا وَ سِتِّينَ أَوْ أَرْبَعًا وَ سِتِّينَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَّةَ فِي سَلْخِ أَرْبَعٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ عَادَ إِلَى الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ وَ قَدْ كَانَ اسْتَلَمَهُ فِي أَوَّلِ طَوَافِهِ ثُمَّ قَالَ: (إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شِعَابِ اللَّهِ) فَأَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَنْظُرُونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ شَيْءٌ صَيَّنَّهُ الْمُسْرِكُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: - «إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شِعَابِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» ثُمَّ أَتَى الصَّافَا فَصَبَّ عَدَّ عَلَيْهِ وَ اسْتَقْبَلَ الرُّكْنَ الْيَمَانِي فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ دَعَا مِقْدَارًا مَا يُقْرَأُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ مُتْرَسِّلًا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةَ فَوَقَفَ عَلَيْهَا كَمَا وَقَفَ عَلَى الصَّافَا ثُمَّ انْحَدَرَ وَ عَادَ إِلَى الصَّافَا فَوَقَفَ عَلَيْهَا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةَ حَتَّى فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ وَ هُوَ عَلَى الْمَرْوَةَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا جَبْرَيْلُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْفِهِ يَأْمُرُنِي أَنْ أَمُرَ مَنْ لَمْ يَسُقْ هَدْيًا أَنْ يُحِلَّ وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا أَمَرْتُكُمْ وَ لَكِنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ وَ لَا يَنْبَغِي لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يُحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيَ مَحَلَّهُ قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَنْخُرْجَنَّ حَجَّاجًا وَ رُءُوسِنَا وَ شُعُورُنَا تَقْطُرُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَمَا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهِذَا أَبَدًا. فَقَالَ لَهُ سِرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمِ الْكِنَانِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلِمْنَا دِينَنَا كَأَنَّا خُلِقْنَا الْيَوْمَ فَهَذَا الَّذِي أَمَرْتَنَا بِهِ لِعَامِنَا هَذَا لِمَا يَسْتَقْبَلُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: بَلْ هُوَ لِلْأَبِيدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ قَالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحِجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالَ: وَ قَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ بِمَكَّةَ فَدَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةُ سَيِّدَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ هِيَ قَدْ أَحَلَّتْ فَوْحَ دَرِيحِ طَيْبِيَّةٍ وَ وَحَدَّ عَلَيْهَا ثِيَابًا مَضْبُوعَةً فَقَالَ: مَا هَذَا يَا فَاطِمَةُ؟ فَقَالَتْ: أَمَرْنَا بِهِذَا رَسُولُ اللَّهِ. فَخَرَجَ عَلَيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مُسْتَفْتِيًا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي رَأَيْتُ فَاطِمَةَ قَدْ أَحَلَّتْ وَ عَلَيْهَا ثِيَابٌ مَضْبُوعَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا أَمَرْتُ النَّاسَ بِذَلِكَ فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ! بِمَا أَهَلَّتْ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِهْلَالًا كَإِهْلَالِ النَّبِيِّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: قَرَّ عَلَيَّ إِحْرَامُكَ مِثْلِي وَ أَنْتَ شَرِيكِي فِي هَدْيِي. قَالَ: وَ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَكَّةَ بِالْبَطْحَاءِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ لَمْ يَنْزِلِ الدُّورَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّزْوِيَةِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَغْتَسِلُوا وَ يُهَلُّوا بِالْحِجِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ: (فَاتَّبِعُوا مَلَأَ أَيْبَكُمْ إِبْرَاهِيمَ) فَخَرَجَ النَّبِيُّ وَ أَصْحَابُهُ مُهْلِينَ بِالْحِجِّ حَتَّى أَتَى مِنْى فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصِيرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ الْفَجْرَ ثُمَّ عَدَا وَ النَّاسُ مَعَهُ وَ كَانَتْ قُرَيْشٌ تُفِيضُ مِنَ الْمُرْدَلِفَةِ وَ هِيَ جَمْعٌ وَ يَمْنَعُونَ النَّاسَ أَنْ يُفِيضُوا مِنْهَا فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قُرَيْشٌ تَزْجُوا أَنْ تَكُونَ إِفَاضَتُهُ مِنْ حَيْثُ كَانُوا يُفِيضُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: (ثُمَّ أُفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ

خدا (صلی الله علیه و آله)، دو ماه و اندی بود و حتی خود حضرت به علت این که سوق هدی کرده بودند، حج ایشان به حج تمتع انتقال پیدا نکرد؛ چرا که دستور تمتع برای کسانی بود که سوق هدی نکرده بودند؛ زیرا حضرت در طول عمر خود حتی یک بار هم حج تمتع انجام ندادند؛ ولی به منظور اجرا و پیاده شدن حج تمتع وحی بر ایشان نازل شد و این کار مشروعیت یافت. (۱)

ص: ۲۵۶

۱- (۱). اما حضرت زهرا سلام الله تعالی علیها که در خدمت پدر بودند، چون سوق هدی نکرده بودند، حجشان به حج تمتع تبدیل شد؛ لذا بعد از ورود به مکه و طواف و سعی و تقصیر، برای ایشان حالت احلال و تحلل پیدا شد، به طوری که در روایات فراوان چنین آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن سفر از یمن وارد مکه شد، وقتی بر حضرت زهرا سلام الله علیها وارد شد، ملاحظه کرد حضرت زهرا سلام الله علیها از حالت احرام بیرون آمده، لباس رنگین پوشیده و طیب و عطر استعمال کرده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعجب شده، فرمودند: چه شده است؟ چطور شما از احرام بیرون آمدید؟ ایشان گفتند: جریان از این قرار است که مشروعیت حج تمتع به وسیله جبرئیل نازل شد و من چون جزو کسانی بودم که سوق هدی نکرده بودم، وظیفه شرعی این شد که عمره تمتع را انجام دهم و بعد از عمره تمتع، از احرام بیرون بیایم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند و از ایشان توضیح بیشتری خواستند، حضرت نیز مسأله را بیان کردند. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است.)

در همین حجه الوداع وقتی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) جریان نزول جبرئیل و مسأله مشروعیت حج تمتع و لزوم انتقال به حج تمتع را مطرح کرد، مورد اعتراض بعضی قرار گرفتند: »

فَقَالَ لَهُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَجُلٌ (۱) مِنَ الْقَوْمِ لَنُخْرِجَنَّ حُجَّاجًا وَرُءُوسَيْنَا وَشُعُورُنَا تَقَطَّرُ؛ ما چطور می توانیم این معنا را بپذیریم که در حال حج و عبادت خداوند باشیم، از احرام عمره تمتع بیرون آمده با زنان خودمان مجامعت کنیم و غسل جنابت هم انجام دهیم و قطرات آب غسل جنابت از سر و ریش ما ترشح کند؟! چطور می شود این معنا با عبادت و حج جمع شود؟! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جواب او فرمودند:

«أَمَّا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَدًا»؛ تو هرگز این حکم تمتع را نخواهی پذیرفت.

از این رو، در عصر خلافت خود با کمال صراحت و وقاحت گفت: «متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله (صلی الله علیه و آله) وأنا أحرّمهما وأعاقب عليهما: متعه الحج ومتعه النساء» (۲).

ص: ۲۵۷

۱- (۱). با توجه به آخر روایت و دیگر روایات، ظاهراً منظور خلیفه دوم عمر بن الخطاب است.

۲- (۲). این جمله اشاره به اصول بدعت هایی است که خلیفه های ناحق بعد از رحلت پیامبر در دیانت پدید آوردند و بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیامبر اسلام را دگرگون ساختند، و از آن جمله: تصویب نامه ای از شورای اصحاب بود که عمر در دوران خود آن را مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را به مشورت صحابه می گذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجرا می کرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی می کردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونه مقررات بسیار به وجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شد، مانند حکم به بریدن دست دزد از مچ دست و پا از مفصل پا، با این که پیامبر فقط انگشتان دست را می برید و انگشتان پا را و خود کف دست و قسمت عقب پاها را بجا می گذاشت، و مانند حکم سه طلاق به یک صیغه، و مانند این که فروش ام الولد را منع کرد. اگر چه فرزند او بمیرد، و خودش گفت: من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجرا کرد، و مانند حکم به این که گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب را در محاکم نپذیرند. و دیگر همین اعلامیه عمر است که گفت: دو متعه در زمان پیامبر حلال بودند و من آنها را حرام کردم و بر آنها کیفر می کنم: حج تمتع و متعه زنان. (نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۲ و ۵۲۵؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۶۱؛ علی نقل صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ علی ما حکاه الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲)

حال آیا این مسأله مشروعیتِ حَجِّ تمتع که در حجه الوداع مطرح شد، معنایش این است که در ۲۲ سال قبل، حَجِّ تمتع جزو احکام اسلام نبوده است و یا این که مصلحت اقتضا نمی کرده مشروعیت حَجِّ تمتع بیان گردد و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وحی نازل شود؟!

اینها همه گویای این است که مصالحی در کار بوده که اقتضا می کرده احکام الهی به صورت تدریجی پیاده شود.

شاهد دوم ما بر این مطلب، ظهور و بروز بعضی از روایات و احادیث، هنگام ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء، و تبیین و معرفی یک سری از احکام واقعی اسلام در آن زمان به مردم و مرحله اجرا و پیاده کردن آنها است. (۱) این به آن معنا است که تا پیش از ظهور، جامعه آمادگی درک این مسائل را ندارد و پذیرای پیاده شدن آن نیست؛ ولی زمانی که حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، عقول بشر رشد کرده و حَقانیت حضرت کاملاً روشن است و مردم پذیرای همه احکام اسلام هستند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۵۸

۱- (۱). عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (عليه السلام) دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُثِرَ فَضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ. (الإرشاد، ج ۲، فصل سیره الإمام المهدي (عليه السلام)، ص ۳۸۲) چون قائم آل محمد ظهور کند مردم را به اسلام تازه دعوت می کند و آنها را به آثاری که بر اثر ظلم و بیدادگری از میان رفته و کهنه شده و مردم از آنها بی خبر مانده رهبری می فرماید و قائم را از آن نظر مهدی گفته اند که مردم را به آیینی که مسلمانان از دست داده اند هدایت می کند و او را به آن جهت قائم خوانده اند که برای ابراز حق و ظهور آن قیام می کند. رَوَى أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (عليه السلام) جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فِي بُدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ. (همان) چون قائم آل محمد ظهور کند دستور تازه می آورد چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آغاز اسلام، دستور تازه آورد.

طرح مسأله وهابیت و نقد آن اهمیت و ضرورت بسیار زیادی دارد (۲) و شاید بتوان

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - این درس در جلسه سیصد و بیست و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲). برای شناخت وهابیت و آگاهی از خطرات آنها نسبت به دین اسلام، باید این مسلک انحرافی را از زوایای مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار داد، از جمله: نحوه پیدایش و به وجود آمدن این فرقه و طرز تفکر آنها نسبت به دین و اولیای الهی و شعائر اسلامی و عملکرد آنها در حوزه اجتماع و سیاست و... الف - مسلک وهابیت، منسوب به محمد بن عبدالوهاب نجدی است و علت این که آن را به خود شیخ محمد نسبت نداده اند و نگفته اند «محمدیه» به این جهت بوده است که مبدا پیروان این مذهب، نوعی شرکت در نام پیامبر پیدا کنند. محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عینه» چشم به جهان گشود. از کودکی به کتاب های تفسیر، حدیث و عقاید، علاقه داشت و از همان دوران جوانی، اعمال مذهبی مردم «به خدا» را زشت می شمرد، وی به مدینه رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر را ناپسند شمرد. محمد بن عبدالوهاب، بعد از مرگ پدر، افکار و عقاید خود را - که قبلاً از سوی ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم پی ریزی شده بود - اظهار کرده و به تبلیغ و ترویج و رسمیت دادن آن همت گماشت. ب - وهابیان معتقدند: هیچ انسانی، نه موحد است و نه مسلمان؛ مگر این که اموری را ترک کند. این امور عبارت است از: - به وسیله هیچ یک از اولیای خدا و رسولان به خدا توسل نجوید و در صورت توسل در راه شرک گام نهاده و مشرک است. - زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا نزدیک نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارند و در آن جا دعا نخوانند و نماز نگرارند و ساختمان و مسجد روی قبر نسازند. - از پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب شفاعت نکنند. - زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه برای آنان، شرک است. - وهابیان بر این باورند که مسلمانان، در گذر روزگار از آیین اسلام منحرف شده اند. ۶. هر گونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است. این منطق خشک و بی پایه، در تقابل با منطق وحی قرار دارد؛ چرا که قرآن در موارد یاد شده نظراتی صریح و مخالف وهابیت دارد: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان [یعنی اهل بیت] نمی خواهم. (شوری: آیه ۲۳) یکی از مصادیق ابراز علاقه به خاندان رسالت و اهل بیت و ذوی القربی، قبرهای آنان و تعمیر قبرهای ایشان است. این راه و رسم در میان ملت های جهان وجود دارد و یک نوع سنت عرفی به حساب می آید. - (فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رُبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسَاجِدًا)؛ گفتند: ساختمانی روی [جایگاه] آنان بنا کنید [تا از دیده ها پنهان بمانند] البته پروردگارشان به آنان داناتر است. - ولی آنان که بر کارشان [نسبت به اصحاب کهف] پیروز شدند، گفتند: به یقین مسجدی روی [جایگاه] آنان بنا خواهیم کرد. (کهف: آیه ۲۱) هنگامی که وضع اصحاب کهف بر مردم آن زمان روشن شد و مردم به دهانه غار آمدند، درباره مدفن آنان دو نظر ابراز داشتند. آیه شریفه متذکر آن می شود و انتقاد یا لحن اعتراضی نسبت به نظر آنان ندارد. با توجه به آیه شریفه، هرگز نمی توان تعمیر قبور اولیای الهی و صالحان را عملی حرام یا حتی مکروه قلمداد کرد، بلکه آیه شریفه، به نوعی تشویق می کند که برای بزرگداشت اولیا و

صالحان و حفظ قبرهای آنان، باید کوشید. - (وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ)؛ برای گناه خود و مؤمن و مؤمنان استغفار کن. (محمد، آیه ۱۹) - (صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ)؛ بر آنان دعا کن زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است. (توبه، آیه ۱۰۳) - (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، به یقین خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند. (نساء، آیه ۶۴) این آیات بیانگر این است که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد، کاملاً مؤثر و مفید است و موضوع شفاعت پیامبر و دعای آن حضرت، نه تنها در آیات صریح، بلکه در احادیث عامه و خاصه و سیره صحابه نیز مشهود است. (ج) وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی هستند و مدعی اند که یا باید به آیین وهابیت درآیند یا جزیه دهند. آنان مخالف خود را متهم به کفر و شرک می کنند و اموال، نفوس و ناموس آنان را حلال می دانند. خلاصه این که، آیات قرآنی وارده درباره شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می کنند و این بزرگ ترین ضربه به پیکر جامعه اسلامی و مسلمانان است. با این تفکر بسته و خشک وهابیت بود که وقتی سعودی ها در سال ۱۳۴۴ هجری قمری بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط یافتند، مشاهد متبرکه بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر را در هم شکسته و از بین بردند. برای اطلاع از نحوه عملکرد و کارهایی که وهابیت در حوزه اجتماع و سیاست انجام داده اند و نگرش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، باید به کتاب های تاریخی مراجعه کرد. چهره خشن و متعصب وهابیت، در عرصه سیاست، حکومت و مردم داری، همان بود که طالبان در عمر موقت سیاسی خود در کشور افغانستان به منصف ظهور نشانند. خون مردم مسلمان را بی محابا به زمین ریختند. عرض و ناموس مسلمانان را هتک کردند و از اسلام یک چهره زشت، خشن و عقب مانده برای جهانیان ترسیم کردند. بنابراین وهابیت، هم در نحوه پیدایش و انعقاد تفکر، مبعوض علمای فرقه های مختلف مسلمانان بوده است و هم در نگرش نسبت به مسائل دینی مورد رد عالمان قرار گرفته است. حتی اولین کتابی که در رد وهابیت نگاشته شده (الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه) توسط برادر محمد بن الوهاب (سلیمان بن عبدالوهاب) نوشته شده است. این فرقه در عرصه سیاست نیز جاده صاف کن دشمنان دین و اسلام بوده اند؛ این آیین و مسلک، ساخته و پرداخته انگلیسی ها است و چه ضربه و ضرری محکم تر و بیش از این بر اسلام و مسلمانان می توان تصور کرد. چند عامل را می توان در ارتباط با گسترش این فرقه نام برد: - تشدید فعالیت های تبلیغاتی و فرهنگی وهابیت در داخل ایران و حوزه های مسلمان نشین خارجی (نظیر حوزه قفقاز، بالکان و سایر کشورهای مجاور ایران) که آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی ایران در آنها مشاهده می شود، وهابیت به عنوان جریانی انحرافی در جهان اسلام و وابسته به استعمارگران، وظیفه جلوگیری از تداوم و گسترش جریان اسلام گرایی اصیل را که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سطح جهانی در حال پیشرفت است بر عهده داشته و از این رو تخریب و ایجاد تزلزل در مبانی فکری و اعتقادی شیعیان به عنوان محور اصلی این جریان را دنبال می کند؛ از این رو، در سالهای اخیر در جهت همسویی با تهاجم فرهنگی و نظامی آمریکا علیه کشورهای اسلامی و به خصوص ایران، فعالیت های تبلیغی خود را در ایران توسعه بخشیده است؛ البته در مقابل این تهاجم، حوزه های علمیه و نظام اسلامی، اقدامات و تدابیر امنیتی و فرهنگی مناسبی را - هر چند ناکافی - به کار گرفته اند. - وهابیت به دلیل افکار اعتقادی خاصی که در باب شفاعت، توسل، شرک و مانند آن دارد در تعارض کامل با مذهب شیعه است؛ هر چند اکثریت فرقه های اهل سنت با تفکرات این گروه مخالفند؛ از این رو، گروه یاد شده همواره در تلاش است تا با تبلیغات سازمان یافته (اعم از کتاب، مقاله، سخنرانی و مانند آن) شیعه را بیشتر بکوبد. - خطر بزرگ تر این گروه، روش های دور از منطق اسلامی است که در برخورد با دنیا پیش گرفته است؛ از جمله، ظهور گروه طالبان و القاعده (به

رهبری ملاحمر و اسامه بن لادن) - که سبب بهانه جویی غربی ها شد - که مسلمانان را به تروریسم و خشونت و مخالف تمدن معرفی کنند تا جایی که دست قدرت های استعماری غرب به خصوص آمریکا را در منطقه باز گذاشته و زمینه دخالت های نظامی و سیاسی آنان در کشورهای اسلامی را فراهم ساخته است؛ افغانستان و عراق دو نمونه بارز این دخالت ها به شمار می آیند.

گفت که در این زمینه مسامحه شده یا مقدماتش فراهم نبوده است.

به یاد دارم که چند ماه قبل از ارتحال حضرت امام ۱ برای ارائه گزارش مسائل حوزه علمیه خدمت ایشان رسیدم. ایشان، که همیشه پنجاه سال آینده را قبل از دیگران می دید، در آن موقع فرمودند: خوب است بلکه لازم است که مسأله وهابیت و نقد افکار و جواب های شافی و کافی به شبهات آنها در حوزه مطرح و تدریس شود و طلبه ها در جریان مسائل آن قرار بگیرند. (۱) با قطع نظر از اخباری که از کشورهای مختلف اسلامی خصوصاً از پاکستان - که آینده بسیار خطرناکی دارد - می رسد که متأسفانه نه تنها میان روحانیت اهل تسنن بلکه میان روحانیت شیعه نیز دو گروه به نام وهابی و غیروهبابی ایجاد شده است؛ در حالی که نفس عنوان وهابی برای یک روحانی شیعه شرم آور است. (۲)

ص: ۲۶۲

۱- (۱). زمانی که ما در شورای مدیریت بودیم احساس کردیم برای دوستان و طلباب در سطح عموم و طلباب خارجی به طور خاص باید برنامه فشرده ای برای آشنایی با مسائل و شبهات وهابیت و جواب آنها - مخصوصاً با آن تأکید امام بزرگوار - در دوازده سیزده جلسه داشته باشیم؛ لذا از برادر و دوست عزیزمان آیت الله سبحانی تبریزی، که به نظر ما بیشتر از دیگران در این رابطه مطالعه، تحقیق، مقاله و کتاب داشته و هم در دوره های متعدّد در جاهای مختلف این بحث را مطرح کرده اند، تقاضا کردیم که بحثی را پیرامون این موضوع داشته باشند، ایشان هم پذیرفتند و بحث را شروع کردند. (این حاشیه از متن فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است.)

۲- (۲). سؤال: آیا وهابیت ارتباطی با شیعه و سنی دارد؟ سیر تشکیل آن چیست؟ پاسخ: فرقه وهابیت ربطی به تشیع ندارد، حتی علمای اهل تسنن نیز این فرقه را قبول ندارند و حتی در رد آن از طرف دانشمندان سنی و شیعی رساله های متعددی نگاشته شده است. وهابی گری بر اساس سلفی گری استوار است که با هر نوع تجدد و دگرگونی حتی در زندگی مخالف است و علاوه بر آن این مکتب جعلی را محمد بن عبدالوهاب به وجود نیاورده است بلکه این تفکر در قرن هشتم توسط احمد بن تیمیه پایه گذاری و توسط او و شاگردش ابن قیم جوزی تقویت گردیده است. و مخالفت هایی که از سوی فرقه های مختلف مسلمانان - خصوصاً نقدها و ردیه هایی که دانشمندان اهل سنت بر آن کردند - موجب شد که این مکتب مطرود و منزوی شود تا این که در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب حنبلی، این فرقه دوباره جان گرفت و از حالت انزوا بیرون آمد؛ اما این بار با زور و قدرت شمشیر محمد بن سعود (جد آل سعود) همراه گشت.

یکی از دوستان اهل علم که اخیراً به کشور آذربایجان رفته بود نقل می کرد که در بخشی به نام قره باغ در کشوری که تازه می خواهد از زیر بار کمونیست خارج می شود، حوزه علمیه ای از شیعه با امکانات بسیار ضعیف، در حدود سیصد طلبه دارد؛ اما در مقابل این مدرسه در همانجا حوزه ای از وهابیت - با حدود ده هزار طلبه - دایر است.

بینید وهابیت چقدر توانسته در آنجا نقش پیدا کند، البته درست است که ما فاقد آن امکانات و پولهای گزافی که آنها صرف تبلیغ این مکتب سرتاپا سیاسی و استعمارگرانه می کنند، هستیم؛ اما نباید از لحاظ امکانات علمی و تبلیغی و مبارزه علمی و تبلیغی محرومیت داشته باشیم.

این خطر بزرگی است که اینها در بسیاری از مرزهای ما - در سیستان و بلوچستان، در استان هرمزگان و بخشی از اطراف گرگان و گنبد - رسماً مشغول تبلیغات سوء هستند و امکانات عجیب و غریبی هم در اختیار مبلغان خود قرار داده اند. (۱)

ص: ۲۶۳

۱- (۱). سؤال: چرا عقاید وهابیت در جامعه ما به راحتی گسترش می یابد و هیچ مسئول یا ارگانی برای جلوگیری از پیشرفت آن اقدام نمی کند؟ پاسخ: چند عامل را می توان در ارتباط با این موضوع نام برد: - متأسفانه علی رغم اقدامات فوق، آن گونه که شایسته است به این مسأله توجه جدی - به ویژه از سوی دستگاه های فرهنگی کشور نشده است و علاوه بر ناهماهنگی هایی که میان این مراکز با حوزه های علمیه مشاهده می شود به رواج اختلافات جناحی و حزبی و سیاسی شدن مسائل و غفلت از مسائل اساسی، فضای مساعدی را برای سوء استفاده دشمنان فراهم ساخته است. - وجود مشکلات و معضلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - به ویژه در مناطق اهل تسنن - باعث بهره برداری وهابیت و ترویج عقاید موهوم خود با استفاده از امکانات مالی فراوان شده است. مسلماً هرگونه برخورد در جهت مقابله با این جریان باید ضمن توجه اساسی به زمینه های فوق و کوشش دولت در بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه همراه باشد، باید اولویت را به راهکارهای فکری و فرهنگی داد و با تقویت مبانی فکری و اعتقادی جوانان شیعه، آنان را در برابر شبهات فکری و عقیدتی وهابیت، واکسینه کرد. البته دستگاه های امنیتی و انتظامی نیز می توانند با زیر نظر داشتن کلیه تحرکات وهابیت و جلوگیری از اقدامات مرموز آنان، به انجام هر چه بهتر وظایف خود همت بگمارند.

امیدوارم خداوند تبارک و تعالی همه ما را در راه تبلیغ و ترویج دین، مورد تأیید و توفیق خود قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۶۴

درس سی و هشتم: درس اخلاق در حوزه

درس سی و هشتم (۱) ۱ درس اخلاق در حوزه

مناسب است که روزهای چهارشنبه همه اساتید بزرگوار، یک آیه، روایت یا مطلبی اخلاقی را بیان کنند و این به صورت یک سنت جاریه، در درسها مطرح شود - ان شاء الله تعالی -.

البته، آقایان طلاب هم از بعضی اساتید بزرگوار که شاید توجهی ندارند تقاضا کنند که در هفته - هر چند و لو یک ربع ساعت - دربار مسائل اخلاقی صحبت بفرمایند. و این از سفارشهای امام بزرگوار ۱ است. هرگاه ما در رابطه با امور حوزه خدمت ایشان شرفیاب می شدیم و گزارشاتی را عرض می کردیم، از ایشان می خواستیم که رهنمودی داشته باشند. شاید اگر هم اوقات این چنین نبود، غالباً ایشان در رابطه با مسائل اخلاق در حوزه، خیلی تأکید داشتند حتی با این که در رابطه با هیچ درسی، استاد تعیین نمی کردند گاهی به بعضی از اساتید هم اشاره می فرمودند که خوب است فلان شخص در حوزه، درس اخلاق داشته باشد. این تأکیدها از اهتمام ایشان به این امر خبر می دهد.

یکبار که خدمت رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می فرمودند: ما در مشهد در

ص: ۲۶۵

۱- (۱) - این درس در جلسه صد و شصت و هفتم ایراد گردیده است -

درس مرحوم آیه الله آقای میلانی (ره) تعالی شرکت می کردیم، ایشان هر شب کتاب «تحف العقول» را سر درس می آوردند و اول یک روایتی را می خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می کردند، اگر به توضیح احتیاج داشت، مقداری درباره آن روایت توضیح می دادند، بعد هم وارد درس اصلی می شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می کند اخلاق است. البته نه به آن معنای عرفی خاص که عبارت است از خوش رویی و خوش برخورد با مردم که البته این خود یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضائل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجه اصلی همت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد.

اگر خدای ناکرده مسائل مادی، زرق و برق دنیا، مسائل انحرافی و کارهای غیر مشروع در جامعه و روحانیت ما شیوع پیدا کند و ما آن حیثیت اصلی را از دست بدهیم آن روز، روزی است که روحانیت سیر نزولی خود را طی خواهد کرد.

برادران! من نمی گویم خود، عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این امور اعتقاد دارم. دعا کنید من هم مثل شما، همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگذار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم. امیدوارم خداوند روح پر فتوح امام بزرگوار (ره) تعالی را با اجداد گرامش محشور بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

هنگامی که ما تازه طلبه شده بودیم، امام بزرگوار ۱ در روزهای جمعه، یک ساعت مانده به غروب در مدرس فیضیه - شبستان زیر کتابخانه - سالها درس اخلاق می فرمودند و علاوه بر طلاب و فضلا، عده ای از بازاریهای آگاه، متدین و علاقه مند هم در درس ایشان شرکت می کردند. و عجیب این است که، می بینیم کسانی که در درس اخلاق امام حاضر بودند، هنوز از یک حالت خاصی برخوردارند (۲) همان تربیت ها و جلسات چند ساله، اینها را برای همیشه تربیت کرده است.

در زمان زعامت مرحوم آیت الله آقای بروجردی (قدس) مدتی هم مرحوم آیت الله میرزا علی آقای شیرازی (قدس) - که ساکن اصفهان بودند و به مسائل دنیوی بی اعتنا بوده و توجه کامل به مسائل اخروی داشتند و شهید مطهری (ره) تعالی در بعضی از کتابهایشان از شخصیت این مرد بزرگ تجلیل زیادی می کنند (۳) - به قم تشریف

ص: ۲۶۷

-
- ۱- (۱) - این درس در جلسه سیصد و هشتاد و چهارم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
 - ۲- (۲) . عَنْ أَبِي عَبِيدَ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ نُحْيِ السُّ؟ قَالَ مَنْ يُدَكِّرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَيْتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرْعِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ. (كافي، ج ۱، باب مجالسة العلماء وصحبتهم، ص ۳۹) حوارین به عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفتند: یا روح الله! با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خداوند اندازد و سخنش دانش شما را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.
 - ۳- (۳) . سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۴.

آوردند، ما کم و بیش در جلسات ایشان حضور پیدا می کردیم و انصافاً یک حال خوبی برای ما به وجود می آمد. ولی متأسفانه مدت آن کوتاه بود و در حقیقت حوزه علمیه قم نتوانست - آن گونه که شاید و باید - از ایشان استفاده کند و ایشان هم نتوانستند در قم سکونت داشته باشند.

تربیت، این چنین محقق می شد نه با صرف گفتن یکسری اصطلاحات و...، بلکه به معنای واقعی تربیت بود. به هر حال مُدرّس اخلاق غیر از استاد فقه، اصول، فلسفه و سایر علوم است. باید در او ویژگیهایی باشد و واقعاً خودش به تربیت اخلاقی تربیت شده باشد.

آنچه مهم می باشد این است که برای تربیت چنین افرادی برای آیند حوزه چه راهی را باید انتخاب کرد و چگونه می توان به این هدف رسید؟ برای تربیت استاد در موارد دیگر، راه خیلی آسان و معمولی است و خود طلاب نوعاً این راه را با ذوق و شوق طی می کنند و بحمدالله تعالی بسیاری هم موفق می شوند؛ اما در رابطه با اخلاق، اتخاذ یک نظر و پیشنهاد برای تربیت تعدادی مربی اخلاق در جهت استفاده و بهر کامل حوزه در آینده، بسیار مشکل است.

هم اکنون بعضی از بزرگان هستند که امام بزرگوار هم به بعضی از آنها اشاره کرده اند و می فرمودند: از ایشان استفاد اخلاقی کنید، اما ایشان یا به علت کهولت سن یا دلایل دیگر، معمولاً در اختیار حوزه و طلبه ها نیستند و کمتر از وجودشان استفاده می شود. بالاخره هم جهات اخلاقی برای طلبه ها و هم تربیت مربی اخلاق برای آیند حوزه، یکی از مشکلات بزرگی است که ما با آن روبرو هستیم و راه قابل توجهی هم برای آن پیدا نکرده ایم.

اما از باب این که گاهی اوامر اضطراریه هم به جای اوامر اختیاریه مطرح می شود، من و امثال من هم می آییم و مباحثی را به عنوان اخلاق مطرح می کنیم، بالاخره اهمیت معارف اخلاقی بسیار مهم است - به ویژه برای روحانیت - چراکه روحانیت، با عمل و اخلاق، با کیفیت معاشرت و برخوردش و با اجتناب از معاصی، بیشتر از بیانش می تواند در جامعه نفوذ کند.

عمل یک روحانی در صورتی که فریبکاری نباشد بکله واقعی و خالی از نقایص اخلاقی باشد، جاذبه زیادی داشته و نقش بسزایی دارد و من در مواردی - از جمله

در بعضی از مسافرتها - امتحان کرده ام. البته می خواهم این را به عنوان مثال عرض کنم نه این که این جاذبه در من وجود دارد:

اوایل ماه شعبان به بندر لنگه تبعید شدم، صاحب آن حسینیه ای که در آن سکونت داشتم، کسی را از مشهد دعوت کرده بود تا در ماه رمضان منبر برود. آن آقا شب اول یا یک شب قبل از اول ماه رمضان، وارد شد. جوانی نسبتاً فاضل بود و بعد که منبرش را دیدم، منبرش هم بسیار جالب و خوب بود. ایشان هم در آن حسینیه با ما ساکن شد، هیچ گونه آشنایی قبلی با هم نداشتیم، من او را قطعاً ندیده بودم، او هم اگر مرا دیده بود از نزدیک با من صحبتی نکرده بود. ماه رمضان شروع شد و با هم آنجا بودیم و بالاخره با هم مأنوس شده بودیم. دهه دوم ماه رمضان پیش آمد، این بیچاره مجبور بود به علت گرمی زیاد هوا، روزی چند نوبت در آب سرد حوضی که در آن حسینیه بود، برود، و آب آنجا هم از آب دریا و پراز نمک و... بود، بالاخره به گوش درد عجیبی مبتلا شد، به طوری که از شدت ناراحتی فریاد می زد، او را به بیمارستانی که آنجا بود بردیم، دستوری به او دادند، آمد و این دستور را عمل کرد و یکی دو روزه حالش بهتر شد، ولی مجدداً به گوش درد شدیدتری مبتلا شد، به طوری که من بر حال او متأثر می شدم. تقریباً اواخر دهه دوم بود، به او گفتم: فلانی! من اگر جای تو بودم دیگر اینجا نمی ماندم، ما تبعیدی هستیم و مجبوریم؛ اما تو با این شرایط، مجبور نیستی اینجا باشی، او هم تأملی کرد. به ذهنم خطور کرد که نکند ایشان به علت مسائل مالی حاضر نیست برگردد، از این رو، به او گفتم: اگر شما روی این جهت فکر می کنید، من حاضرم با صاحب مجلس صحبت کنم و از او بخواهم تمام آن پولی را که بنا است در یک ماه به شما بدهد، همین حالا بدهد، شما هم پول را بگیر و برو و به معالجه خودت پرداز. خب دیگر حرفی از این روشن تر و بالاتر نبود. ایشان گفت: خیر، بحث پول نیست، گفتم: پس چیست؟ گفت: مسأله این است که من حساب کردم اگر ده روز دیگر پیش شما بمانم بهتر از این است که الآن بروم. این اخلاق خوش و قدرت جذب یک روحانی است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهارم: اخلاق در خانواده

درس چهارم (۱) اخلاق در خانواده

اخلاق و رفتار نسبت به خانواده، بسیار حساس و مهم است. انسان باید در طرز سلوک با خانواده مراقبت زیادی داشته باشد. (۲) طلبه باید از وقت خودش حداکثر استفاده را ببرد و حتی یک لحظه از فرصت‌ها را تلف نکند و جداً به خودش اجازه ندهد که حتی یک لحظه بیکار بماند؛ ولی گردش و تفریح، حق خانواده است و جزو برنامه‌هایی است که در جای خودش ضرورت دارد.

من و شما در این رابطه با افراد عادی تفاوت زیادی داریم. اخلاق شما در خانواده باعث می‌شود آنان فکر کنند که هم طلبه‌ها از جهت اخلاق چنین‌اند و با زن و بچ خود این‌گونه رفتار می‌کنند.

من و شما که عهده‌دار حفظ اعتقادات مذهبی جامعه هستیم، قبل از جامعه باید عقاید زن و بچه خودمان را در رابطه با اسلام و روحانیت حفظ کنیم؛ به طوری که

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم و درس خارج اصول معظم له و درس دویستم سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۱۸۹ بیان شده است -

۲- (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَلْقَاهُ بِزَوْجَتِهِ. (نوادر راوندی، ص ۱۲) هر کس می‌خواهد خداوند را در حالی ملاقات کند که پاکیزه و پاک از گناه باشد، باید که با همسر خویش به ملاقات خدا برود.

همسر یک اهل علم بفهمد که چه مزیتی دارد، یعنی ببیند طرز سلوک شوهرش با اهل خانواده - به عنوان این که یک روحانی است - با دیگران فرق دارد نه این که طوری با آنان رفتار کنیم که مردم عوام با همسرانشان برخورد می کنند.

اخلاق و رفتار من و شما باید به تمام معنا اسلامی بوده به طوری که جامعه از ما انتظار دارد و همین سبب می شود که فرزندانمان راه ما را ادامه دهند.

از این رو، باید توجه داشته باشیم که همگام به تحصیل علم - هر مقدار هم که به علم علاقه داریم - باید حقوق خانواده، حق تربیت فرزند را - که عمده اش همان تربیت عملی و کیفیت رفتار پدر در رابطه با فرزند است رعایت کنیم. پس از آن، تربیتهای قوی در کنار تربیتهای عملی، می تواند مؤثر باشد. بزرگان ما در این رابطه بهترین اسوه و الگو هستند.

متأسفانه بسیار زیاد دیده می شود که از چند پسر فلان اهل علم حتی یکی هم حاضر نیست رشته پدر را دنبال کند و اصلاً علاقه مند نیست! که در اکثر موارد باید اشکال را در پدر دید، اگر پدر به عنوان یک روحانی جاذبه داشت، لااقل یکی دوفرد از فرزندانش علاقه مند می شدند (۱). اینها مسائل جزئی نیست، جای تأسف است.

من ولادتم در قم بوده و والده مکرمه ما هم قمی است، از این رو نسبت به مسائل قم با اطلاع هستم. در همین قم بیوتات بسیار مهمی از علما وجود داشته که الان حتی یک روحانی در تمام فامیلشان وجود ندارد. در حالی که شاید سی سال قبل، سی یا چهل نفرشان اهل علم بودند. اگر ما این موضوع را ریشه یابی کنیم می بینیم مقداری از مسئولیت متوجه پدران بوده است؛ چون جاذبه نداشتند و نتوانستند بچه ها و اقوامشان را جذب کنند.

همین اواخر شنیدم که امام بزرگوار تا همان روزهای آخر حاضر نبود بدون

ص: ۲۷۱

۱- (۱). جاذبه و روش صحیح مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی موجب شد که خلف صالحی را برای اسلام، عالم تشیع و حوزه های علمیه به یادگار بگذارند. حضرت آیت الله استاد محمد جواد فاضل لنکرانی یکی از اساتید مبرز خارج حوزه علمیه قم می باشند و درس باشکوهی داشته و آثار و برکاتی که از والد معظمشان باقی مانده است مانند مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام را با همان کیفیت ادامه می دهند.

همسرش حتی یک مرتبه غذا بخورد. ببینید این کار چقدر می تواند در روح یک همسر اثر داشته باشد. (۱) حال؛ اگر زوج جوان باشند، شاید همان حضور سر سفره باعث التذاذ است، اما در آن سنین که دیگر این حرفها مطرح نیست، این رفتار از روی عواطف انسانی و رعایت حق او است.

کسی که مقامش به جایی رسیده بود که دنیا آن هم دنیای ابر قدرت، او را به عظمت، لیاقت، شوکت و به علو همت می شناخت و در برابرش سر تعظیم فرود می آورد، با این حال در رابطه با مسائل داخلی و خانوادگی، این قدر مراقب بود و حدود و حقوق آن را رعایت می کرد.

ما نیز باید تا لحظ آخر مواظب حقوق همسرمان باشیم و تربیت و آداب اسلامی را پیاده کنیم. (۲)

ص: ۲۷۲

۱- (۱). عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ (عليه السلام) لَهُ: هَلْ لَكَ مِنْ زَوْجَةٍ؟ قَالَ: لَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: لَا أَحِبُّ أَنْ لِي الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَأَنْ أَيْتَ لَيْلَةً وَ لَيْسَ لِي زَوْجَةٌ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا رَجُلٌ مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبٍ يَقُومُ لَيْلَةً وَيَصُومُ نَهَارَهُ. (مكارم الأخلاق، فصل ۱، ص ۱۹۷) از امام هفتم (عليه السلام) منقول است: مردی خدمت امام باقر (عليه السلام) آمد، حضرت به او فرمود: همسر گرفته ای؟ گفت: خیر، امام (عليه السلام) فرمود: دوست ندارم که همه دنیا از من باشد ولی یک شب بدون همسرم بخوابم، و بعد فرمود: دو رکعت نماز همسر دار بهتر است از این که فرد مجردی شب را نماز گزارد و روز را روزه دار باشد.

۲- (۲). عن الصادق (عليه السلام):... لَا غَنَى بِالزَّوْجِ عَنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ زَوْجَتِهِ وَ هِيَ: الْمُوَافَقَةُ لِجَنَابِ بِهَا مُوَافَقَتَهَا وَ مَحَبَّتَهَا وَ هَوَاهَا وَ حُسْنُ خُلُقِهِ مَعَهَا وَ اسْتِعْمَالُهُ اسْتِمَالَةَ قَلْبِهَا بِالْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ فِي عَيْنِهَا وَ تَوْسَعَتُهُ عَلَيْهَا وَ لَا غَنَى بِالزَّوْجَةِ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا الْمُوَافِقِ لَهَا عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ وَ هُنَّ: صِدْقَانَةُ نَفْسِهَا عَنْ كُلِّ دَنْسٍ حَتَّى يَطْمَئِنَّ قَلْبُهُ إِلَى النَّقْصِ بِهَا فِي حَالِ الْمَحْجُوبِ وَ الْمَكْرُوهِ - وَ حَيَاطَتُهُ لِيَكُونَ ذَلِكَ عَاطِفًا عَلَيْهَا عِنْدَ زَلَّةٍ تَكُونُ مِنْهَا وَ إِظْهَارُ الْعِشْقِ لَهُ بِالْخِلَائِيَةِ وَ الْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ لَهَا فِي عَيْنِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) مرد باید در ارتباط با زن و همسر خود حتما این سه خصوصیت را داشته باشد: ۱. موافقت و خوش اخلاقی با همسر که موجب جلب توافق همسر نیز می شود و محبت و علاقه او را تحکیم می کند. ۲. قیافه و ظاهر آراسته داشته باشد که موجب تمایل بیشتر همسرش گردد. ۳. وسعت به او ببخشد (در خورد و خوراک و پوشاک). و هر زنی باید میان خود و شوهری که با او توافق دارد سه خصوصیت داشته باشد: ۱. از هر پلیدی خود را نگه دارد تا شوهرش در حال خوشی و ناخوشی به او اطمینان پیدا کند. ۲. نگهداری و مراقبت از شوهر (پیوسته نیازمندیهای شوهر را متوجه باشد و در رفع آنها بکوشد) که این خود موجب محبت و علاقه شوهر می شود و از لغزش همسرش اگر پیش آید چشم پوشی می کند. ۳. و اظهار عشق نسبت به او با سخنان محبت انگیز، و خود را برای شوهر با شکل و قیافه ای بیاراید که جلب توجه او کند.

وظیفه این است که اعتقادات و معارف اسلامی ابتدا داخل خانواده روحانیت حفظ شود و بعد از آن نوبت به دیگران برسد، نه این که انسان تمام همتش خارج از منزل باشد و نسبت به خانواده، کوتاهی کند که در نتیجه به اعتقادات خانواده و به وجهه روحانیت لطمه وارد شود.

من این توصیه را در درج اول به خودم و بعد به شما برادران می کنم.

امید دارم که خداوند تبارک و تعالی ما را داخل و خارج منزل، متخلق به اخلاق واقعی اسلامی بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۲۷۳

درس چهل و یکم: مطالعه حالات ائمه: و بزرگان

درس چهل و یکم (۱) ۱ مطالعه حالات ائمه: و بزرگان

حالات و روش زندگی ائمه هدی: الگوی ما در اخلاق است (۲) و الگو برداری از آن، تأثیر زیادی در زندگی ما خواهد داشت. اولین مرحله برای استفاده هر چه بهتر از این الگوها، مطالعه و تحقیق درباره شیوه زندگی، رفتار و اخلاق آن بزرگواران است.

البته ممکن است کسی پس از مطالعه و تفکر در خصوص مناقب، فضیلت ها و عظمت ائمه اطهار: بگوید: آنان معصوم هستند و مقام و درجه ایشان بسیار بلند و رفیع است؛ بنابراین، ما نباید انتظار داشته باشیم بلکه نمی توانیم حالات آن بزرگواران را داشته باشیم، آنان کجا و ما کجا!! همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از این که روش زندگی خود را بیان می کند که از چه نوع غذا و لباسی استفاده می کند، می فرماید:

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - این درس در جلسه سیزدهم و هشتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا). (أحزاب: آیه ۲۱) مسلماً زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما است، برای آنان که به رحمت خداوند و روز رستاخیز امید دارند و خداوند را بسیار یاد می کنند. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام) قَالَ: ... لِي بِأَيِّ أُسْوَةٍ. مَنْ أَرَاهُ وَرُوحَ پِدْرَانِ خُودِ پِیْرُویِ مِی کُنم. (بحار الأنوار، ج ۴۸، باب ۱۰، ص ۲۵۰) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ عَلِيُّ لِلْحَسَنِ (علیه السلام): يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أُسْوَةٌ أَنْتَ قَدِمًا. (همان) تو از گذشته پیشوای جوانمردان بوده و هستی.

«أَلَا وَإِنَّكُمْ لَأَتَقَدَّرُونَ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ» (۱).

بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید.

به همین دلیل، این فکر در ذهن انسان ایجاد می‌شود که اگر ما میلیون‌ها سال عمر کنیم و در این سالیان دراز، نهایت زهد و تقوا را داشته باشیم، باز هم ممکن نیست به مقام امام معصوم برسیم. البته شیطان هم این توهم را تقویت می‌کند و در نتیجه چنین شخصی از مرحله تأثیرپذیری دور خواهد شد و نمی‌تواند از اهل بیت: به عنوان بهترین الگوها استفاده کند؛ چرا که وقتی انسان، چنین فاصله دوری را میان خودش و معصومین: ملاحظه کرد و تصور کرد که با هیچ تلاش و کوششی نمی‌تواند این فاصله را از میان بردارد و به مقام آنان برسد، دیگر احساس تکلیف برای دسترسی به ایشان نمی‌کند.

در حالی که چنین شخصی ابتدا باید چگونگی زندگی ائمه معصومین: و امیرالمومنین (علیه السلام) را مد نظر قرار دهد و سپس بداند که از کدام زاویه از زوایای زندگی ایشان می‌توان الگو برداری کرد. اگر آنان از اول شب تا صبح سجده‌های طولانی انجام می‌دادند و هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کردند، او نیز در همین مسیر قدم بردارد و از آن بزرگواران به عنوان الگویی شایسته در زندگی و عبادت سرمشق بگیرد؛ اگرچه به صورت کامل نتوان مانند ایشان بود.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّكُمْ لَأَتَقَدَّرُونَ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ وَ لَكِنِ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ» (۲).

البته شما توان آن را ندارید مانند من زندگی کنید، اما با پارسایی، تلاش، پاکدامنی و درستی مرا یاری و همراهی کنید.

مرحله دوم، مطالعه و ملاحظه حالات و زندگی بزرگان است؛ البته در این مرحله جای این شبهه نیست که ما کجا و شیخ انصاری کجا! چراکه او نیز مانند ما انسانی عادی است؛ بنابراین مراجعه به حالات بزرگان و مطالع زندگی آنان می‌تواند برای

ص: ۲۷۵

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۶.

۲- (۲). همان.

ما آموزنده باشد. (۱) سعی کنید مطالعه حالات و شخصیت بزرگان را - در دوران طلبگی، تحصیل، تدریس، زعامت و جنبه های مختلف دیگری که در زندگی ایشان وجود داشته است - جزو برنامه مستمر خود قرار دهید؛ چراکه واقعاً آموزنده است و نقش به سزایی در بهبود روحیه طلبگی شما خواهد داشت. بحمد الله تعالی کتابهای فراوانی در این رابطه وجود دارد مانند: «اعیان الشیعه» نوشته مرحوم سید محسن جبل عاملی (ره) تعالی که بیشتر از چهل جلد می باشد. ایشان در این کتاب شرح حال همه بزرگان شیعه را از ابتدا تا زمان حیات خودشان نوشته اند. یا کتابهایی که مرحوم آقا بزرگ تهرانی (ره) تعالی علاوه بر کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» نوشته است که هر کدام اسم خاصی داشته و در شرح حال علما است. یا کتابهای مختصری مانند: «الکنی والالقاب» یا کتاب «فوائد الرضویه» مرحوم محدث قمی (ره) تعالی که کتاب بسیار خوبی است یا «روضات الجنات» و کتابهای دیگری که انسان را در مورد زندگی این بزرگان راهنمایی می کند. البته به هر گفته و نوشته ای نمی توان اعتماد کرد و می بایست از کتب مستند و متقن بهره جست.

بی شک مطالعه، نوشتن و مباحث علمی مقداری خستگی را به دنبال دارد؛ اما مطالعه زندگی بزرگان این طور نیست و نه تنها موجب خستگی نمی شود، بلکه به خاطر جاذبه خاصی که دارد، شخص به آن علاقه مند می شود و دوست دارد بداند که در زندگی ایشان چه فراز و نشیبهایی بوده است؟ در جوانی به چه مراحل رسیده؟ و در سنین بالاتر چه وضعیتی برای ایشان پیش آمده است؟ در زمان پیری و کهولت چه حالاتی پیدا کردند؟ چه خدماتی انجام دادند؟ چه تألیفاتی داشتند؟

ص: ۲۷۶

۱- (۱). عن أمير المؤمنين (عليه السلام): أَيُّ بَنِيَّ! إِيَّيْ وَ إِنِّ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدَ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْيَارِهِمْ وَ سَبَرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عَيْدْتُ كَأَيِّدِهِمْ يَلُّ كَأَنَّي بِمَا أَتَّهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَيَّ آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ.... (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۱) پسر من! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام، اما در کردار آنان نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آنان شده ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویی از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمندشان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم.

چه کمکهایی به فقرا و مستضعفین داشتند؟ برخوردارشان با حوزه ها و طلبه ها چگونه بوده است؟ و....

یکی از بهترین الگوها امام بزرگوار قدس سره است! واقعاً وقتی زندگی مرحوم امام را از تولد تا آخرین لحظات عمر، مطالعه می کنیم، می بینیم چه تحولات عظیمی در زندگی این شخصیت بزرگ به وجود آمده است؟! منشأ این تحولات چه بود؟ عقید او تا چه حد راسخ و محکم بود! چقدر به مسائل عبادی توجه داشت! گاهی در زندگی ایشان به صحنه هایی برخورد می کنیم که شاید به صورت طبیعی به راحتی از کنار آنها می گذریم.

گاه انسان وقتی کسالت مختصری پیدا می کند، دیگر حوصله ندارد حتی نماز واجبش را با آب و تاب و رعایت مستحبات بخواند و صرفاً جهت رفع تکلیف نماز می خواند و در این حالت دیگر به یاد نماز شب هم نخواهد بود. اما در آخرین روزهایی که مرحوم امام در بیمارستان بستری بودند، از حالات معنوی ایشان در شب، فیلمبرداری کردند، البته بعداً فرمودند: متوجه دوربین نبودم و الا امکان نداشت اجازه دهم چنین فیلمهایی گرفته شود.

امام با آن کهولت سن، پس از عمل جراحی و در حالی که سترم در دستشان بود نماز شب خود را ایستاده و با توجه و عنایت کامل خواندند. انسان در ابتدا به صورت سطحی از این مسأله می گذرد اما با کمی دقت، از این همه تعبد نسبت به مستحبات اسلامی - خصوصاً نماز شب - متعجب می شود. اینها قابل مطالعه و فکر است و انسان باید از این موارد عبرت بگیرد.

من گاهی از مرحوم حاج آقا مصطفی - که رفاقتان از همان دوران طفولیت بود و سالها با هم مباحثه می کردیم - در مورد حالات مرحوم امام سؤال می کردم و هدفم این بود که ایشان را بیشتر بشناسم.

حاج آقا مصطفی (ره) جریان جالبی را برای من نقل کردند. گفتند: یک روز طلبه ای نزد من آمد و مرا واسطه کرد تا از امام (قدس) برای او کمک مالی بگیرم. من رفتم خدمت ایشان و عرض کردم: مثل این که فلان طلبه به کمک مالی شما احتیاج دارد، دیدم ایشان اعتنایی نکردند و حرفی نزدند؛ مدتی گذشت، باز من برای مرتب

ایشان عرض کردم که فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد و من را واسطه قرار داده است. باز ایشان اعتنا نکردند و هیچ حرفی نزدند، ما هم حرفی نزدیم؛ باز برای مرتب سوم آن طلبه مراجعه کرد و من مجبور شدم، رفتم خدمت ایشان و به ایشان عرض کردم: آقا! این بار سوم است که من خدمت شما عرض می‌کنم، فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد، به ایشان کمکی کنید. ایشان فرمودند: مصطفی!، آن گنجی مملو از پول است. کلید آن هم نزد من است، این کلید را به تو می‌دهم، هر مقدار که می‌خواهی از آن پول بردار و به او بده؛ اما به شرطی که روز قیامت خودت جوابش را بدهی و کاری به من نداشته باشی؛ اگر می‌توانی جوابش را بدهی این کلید و این هم پول، اما اگر نمی‌توانی، دیگر اصرار نکن. مرحوم حاج آقا مصطفی گفت: ما فهمیدیم که قضیه از چه قرار است. مرحوم امام معتقد بودند که آن طلبه متدین نیست، درس هم نمی‌خواند، طلبه ای است که یا مستحق نیست یا دنبال امور دیگری است، حالا از هر طریقی بود امام به وضع او آشنایی کامل داشت؛ ولی ما او را نمی‌شناختیم.

انسان وقتی نظیر این مطالب را می‌شنود یا در کتابها مطالعه می‌کند. بدون شک در روحش اثر خاصی ایجاد می‌شود.

بنابراین، مطالع حالات معصومین: و بزرگان را یکی از برنامه های مطالعاتی خود قرار دهید؛ چراکه انسان بسیار تحت تأثیر حالات پیشوایان قرار می‌گیرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس چهل و دوم: محبت راه نفوذ در دل‌های مردم

درس چهل و دوم (۱) محبت راه نفوذ در دل‌های مردم

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام):

«الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ وَالْبَعِيدُ مَنْ بَعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ لَا شَيْءَ أَقْرَبُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ يَدِ إِلَى جَسَدٍ وَ إِنْ الْيَدُ تَعُلُّ فَتُقَطَّعُ وَ تُقَطَّعُ فَتُحْسَمُ» (۲)

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: شخص نزدیک به انسان کسی است که دوستی او موجب نزدیکی او شده باشد، گرچه فاصله نژادی اش زیاد باشد و بیگانه کسی است که از دوستی دور شده باشد؛ گرچه خویشاوند نزدیک باشد. چیزی از دست به انسان نزدیک تر نیست، دست که خیانت کند قطع می شود، و پس از قطع شدن، آن موضع را می سوزانند و با آهن داغ می کنند تا خون بند آمده و بدن سالم بماند.

در کتاب وسائل الشیعه، باب حج، به مناسبت سفر حج، به مطالبی از قبیل وظایف یک مسلمان از نظر جنبه های اخلاقی و اجتماعی و همچنین در معاشرتها - اعم از واجب و مستحب - پرداخته است. جالب این که، این مطالب بیش از نیمی از آن کتاب را به خود اختصاص داده و عناوینی را در این ابواب مطرح می کند که به

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - این درس در جلسه چهارصد و دهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ زِيَادِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام):.... (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۲)

نظر من مطالعه چه برای خود انسان و چه برای راهنمایی و هدایت دیگران، مفید و مؤثر است، خصوصاً با توجه به این که روایات و سائل الشیعه، مسند بوده و می توان سندهای آن را بررسی کرد.

در ابتدا، ریشه معنای «قریب» و «بعید» را در قرآن بررسی کنیم. نکته ای که در رابطه با اهل بیت عصمت و طهارت: می باشد این است که خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر حسب آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری بر حسب تفسیر صحیح و مورد قبول فریقین (۱)، امر فرمود که: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ای پیامبر! به مردم بگو: من در برابر این رسالت با عظمتی که خداوند به خاطر آن بر مؤمنان ممت گذاشت (۲)، پاداشی غیر از دوستی نزدیکان و اهل بیتم از شما نمی خواهم.

ص: ۲۸۰

۱- (۱). (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ): علی ما أتعاطاه من التبلیغ و البشاره. «أَجْرًا» نفعاً منكم. (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ای تودونی لقرابتی منکم، او تودوا قرابتی، و قیل الاستثناء منقطع و المعنی: لا أسألكم أجراً قط و لكنی أسألكم المودّة و فی القُرْبَى حال منها ای إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثابتة فی ذوی القُرْبَى متمکنه فی أهلها، أو فی حق القرابة و من أجلها، كما جاء فی الحدیث «الحب فی الله و البغض فی الله». روى: أنها لما نزلت قیل: یا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذین وجبت مودتهم علينا؟ قال: «علی و فاطمه و ابناهما». (أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیضاوی از مفسرین اهل سنت، ج ۵، ص ۸۰)

۲- (۲). (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (آل عمران: آیه ۱۶۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیخت. با بررسی و شناخت زمان بعثت رسول اکرم و وضعیت اسفناک اخلاقی و اجتماعی مردم در زمان جاهلیت گوشه ای از متنی که خداوند بر بندگان خودش به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گذاشته مشخص می شود. امیرالمومنین (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَيَأُتُورِ... وَ النَّاسِ فِي فِتْنٍ انْجَزِمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَ تَرَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَدَّتْ الْأُمُرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرُجُ وَ عَمِيَ الْمَضِيدُ فَالْهُدَى حَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ عَصَى الرَّحْمَنِ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ حُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَّتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلِكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لَوَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَاسِيَتُهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطَنَتُهُمْ بِأَطْلَافِهَا وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا فَهَمَّ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِزُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِيرَانٍ نَوْمُهُمْ سُيُودٌ وَ كَحْلُهُمْ دُمُوعٌ بِأَرْضِ عَالِمِهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلِهَا مُكْرَمٌ. (نهج البلاغه، خ ۲، ص ۴۶) خداوند زمانی پیامبر اسلام را با دینی آشکار فرستاد که مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشتند و امور مردم پراکنده بود، راه رهایی دشوار بود و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هدایت بی نور و کور دلی همگان را فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می شد و شیطان یاری می گردید، ایمان بدون یاور مانده و ستون های آن ویران گشته و نشانه های آن انکار شده، راه های آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردیده بود. مردم جاهل شیطان را اطاعت می کردند و به راه های او می رفتند و در آبشخور شیطان سیراب می شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه های شیطان، آشکار و پرچم او بر افراشته گردید. فتنه ها، مردم را لگد مال کرده و با سم های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا ایستاده بود؛ امّا مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده، کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت

پرستان) زندگی می کردند. خواب آنها بیداری و سرمه چشمشان اشک بود، در سرزمینی که دانشمندش لب فرو بسته و جاهل گرامی بود. جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هجرت به حبشه، در برابر نجاشی، اوضاع دوره جاهلی را چنین ترسیم می کند: ما بت پرستانی بودیم که در آن روزها مردارخوار و اهل فحشا و فساد بودیم، با بستگان قطع رابطه و با همسایگان بد رفتاری می کردیم، قدرتمندان ما حقوق ناتوانان را پایمال می کردند تا این که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد.

با تصور این معنا سؤالی که به ذهن می رسد این است که: اثر مودّت و دوستی چیست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را به عنوان مزد و اجر رسالت مطرح کرده است؟

به یقین، مودّت و محبت مردم به اهل بیت معصومین: نفعی برای ایشان ندارد. مقام این انسانهای پاک و معصوم آن قدر بالا و والا است که نه مودّت مردم برای آن بزرگواران غروری ایجاد می کند، آنان را خوشحال می کند، و نه عدم محبت به ایشان زیانی به آن بزرگواران می رساند.

به نظر می رسد، قرآن و رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) به این دلیل روی این معنا تأکید دارند که مودّت، ابزار و وسیله هدایت مردم است. اگر اهل بیت: مورد محبت مردم واقع شوند، دیگر دست از دامن آنان بر نمی دارند و از هدایت ایشان بهره مند می شوند.

این دستور خداوند متعال و تأکید رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در رابطه با اصل مسأله رسالت است؛ چراکه تنها راه و مطمئن ترین مسیر، تداوم نبوت و پیوستگی صحیح و واقعی مردم با رسالت و اسلام حقیقی، مودّت مسلمانان نسبت به ذوی القربی است.

مردم باید ذوی القربی و اهل بیت معصومین: را دوست داشته و نسبت به ایشان علاقه و محبت داشته باشند، که از پرتو نورانیت آن بزرگواران استفاده کرده و دست از دامن ایشان برندارند. (۱)

ص: ۲۸۱

۱- (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشْكَنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ حَصِيْلَةً: عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا فِي الدُّنْيَا: فَالزُّهُدُ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَالنَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّاسِعَةُ بَعْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ. وَ أَمَّا فِي الْآخِرَةِ: فَلَا يَنْشُرُ لَهُ دِيْوَانٌ وَ لَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَ يُعْطَى كِتَابَهُ بِبَيْمِينِهِ وَ يُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ يَبْيَضُ وَجْهُهُ وَ يُكْسَى مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ يُشْفَعُ فِي مَائِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَ يُتَوَجَّحُ مِنْ تَيْجَانِ الْجَنَّةِ وَ الْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي. (بحار الأنوار، ج ۲۷، باب ۴، ص ۷۳) هر کس که خداوند محبت اهل بیت را قسمتش کند، خیر دنیا و آخرت یافته، و تردیدی نیست که اهل بهشت است؛ چراکه دوستی اهل بیت من بیست خاصیت دارد: ده تا در دنیا و ده تا در آخرت. در دنیا: پارسایی، حرص بر علم، پرهیزگاری در امر دین، تمایل به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در نماز شب، ناامیدی از مردم، مراعات امر و نهی خداوند، دشمنی دنیا و سخاوت. در آخرت: نامه عملش گشوده نشود (یعنی اگر گناهی داشته باشد میان مردم شرمنده نشود)، میزان عمل برای او نصب نشود، نامه اش را به دست راستش داده شود، برات آزادی از آتش برایش نوشته شود، صورتش سفید باشد، از حله های بهشتی بر او پوشانده شود، شفاعتش درباره صد نفر از بستگانش پذیرفته شود، خداوند نظر رحمت به او می کند، تاج بهشتی بر سرش نهاده شود و بدون حساب وارد بهشت می شود، خوشا به حال دوستان خاندان من.

۱- (۱). رَوَى أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بِالْكُوفَةِ قِيلَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ مَزْتَفِعٌ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ، فَلَوْ أَمَرْتَهُ أَنْ يَقُومَ دُونَ مَقَامِكَ عَلَى الْمِثْبَرِ فَتُدْرِكُهُ الْحَدَائِثُ وَالْعِي فَيَسْقُطَ مِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ وَ أَعْيُنِهِمْ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ أَبَوْا عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَأْمُرَهُ بِذَلِكَ فَأَمَرَهُ - فَقَامَ دُونَ مَقَامِهِ فِي الْمِثْبَرِ... فَقَامَ مُعَاوِيَةُ فَخَطَبَ خُطْبَةً عَيْبِيَةً فَاحِشَةً فَسَبَّ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَامَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ وَ هُوَ عَلَى الْمِثْبَرِ: وَيْلَكَ يَا ابْنَ آكَلِهِ الْأَكْيَادِ! أَوْ أَنْتَ تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَ لَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ؟ ثُمَّ انْحَدَرَ الْحَسَنُ (عليه السلام) عَنِ الْمِثْبَرِ وَ دَخَلَ دَارَهُ وَ لَمْ يُصِلْ هُنَاكَ بَعِيدَ ذَلِكَ أَيُّدًا. (الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۲۷۹) وقتی معاویه به کوفه آمد به او گفتند: حسن بن علی در نظر مردم بلند مرتبه است، اگر او را وادار کنی در پایین منبرت خطبه بخواند و سخنرانی کند، دستخوش غم و اندوه شده و در سخنرانی دچار عجز و ناتوانی می گردد و از دیدگان مردم خواهد افتاد. معاویه مخالفت کرد؛ ولی سود نبخشید و ناچار پذیرفت، پس آن حضرت با همان شرایط، شروع به خطبه و سخنرانی کرد... پس معاویه برخاست و خطبه ای سست، ضعیف و فاحشی ایراد کرد و در آن به امیرالمؤمنین (عليه السلام) دشنام داد! آن گاه امام حسن (عليه السلام) خطاب به معاویه - که بالای منبر بود - فرمود: ای پسر هند جگر خوار! آیا همچون تویی به امیرالمؤمنین (عليه السلام) دشنام می دهد؟ و حال آن که رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرموده است: هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده و هر که لب به سب خداوند گشاید او را تا ابد در جهنم مقیم ساخته، برایش عذابی همیشگی خواهد بود، سپس آن حضرت رهسپار خانه اش شد و دیگر تا آخر عمر در آن مسجد نماز نگزارد.

- که در زمان خود، افراد زیادی را برای سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ایجاد بغض و عداوت نسبت به ایشان، گماشته بودند، مسأله شخصی نبود، و هدفشان این نبود که شخص حضرت امیر (علیه السلام) گرفتار بغض و کینه مردم شود، بلکه می خواستند این ارتباط مودّت و محبت و علاقه نسبت به ذوی القربی را از بین ببرند. و اگر این ارتباط از بین رفت دیگر ممکن نیست کسی تحت تأثیر هدایت اهل بیت: قرار گیرد!

امیرمؤمنان (علیه السلام) با خوارج بحثها و گفتگوهای فراوانی کردند، و افرادی را فرستادند تا با آنان صحبت کنند؛ ولی به خاطر پندارها باورهای غلط و بغض و عداوتی که از حضرت در دلشان به وجود آمده بود کارشان به جنگ کشید و هزاران نفر کشته شدند و در نهایت خود ایشان هم به دست خوارج و ابن ملجم علیهم اللعنه و العذاب به شهادت رسید.

مودّت برای روحانیت، سرمایه بزرگی است. از این رو، ما باید برای انجام هرچه بهتر وظیفه و رسیدن به هدفهای روحانی خود، از این راه به عنوان ابزار کار استفاده کنیم. روحانی و مبلغ دین خیلی خوب می تواند از این راه به اهداف خودش برسد؛ چرا که مردم اگر مبلغ و روحانی را از صمیم قلب دوست داشته باشند موفقیت این روحانی در امر تبلیغ و بیان معارف الهی بسیار چشمگیر خواهد بود.

معنای اجمالی این فراز از سخنان امام مجتبی (علیه السلام) که می فرماید:

«الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعُدَ نَسِيبُهُ» این است که: نزدیک به انسان، آن کسی نیست که با انسان خویشاوند باشد؛ بلکه آن کسی است که مودت، او را به انسان نزدیک کند؛ یعنی بزرگ ترین عامل برای نزدیک شدن، محبت به دیگران یا مودت دیگران به انسان است.

برخی از تعبیرات عوامانه مردم به قدری ریشه دار و عمیق است که وقتی انسان در آن فکر می کند تعجب می کند. مردم در مثلهای خودشان می گویند: با زبان خوش، مار را هم می توان از سوراخ بیرون کشید؛ یعنی مار که دشمن انسان است و از انسان فرار می کند، و در رویارویی با انسان حمله ور شده و با نیش سمی اش او را از پای

درمی آورد، وقتی پای رفاقت و محبت پیش آید آن دشمن خطرناک هم تحت تأثیر قرار گرفته و تسلیم انسان می شود.

سپس، حضرت در مقابل می فرماید:

«وَالْبُعِيدُ مَنْ بَعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرَّبَ نَسَبَهُ»؛ بیگانه آن کسی است که مودت او را دور کرده باشد؛ هر چند نسبش نزدیک باشد.

حضرت در این رابطه می فرماید: چیزی از دست انسان به جسم او نزدیک تر وجود ندارد؟ در عین حال، ممکن است این دست، به علتی قطع و از انسان جدا شود مثل این که دست خیانت کند حاکم شرع دستور به قطع آن دهد، که در این صورت پس از قطع جای آن را نیز می سوزانند تا خون بند آید و بدن سالم بماند.

دیگر هیچ اثری از وجود چنین انگشت یا دست نخواهد بود. این دشمنی و خیانت، موجب جدایی شد آن را از جسم و تن دور کرد. کانه لم یکن جزء من الانسان، این مثال. در حقیقت برای این است که به ما بفهماند، این قرب و بُعدهای ظاهری و جسمی تداوم و اثری ندارد و این مودت است که ریشه دار و منشأ اثر است.

در نتیجه، مودت ذوی القربی، راهی است برای این که انسان در دلها نفوذ کرد، افکار، عقاید و نظرات اسلامی خود را از این راه پیاده کند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۸۴

درس چهل و سوم: راه و روش امام (قدس) الگوی روحانیت

درس چهل و سوم (۱) راه و روش امام (قدس) الگوی روحانیت

تردیدی نیست که جامعه و اسلام از ما انتظار دارد و هدف همگی یا اکثر ما در آغاز راه طلبگی این است که خدمتگزار اسلام باشیم و جامعه را به سوی اسلام سوق دهیم، مسائل و مشکلات آن را مطرح کرده، توضیح دهیم و بالأخره زمینه علاقه و گرایش مردم به اسلام را فراهم آوریم.

امام بزرگوارمان همین هدف را داشت و برای همین هدف مقدس بود که پس از قرن‌ها این نظام و حکومت اسلامی را به تأسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت: تشکیل داد.

دایر مأموریت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، صرفاً اخذ قرآن کریم از سوی خداوند و در اختیار جامعه قرار دادن آن نبود؛ بلکه مبارز عملی با شرک و بت پرستی یکی از مأموریت‌های مهم حضرت بود؛ از این رو، یکی دیگر از مأموریت‌های مهم ایشان تشکیل حکومت اسلامی بود.

اگر دایر مأموریت ایشان فقط گرفتن قوانین اسلام و ابلاغ آن به مردم باشد، پس چرا حکومت تشکیل داد؟! چرا بجای این که فقط بفرماید: بت پرستی هم شرک است (إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (۲) عملاً و با قاطعیت شدید با بت پرستی مبارزه کرد تا

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . شرک، ظلم بزرگی است. (لقمان، آیه ۱۳)

آن را ریشه کن ساخت؟! چرا عملاً در مدینه حکومت اسلامی تشکیل داد؟! رسول مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله) هرگز نفرمود ما فقط موظفیم معارفی را به گوش جامعه برسانیم، و به اصطلاح امروز وظیفه فرهنگی ما این است که مردم را از نظر اعتقادی با استدلال و برهان از بت پرستی دور کرده، قوانین اسلام را هم در اختیارشان بگذاریم؛ ولی این که چه کسی حکومت می کند به ما ارتباطی ندارد، هر کس می خواهد زمام حکومت جامعه را به دست بگیرد، ما به آن کاری نداریم.

چنین نیست. بلکه تشکیل حکومت نیز به عنوان یکی از مأموریت‌های ایشان مطرح است؛ چرا که باید در اسلام حکومت تشکیل شود؛ زیرا قانون الهی - که تأمین کننده سعادت جوامع تا روز قیامت است -، به قدرت نیاز دارد. این چنین نیست که همه مردم تابع منطق و دلیل باشند، و اگر به مردم گفته شود: قمار بازی حرام است، چنین نیست که همه مردم به راحتی از آن اجتناب کنند، و چنین نیست که سایر محرمات را ارائه کنید و مردم خود به خود از آنها دور شوند، بلکه باید قانون و احکام خداوند با قدرت پیاده شود؛ همان گونه که یک پدر در موقعیتهای مختلف، برای تربیت فرزندش از روشهای مختلفی استفاده می کند. برای این که بچه در مسیر مستقیم قرار بگیرد گاهی ارشاد و موعظه، گاهی برهان و استدلال و گاهی تنبیه لازم است. با موعظه و نصیحت و ارشاد تمام مسائل حل نمی شود؛ بلکه پشتوان قدرت لازم است و قدرت در اسلام برای حفظ و پیاده کردن قوانین اسلام است.

بحمدالله تعالی ما هم اکنون در شرایطی هستیم که کاملاً این مطلب را درک می کنیم. اگر قدرت نظام اسلامی در این کشور نباشد یک هزارم قوانین اسلام پیاده نمی شود، با قدرت است که قوانین پیاده می شود؛ البته به شرط این که اجرای آن مورد دقت و ملاحظه باشد.

قدرت، ارباب، زجر، حبس و... در جای خودش ضرورت دارد و غیر این هم راهی نیست. ضرورت حدود و تعزیراتی که در اسلام به عنوان یک قانون مقرر شده خیلی روشن است. خداوند متعال چرا این قوانین را قرار داده است؟! یک زانی باید در ملاء عام تازیانه بخورد: (وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) (۱) تا امنیت عرضی

ص: ۲۸۶

۱- (۱). و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند! (نور، آیه ۲)

برای جامعه به وجود آید و دیگران حساب کار خودشان را بکنند. دلیل و برهان به تنهایی امنیت عرضی ایجاد نمی کند. اگر دست چند سارق به آن کیفیت و شرایطی که در اسلام مطرح است بریده شد، امنیت مالی در جامعه پدید می آید. معنای بریدن دست این است که نه تنها از این انگشتان بریده شده بی بهره است بلکه تا آخر عمر شرمنده است؛ چراکه نمی شود دست را برای همیشه پنهان نگاه داشت. این امنیت مالی با ارشاد و موعظ تنها به دست نمی آید؛ بلکه به قهر و قدرت نیاز دارد. در اسلام قدرت برای قدرت نیست، بلکه هدف از قدرت حفظ احکام اسلام و پیاده شدن قوانین نورانی قرآن مجید است.

یکی از دوستان اهل علم می گفت: در سفری که به اروپا رفته بودم، با یک ایرانی - که متأسفانه کمونیست بود - برخورد کردم، او را متأثر یافتم، گفتم چرا متأثری؟! گفت: من چگونه تحمل کنم که دخترم در اینجا با کمال آزادی و اختیار از منزل بیرون می رود و هر وقت دلش می خواهد بر می گردد؟! اگر نخواهد هم بر نمی گردد! با هر کس دلش می خواهد ارتباط برقرار می کند، من هم جرأت ندارم کلمه ای بگویم!

این انقلاب، این سعی و تلاشها، این شهادتها و ناراحتیهای مختلف، این گرفتاریهای اقتصادی و به صف ایستادنها برای مسائل جزئی، فقط برای حفظ نظام اسلام است. اگر ما از نظر اقتصادی در محاصره هستیم، خوشحالیم از این که احکام اسلام در جامعه ما پیاده می شود؛ خوشحالیم از این که بچه های ما وقتی به دبستان و دبیرستان می روند با معارف اسلام آشنا می شوند، خوشحالیم از این که دختران ما در محیط بیرون از منزل با امنیت فکری مواجه اند. بحمد الله تعالی ما در برابر هم این زجرها و فشارها، منافع زیادی را به دست آوردیم.

برادران! پس از رحلت جانشوز امام بزرگوار خوشبختانه تمام افکار ایشان در جای خودش محفوظ است، راه و هدف امام مشخص است و این وظیف ما است که همان راه را ادامه دهیم. مرحوم امام می خواست من و شما، روحانیان مفیدی برای اسلام باشیم. روحانی مفید برای اسلام اولاً؛ باید خوب فکر کند و به تعبیر امام: آن افکار تحجرگرایانه را کنار بگذارد؛ شرایط فعلی را خوب بفهمد. بداند از چه راهی باید حرفش را در دنیا مطرح و از آن حمایت کند، بفهمد که یک مسلمان و روحانی

هرگز نباید به خودش اجازه دهد مسائلی را علیه انقلاب مطرح کند، ثانیاً؛ دارای سرمای علمی و تقوایی باشد و از این لحاظ - خدای ناکرده - دچار کمبود در این سرمایه شود.

اگر داوطلبان ورود به حوزه ها نسبت به سابق بسیار کم شود و توجه مردم به این رشته رو به کاهش گذارد، یکی از دلایلی که این است که من و امثال من به گونه ای که جامعه از ما انتظار داشته به وظایف خود عمل نکرده ایم. آن سرمای علمی و تقوایی را که فکر می کردیم در ما وجود دارد، متأسفانه در من و امثال من وجود نداشت و گرنه معارف اسلامی و تقوا حتی برای غیرمتمقی ها مورد بی اعتنایی قرار نمی گیرد.

باید سعی کنیم در عین حال که خودمان به وظیفه عمل می کنیم، در جامعه هم جاذبه به وجود آوریم تا تعداد بیشتری از جوانان به روحانیت جذب شوند و به ورود در حوزه ها علاقه مند گردند. گرچه در سال ارتحال امام و حیاتی که با رحلتش به اسلام بخشید، باعث شد تعداد داوطلبان ورود به حوزه نسبتاً بیشتر شود؛ ولی این به صورت مقطعی است و باید برای آینده، جاذبه به وجود آورد.

رفتار من و شما و شیوه برخوردمان با جامعه می تواند بسیار اثربخش باشد. می تواند مردم - به ویژه جوانان - را به سمت روحانیت متمایل سازد، همان گونه که می تواند آنان را گریزان کند. ما تصور می کنیم برخی از رفتارها و گفتارهایمان جزئی و ناچیز است؛ ولی فکر نمی کنیم که جامعه جزئی ترین اعمال ما را هم به دقت زیر نظر دارد. یک بی اعتنایی به همسایه - مثلاً اگر انسان جواب سلام همسایه اش را دیر بدهد -، طرز تفکر و بینش او را نسبت به روحانیت تغییر خواهد داد - تا چه رسد به مسائل مهم تر. اگر کسی ببیند اهل علمی به جای خانه، کاخ ساخته است، دیگر نمی شود در مقابل او نامی از اهل علم برد، و کسی باور نمی کند که اینان داعی الی الله تعالی هستند و مردم را برای روز قیامت آماده می کنند آری، عمل ما نقش و تأثیر بسزایی دارد.

امام بزرگوار با کمال قداستی که داشت همان زندگی زاهدانه اش در دنیا اثر زیادی گذاشت! هر کس می آمد با خانه ای محقر مواجه می شد، می گفت: این

شخصیت و این خانه! این شخصیت و این زندگی! وقتی مرحوم امام (قدس) صورت اموالش را بنا بر یکی از اصول قانون اساسی برای شورای عالی قضایی نوشت، همه دیدید و واقعاً افتخار بود. باید این گونه بود. بر فرض که بگوییم ایشان پیرمرد بود و حسابهای دیگری را در نظر داشت؛ اما فرزند او چطور؟! وصیت نامه فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی را بخوانید؛ او که دیگر پیرمرد نبود، او که بر حسب آمال و آرزو دهها سال برای حیات خود پیش بینی می کرد در وصیتنامه اش نوشته است: من از مال دنیا جز یک مقدار کتاب هیچ ندارم، نه خانه ای، نه ملکی، نه سرمایه ای، هیچ و هیچ. این کتابها را هم از سهم امام (علیه السلام) تهیه کرده ام، اگر بیج من طلبه شد متعلق به او و گرنه وقف کتابخان آیت الله العظمی بروجردی (قدس) در نجف شود.

اینها اگر واقعیت است، پس چرا من طلبه که چند سال بیشتر درس نخوانده ام به خودم اجازه می دهم خانه آن چنانی تهیه کنم؟! چرا؟! او پسر امام (قدس) بود ولی با این شرایط زندگی می کرد، مگر من کی هستم؟!

خلاصه این که؛ یکی از عوامل موفقیت مرحوم امام، زهد واقعی او بود، نه تزهد، زهد فروشی و زهد نمایی؛ بلکه زهد واقعی تمام عیار. حتی من شنیدم بعد از رحلت امام جمعیهایی که آنجا می رفتند و تا آن روز آنجا را از نزدیک ندیده بودند، تصور می کردند آنجا کاخی وجود دارد و حسینی جماران طلا کاری است؛ اما وقتی رفتند و از نزدیک دیدند، باورشان نمی شد که ایشان در این منزل زندگی می کرده است! اصلاً برایشان قابل پذیرش نبود.

بحمد الله تعالی هیچ نقطه ابهامی در زندگی امام بزرگوار ما وجود نداشت، هم حرفهایش را زد، هم کارهایی را که می بایست انجام بدهد، عملی ساخت. باز برای این که آینده من و شما را حفظ کند وصیت نامه ای به آن طول و تفصیل از خودش بر جای گذاشت. (۱) و آنچه باقی مانده است اندیشه و رفتار من و شما است، راه همان

ص: ۲۸۹

۱- (۱) ما نوشته های امام را زیاد دیده ایم؛ ولی به یکبار دیدن اکتفا نکنیم، اگر انسان تمام نوشته های امام را ده بار هم بخواند باز هم باید بخواند. خصوصاً مطالبی را که امام بزرگوار در رابطه با منشور روحانیت و وظیفه من و شما بیان کرده اند و به نظر من لازم است انسان هر ماه یک دفعه از اول تا آخر آن را بخواند تا فراموشش نشود. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲).

راه است یعنی «تحصیل و تقوا و عمل» اینها لازم است تا بتوانیم آن هدف اسلام و امام را - آن هم به مقدار ظرفیت اندکمان - دنبال کنیم و به آن برسیم، غیر از این هم مسأله دیگری وجود ندارد.

به نظر من مهم ترین دعا در حق خودمان این است که خداوند ما را از افرادی قرار دهد که به درد دین بخوریم (۱). ناصر و حامی دین باشیم، نه تنها در لفظ بلکه در گفتار و عمل از دین حمایت کنیم؛ «اللَّهُمَّ جَعَلْنَا مَمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ» (۲) خداوند ما را از کسانی قرار دهد که به وسیله آنان از دین حمایت شود و دین از وجودشان بهره گیرد. این دعا بهترین دعا برای من و شما است و دعایی بالاتر از این نداریم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۹۰

۱- (۱). اللَّهُمَّ اسْتَعْمَلْنَا لِدِينِكَ.

۲- (۲). عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَآمِدْ لِي فِي عُمْرِي وَاعْفِرْ لِي ذَنْبِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي. (کافی، ج ۲، باب دعوات، ص ۵۷۷) در نیایش خود بگو: بار خدایا! روزی مرا وسعت بخش. بر عمر و عزتم بیفز. از گناهم در گذر. مرا در زمره یاوران و کارگزاران دینت قرار ده و دیگران را جایگزین من مساز.

درس چهل و چهارم: تقید به آداب اسلامی

درس چهل و چهارم (۱) تقید به آداب اسلامی

یکی از ویژگیهای امام بزرگوار، تعبد و تقید ایشان به احکام و آداب الهی است، حتی آن مواردی که شاید - از نظر برخی افراد - پیش پا افتاده و بی اهمیت باشد.

امام راحل عمری را - حتی در همان ایام کسالت در بیمارستان در آن حالت درد و ناراحتی - موفق به خواندن نماز شب بودند. کسی در همان روزها از ایشان سؤال کرد: کجای بدن شما درد می کند، ایشان در جواب گفته بودند: سر تا پای بدنم؛ با آن حال ایشان مقید بودند که عمامه بر سر داشته باشند، «تحت الحنک» انداخته باشند، مستحبات را رعایت کنند و قرآن قرائت کنند.

اینها سطحی نیست بلکه به عمق مطلب توجه نمی شود. گاهی که سر درد مختصری برای انسان پیدا می شود، نه تنها دیگر حال مطالعه نداشته، بلکه حتی حال خواندن یک آیه قرآن را هم ندارد، اما در تصاویری - که بدون توجه امام بزرگوار از ایشان گرفته شده بود - می بینیم در آن حالت درد و ضعف، قرآن مجید را بر می دارد و قرآن تلاوت می کند.

در همین رابطه یکی از برادران که اکثر اوقات در خدمت مرحوم امام بود، به من چیزی گفت که مرا شگفت زده کرد. گفت: آیا شما می دانید امام در شبانه روز چند

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و نود درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

نوبت قرآن می خواند؟ گفتم: خیر، ولی اگر انسان اهل قرائت قرآن باشد معمولاً در شبانه روز یک نوبت قرآن می خواند. ایشان خنده ای کرد و گفت: ایشان در شبانه روز حداقل سه نوبت مقید به خواندن قرآن است. حالا- در چه موقعیت و چه شرایطی؟! کسی که در حقیقت رکن نظام اسلامی است، کسی که تمام قدرتها علیه او و نظامی که او به وجود آورده بود، تجهیز شده بودند و برای اسلام و کشور او این قدر مشکل به وجود آوردند به طوری که هنوز هم این تجهیز، به قوت خودش باقی است، با این حال چنان نسبت به انجام مستحبات مقید است و در مقابل خداوند، خودش را موظف می بیند که در شبانه روز سه نوبت کتاب او را قرائت کند. اینها برای من و شما درس است و سبب می شود که ما نسبت به رعایت احکام خداوند بیشتر اهتمام داشته باشیم.

همسر امام در همان اوایل فوت ایشان تصریح کرده بود که در طول زندگی ۶۲ ساله ام با ایشان، یک غیبت از ایشان نشنیدم، تصور این مطلب واقعاً مشکل است؛ اما در مورد ایشان که نسبت به احکام خداوند مقید بود قابل باور است.

حتما می دانید که امام یک آدم منزوی نبود، از همان جوانی - حدود سن ۲۵-۳۰ سالگی - هم اهل مجالس دوستانه، هم اهل رفاقت و هم اهل پذیرایی بود؛ اما روی مبنای اسلام و رعایت مقررات آن. من به خاطر علاقه ای که داشتم در مورد رفقای آن دوره ایشان تحقیق کردم که در حال حاضر هم یکی - دو نفر از ایشان حیات دارند و من با آنان ارتباط دارم. از این دوستان بسیار نزدیک ایشان راجع به جلسات جوانی امام راحل پرسیدم، گفتند: امکان نداشت ما بتوانیم در حضور ایشان غیبت کنیم، نه تنها خودش غیبت نمی کرد بلکه تا ما شروع به غیبت می کردیم، می گفت: آقا! حرف خودمان را بزنیم، مزاح کنید، بخندید، چرا غیبت کنیم؟! به جای غیبت یک حرفی می زنیم و همه خوشحال می شویم.

عادل واقعی کسی است که بهترین و نزدیک ترین رفیق او، که محرم اسرار او است، در نماز به او اقتدا کند. گاهی حتی زن انسان هم تمام اسرارش را نمی داند؛ اما رفیقی که محرم اسرار است، همه چیز انسان را می داند. رفقای مرحوم امام با این که از تمام اسرار او - آن هم در دوران جوانی - آگاه بودند؛ همه می گفتند: ما به ایشان

اقتدا می کنیم، هم اکنون نیز اقتدا می کنیم.

این تعبد به احکام خداوند - که یکی از ویژگیهای مهم امام (قدس) بود - باید برای من و شما به عنوان یک الگو مطرح باشد.

امیدوارم خداوند به عظمت روح امام بزرگوار - که به یقین احترام زیادی نزد خداوند دارد -، ما را در راه نورانی ایشان موفق و موید بدارد تا نسبت به احکام نورانی او روز به روز متعبدتر و مقیدتر باشیم و روز به روز سرمای علمی و تقوایی ما را فزونی بخشد و ایشان را با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین: محشور فرماید - ان شاء الله تعالی -.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۲۹۳

اگر بخواهیم یکی از روحانیون شیعه را - که مورد تأیید حضرت بقیه الله الاعظم [و بزرگان شیعه است - نام ببریم چه کسی است؟

گذشته از امام بزرگوار که یک مرد استثنایی در تاریخ است در میان روحانیان - فردی که می تواند برای ما الگو باشد و مورد نظر و رضایت امام زمان [است، شهید بزرگوار استاد مطهری (ره) است.

بی تردید، این شهید بزرگ از نظر مقام علمی و آشنایی با مسائل مختلف اسلامی (۲) معارف اسلام را به خوبی درک کرده بود؛ و انصاف این است که واژه «اسلام شناس» را، که بسیار والاتر از عنوان «فقیه و متکلم» است، در مورد او به کار ببریم. (۳) «اسلام شناس» یک معنای بسیار غنی و پر محتوایی است که هم مسائل و زوایای گوناگون را در بر می گیرد و در تاریخ کمتر کسی را می توان پیدا کرد که این

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - سیری کامل در اصول فقه، ج ۴، ص ۵۹۲-

۲- (۲) . عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَمَالُ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: تَفَقُّهُ فِي دِينِهِ وَ... (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۱۶۲) کمال مؤمن در سه خصلت است: درک مسائل دینی،....

۳- (۳) . عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۶، ص ۲۱۷) هرگاه خدای عزوجل به بنده اراده خیر کند او را دانای در دین گرداند.

عنوان براو منطبق باشد و به او «اسلام شناس» گفته شود.

ایشان در مقام عمل هم تا آخرین لحظه با بیان و قلمش از اسلام دفاع کرد. خداوند متعال بیش از بیان خوب، به او قلم خوب عنایت کرده بود، به طوری که وقتی انسان نوشته های این مرد بزرگ را مطالعه می کند، پی می برد که ایشان سخت ترین مسائل علمی و فلسفی را با عبارتی قابل فهم و پر معنا برای اقشار مختلف جامعه مطرح کرده است.

به یقین، کسانی که این مرد بزرگ را به شهادت رساندند، عظمت شخصیت او را بهتر از ما درک کرده و فهمیده بودند که اگر چنین انسان اثرگذاری از جامعه گرفته شود چه محرومیت هایی را در پی خواهد داشت.

به هر حال، چنین شخصیتی باید بعد از ائمه هدی: و امام زمان [برای ما الگو و اسوه باشد. هم ما باید از نظر آشنایی با اسلام و خدمت به آن، یک مطهری باشیم و چنین شخصیتی داشته باشیم.

وقتی سالگرد گرامی داشت چنین شخصیت هایی فرا می رسد، آنچه بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد، این است که بینیم آنان چگونه به این موقعیت رسیدند؟

«اخلاص، احساس وظیفه، تحمل مرارت های زندگی و داشتن روحیه طلبگی»

ما نیز از آنان درس بگیریم و سعی کنیم راه و روش آن بزرگان را در زندگی شخصی مان پیاده کنیم.

باید در مورد این شخصیت بزرگوار از تمام جهات (اعتقادی، اخلاقی، عبادی، اخلاص، اسلام شناسی، تحمل مرارتها و رنجها و...) به ایشان تأسی کرد و ایشان را به عنوان یک اسوه معرفی کرد.

اگر این بزرگان را الگوی خود قرار داده و مانند آنان عمل کنیم، مطمئن باشیم که مورد رضای امام زمان [خواهیم بود.

زمانی که روحانیت با دانشگاه ارتباطی نداشت و رفتن به دانشگاه برای او بسیار سنگین و دشوار بود، ایشان به خاطر انجام وظیفه سعی کرد به دانشگاه راه پیدا کند، اگرچه در دانشگاه مسئولیت رسمی نداشته باشد.

با این که مدرک لیسانس و دکترا و امثال اینها را نداشت ولی کم کم به خاطر

پشتوانه علمی خوبی که از آن برخوردار بود، مورد توجه و استفاده دانشجویان قرار گرفت و در دانشگاه موقعیت پیدا کرد و همین امر، زمینه ای شد تا در مبارزه، دانشگاه با مردم همگام شود.

اگر ایشان به وظیفه خود عمل نمی کرد، دانشگاه در مقابل حوزه و روحانیت قرار داشت و کسی به خواب هم نمی دید که یک روز میان حوزه و دانشگاه رابطه ای برقرار شود، چه رسد به این که بحث اتحاد حوزه و دانشگاه مطرح گردد.

امیدوارم خداوند متعال این شخصیت بزرگوار و امام عزیز را - که این شخصیت بزرگوار در دامان او تربیت شد - با اولیا و ائمه هدی: محشور فرماید و به ما هم توفیق عنایت کند که راه و روش ایشان را ادامه دهیم و در همان راهی گام برداریم که آنان گام نهادند و به نتایج مطلوب رسیدند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهل و ششم: جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم

درس چهل و ششم (۱) جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم

کنگر هزار شیخ مفید (ره)، نشان داد که شخصیت‌های علمی جهان تشیع، اگرچه زندگی شان مربوط به هزار سال قبل است ولی نه تنها میان مسلمانان جهان، بلکه میان فرق مختلف مسیحی، بودایی و... شناخته شده اند؛ به طوری که این فرقه ها مطالعات، مقالات و سخنرانی هایی دربار شیخ بزرگوار مفید (ره) داشته اند. در جلس اختتامیه این کنگره مطلبی را گفتم که به نظرم رسید آن را برای شما هم بیان کنم.

هدف از برگزاری این کنگره ها این است که ما شخصیت بزرگان خود را به عنوان اسوه و الگویی مناسب به جامعه معرفی کنیم. شیخ بزرگوار به نام مفید، در عمر هفتاد و پنج یا حداکثر هفتاد و هفت ساله خود چه آثار و برکاتی برای عالم تشیع و اسلام داشته است به طوری که ما امروز به او افتخار می کنیم و حقاً هم باید افتخار کرد.

نکته جالبی که مخصوصاً در زندگی ایشان وجود دارد، جامعیت ایشان است، به طوری که در بسیاری از فنون و علوم اسلامی بلکه در تمامی آنها تخصص داشته است.

وقتی به فقه و فقهت می رسید، فقهی متبحر و به تمام معنا بود، هنگامی که به مسائل کلامی می رسید، یک متکلم در بالاترین مرتبه از آشنایی با علم کلام بود،

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است-

همین طور در تاریخ، رجال، تفسیر و مسائل و فنون مختلف اسلامی تخصص داشت.

ما نباید تصور کنیم که بدون سعی و تلاش و بدون رنج و زحمت می توان به این جامعیت دسترسی پیدا کرد. وقتی زندگی شیخ مفید (ره) تعالی را - که واقعاً هم خواندنی است - مطالعه می کنیم، می بینیم ایشان گرفتار چه مشکلاتی بوده است. از طرف فرقه های مختلف گرفتاری های بسیاری - مانند چندین مرتبه تبعید - برای ایشان پیش آمد، اما هیچ کدام از این امور نتوانست سد راه تعلیم و تعلم ایشان شود.

علت این که شیخ بزرگوار طوسی (ره) از بغداد - که وی در آن شهر شاگرد شیخ مفید (ره) بوده - به نجف انتقال پیدا کرد، این بود که آن فرقه های مخالف، تمام زندگی و خانه و کتابخان او را آتش زدند و شیخ طوسی (ره) مجبور شد - با این که بغداد، مرکز علم و حوزه های علمیه بود - به نجف هجرت کند و حوزه علمیه نجف را پایه گذاری کند؛ به طوری که پس از هزار سال، هنوز آثار و برکات این حوزه را مشاهده می کنیم.

انسان وقتی در زندگی شیخ طوسی (ره) دقت می کند، پی به جامعیت او می برد؛ در علم تفسیر، کتاب تبيان را نوشته که بسیار مفصّل، دقیق، ادبی و مشتمل بر تحقیقات بسیاری است؛ در علم فقه تألیفات متعدد، با کیفیت های گوناگون دارد؛ در علم رجال، کتاب فهرست و رجال شیخ معروف است؛ در باب کلام، کتاب الشافی سید مرتضی را تلخیص کرده که سه جلد است و هر جلد حدود هشتصد صفحه دارد، و همچنین است در علم اصول و فنون مختلف اسلامی دیگر.

برادران! بحمدالله تعالی تعداد افراد حوزه ما از نظر کمیّت، بسیار خوب است، اما این که در آینده خروجی این حوزه، چیست؟ این به تصمیم، سعی و تلاش من و شما بستگی دارد. حوزه نمی تواند مجتهد بسازد، این من و شما هستیم که با سعی و تلاش خودمان، می توانیم مجتهد شویم، مجتهد بسازیم و برای آینده اسلام يك افتخار و خدمتگزار باشیم. مبادا به جای این که افتخار روحانیت باشیم، آبروی آن را ببریم!

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

درس چهل و هفتم: جدیت در تحصیل علم

درس چهل و هفتم (۱) جدیت در تحصیل علم

ما باید عنایت بیشتری به کارهای طلبگی و تحصیل خود داشته باشیم.

بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسلامی، اکثر مردم از طریق رسانه ها و مطبوعات در جریان همه امور هستند و حتی به این حد اکتفا نمی کنند و مسائل را پی گیری و اخبار را بررسی می کنند که فواید زیادی را در پی دارد؛ البته این که انسان تمام وقتش را یا وقتهای اساسی خود را صرف بحثهای سیاسی کند نیز صحیح نیست.

در حالات امام بزرگوار (قدس) نقل می کنند که ایشان به دلیل کسالت قلبی مجبور بودند روزی دو - سه نوبت در حیاط منزل پیاده روی کنند؛ ایشان زمان پیاده روی را در اوقاتی که اخبار مهم رادیو پخش می شد قرار داده بودند. ایشان یک رادیویی در دستشان بود و ضمن پیاده روی به اخبار نیز گوش می کردند و در جریان مسائل روز قرار می گرفتند.

درست است که باید با مسائل روز، مرتبط و آشنا بود؛ اما نه به این معنا که بهترین وقت صرف این امور شود. وظیفه یک طلبه و محصل پرداختن به مسائل تحصیلی - اعم از مطالعه، نوشتن، مباحثه، تدریس و تدریس - است، شدت اهتمام یک طلبه باید در رابطه با این امور باشد.

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - این درس در جلسه درس سیصد و سی و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

البته، اگر یک وقت - خدای ناکرده - یک قضیه مهمی پیش آید که باید اخبار آن را تعقیب کند، در آن زمان خاص برای مدت محدودی وظیفه چیزی دیگر است؛ اما در شرایط عادی، وظیفه اساسی ما اهتمام به مسائل علمی و مسائلی است که در رشد علمی و آینده ما نقش دارد.

درست است که حوزه های علمی - به ویژه حوزه علمی قم - توسعه پیدا کرده است، ولی متأسفانه حوزه علمی نجف با آن قدمت و سابقه، گرفتار بلای عجیبی شده است که امیدوارم خداوند متعال به حق آن مرد بزرگ الهی که آن حوزه مقدس در جوار مرقد مطهر ایشان است، مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، کسانی را که آن مسائل را در آنجا به وجود آورده اند هرچه زودتر ریشه کن کند و عذاب دنیا را قبل از عذاب آخرت به آنان بچشاند. مثلاً این مرد(۱) به علت جنون و جاه طلبی، گرفتاریهای عجیبی برای اسلام و مسلمانان چه در ایران، چه در عراق و چه در کشورهای دیگر به وجود آورده است.

با توجه به این که آثار و برکات بسیاری، مانند کتابهای فقهی و اصولی ما مثل کتاب جواهر - که افتخار شیعه است -، کتابهای شیخ انصاری، مرحوم آخوند و بزرگان دیگر، همه از آن حوزه مقدسه است، به همین جهت وظیفه ما به خاطر این مشکل و این ضربه، بزرگی که به حوزه مقدس نجف و اسلام وارد آمده سنگین تر شده است. حال چه باید کرد؟ باید نشست و نگاه کرد؟!

ضمن این که باید از راههای مختلف برای حل این مشکل راهی پیدا کرد؛ راه حل فعلی آن جبران علمی است، و در حال حاضر جبران علمی به دست من و شما است، یعنی بر من و شما لازم است که بیشتر از گذشته درس بخوانیم، زحمت بکشیم و به مسائل علمی پردازیم تا یک بُعد و جهت آن مصیبت تا حدی جبران شود.

در این شرایط باید اهتمام ما به مسائل علمی بیش از سابق باشد تا بتوانیم خودمان را برای آینده حوزه و مسلمانها و ملت‌هایی که به اسلام توجه پیدا کرده اند آماده کنیم. می دانید که در خیلی از کشورها مسجد تأسیس شده است. در آذربایجان شوروی همه مساجد به حالت اول بازگشته و مساجد تازه ای در حال احداث است

ص: ۳۰۰

۱- (۱). منظور معظم له همانطور که اشاره کرده اند صدام ملعون می باشد.

و مردم آنجا به مسائل ایران و روحانیت توجه پیدا کرده اند.

خلاصه این که باید من و شما جوابگوی آنان باشیم و اگر مسامحه کنیم وهابیت آنها را به دام می اندازند. وهابیت عقاید منحرف خود را به عنوان اسلام به خورد آنان می دهند، پس سعی کنیم خودمان را هرچه بیشتر و بهتر برای خدمت به اسلام و مسلمانان آماده کنیم و با توجه و درک مسئولیت بیشتر، با علاقه و عنایت، به درسها ادامه دهیم - ان شاء الله تعالی -.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۳۰۱

درس چهل و هشتم: حضور و جدیت در درس

درس چهل و هشتم (۱) حضور و جدیت در درس

حضور و غیاب در درس، مربوط به احساس مسئولیتی است که من طلبه دارم.

من گاهی حالم هیچ مساعد نیست؛ ولی در عین حال فکر می‌کنم که با تعطیل شدن یک جلسه، پانصد ساعت - کمتر یا بیشتر - وقت از مجموع طلاب از بین می‌رود.

تا ضرورت خیلی مهمی در کار نباشد حاضر به تعطیلی درس نیستم، (۲) البته

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - این درس در جلسه «بیست و پنجم» و «دویست و نود و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . در ایام تحصیل، یکی از نزدیکان مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) دار فانی را وداع گفت که معظم له حاضر به تعطیلی درس به اندازه معمول آن هم نشدند و پس از حضور در درس چنین فرمودند: روی موازین عرفیه به جهاتی که بین مردم مرسوم است، ما نباید به این زودی در درس و بحث شرکت کنیم؛ ولی از یک طرف حتی فکر هم نمی‌کنم که ثواب این درسها از این مجالس ترحیم کمتر باشد، بلکه قطعاً بیشتر است. ثواب این درس را از طرف خودم و شما، به روح این علویه اهدا می‌کنیم. این موانع درسی برای ما فراوان است. این که می‌گویند: «لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ لِلْعِلْمِ آفَاتٌ» واقعاً مطابق با واقع است. شما ببینید برای این که انسان بتواند در یک جلسه درس شرکت کند باید صدها شرایط جمع شود. طبعاً چنین جلسه ای که بر اجتماع صدها شرط توقف دارد، با توجه به این که خدمتی به اسلام و روحانیت است، باید خیلی ارزش داشته باشد. من تا حدی که برایم امکان داشته باشد سعی می‌کنم درس تعطیل نشود، روی این جهت بود که آمدم خدمت شما و از همه شما برادران هم که لطف و محبت کردید خیلی تشکر می‌کنم. امیدوارم خداوند متعال عاقبت همه را ختم به خیر کند - ان شاء الله تعالی - . (جلسه یکصد و هشتاد و دوم درس خارج اصول)

حضور در درس هم دلیل بر مساعد بودن حال نیست، بلکه دلیل بر این است که مشکل به آن حد از ضرورت نرسیده که بتوانم پانصد ساعت وقت را در مقابل آن از دست بدهم. شرکت برادران در درس، هر چند تا این درجه ضروری نیست ولی بالأخره بسیار مهم است.

کسی درس را تعطیل کرد، از او سؤال شد: چرا درس نیامدی؟ گفت: کار داشتم. این کلام به معنای آن است که درس آمدن مخصوص آدمهای بیکار است!! باید به درس اهمیت داد و برای آن حساب باز کرد.

شاید این مطلب را مکرر عرض کرده باشم که در حالات مرحوم آیت الله اصفهانی (ره) - (محقق کمپانی) که جداً محقق کم نظیر بلکه بی نظیری بوده است - از قول خودشان نقل شده است: من سیزده سال در درس مرحوم آخوند خراسانی (ره) تعالی شرکت کردم و در این سیزده سال تنها دو مرتبه درس را تعطیل کردم! یک مرتبه به درد چشم بسیار شدید و غیرقابل تحملی مبتلا شده بودم و یک مرتبه هم بارانی سیل آسا می آمد که من یقین کردم درس تعطیل است، لذا درس نرفتم، بعد معلوم شد که درس بوده و یک جلسه درس از دست ما رفته است.

این واقعاً برای ما درس است. چطور می شود کسی سیزده سال در یک درسی شرکت کند و تنها دو جلسه غیبت داشته باشد! علت مهم برای رشد این بزرگان اهمیت به همین امور بوده است؛ البته استعداد هم کاملاً نقش دارد؛ اما این مهم تر است.

گاهی انسان به شخصیت‌های بزرگ که برخورد می کند، تصور می کند که تمام رشد و ترقی آنان به خاطر برخورداری از یک استعداد فوق العاده است، از این رو خودش را با ایشان مقایسه می کند و می بیند آن استعداد در او نیست، طبعاً دیگر خودش را از رسیدن به آن مرتبه مأیوس می بیند؛ در حالی که درست است که استعداد نقش مؤثری دارد، اما بالاتر از استعداد، پشت کار و اهمیت دادن به درس و تحصیل است.

افرادی بودند که از نظر استعداد خیلی قوی بودند؛ ولی این قوت استعداد برای آنان غروری پدید آورده بود و از این رو خیلی رشد نکردند؛ ولی افراد دیگری را دیدیم که از نظر استعداد خیلی قوی نبودند؛ ولی با زحمت و پشتکار و فعالیت

مداوم به مقامات بسیار بالایی رسیدند، معلوم می شود که پشتکار بیشتر نقش دارد.

خطاب من بیشتر به طلاب جوانی است که تازه درس خارج را شروع کرده اند.

برادران عزیز! هنگامی که وارد درس خارج می شوید، ابتدای فعالیت و جدیت شما است. نباید تصور کنید که مراحل علمی را گذرانده و حالا دیگر می توانید با فراغتِ بال به امور علمی در درس خارج رسیدگی کرد خواه به نتیجه برسید یا نرسید، اهمیت ندارد! خیر، چنین نیست.

بنده نسبت به بعضی از آقایان که نوار می گیرند یا مطالب را می نویسند که تأمل و دقت در مسائل را به بعد موکول می کنند انتقاد دارم، مگر چقدر از عمر ما باقی مانده است؟! این همه مسائل و علوم باقی مانده، این همه گرفتاری و این همه وظیفه و مسئولیت، به ما اجازه نمی دهد که بررسی این مطالب را به تأخیر بیندازیم و یا دو - سه دوره اصول بخوانیم.

سفارش من این است که حتی اگر برادران خودشان نظریاتی دارند آن را ثبت کنند. اگر طلبه ای هر مطلبی را که به ذهنش می آید ثبت کرد، ممکن است این نوشته ها در مراجعۀ بعدی منشأ تکامل بشود؛ ولی اگر آن را ثبت نکند فراموش می شود؛ به طوری که تا آخر عمر هم دیگر به ذهن انسان نمی آید. گاهی در بعضی از نوشته های من مطالبی وجود دارد که وقتی با آنها برخورد می کنم، به خاطر این که مدتی فاصله شده است به نظر من ناآشنا می آید یا اصلاً به ذهن نمی آید که این مطلب به ذهن من رسیده است؛ در حالی که مربوط به خودم بوده است.

آنقدر سوال پیش روی ما قرار گرفته است که به ما اجازه نمی دهد با فراقت و راحتی با مباحث علمی برخورد کنیم. البته گاهی ضرورت اقتضا می کند که همه به جبهه بروند^(۱) یا طلبه ای یکی از پستهای خالی نظام جمهوری اسلامی را قبول کند.

ص: ۳۰۴

۱- (۱). این چند روز تعطیلی رسمی حوزه موقعیت خوبی است تا آقایان سری به جبهه ها بزنند، خصوصاً با شدت نیاز به مبلغ که در جبهه های جنوب وجود دارد و موقعیت تبلیغی جبهه هم در حال حاضر به حسب فراغت و تعداد زیاد رزمندگان حائز اهمیت است. امیدوارم خداوند تبارک و تعالی ما را در انجام وظایف و مسئولیتها موفق بدارد - ان شاء الله تعالی - (این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۱۸۴، درس ۱۱۶)

بحث من در خصوص این ضرورت‌های کلی و فردی نیست. آنها در هر مرتبه و درجه ای که باشد وظیفه شرعی است.

آنچه مقصود من است این است که مکرر دیده می شود افراد کوشا و با استعداد به این فکر می افتند که خوب است در کنار درس یک اشتغالی هم داشته باشیم، اگرچه شاید آن موارد هم خالی از جنبه های علمی نباشد؛ ولی سؤال من این است که شما این وقت را از کجا آورده اید؟! مگر شما چقدر فرصت دارید؟! شما می دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا بشویم؟! مگر طلبه می تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟!

آنچه مقصود اصلی بود این است که اولاً؛ حضور در درس را جدی گرفته و به اندک بهانه ای درس را تعطیل نکنیم و ثانیاً؛ تحقیق در این مباحث را به آینده موکول نکنیم؛^(۱) چراکه معلوم نیست من و شما در آینده باشیم؛ لذا باید در هر بحثی که وارد می شوید کاملاً جمیع جوانب آن را بررسی کرده و به آینده موکول نکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۰۵

۱- (۱). أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِيَّاكُمْ وَ تَسْوِيفَ الْعَمَلِ بَادِرُوا إِذَا أَمْكَنَكُمْ. (خصال، ج ۲، ص ۶۱۰) بپرهیزید از این که کارهایتان را به تأخیر انداخته و امروز و فردا کنید، هر وقت امکان برایتان پیدا شد، آنچه در توانتان است به کار گیرید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ» (۲).

حضرت صادق (عليه السلام) می فرماید: اگر عنایت خاص خداوند متوجه بنده ای شود او را در دین فقیه می گرداند.

اگر خداوند به بنده ای عنایت خاصی کند (۳) و او را متعلق اراده تکوینیه خود قرار دهد بدون حساب و بی دلیل نیست. خدای متعال می فرماید: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) (۴) انسان اول باید فضیلت تقوا را در وجود خود پدید آورد، (۵) پس از آن:

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و یازدهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . وقتی خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را دانشمند در دین می کند. (کافی، ج ۱، باب صفة العلم و...، ص ۳۲)

۳- (۳) . در این خصوص که «هر گاه خداوند بخواهد خیری به بنده اش برساند» تعبیر زیادی از کلمات ائمه معصومین: وارد شده است که إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا: نَصَبَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً مِنَ الْحُزْنِ، عَجَلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا، طَيَّبَ رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ، فَتَبَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَتَرَكَهُ، أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ حَتَّى أَدَخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، أَلْهَاهُ عَنِ مَحَاسِنِهِ، جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ قَلْبِهِ، جَعَلَ ذُنُوبَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً، شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ تَعَابِيرٍ دِيْغَر.

۴- (۴) . و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند. (طلاق: آیه ۲)

۵- (۵) . قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): اتَّقِ اللَّهَ وَ كُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَ مِنْ أَى قَوْمٍ شِئْتَ فَإِنَّهُ لِمَا خِلَافَ لِأَحَدٍ فِي التَّقْوَى وَ التَّمَقُّى مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَرِيْقٍ وَ فِيهِ جَمَاعٌ كُلُّ خَيْرٍ وَ رُشْدٍ وَ هُوَ مِيزَانٌ كُلُّ عِلْمٍ وَ حِكْمَةٍ وَ أَسَاسٌ كُلُّ طَاعَةٍ مَقْبُولَةٌ وَ التَّقْوَى مَا يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَ هُوَ لَا يَحْتَاجُ إِلَّا إِلَى تَضِيْحِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحُمُودِ تَحْتَ هَيْبَةِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ مَزِيْدُ التَّقْوَى يَكُونُ مِنْ أَصْلِلِ اِطْلَاعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ فَهَذَا أَضَلُّ كُلِّ حَقٍّ وَ أَمَّا الْبَاطِلُ فَهُوَ مَا يَقْطَعُكَ عَنِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ أَيْضًا عِنْدَ كُلِّ فَرِيْقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَ أَفْرِدْ سِرَّكَ لِلَّهِ تَعَالَى بِلَا عِلَاقَةٍ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةٌ لَبِيْدٍ: أَلْمَا كُلُّ شَيْءٍ مِمَّا خَلَمَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ فَالْزَمْ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الصِّفَا وَ التَّقَى مِنْ أَصُولِ الدِّينِ وَ حَقَائِقِ الْيَقِيْنِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيْمِ وَ لَا تَدْخُلْ فِي اخْتِلَافِ الْخَلْقِ وَ مَقَالَاتِهِمْ فَتَضَيِّعَ عَلَيْكَ وَ قَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ الْمُخْتَارَةُ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ءِ وَ أَنَّهُ عَزِيزٌ فِي حُكْمِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيْدُ وَ لَا يُقَالُ لَهُ فِي شَيْءٍ مِمَّنْ صُنِعَ لِمَ وَ لَا كَانَ وَ لَا يَكُونُ شَيْءٌ ءِ إِلَّا بِمَشِيئَتِهِ وَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ صَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيْدِهِ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُهُ وَ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَ الْكُونِ وَ الْمَكَانِ وَ الزَّمَانِ وَ أَنَّ إِحْدَاثَ الْكُونِ وَ الْفَنَاءِ عِنْدَهُ سَوَاءٌ مَا اِزْدَادَ بِإِحْدَاثِهِ عِلْمًا وَ لَا يَنْقُصُ بِفَنَائِهِ مُلْكُهُ عَزَّ سُلْطَانُهُ وَ جَلَّ سُبْحَانُهُ فَمَنْ أُوْرَدَ عَلَيْكَ مِمَّا يَنْقُصُ هَذَا الْأَصْلِلَ فَلِمَا تَقَبَّلْهُ وَ جَرِّدْ بَاطِنَكَ لِتَدْرِكَ تَرَى بَرَكَاتِهِ عَنْ قَرِيْبٍ وَ تَفُوزُ مَعَ النَّسَائِرِيْنَ.

(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۶، ص ۲۵۷) تقوا و پرهیزگاری داشته باش هر جا که باشی و از هر قبیله و عشیره ای که باشی که هیچ کس در ارزش و فضیلت تقوا حرفی ندارد و پرهیزگار در نظر همه محبوب و محترم است و هر خیر و خوبی و رشد و سعادت در تقوا است و ارزش و ارزیابی هر گونه دانش و علمی با تقوا است (اگر دانش با تقوا همراه نباشد نه تنها مفید نیست که زیانبار و ویرانگر است) و قبولی اطاعت و عبادت به تقوا وابسته است و تقوا از سرچشمه بینش و معرفت به خداوند منشعب می شود هر علم و دانش و صنعتی نیازمند به تقوا است و در مفید بودن باید از پشتیبانی تقوا برخوردار باشد و تقوا جز با معرفت صحیح و شناسایی کامل خداوند و تسلیم شدن و کوچک دیدن خود در برابر هیبت و عظمت و سلطنت الهی به هیچ چیز نیازی ندارد و یگانه عامل ازدیاد و تقویت تقوا اطلاع کامل و ایمان انسان است به این که خداوند به تمامی اسرار و نیات و خاطرات بنده اش آگاهی دارد این چنین تقوایی ریشه و اساس حق و حقیقت است. و اما باطل به طور کلی هر چه انسان را از خداوند دور کرده و ارتباطش را از او قطع کند از نظر تمام طبقات مذموم و مورد نکوهش است. بنابراین، باید از آن اجتناب کرده و باطن و قلب و نهان خود را در انحصار خداوند نهاد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: راست ترین جمله و صحیح ترین شعری که عرب گفته است شعر لیبید است که گوید: هر آنچه غیر خداوند و غیر ارتباط با خداوند است باطل و پوچ است (خداوند و آنچه برای خداوند است باقی و پایدار است) و هر نعمت و لذتی که در دنیا است سرانجام فانی می شود آنچه که اهل تقوا و پاکان بر او اجماع و اتفاق دارند از اصول دین و حقایق و راه و روش یقین و رضا و تسلیم است. این گونه مطالب را بگیر و عمل کن و معتقد باش و در مسائل جنجالی و اقوال مختلف و گوناگون داخل مشو که مشکلات اعتقادی و دینی و وسوسه های درونی رخ می دهد و البته امت اسلامی اتفاق دارند بر این که خداوند یگانه و واحد است، نظیر و مانندی ندارد و در فرمان و حکمش عادل است، آنچه بخواهد می کند و مطابق اراده حکیمانه اش حکم می کند و بر هر چه اراده کند توانا است و در وعده و وعیدش صادق است و قرآن سخن او است و او این سخنان را آفریده و خلق کرده است و پیش از آفرینش و قبل از مکان و زمان بوده و آفریدن و نابود کردن نزد او یکسان است و با آفریدن اشیا چیزی بر علمش افزوده نمی شود و با نابود کردن آنها از قدرت و ملکش کاسته نمی شود. سلطنتش با عزت است و عظمت و تقدس و پاکی او از نواقص امکان، برتر از تصور و خیال است. بنا بر این اگر کسی بخواهد تو را در این عقاید متزلزل ساخته و از این اصول بکاهد نپذیر و باطن و اعماق دل خود را پاک و پاکیزه بدار تا در نتیجه الطاف و برکات زودرس او را احساس کنی و در زمره رستگاران شوی.

(يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) ، (۱) در بن بست نمی ماند و خداوند متعال رزق و روزی او را از راهی که امیدی به آن ندارد، می رساند و این نشان می دهد که خداوند حکیم بی جهت نسبت به کسی اراده خیر نمی کند.

با توجه به این روایت، باید بپذیریم که چون خداوند خیر ما را خواسته است، این توفیق را به ما داده است تا در راه فقاقت دین گام نهمیم.

مقصود از »

فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ « در این روایت، جهات شخصی و فردی نیست؛ چرا که تفقه در دین، تنها آشنایی با مسائل دینی مربوط به خود انسان و تقلید نیست؛ بلکه منفعت آن فراتر از منافع شخصی است و به عموم مسلمانان برمی گردد.

خداوند متعال از فرستادن رسولان و نازل کردن کتابهای آسمانی هدف والایی داشته است. چنان که می فرماید:

(كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛ (۲)

ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بدان وسیله، مردم را از تمام تاریکی ها و ظلمت ها خارج و به وادی نور وارد کنی.

به خاطر همین هدف بزرگی که خداوند آن را تعقیب می کند، انسان را مورد عنایت قرار داده و او را به فقاقت در دین - که برای دستیابی به چنین خواسته مهمی است - می رساند. از این رو مرتبه بالایی هدایت و بیان معارف دین مربوط به انبیا: و کتب آسمانی است و مرتبه پایین تر آن مربوط علما و روحانیت است.

از این روایت استفاده می شود که فقاقت در دین، امری کوچک و بی ارزش نیست. دلیل آن، روشن است؛ چرا که قدرتهای ضد اسلامی، همواره برای از بین

ص: ۳۰۸

۱- (۱). و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد. (طلاق: آیه ۳)

۲- (۲). ابراهیم، آیه ۱.

بردن حوزه ها نقشه و طرح داشته اند.

در گذشته، طاغوت برنامه خود را با فجع ترین و بدترین وضعیت پیاده می کرد، امروز هم عده ای از روشنفکرهایی که در باطن با اسلام مخالفند و نمی توانند مخالفت خود را در ظاهر مطرح کنند، حمله خود را متوجه فقها و روحانیت می کنند. این برنامه ریزی ها و دشمنی ها بهترین دلیل برای این است که کار و مقام علمی علما و روحانیت - که فقاقت است - بسیار پر ارزش است.

از طرفی هم متأسفانه برخی اشخاص - که ادعای بعضی از مقامات علمی را هم دارند - یا حتی برخی از طلاب که در اول راه یا نیمه راه بوده و هنوز معنای فقاقت را درک نکرده اند و حتی مزه آن را نچشیده اند - اگر حمل بر صحت کنیم، به علت جهل و ناآگاهی - به خود اجازه می دهند در رابطه با این امر مهم، سخنرانی کرده یا قلم فرسایی کنند.

چند سال پیش، در سمیناری که در مدرسه فیضیه برگزار شد و جمعی از دانشجویان دانشگاه های تهران در آن حضور داشتند، صحبت کردم. در آنجا به صورتی که مورد تأیید همه حاضران بود اثبات کردم که مشکل ترین علم میان علوم، همین علمی است که ما طلبه ها مشغول تحصیل آن هستیم و دلیل آن بسیار روشن و بارز است؛ چقدر وقت لازم است تا یک طلبه خوش استعداد که همواره مشغول درس و بحث باشد به مرحله اجتهاد برسد؟! آیا امکان دارد کسی کمتر از بیست و پنج سال به اجتهاد برسد؟! اگر در تاریخ دیده اید فلان شخصیت در سن پانزده سالگی مجتهد شده به این دلیل است که در آن دوران رسیدن به درجه اجتهاد خیلی آسان بوده است، علاوه این که بعضی اشخاص نبوغ خاصی داشته اند که در آن سن کم به مرحله اجتهاد رسیده اند و گرنه معمولاً کسی در کمتر از بیست و پنج سال نمی تواند به مرحله اجتهاد برسد؛ ولی در علوم جدید، شخص پس از دوره دبیرستان بعد از هفت الی هشت سال درس خواندن، به مرحله دکترا می رسد. در کدام مقاله، مجله و رسانه شنیده اید که مثلاً فلان علم، بیست سال وقت لازم دارد؟!

این علمی که من و شما با آن سر و کار داریم مشکل ترین علوم عالم است و این به خاطر ارزش و اهمیت این علم و ارتباطی است که با آخرین قانون الهی دارد.

در تفسیر یک قانون اساسی که خود بشر وضع می کند، کارشناسان دچار هزار

مشکل می شوند و افرادی را به عنوان میبیین قانون اساسی انتخاب می کنند تا مبهمات آن را برای خود و دیگران روشن کنند؛ اما این قانون، قانون الهی است و از مبدأ اعلی صادر شده است و ریزه کاریهایی در آن وجود دارد که فهم آن برای ما آسان نیست و تبیین و اجتهاد در آن، به مراتب سنگین تر و ارزشمندتر است.

چندی پیش تعدادی از دوستان اهل علم به منزل ما آمده بودند و من به مناسبتی، برای آنان راجع به قصاص صحبت می کردم، گفتم: این تعبیری که خداوند متعال درباره قصاص آورده: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) (۱) اگر چه یک جمله کوتاه است، ولی تمامی سؤالات و اشکالات در رابطه با قصاص را جواب می دهد. واقعاً این یک معجزه است و اگر جن و انس جمع شوند، نمی توانند چنین تعبیر رسایی درباره قصاص بیاورند. قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی نکات بلندی را در این جمله کوتاه مطرح کرده است. قصاص مربوط به قتل و از بین بردن جان انسانها است و بدان وسیله، انسانی جان خود را از دست می دهد؛ ولی خداوند متعال می فرماید: در قصاص حیات و زندگی است. چگونه در آنچه موجب قتل است حیات وجود دارد؟! در جواب این سوال باید گفت: اگر قصاص نباشد، همین حیات ظاهری جامعه، متزلزل خواهد شد. (۲) کسی که می گوید قاتل، بیمار روانی است

ص: ۳۱۰

۱- (۱). و ای صاحبان خرد، برای شما در قصاص، حیات و زندگی است! (بقره: آیه ۱۷۹)

۲- (۲). قصاص یک برخورد و انتقام شخصی نیست؛ بلکه تأمین کننده امتیّت اجتماعی است. در جامعه ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امتیّت از بین می رود و گویی آن جامعه حیاتی ندارد و مرده است. چنان که در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروب ها و آفات است. اگر بگوییم به بهانه این که قاتل هیجان روانی پیدا کرده، باید او را رها کرد، هیچ ضمانتی نیست که در دیگر جنایات ها این بهانه مطرح نشود؛ چون تمام جنایتکاران در حال سلامت و آرامش روحی و فکری دست به جنایت نمی زنند. با این حساب تمام خلافکاران باید آزاد باشند و جامعه سالم نیز تبدیل به جنگل شود که هر کس بر اثر هیجان و دگرگونی های روحی و روانی، هر کاری را بتواند انجام دهد. گمان نشود که دنیای امروز، دنیای عاطفه و نوع دوستی است و قانون قصاص، قانونی خشن و ناسازگار با فرهنگ حقوق بشر دنیا است. اسلام در کنار حکم قصاص، اجازه عفو و اخذ خون بها را داده است تا به مصلحت اقدام شود. توجیهاتی از قبیل این که از مجرمان و قاتلان در زندان با کار اجباری به نفع پیشرفت اقتصادی بهره می بریم، قابل قبول نیست؛ چون این برنامه ها، تضمین کننده امتیّت عمومی نیستند. اصل، مقام انسانیت و جامعه عدالت پرور است، نه دنیای پرخطر همراه تولید بیشتر، آن هم به دست جنایتکاران و قاتلان!

و باید معالجه شود و چشم خود را فقط به بیماری قاتل دوخته است، باید پاسخ دهد که بیماری این قاتل بیمار، کی مشخص می شود؟ آیا شما قبل از این که او مرتکب قتل شود می دانید بیمار است؟ قطعاً نمی دانید و روشن است که بعد از قتل، به آن پی می برید که شما می گوید باید معالجه شود. پس این قتل چه می شود؟ این طرز فکر شما به این معنا است که جامعه دیگر امنیتی نخواهد داشت. به قول شما هر قاتلی بعد از قتل معلوم می شود که بیمار روانی است. بسم الله، او را معالجه کنیم!

اما آیا می توان صدها بیمار روانی از این دست را معالجه کرد؟! فرض کنید صد نفر قاتل و بیمار روانی را معالجه کردیم، آیا رها کردن قاتل، در واقع همراهی و تأیید قاتل نیست؟! آیا جامعه نباید از آن پس امنیت داشته باشد؟ تضمین کننده حیات جامعه چیست؟ حیات مردم را چه کسی باید تضمین کند؟ مگر ثمره قصاص فقط در مورد قاتل پیاده می شود که شما چشم به قاتل دوخته اید و تنها او را می بینید؟ خداوند متعال می فرماید: حیات شما در سایه قصاص تضمین می شود؛ به شرطی که عقل داشته باشید. اگر دین هم ندارید، خرد داشته باشید. تنها در این صورت می فهمید چگونه قصاص تضمین کننده حیات جامعه است. قصاص موجب تنبه افراد سرکش دیگر هم هست و به یاغیان دیگر هم هشدار می دهد. به عبارت دیگر، قصاص پیشگیری از بیماری هم می کند؛ از این رو قصاص به حیات جامعه مربوط است، همین حیات ظاهری. حال، توجه کنید که چقدر ثمره و اثر بر قصاص مترتب می شود و خداوند با چه عبارت زیبا و مختصر آن را بیان می کند.

فقاہت در دین به معنای فهم و درک همین ظرافتها در آیات قرآن، روایات معصومین و معارف بلند اسلام است.

والسلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

ما باید در کنار گرفتاریهای فراوانی که داریم، همه معارف اسلام - نه بخشی از آن را - در اختیار دیگران بگذاریم.

من با کمال صراحت می گویم که در حال حاضر، ضرورت اقتضا کرده که امام بزرگوار یا دیگران از بعضی مسائل چشم پوشی کنند که مسأله قضاوت مقداری تنزل پیدا کند؛ اما این تنزل نباید دوام داشته باشد، در آینده دیگر معنا ندارد که ما قاضی غیرمجتهد داشته باشیم، زیرا فقه اسلام بر آن است که قاضی باید مجتهد باشد.

در آینده باید هر موضوعی با شرایط خاص خودش تحقق پیدا کند. در این برهه خاص، با چشم پوشی از بسیاری شرایط هرکسی توانایی علمی و عملی برای تعلیم معارف دینی داشته باشد در فضاهای مختلف اقدام به تبلیغ معارف دینی می کند؛ اما در آینده این چنین نیست. در آینده متخصصان علوم دینی باید این کار مهم و خطیر را به عهده بگیرند همان گونه که اساتید دانشگاه، هر کدام در فنی متخصص اند و در رشته تخصصی شان تدریس می کنند، در معارف هم متخصصان علوم دینی این گونه باید کار را بر عهده بگیرند؛ و گرنه اثرات منفی زیادی را بر جای خواهد گذاشت.

شرایط ما غیر از شرایط علمای گذشته است و همه ما باید این نکته را بدانیم.

ص: ۳۱۲

روحانیت در دوران گذشته مسئولیت چندانی نداشت، حتی جامعه خودمان در زمان سابق هیچ توجهی به روحانیت نداشتند. وضعیت مساجد ما در سابق به این صورت بود که چند نفر پیرمرد و پیر زن از پا افتاده که دلشان در منزل تنگ می شد، برای این که کمی بیرون بیایند، از اول غروب به مسجد می آمدند و یک نماز جماعتی می خواندند و می رفتند؛ اما الآن چنین نیست.

کسی نمی تواند بگوید ما سه دوره اصول می خوانیم، بلکه در این دوران شرایط خاصی حاکم است. در آن زمان اگر کسی می گفت؛ من اصلاً تفسیر ندیدم، خیلی مورد انتقاد نبود؛ چرا که اگر تفسیر هم می دید نه جامعه از آن استفاده می کرد و نه روحانیت.

روحانیت استفاده نمی کرد برای این که درس تفسیر نبود، جامعه هم استفاده نمی کرد؛ چون نیازی به آن نداشت؛ اما در این زمان همه معارف اسلامی باید مد نظر روحانیت باشد.

بنابر این، یک روحانی می بایست لااقل یک دوره تفسیر قرآن را ببیند، بحث عقاید، سیاست و بحثهای اجتماعی دیگر هم این چنین است. روحانی امروز باید مجموعه ای از معارف اسلام باشد و البته این منافاتی با رشته های تخصصی - که ما در فکر ایجادش هستیم - ندارد.

معنای تخصص این نیست که یک روحانی به طور کلی از رشته های دیگر بیگانه بوده و هیچ اطلاعی نداشته باشد. بلکه باید در یک رشته متخصص و ممحض بود و در رشته های دیگر هم اطلاعات کافی داشت؛ تا بتوان پاسخگوی جامعه بود.

دنیا به اسلام توجه پیدا کرده است؛ ولی از نظر آشنایی با اسلام زیر صفر است و اطلاعی از معارف اسلام ندارد. از مکتب تشیع که بیرون برویم، حتی امت اسلام هم با معارف اسلامی آشنایی ندارند. وقتی انسان وضع حجاج را در ایام حج می بیند واقعاً متأثر می شود، برخی از حجاج کشور خودمان با اینکه روحانیان بسیاری را می بینند و حتی برای فراگیری احکام و معارف، روحانی کاروان در اختیار دارند، هفتاد سال از عمرشان می گذرد؛ ولی هنوز نمی توانند یک قرائت نماز صحیح داشته باشند و برای روحانیان زحمتکش کاروانها - که مسئولیت بزرگی به عهده دارند - اسباب زحمت می شود. این خود می تواند دلیل بر این باشد که وضعیت دینی و

مذهبی در سایر فرقه ها چگونه است، و آنان چقدر با مسائل اسلام آشنایی دارند!

در نتیجه با این توجه و گرایشی که به اسلام پیدا شده و با این عدم آشنایی مردم به معارف بلند تشیع، ما با تعهد عملی خود و رشته ای که انتخاب کرده ایم، موظفیم که اسلام را برای دیگران مطرح کنیم. از این رو، بر من و شماست که هرچه بیشتر خودمان را برای آینده آماده کنیم تا بتوانیم حقایق اسلام را در اختیار مردم - به ویژه نسل جوان - بگذاریم.

با توجه به آینده ای که در پیش رو داریم، باید از هم اکنون آماده شویم، حتی یک دقیقه وقت را هم بیهوده صرف نکنیم.

امیدواریم با استمداد از خداوند تبارک و تعالی و با عنایات حضرت بقیه الله [بتوانیم آنچه را به عنوان وظیفه مهم در این راه داریم انجام دهیم - ان شاء الله تعالی - .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۳۱۴

درس پنجاه و یکم: بهره مندی از فرصت ها و نعمت ها

درس پنجاه و یکم (۱) بهره مندی از فرصت ها و نعمت ها

مدت زیادی از عمر ما باقی نمانده است. زمان کوتاه است و معلوم نیست که آینده ما چگونه خواهد بود. اصلاً حیاتی داریم، توفیقی داریم؟! آیا سلامتی، حتی به صورت نسبی برای ما وجود خواهد داشت یا خیر؟!

برادران عزیز! انسان تا نعمتی در اختیار اوست، واقعیت و ارزش آن را درست درک نمی کند؛ ولی وقتی خدای ناکرده آن نعمت از او سلب شد، تازه ارزش و اهمیت آن را درک می کند. (۲)

هنگامی که نیروی جوانی دارد، نشستن و برخاستن و امثال اینها برایش آسان

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - این درس در جلسه ششصد و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) وَ اسْتَصِيلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لِيُرِّ عَلَيْكَ أَثْرٌ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ....
(نهج البلاغه، نامه ۶۹، و من کتاب له (علیه السلام) إلی الحارث الهمدانی، ص ۴۵۹) نعمت هایی که خداوند به تو بخشیده نیکو دار و نعمت هایی که در اختیار داری تباه مکن و چنان باش که خداوند آثار نعمت های خود را در تو آشکارا بنگرد. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) قَالَ: أَحْسَبُتُوا صُحْبَةَ النَّعْمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا. (علل الشرائع، ج ۲، باب النوادر، ص ۴۶۰) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: نعمت هایی را که دارید پیش از آن که از دست بدهید از آنها نیکو استفاده کنید؛ زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند کرد.

است و با خود می گوید: چه معنا دارد که آدم برای نشستن و برخاستن، بگوید: « بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ »؛ (۱) در حالی که این نکته بسیار حساسی دارد، همین قیام و قعود باید مترتب به حول و قوه الهی باشد؛ اما انسان گاهی قدر نمی داند.

من شاید یکی - دو سال پیش در یکی از ملاقاتهایی که با مقام رهبری داشتیم به تناسب به ایشان عرض کردم: خداوند به شما نعمتی داده که شاید خودتان هم به نعمت بودن آن توجه ندارید. ایشان فرمودند: چه نعمتی؟! گفتم: نعمت لاغری، شما لاغر هستید و به راحتی بر می خیزید، می نشینید و راه می روید؛ اما من گاهی اوقات برای استفاده از یک کتاب مورد نیاز که در فاصله دو متری ام قرار گرفته، به علت کسالت و مقداری سنگینی وزن باید مدتی منتظر بمانم تا یک نفر را بینم و از او بخواهم که آن کتاب را به من بدهد. این مطلب را برای آن عرض می کنم که انسان باید به نعمتهای الهی توجه کند.

شما الآن در شرایط خوبی هستید؛ البته درست است که مشکلات فراوان است، من همه این مشکلات را بیشتر از شما می دانم و متأثر هم هستم و در این رابطه هم اقداماتی را انجام داده ام؛ اما در عین حال، فرصتها به سرعت در گذر است. قدر این موقعیت، این وقت، حتی این درس و بحث ها را بدانید. روزی فرا می رسد که اینها از دست انسان می رود و - خدای ناکرده - برای انسان شرایطی پیش می آید که اصلاً نمی تواند در قم باشد، آن وقت فکر می کند که چه موقعیتهای خوبی!، چه کلاسها و مجالس درس متنوعی! و چه آزادی برایش فراهم بود!، انسان مایل بود در درس زید یا عمرو یا... شرکت کند هیچ مانعی نداشت، هر درسی را که می پسندید، آزادانه انتخاب و از آن استفاده می کرد؛ و آن وقت دچار حسرت و اندوه می گردد که فرصت از دست رفت و بهره ای حاصل نشد.

در تمام سال، من به سهم خودم، به خاطر وظیفه ای که بر دوش خود احساس می کنم - روی علاقه یا تشخیص - برای هیچ کار و مسأله ای و برای هیچ مسئولیتی به اندازه این مباحث علمی، درس، بحث و مطالعه، اهمیت قائل نیستم و از خداوند سپاسگزارم که امسال - بحمدالله تعالی - مشکلی برای من پیش نیامد و توانستم به

ص: ۳۱۶

وظیفه و مسئولیت عمل کنم. شما هم باید از این که خداوند این نعمت را به شما عنایت کرده شاکر باشید و از این نعمت حداکثر استفاده را ببرید و همیشه با مسائل علمی سر و کار داشته باشید.

مرحوم آیه الله آقای بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف می فرمودند: مرحوم آیت الله آقای سید حسن مدرس (ره) تعالی مرد بسیار ملایمی بوده - اخیراً کتاب ها و رساله های علمی ایشان چاپ شده، خود من هم فکر نمی کردم که ایشان تا این مقدار در مسائل علمی و فقهی مقام داشته و سطح علمی اش بالا باشد - مرحوم مدرس با این که در مسائل سیاسی کاملاً وارد بود به من می فرمود: اهل علم کسی است که اگر می خواهد در یک شهری حتی برای یک روز اقامت کند همان یک روز هم باید یک جلسه درس و بحث را - هر طوری که شده - داشته باشد تا طلبه ها از او استفاده کنند و او با طلبه ها حشر و نشر داشته باشد؛ لذا خود مرحوم مدرس برنامه اش این بود قبل از این که در مجلس شورای آن زمان شرکت کند اول به مدرسه عالی سپهسالار می آمد و درسش را می گفت، بعد از این که درسش تمام می شد می رفت و در مجلس شرکت می کرد و آن خدمات اجتماعی و سیاسی را انجام می داد.

اهل علم همیشه با مسائل علمی رابطه دارد، هیچ گاه نباید رابطه اش را قطع کند، امام بزرگوار (قدس) بر کتاب «وسيلة النجاة»، آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی (قدس) - که قبل از مرحوم آقای بروجردی (قدس) مرجعیت داشته اند - حواشی داشتند. ایشان در ایام تبعیدشان در ترکیه این حواشی را بر متن «وسيلة النجاة» وارد کردند و مباحثی را به آن اضافه کردند و به صورت یک متن فقهی - که تقریباً یک دوره کامل فقه است - به نام «تحریر الوسيلة» در آوردند.

بزرگان ما این چنین بودند که در تبعیدها و زندانها هم دست از مسائل علمی بر نمی داشتند. چه کتابهایی که بزرگان ما در زندان نوشتند و در اختیار جامعه اسلامی گذاشتند تا چه رسد به شرایط عادی؛ سعی کنیم با توجه به نیازی که جهان به روحانیان دانشمند دارد تا حدی بتوانیم این نیازها را برطرف کنیم. - ان شاء الله تعالی -

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

مرگ ناگهانی (۲) به عناوین مختلف - به ویژه در عصر حاضر - گریبان افراد زیادی را - خصوصاً در سنین جوانی - می گیرد به طوری که در فاصله ای بسیار کوتاه، می بینید بزرگانی را از دست می دهیم که فقدان هر کدام از آنان به سهم خود واقعاً مایه تأسف و تأثر است (۳)؛ زیرا شرایط به گونه ای است که معمولاً فردی مانند ایشان یا بهتر از آنان

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - این درس در جلسه ششصد و بیست و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): إِذَا ظَهَرَ الزَّانَاءُ كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ. (أمالی الصدوق، المجلس الحادی و الخمسون، ص ۳۰۸) چون زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): يَا عَلِيُّ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةٌ الْمُؤْمِنِ وَحَسِيرَةٌ الْكَافِرِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۳، ص ۴۴) ای علی! مرگ ناگهانی آسایش مؤمن و پشیمانی کافر است. أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ يَوْمًا: مَوْتُ الْفَجَاءَةِ تَخْفِيفٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ أَسْفٌ عَلَى الْكَافِرِ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْرِفُ غَاسِلَتَهُ وَ حَامِلَتَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ خَيْرٌ نَاشِدٌ حَمَلَتَهُ أَنْ يُعَجَّلُوا بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ نَاشِدَهُمْ أَنْ يَقْضُوا بِهِ. (الخراج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۳) مرگ ناگهانی در حق مؤمن، تخفیف گناه است و در حق کافر تأسف و اندوه می باشد و اگر مؤمن خیری نزد خداوند داشته باشد، غسل دهنده و حمل کننده اش را می شناسد. به حمل کنندگان می گوید: که در مورد او عجله کنند ولی اگر غیر از این باشد، می گوید: تأخیر کنند. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعِيَةِ أَنْ يَفْشُوَ الْفَالِجُ وَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ. (الكافی، ج ۳، باب النوادر، ص ۲۵۰)

۳- (۳) . به طور مثال، در فاصله چندسال حضرات آیات: امام، خوئی، مرعشی، گلپایگانی و اراکی و... یا در این مدت اخیر حضرات آیات تبریزی، فاضل لنکرانی، سید حسن قمی، بهجت، منتظری، علی صافی و... به دیار باقی شتافتند. حشرهم الله تعالی مع الابرار و الصالحين.

وجود ندارد که جایگزین ایشان شود.

از طرف دیگر کسالت‌های متنوعی وجود دارد که گریبان گیر انسان می شود.

من وقتی در این باره به خودم می اندیشم، به این نکته پی می برم که با وجود این مرگهای ناگهانی و این کسالتها و مشکلات دیگر، انسان نمی تواند در مورد سلامتی و ادامه زندگی به یک لحظه آینده خودش اطمینان داشته باشد. (۱)

این عرض من به خاطر آن است که توجه داشته باشید تا وقتی انسان از نعمت سلامتی برخوردار است و فرصت کافی دارد، می تواند از مسائل علمی استفاده نموده و رشد علمی داشته باشد. ولی این فرصتهای مغتنم همیشه در اختیار انسان نیست. (۲) اکثر دوستان ما که اوایل پیروزی انقلاب جوان بودند و هیچ اثری از موی سفید در محاسنشان وجود نداشت، در همین چند ساله انقلاب به علت مشکلات و مسئولیتهایی که بر دوش آنان بوده است، مثل این که مدت زیادی از عمرشان گذشته و موهای سر و صورتشان سفید شده است.

پس باید از این موقعیتهای و فرصتهای در این شرایط و مشکلات - به ویژه مشکلات

ص: ۳۱۹

۱- (۱). قَدْ تَكْفَلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَ دَخَلَ الْيَقِينُ حَتَّى كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَأَنَّ الَّذِي قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ فَيَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتَهُ الْأَحِيلَ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعِيهِ الْعُمَرُ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعِيهِ الرَّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجَى عَدَا زِيَادَتِهِ وَ مَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمَرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (نهج البلاغه، خ ۱۱۴، ص ۱۷۱) خداوند روزی شما را ضمانت کرده و شما را به کار و تلاش امر فرموده است، پس نباید روزی تضمین شده را بر آنچه واجب شده مقدم دارید، با این که به خدا سوگند! آن چنان نادانی و شک و یقین به هم آمیخته است که گویی روزی تضمین شده بر شما واجب است و آنچه را که واجب کرده اند، برداشتند، پس در کاری نیک شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه روزی که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی شود باز گرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می توان فردا به دست آورد؛ اما آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید [از خدا بترسید و جز بر مسلمانی نمرید]

۲- (۲). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَ الْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) ترس با ناامیدی قرین می باشد، حیا با محرومیت نزدیک می باشد، فرصت ها مانند ابرها می گذرند پس از فرصت ها استفاده کنید.

اقتصادی کمرشکن - بیشتر استفاده کرده و اگر قبلاً به درس مقید بودیم، حالا مقیدتر باشیم. اگر قبلاً به یکی دو درس اکتفا می کردیم، تا این فرصت نیروی جوانی و این امکانات به همین مقدار وجود دارد سعی کنیم که خود را بیشتر آماده کنیم. (۱) این نظام و حاکمیت اسلام در کشور ما از نعمتهای الهی است و شکرانه این نعمت، استفاده هر چه بیشتر برای رشد علمی به منظور خدمت به اسلام است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۲۰

۱- (۱). عن رسول الله (صلى الله عليه و آله): يَا أَبَادِرُّ! اغْتَنِمِ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای ابادر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانیت را پیش از پیری، تسدرستی ات را پیش از بیماری، توانگری ات را پیش از نیازمندی، آسودگی ات را پیش از سرگرمی، زندگی ات را پیش از مردن.

درس پنجاه و سوم: مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت ها

درس پنجاه و سوم (۱) مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت ها

بیش از نود درصد از مخالفان و هجمه هایی که به اسلام می شود، از راه فرهنگ است.

دنیا به این نتیجه رسیده است که غیر از راه فرهنگی نمی توان با اسلام مبارزه کرد، به همین دلیل مبارزه را به وسیله سلمان رشدی شروع کرد که خوشبختانه امام بزرگوار با آن آینده نگری و تیزبینی که در این گونه امور داشتند تا حد مقبولی این حرکت دشمن را در نطفه خفه کردند و بحمدالله تعالی، مسئولان بعدی هم همان راه را ادامه می دهند؛ (۲) اما دشمنان اسلام دست بردار نبوده و با انواع نقشه ها، دسیسه ها

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - این درس در جلسه پنجم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

۲- (۲) . ما روز به روز بیشتر احساس می کنیم که ارزش وجودی امام برای اسلام بسیار با اهمیت است، خصوصاً با این توطئه هایی که در جهان استکبار نسبت به اسلام صورت می گیرد که یکی از آنها کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی بود و اگر مقابله امام بزرگوار نبود، چه بسا آنان مطالبی بسیار ننگین و زشت را در مورد اسلام و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سطح جهان تبلیغ می کردند. مشخص است که آنان تصمیم گرفته اند اسلام را علاوه بر توطئه های دیگر، از نظر فرهنگی مورد هجوم قرار دهند. از این توطئه ها خصوصاً مبارزه ای که در جهان علیه اسلام در لبنان و افغانستان و سایر جاها مطرح است مشخص می شود که آنها خود را برای آینده آماده کرده اند. مطمئناً وجود امام بزرگوار است که می تواند ما را در این شرایط حساس از این توطئه ها نجات دهد. اخیراً قضایایی اتفاق افتاده که مناسب است یکی - دو جمله در این رابطه عرض کنم؛ البته من به تمام ابعاد و مراحل سیر آن وقوف کامل ندارم و اطلاعاتم در آن مورد کامل نیست، شاید مطالبی که عرض می کنم مقداری بیشتر از آن چیزی باشد که شما از رسانه های گروهی و مطالب خارجی شنیدید. مسئله ای را که در این رابطه باید تذکر بدهم این است: اولاً نفس این قضیه حتی برای شخص امام بزرگوار مدظله العالی هم یک پیشامد غیر مترقبه و بسیار ثقیل و سنگین بود و ما در خواب هم نمی دیدیم که چنین مسأله ای تحقق پیدا کند. شاید در طول انقلاب و پس از پیروزی آن، تا به حال چنین مسئله مهمی پیش نیامده باشد، اما در این جریان برای همه ما واضح و روشن است که رهبری امام، تمام ابرقدرتها را به زانو در آورد و مشخص شد که تأکید و تکیه ما بر مسئله ولایت فقیه و خصوصاً رهبری امام کاری بجا و صحیح است. آن واکنشی که جامعه اقتصادی اروپا در ابتدای ماجرای سلمان رشدی نشان داد، شاید حتی مسئولان رده اول کشورمان را هم به تزلزل انداخت؛ به طوری که در آغاز کار فکر نمی کردیم در این مورد این مقدار موفقیت کسب کنیم؛ اما تنها کسی که سرسوزنی تزلزل در او راه نیافت و با بینش کامل و اعتقاد به اجرای حکم خدا در این میدان وارد شد، شخص امام بزرگوار بود. نظریه ایشان زمینه را به گونه ای مساعد کرد که کشورهای اسلامی - البته شاید بر خلاف میل و رضایت باطنیشان - مجبور شدند نظریه امام را تأیید کنند. شما نباید این مسائل را سطحی ببینید، باید به این نکته توجه داشته باشید که بعد از ده - دوازده قرن، اولین بار است که چنین اتفاقاتی در دنیا می افتد. مسأله خیلی روشن است. در طول تاریخ و حتی هم

اکنون نیز اصلاً شیعه را به حساب نمی آورند. کسانی که در ایام حج به مکه و مدینه مشرف می شوند و مطالبی را که از سوی آنان منتشر می شود ملاحظه می کنند متوجه می شوند که آنان می خواهند شیعه را از جرگه اسلام خارج کنند؛ مانند آن کتابی که آن مردک نوشت «جاء دور المجوسی» یعنی شیعه مجوسی است و مقصود این کتاب از اول تا آخرش این است که شیعه مسلمان نیست. آن وقت در دنیایی که شیعه را این گونه مورد طعن و انتقاد و تهمت قرار می دهند، یک رهبر شیعه توانسته است چنین موقعیت بزرگی را برای شیعه به وجود بیاورد که ابر قدرتها در برابرش زانو بزنند و انگلستانی که قرنهای بر کشورهای اسلامی حاکم بوده اعتراف کند که در این بازی سلمان رشدی شکست خورده و به جایی نرسیده است. بحمدالله ما دارای چنین شخصیتی هستیم و واقعاً هم باید برای این نعمت الهی که خداوند به ما عنایت کرده است، سپاسگزار باشیم و برای ایشان بهترین دعاها را به درگاه خداوند داشته باشیم. وقتی دخالت مستقیم رهبری در این جریان و موفقیت او با این کیفیت پیش ما مطرح است، دیگر لازم نیست من و شما حتی پیش خودمان فکر کنیم که فلسفه ولایت فقیه چیست؟ سیر آن چگونه بوده و در این رابطه چه جریانها و حرفهایی مطرح بوده است؟ اصلاً مبنای شیعه در برابر ائمه اطهار: و در برابر نواب ائمه و امام بزرگوار به عنوان نائب الامام، همین است. (این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، درس ۱۳۶ و ۱۴۹)

مصمّم هستند که شیعه را محکوم و او را به هر طریق ممکن از جامعهٔ مسلمانان خارج کنند؛ چراکه شیعه از چنان گرایش و
جاذبه ای برخوردار است که در هیچ یک

ص: ۳۲۲

از فرق اسلامی، چنین جاذبه ای وجود ندارد، هم جاذبه علمی، هم جاذبه معنوی و هم جاذبه های مختلف دیگر که خداوند متعال تمام اینها را از برکات ائمه و اهل بیت: به جامعه شیعه عنایت کرده است.

در چنین موقعیت حساس، به همه طلاب علوم دینی - به ویژه برادرانی که از نیروی جوانی بهره مندند - بیشتر سفارش می کنم. که آاین فرصت خوبی در اختیار شما است. موقعیت را مغتنم شمرده، برای این فرصتها، صدها برابر بیشتر از طلا ارزش قائل شوید. خودتان را به تمام تجهیزات علمی و تبلیغی در برابر توطئه هایی که بر ضد عقیده و مملکت ما می شود مجهز کنید. روحانی شیعه باید از سرمایه علمی برخوردار باشد؛ البته نه به این مقدار که انسان بتواند منبر برود، سخنرانی کند و جمعیتی را با جاذبه گفتارش مجذوب کند؛ بلکه برای حل سؤالات و شبهات بسیاری که همه روزه مطرح می شود، باید کاملاً مجهز باشد.

همان گونه که مکرر عرض کرده ام، یکی از برنامه های لازم برای طلاب و فضلا، مراجعه به حالات علما و بزرگان، وضع زندگی و برنامه دوران تحصیلی آنان، و الگوگیری از ایشان است.

اگر در حالات علمای گذشته - که همگی، اینک بر سر خان علمی آنان نشسته و از آن بهره می بریم - مطالعه کنید مبهوت می مانید. تمام عمر صاحب جواهر (قدس)، شصت و سه یا چهار سال بوده است. ایشان در این شصت و چهار سال، خدمت بسیار بزرگی به فقه شیعه کرد و افتخاری برای شیعه شد. هیچ یک از فقهای بعدی ما با این که به نود سال و صد سال رسیدند نتوانستند یک دوره فقهی، مانند کتاب فقه صاحب جواهر - با این وسعت - به عالم فقه شیعه عرضه کنند. چنین شخصیتی از عمر خودش در شرایطی که حتی از کمترین امکانات رفاهی برخوردار نبود و مشکلات به تمام معنا وجود داشت، بهترین بهره را برد و چنین اثر خارق العاده ای را به عالم اسلام تقدیم کرد.

نمونه دیگر، استاد الفقها و المجتهدین، شیخ انصاری (قدس) است که در سال ۱۲۱۴ قمری متولد و در سال ۱۲۸۱ قمری رحلت می کند. در این شصت و هفت سال چه آثار وجودی و چه برکتی از این مرد بزرگ باقی مانده است! این برکت از کجا پیدا شده است؟!

عمده‌مطلب این است که این بزرگان برای وقت و نیروی جوانی خود ارزش زیادی قائل بودند و حاضر نبودند حتی نیم ساعت از وقت خود را به بطالت بگذرانند؛ چرا که یک طلبه می‌تواند در این نیم ساعت وقت، دو مطلب علمی را مطالعه یا مباحثه کرد و به عمق آن پی ببرد.

از طرف دیگر این حوزه با برکت، که در عالم تشیع بلکه در جهان اسلام به عنوان مرکز علوم اسلامی شناخته می‌شود، در اختیار شما است. اگر - خدای ناکرده - من و شما در این شرایط مطلوب به جایی نرسیم، همه اشکالات متوجه خودمان است و تنها باید خودمان را مسئول بدانیم.

خلاصه این که لازم و ضروری است هرچه بیشتر از این موقعیتها استفاده کنیم. شما باید در آینده به عنوان سرمایه های علمی حوزه علمیه، نه تنها برای مجالس عمومی، بلکه برای مجالسی که دویست استاد دانشگاه در آن حضور دارند، مسائل اسلام را به نحوی تحلیل کنید که آنان بپذیرند و شیفته استدلال، منطق و بیان روحانیت گردند و بی شک، رسیدن به چنین درجه ای، به کار و کوشش و تلاش فراوان نیاز دارد و این همان مسئولیتی است که متوجه ما است؛ البته مشکلاتی هم در این میان وجود دارد، که این اختصاص به زمان ما ندارد بلکه این مشکلات در زمان سابق حتی بیشتر بوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۳۲۴

درس پنجاه و چهارم: آشنایی به زمان

درس پنجاه و چهارم (۱) آشنایی به زمان

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

«لَا بُدَّ لِلْعَاقِلِ مِنْ ثَلَاثٍ: أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ وَ يَحْفَظَ لِسَانَهُ وَ يَعْرِفَ زَمَانَهُ» (۲). فرد عاقل و خردمند باید سه خصلت داشته باشد: ۱. باید در شخصیت خود بیندیشد و صلاح و فساد حال خود را دریابد. ۲. زبانش را نگه دارد. ۳. زمانش را بشناسد.

یکی از خصوصیات که در این روایت مطرح شده «يَعْرِفَ زَمَانَهُ» است.

اگر معنای این عبارت حضرت را با بیان صد نفر هم بخواهند تبیین کنند باز نمی توانند محتوای کامل آن را با تمام ابعادش، ارائه کنند.

اگرچه عبارت «آشنایی به زمان» از نظر لفظ کوتاه است، ولی محتوا و معنای بسیار وسیع و گسترده ای در آن نهفته است. خداوند می داند که چه آثاری بر این معنا مترتب است! به طوری که در تاریخ می بینیم چه شخصیت‌های بزرگی که همه شرایط در آنان وجود داشت، ولی به این دلیل که عارف به زمانشان نبودند به تمام معنا سقوط کردند. کسی که می خواهد با چراغ عقل راه را بییماید باید عارف به

ص: ۳۲۵

-
- ۱- (۱) - این درس در جلسات «دویست و هشتاد و نهم» و «دویست و نود و چهارم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -
۲- (۲) . تحف العقول، ص ۲۰۰.

زمان خود باشد، و این ضرورت در خصوص روحانی عاقل بیشتر است.

سؤال اینجا است که چگونه و به چه کیفیتی باید آشنای به زمان بود؟

یکی از اموری که باید در این زمان با آن آشنا باشیم، راه گسترش، تبلیغ و نفوذ معارف اسلامی در جامعه خود و دیگر جوامع است، و نیز درک این که چگونه می توان از این موقعیت بهترین استفاده را برد.

موقعیتی که هم اکنون از آن برخورداریم این است که یک کشور با نظام اسلامی به رهبری روحانیت عظیم الشان و امام بزرگوار اداره می شود و روز به روز هم موقعیتش در دنیا مستحکم تر و به ثبات نزدیک تر می شود. هدف ما در برپایی انقلاب و ادامه آن، تنها در دست گرفتن قدرت نبود و نیست، بلکه هدف ما نشر و تبیین معارف اسلام و آشنا کردن جامعه خود و همه جوامع با مسائل اسلامی است.

با این موقعیت و این هدف ارزشمند، باید درک کنیم که وظیفه ما چیست و چطور می توان از عهده این مهم برآمد و در درجه اول، چگونه می توانیم جامعه خود و سپس دیگر جوامع را روز به روز بیشتر با معارف اسلام، آشنا و پیوند دهیم.

اجمالاً می توان گفت که - متأسفانه یا خوشبختانه - این انقلاب مسئولیت سنگینی را برای هر کدام از ما به وجود آورده است و روحانیت در نظام اسلامی و حوزه های علمیه - خصوصاً حوزه علمیه قم که در رأس حوزه های جهان تشیع بلکه جهان اسلام قرار دارد - چنین مسئولیت خطیر و سنگینی را بر عهده دارد و باید از عهده اش بر آید.

در این حال رو به رو شدن با بی تفاوتی و بی اعتنایی، چه در رابطه با تحصیل و چه در رابطه با تبلیغ و ترویج، بسیار تأثر آور است. بسیار جای تأسف است که ما می بایست به تعداد سالها و روزهایی که از پیروزی انقلاب می گذرد، کاری کرده باشیم تا ارتباط جامعه ما با معارف اسلامی روز به روز، ماه به ماه و سال به سال بیشتر شده و اعتقاداتشان قوی تر و اعمالشان تطبیق بیشتری با اسلام پیدا کرده باشد؛ ولی این کار آن گونه که وظیفه بوده و انتظار می رفته تحقق نیافته است.

اگر وظیفه روحانیت در نظام اسلامی و مسئولیت حوزه های علمیه به وضوح و به معنای واقعی برای همه روشن بود، قطعاً آن هدفی که از اول ذکر کرده و در

انتظارش بودیم تحقق می یافت.

نظام اسلامی ما هم اکنون در دنیا نمود جلوه کرده است و از همه جا دست نیاز به سوی ما دراز کرده اند. در این اواخر شاهد بودید که آذربایجان شوروی (قفقاز سابق) آزادی پیدا کرده است؛ کشوری که بیش از هشتاد درصد آن شیعه هستند و بقیه اهل تسنن یا پیروان سایر ادیان. هم اکنون شیعیان آن مناطق به شدت محتاج روحانی هستند. یکی از روحانیان آن منطقه نزد من آمده بود - که البته در لباس غیر روحانی بود و دارای مراتب علمی بالایی هم نبود - ولی با این حال مسئولیت خود را در آنجا ایفا می کرد. اینها را چه کسی باید اداره کند و اسلام واقعی را در اختیارشان بگذارد؟!

در اینجا لازم است یادی از امام بزرگوار کرد و از ایشان تقدیر کنیم، چراکه به نظر من در میان روحانیت، از آن کسانی بود که عارف به زمان خود بود. او می دانست که اگر نامه ای به رئیس جمهور شوروی بنویسد چه اثری می تواند داشته باشد. در حالی که ما فکر می کردیم نامه نوشتن به او مانند نامه نوشتن به دیوار، اثری ندارد؛ اما اثرش را اینک پس از گذشت این سالها می بینیم. به خاطر همان نامه بود که ارکان و پایه های کمونیست، نه تنها متزلزل شد بلکه فرو پاشید و کم کم به طور کلی از بین می رود. این معنای آشنایی و عارف بودن به زمان است.

هنوز هم تصوّر موقعیت امام برای ما امکان پذیر نیست. افرادی از آذربایجان شوروی به قم آمدند - که اتفاقاً حدود پنجاه نفر از آنان اهل اطراف لنکران - محل تولد والد معظم ما بودند - البته اقوام ایشان را نمی شناختند، فاصله خیلی زیاد شده است - اولین سؤال ما از آنان این بود که چه چیز سبب شد شما مقداری آزادی پیدا کردید؟ در جواب گفتند: علت آن، امام و انقلاب شما بود و گرنه ما هیچ گاه امید چنین آزادی را نداشتیم و حتی به خواب هم چنین چیزی را نمی دیدیم. اما این انقلاب شما و امام بزرگوار بود که با این که رسماً به شوروی و آذر بایجان شوروی کاری نداشت ولی آثار انقلابش در آنجا باعث این آزادی شد.

باید بگوییم که این اول کار است و إن شاء الله تعالی آینده خیلی بهتر از این خواهد بود.

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ» (۱).

کسی که خصوصیات زمان خودش را درک کند و به آن آشنا باشد، چیزهایی که انسان را به اشتباه می اندازد و نمی گذارد انسان مسیر حقیقت را طی کند و باعث انحراف می شود، دیگر به او هجوم نمی آورد.

البته این روایت، مفهوم دارد و مفهومش این است که اگر کسی نسبت به موقعیت زمانی خود، آگاهی و اطلاع نداشته باشد، لوابس بر او هجوم می آورند.

اگر از یک انسان معمولی اشتباهی سر بزند، مثلاً یک بازاری در مورد مسائل اجتماعی اشتباه کند، این اشتباه نمی تواند ضربه مهمی به اجتماع بزند؛ اما اگر یک روحانی گرفتار اشتباه شد چطور؟! اگر لوابس، یک روحانی را احاطه کردند، بی شک اثر سویی بر اشتباه او مترتب خواهد شد.

خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آنقدر وضع ما حساس شده که کوچک ترین عمل ما هم مورد تحلیل، دقت و انتقاد دوستان و دشمنان قرار می گیرد؛ لذا اگر ما به خاطر عدم آگاهی و آشنایی به زمان دچار اشتباه و لغزش شویم تنها خداوند می داند که اشتباهات ما چه اثر سویی بر جامعه خواهد گذاشت!

برای روحانی تشخیص موقعیت زمانی و این که مردم با چه نگرشی به او می نگرند و از او چه انتظاری دارند بسیار لازم و ضروری است. انتظارات مردم از روحانیت غیر واقعی نیست؛ اگر چه در بعضی موارد، انتظارات نا صحیحی هم دارند، اما انتظارات واقعی و بجا نیز بسیار وجود دارد و ما باید به این خصوصیات آگاه باشیم.

اگر ما موقعیت زمانی خود را خوب تشخیص دهیم احساس خواهیم کرد که یک روحانی چقدر برای اسلام مورد نیاز است! چقدر باید سرمایه علمی داشته باشد؟ چقدر باید به اسلام و سلاح علم و تقوا مجهز باشد؟

به نظر من در این صورت دیگر یک لحظه هم بیکار نخواهیم نشست؛ چون می دانیم و می بینیم که چه آینده ای در انتظار ما است، چه نیازهایی را باید برطرف کنیم و چه مسائلی باید از طریق ما به جامعه برسد؛ به همین دلیل اخیراً تصمیم

ص: ۳۲۸

گرفتیم در حوزه - البته با کمبود امکانات - رشته های تخصصی ایجاد کنیم تا بتوانیم در آینده جوابگوی جامعه باشیم.

به هر حال اقتضای چنین زمانی این است که اگر طلبه ای در دوران قبل با بیست سال تحصیل مجتهد می شد هم اکنون باید با ده سال تلاش و تحصیل به مقام اجتهاد برسد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۲۹

درس پنجاه و پنجم: انتظار جامعه از روحانیت

درس پنجاه و پنجم (۱) ۱ انتظار جامعه از روحانیت

انقلاب اسلامی، تعبیری است که در مورد کشور ما به کار می رود و این یک واقعیت غیر قابل انکار است که حکومت در مملکت ما به دست روحانیت اداره می شود؛ از این رو، مهم این است که ما در سایه این قدرت و حکومت باید مردم را بسازیم. این قدرت به ما این فرصت را داد و این میدان را برای ما باز کرد که ما آنچه بخواهیم و بتوانیم در رابطه با ارائه و تبلیغ اسلام انجام دهیم.

ما در شرایطی هستیم که باید به مراتب، بیشتر از زمان طاغوت با این مردم خوش رفتاری و حسن سلوک داشته باشیم؛ چرا که در زمان طاغوت مردم با دید دیگری به ما نگاه می کردند و ما را به عنوان مبین مسائل دین می دیدند و بر عدم قدرت ما آگاه بودند؛ از این رو، اگر در برخی اوقات کاری را از مردم می خواستیم، آن را می پذیرفتند.

وقتی ما مشکلات سابق را در نظر می گیریم، می بینیم که واقعاً ما در چه شرایط و وضعیت سختی گرفتار بودیم در حدی که الآن باور آن برای خود ما مشکل است.

اینک که بحمدالله تعالی آن قدرت خیانتکار را کنار گذاشته و خود، قدرت را به دست آورده ایم، مسئولیت ما نسبت به آن زمان زیادتر شده است؛ به گونه ای که اگر

ص: ۳۳۰

در آن روز یک جواب سلام را دیر می دادیم مشکلی پیش نمی آمد؛ اگر امروز جواب سلام را دیر بدهیم طور دیگری تفسیر می شود.

امروز اگر اندکی - هر چند به اندازه سر سوزن اشتباه کنیم - همین اشتباه کم یک ضربه مهمی به اعتقادات مردم خواهد بود. آنان نمی گویند که روحانیت قیام کرده است تا اسلام را پیاده کند، بلکه می گویند: اینان قیام کردند تا به قدرت برسند که جواب سلام ندهند. و تفسیرهای غلط دیگر نیز می کنند.

بالآخره ما در شرایطی هستیم که باید مراقب رفتارمان باشیم و به تمام معنا بیشتر از زمان سابق در برابر جامعه تواضع کنیم و با اخلاق خودمان جامعه را به انقلاب و اسلام متمایل کنیم. باید این محدودیتها را که ما را فرا گرفته مراعات کنیم، حق نداریم غیر از این انجام دهیم.

وظیفه روحانیت و حتی روحانیانی که در مشاغل دولتی و نهادها و سازمانهای دیگر مشغول کارند، که افرادی زیر دست آنان کار می کنند، یا مردم به آنان مراجعه کرده و گرفتاری شان را مطرح می کنند، بسیار سنگین است.

یک قاضی اهل علم با یک قاضی کلاهی زمان طاغوت تفاوت دارد. یک قاضی اهل علم سر سوزنی نباید بر خلاف آداب قضا رفتار کند، نباید وقتی متداعی نزد او وارد می شود، ببیند این قاضی چون با طرف مقابل آشنا است با او سلامی گرم و نرم دارد، که در دلش به اسلام و روحانیت بدبین شود. هیچ کس از یک قاضی در زمان رژیم طاغوت چنین انتظاری نداشت؛ چرا که عملش بیانگر اسلام نبود. زیرا او به عنوان یک قاضی رژیم برنامه هایی را که رژیم از خارج گرفته بود پیاده می کرد و هیچ مسأله ای در رابطه با اسلام برای او مطرح نبود.

وقتی یک اهل علم روی مسند قضاوت می نشیند یعنی اسلام آنجا نشسته است. اگر سر سوزنی بر خلاف عادات قضا رفتار کند چه تغییر و تحولی در روحیه آن طرف مقابل به وجود می آید؟ این طبیعی است. اگر خود ما هم به جای او بودیم، همین معنا به ذهنمان خطور می کرد.

در این فرصت مناسبی که خداوند به ما عنایت کرده و حکومتی به نام حکومت اسلامی بر مبنای مکتب تشیع بعد از هزار و چند صد سال پایه گذاری شده و

بحمدالله تعالی استحکام پیدا کرده، وظیفه ما سنگین است، خصوصاً در شهر قم که به لطف الهی تعداد روحانیان فراوان است.

اگر در امور مختلف با مردم سر و کار دارید باید رفتار شما با دقت باشد که - خدای ناکرده - رفتاری از شما سرزند که مردم آن را طور دیگری توجیه کنند. و به همین جهت باید در زندگی شخصی خودمان هم خیلی مراقب باشیم. نباید کسی از اهل علم فکر کند که مثلاً من قدرت مالی دارم و می توانم خانه مثلاً هزار متری تهیه کنم. خیر، بحث تمکن نیست؛ بلکه قضیه این است که مردم چه انتظاری از روحانیان دارند. ممکن است شخصی از ناحیه دارایی پدر یا از طریق دیگر دارای مکنت فراوانی هم باشد؛ ولی چون طلبه است مجاز نیست که پا را از حد طلبگی فراتر بگذارد؛ چراکه مردم از شما چنین انتظاری ندارند.

از خداوند متعال می خواهیم که در این رابطه به ما کمک و عنایت فرماید. امیدوارم خداوند این شخصیت بزرگ یعنی امام راحل (قدس) را که یک عمر برای اسلام دل سوزاند، سوخت و فعالیت کرد با رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) محشور فرماید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۳۲

مسئولان کشور، که به مقتضای مسئولیتشان بیش از ما از مسائل دنیای روز اطلاع دارند، صریحاً می گویند: هم اکنون ما در برهه خاصی از زمان قرار گرفته ایم که دنیا توجه و گرایش خاصی به اسلام پیدا کرده و در هر گوشه ای از جهان، فریاد اسلام خواهی بلند است و جهان در آینده از هر گوشه دست نیاز به سوی روحانیت دراز می کند و فضلا باید پاسخگو باشند.

گرایش به اسلام با این کیفیت، در طول تاریخ سابقه نداشته است؛ البته در زمانهای گذشته نیز امکانات و وسایل به این صورت مهیا نبوده است. ما نباید تصور نکنیم که روحانی زمان شیخ انصاری و صاحب جواهر رحمهما الله تعالی هستیم، حتی فکر نکنیم روحانی زمان طاغوت هستیم.

بلکه ما در چنین عصری، روحانی هستیم. واقعیت اقتضا می کند که خودمان را برای آینده بسازیم، نه تنها ایران بلکه دنیایی که به اسلام روی کرده است به ما نیاز دارد.

انقلابی که به دست امام بزرگوار در این کشور به وجود آمد برای این نبود که اسلام تنها در محدوده این کشور متجلی شود، بلکه این جا مبدأ بود برای این که -

ص: ۳۳۳

به تعبیر خود امام راحل - اسلام ناب گسترش یافته و در سراسر دنیا جلوه گر شود.

چه بسا در برخی کشورها حتی یک روحانی، برای ارشاد جامعه وجود نداشته باشد! چه کسی باید آنان را تأمین و اداره کند؟ چه کسی می تواند چنین کاری را انجام دهد، و مسئولیت این کار با کیست؟!

مسئولیت این کار با حوزه های علمیه است که در رأس آن حوزه علمیه قم است؛ از این رو، در این موقعیت بسیار حساس، سعی کنید با مسائل اسلام هر چه بیشتر و بهتر آشنا شوید و ما باید برای استفاده هر چه بیشتر از نیروها، سرمایه گذاری علمی و عملی داشته باشیم؛ چراکه سرمایه عملی روحانیت، نقش مهمی در هدایت افکار جامعه دارد و باید به این نکته توجه زیادی داشته باشیم.

ما در آینده مورد نیاز جوامع هستیم و باید اسلام حقیقی را به مردم معرفی کنیم. آیا اخبار این زمامداران کشورهای به ظاهر و به اصطلاح اسلامی را می خوانید که چطور اسلام را بازیچه دست خود قرار داده اند و تنها چیزی که به آن اعتقاد ندارند، اسلام است!

هر کدام از ما باید آماده باشد که یک کشور یا لاقفل یک شهر را اداره کند. موقعیتی بهتر از این شرایطی که در آن قرار داریم وجود ندارد؛ از این رو، باید خودمان را خیلی آماده کنیم. کسی با خودش فکر نکند که به تنهایی چه نقشی می تواند داشته باشد؟ چرا که همین آحاد است که همه موفقیت ها را به وجود می آورد. هدایت ها، تبلیغ ها، راهنمایی ها تک تک تحقق می یابد.

برخی تصور می کردند وقتی انقلاب پیروز و مستقر شد، با خیال راحت و بهتر از سابق به استراحت می پردازند؛ ولی مسأله طور دیگری شد و انقلاب برای هر یک از من و شما سر تا پا مسئولیت به وجود آورد. تصور نمی شد بعد از انقلاب هر طلبه و روحانی این قدر مسئولیت داشته باشد؛ البته چاره ای هم جز این نیست؛ التزام به شیء التزام به لوازم شیء است. روحانی باید به لوازم کارش ملتزم شود و ازعهده این مسئولیتهای خطیر برآید.

نتیجه این که همه باید توجه داشته باشند - مخصوصاً آنهایی که سَنّشان کمتر است - که خود را نه تنها با فقه و اصول بلکه با تمام معارف اسلام آشنا کنند. بحمد الله

تعالی برخی از درسهای جنبی به اندازه میسور در اختیار قرار گرفته است؛ ولی نباید به همین مقدار اکتفا کرد.

من مکرر عرض کرده ام: اگر ما در زمان طاغوت روزانه هشت ساعت درس می خواندیم، اینک باید تحقیقاً شانزده ساعت، صرف درس و مطالعه کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۳۳۵

درس پنجاه و هفتم: نیاز جامعه به علوم اسلامی

درس پنجاه و هفتم (۱) نیاز جامعه به علوم اسلامی

در روز ولادت باسعادت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مرکزی - که طلبه هایی از آذربایجان شوروی در سنین مختلف از سن چهارده ساله تا بیست و پنج ساله، تحت یک برنامه آموزشی و زیر نظر اساتیدی مشغول تحصیل هستند - مراسم جشنی با برنامه های حفظ و قرائت قرآن و تواشیح برگزار شد. در خلال جشن، نکته ای ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و آن این که انقلاب ما به لطف الهی صادر شده است.

درست است که کشور ما با مشکلاتی - خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم - مواجه است، البته این برهه ای از زمان است و چاره ای جز تحمل کردن ندارد، ولی انقلاب و اسلام در دنیا مطرح شده است و مورد علاقه و گرایش جمعیت های مختلفی در سراسر جهان قرار گرفته است، خصوصاً بعد از فروپاشی کمونیست در کشور وسیع شوروی، به طوری که کشورهای متعددی از آنها مسلمان بوده و هستند، ولی هفتاد سال زیر سلطه الحاد و کمونیست بودند.

بعضی از آن کشورها مانند کشور قفقاز، نه تنها کشور اسلامی است، بلکه شیعی

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - این درس در جلسه درس «پنجاه و پنجم» و «پانصد و نود و ششم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

است آن هم شیعه بسیار متعصب، به طوری که برخی از آنان پیش من می آیند و می بینیم بعد از گذشت هفتاد سال اگرچه فحشا و منکرات قهراً میان آنان شیوع داده ولی هنوز با آن شدت و حدّت، خودشان را حفظ کرده اند و عقاید، تعبد و تعهداتشان نسبت به مسائل اسلامی و تشیع، محکم و استوار است.

این مطالب را به این جهت بیان می کنم که دنیا در آینده به روحانیتی که در ابعاد مختلف بیانگر اسلام باشد نیاز فراوان دارد. فکر نکنیم ما که اینک در هر شرایطی هستیم در آینده هم به همین صورت و کیفیت خواهد بود، خیر؛ اگر ما کوتاه بیاییم دیگران بر ما سبقت می گیرند، همان گونه که پیشی گرفتند. شما به هر نقطه از دنیا بروید، خواهید دید وهابیت - پیش از دیگران - بساطش را در آنجا گسترده است. بهترین مسجد، بهترین مرکز و بهترین کتابخانه را ساخته و بهترین حقوقها و بهترین تبلیغات را تهیه کرده است.

یک وقت، این موضوع را خدمت امام بزرگوار مطرح کردم، امام می فرمودند: ما که آن پول و امکانات را نداریم که بتوانیم آن تبلیغات را داشته باشیم، چه کنیم؟! تبلیغات آنان به قدری گسترده و چشمگیر است که انسان تعجب می کند. در مدینه منوره چاپخانه ای هست که ما آن را از نزدیک دیدیم. مسئول آن می گفت: ما سالی شش میلیون قرآن چاپ می کنیم، پشت جلدش هم جنبه تبلیغی برای وهابیت دارد و پیدا بود که جنبه تبلیغی آن حاکم بر این مسائل است. آیا در مقابل آنان باید همین طور سکوت کنیم و بر این باور باشیم که ما چندان ارزشی ندارد یا این که باید آماده شویم؟ چاره ای نیست، ما که ادعای شناخت صحیح اسلام و ترویج آن را داریم، باید حداکثر سعی و تلاش خود را در این زمینه داشته باشیم.

شما می دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا شویم؟! مگر طلبه می تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟!

مگر مسائل علمی ما منحصر به فقه و اصول است؟! تفسیر قرآن با این عظمت و دریای بی کرانی که در آن وجود دارد نیز باید مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار گیرد.

من بسیار متأثر و متأسفم از این که هنوز موفق نشده ایم یک برنامه تفسیر دائمی در حوزه ایجاد کنیم، اگرچه - بحمد الله تعالی - قدمهای خوبی در این خصوص برداشته شده است؛ ولی شما برادران باید یکی از برنامه های اصلی خودتان را تفسیر قرآن قرار دهید. شما دیگر در شرایطی هستید که شاید با مطالعه و مباحثه نیازی به استاد تفسیر نداشته باشید. خود را مقید کنید که روزی یکی - دوساعت را صرف مطالعه و مباحثه تفسیر کنید. روزی فرا می رسد و می بینید حدود شصت سال از عمرتان گذشته و کمتر با تفسیر سر و کار داشته اید و این صحیح نیست. شما هم اکنون در شرایطی هستید که باید با تمام مسائل اسلامی آشنایی داشته باشید.

شایسته نیست که روحانی در عصر ما غیر فقه و اصول با مسائل دیگری آشنا نباشد. نمی شود با قرآن کریم، تفسیر، مسائل کلامی، اعتقادی، علمی و تاریخ اسلام آن هم تاریخ تحقیقی اسلام آشنایی نداشته باشد. اینها مسائلی است که باید برای روحانیان ضرورت پیدا کند. حتی امروز مرجعیت هم با سابق فرق دارد. مراجع گذشته صرفاً رساله و مقلدینی داشتند و بعد هم یک سری سؤالات و استفتائاتی؛ اما در حال حاضر چنین نیست.

هم اکنون گروههایی از مسلمانها، شخصیتها و افراد سراغ مراجع می آیند و از ایشان سؤالات بسیاری دارند و نظر اسلام را در آن موارد می خواهند. حتی یک مرجع تقلید نمی تواند به این مقدار اکتفا کند که ما به اندازه کافی در فقه و اصول زحمت کشیده و رساله هم نوشته ایم و آمادگی برای پاسخگویی به مسائل فقهی را هم داریم. این کافی نیست؛ زمان تغییر پیدا کرده و او باید برای مردم صحبت کند و مسائل روز را برای آنان تبیین کند، نقاط قوت اسلام را بگوید و اگر سؤالات و شبهاتی دارند، پاسخگو باشد.

ما در برابر علوم اسلامی، مانند یک قطره در مقابل دریا هستیم؛ یعنی هر بخش و هر شعبه از علوم اسلامی یک عمر می طلبد و ما هم یک عمر بیشتر نداریم؛ و از سوی دیگر باید از همه این علوم حظ و بهره ای ببریم؛ جمع بین اینها اقتضا می کند که از همین نیروی جوانی و نشاطی که برای ما آماده است حداکثر استفاده را ببریم. من جداً معتقدم که یک طلبه - به معنای اعم - نباید یک دقیقه از وقتش را بدون

استفاده بگذارد. گرچه به همین مقدار که بیکار بنشیند یا حرفهای بیهوده - که هیچ اثر مثبتی بر آن مترتب نیست - بزند.

روحانیت باید در هر بعدی از ابعاد فضل، جامعیت داشته باشد. نمی خواهم - خدای ناکرده - تحقیری از فقه و اصول کرده باشم بلکه می گویم همت و هدف او صرف یک فقه و اصول نباشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۳۹

درس پنجاه و هشتم: تبیین فلسفه احکام

درس پنجاه و هشتم (۱) تبیین فلسفه احکام

جامعه ما - بدون اغراق -، به تازگی با احکام اسلام آشنا شده است؛ از این رو در برخورد با احکام یک نوع ثقلت و سنگینی وجود دارد؛ به همین دلیل شاید بتوان گفت: جامعه ما جدید الاسلام است.

بسیاری از احکام اسلام در زمان طاغوت مورد فراموشی قرار گرفته بود. اگر کسی جنایتی مرتکب می شد، مدتی او را محبوس و سپس او را رها می کردند؛ در حقیقت زندان یک کیفر و مجازات برای همه جنایتها بود. گاهی در برخی از موارد قتل، یک اعدام صورت می گرفت.

در نظر مردم، خیلی سنگین می آید که کسی، نیمه شب به خانه ای وارد شود و مثلاً یک قالیچه چند هزار تومانی را به سرقت برد؛ ولی به خاطر یک جنایت یک ساعته و یک سرقت مختصر، انگشتهای دست او را قطع کنند و تا آخر عمر او را از این نعمت بی بهره سازند، همچنین نسبت به اصل بحث قصاص.

در اوایل انقلاب یکی از چیزهایی که خصوصاً روشنفکران غیر مسلمان بدان وسیله انقلاب را زیر سؤال برده بودند، همین قصاص بود، با این که فقهای بزرگوار مانند امام راحل، این قصاص را از ادله قطعی و صریح آیات متعدد از قرآن مجید،

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - این درس در جلسه یکصد و هفتاد و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

استنباط کرده بودند، چه حملاتی به قصاص و انقلاب کردند؛ اما آنان به خاطر طرز فکر خاصی که در برخورد با مسائل داشتند برایشان سنگین بود و چه بسا خیال می کردند که این نقطه ضعیفی برای انقلاب است و از این راه می توانند ضربه ای به انقلاب بزنند. مقصود من آنها نیستند، بلکه مراد بنده، جامعه خودمان است.

با تبلیغات سویی که دنیا در مورد این مسائل دارد، این وظیفه ما است که اولاً؛ خود ما فلسفه این احکام را با آن ضابطه های صحیح، مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و ثانیاً؛ مردم را، تا حد امکان با فلسفه این احکام آشنا کنیم.

دنیا می گوید: کسی که قتلی انجام می دهد بیمار است و تنها باید او را تحت درمان قرار داد و مداوا کرد و با این بیان، شبهاتی را به ذهن مردم وارد می کنند؛ در صورتی که انسان می تواند با مطالعه و مراجعه به علل و فلسفه این احکام که اکثراً بسیار روشن و قابل قبول است، تاحدی این موضوع را با تبیین صحیح برای مردم روشن کند. به عنوان مثال، در یکی از جلسات گذشته (۱) مطالبی را در باب قصاص مطرح کردم و در نهایت مشخص شد که حیات و امنیت نفسی جامعه به قصاص بستگی دارد.

در همین جریانی که چندی پیش در قم به عنوان رجم به وقوع پیوست، در ذهن مردم این سؤال به وجود آمد که مگر چه شده که یک انسان را با بدترین نوع کشتن، به قتل می رسانند؟!

باید مردم را از این احکام آگاه کرد که اگر زنی نسبت به شوهرش خیانت کرد و امنیت عرضی را از شوهرش سلب کرد، اگر با او به این صورت برخورد نشود، آیا این شوهر، دیگر می تواند امنیت عرضی پیدا کند؟! چگونه می تواند با اطمینان خاطر از منزل خارج شود؟ کی می تواند با اطمینان با همسایگان و بستگانش رفت و آمد کند؟ این امنیت عرضی باید کاملاً حفظ شود و راهش همین است.

کسی که خیانت می کند و این امنیت را به خطر می اندازد، تنها حساب شخصی خودش نیست. این فرد امنیت عرضی جامعه را به خطر می اندازد و به همین دلیل باید به شدیدترین نوع قتل مبتلا شود تا دیگران عبرت بگیرند و در این وادی

ص: ۳۴۱

خائنانه و غیر مشروع وارد نشوند.

مقصود این است که من و شما باید در درجه اول خودمان تا حدی از فلسفه این احکامی که تازه در جامعه ما پیاده می شود و از نظر مردم یک نوع ثقلت و سنگینی دارد، اطلاع پیدا کنیم و سپس مردم را هم نسبت به آنها روشن کنیم تا - ان شاء الله تعالی - با احکام اسلام آشنا شوند.

البته باید در فهم و تبیین فلسفه احکام، کمال دقت و تأمل را همراه با ضوابط و شرایط رعایت کرد تا برای مردم برداشت ناصحیحی از احکام جاودانه و جهانی اسلام به وجود نیاید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۳۴۲

درس پنجاه و نهم: انسجام و وحدت در حوزه علمیه

درس پنجاه و نهم (۱) انسجام و وحدت در حوزه علمیه

نقشه های شومی در دنیا - مخصوصاً به دست صهیونیستها - برای مقابله و از بین بردن اساس اسلام کشیده می شود. در جنایتی که در مسجد الاقصی پیش آمد، صرف این نبود که فقط عده ای را در مسجد الاقصی به شهادت برسانند؛ بلکه آن طور که فرمانده سپاه، برای این جانب نقل می کرد، در مسجد الاقصی مکانی به نام مقام ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد که خصوصیتی را برای آن ذکر می کنند، یکی از خصوصیاتش این است که معراج نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن مقام بوده است؛ لذا این مقام، موقعیت خاصی پیش مسلمانان دارد و تا قبل از جریان این کشتار، احدی از یهودیها به خودش اجازه نمی داد که در آن مقام پا بگذارد و دیده نشده بود که کسی جرأت هتک حرمت آن مقام را داشته باشد؛ اما در عین حال، گروهی به نام گروه هیکل با لباسهای خاص، شبیه همان کماندوهای زمان طاغوت، ناگهان وارد مسجد الاقصی می شوند و به مقام ابراهیم (علیه السلام) حمله می کنند.

جمعیتی که آنجا حضور داشتند وقتی می بینند چنین قضیه ای به طور غیر منتظره در حال اتفاق است، برای این که نگذارند آن گروه وارد مقام ابراهیم (علیه السلام) شوند، به سوی آنان هجوم می آورند، آنان نیز در برابر این هجوم، داخل مسجد از اسلحه

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - این درس در جلسه دویست و پنجاه و پنجم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است -

استفاده می کنند و بیست و چند نفر - از جمله امام جماعت مسجدالاقصی - را به شهادت می رسانند.

وقتی انسان این اتفاق را تحلیل می کند، می بیند بحث، مسجد الاقصی و مقام ابراهیم (علیه السلام) نیست، مسأله، مسأله اسلام و از بین بردن مقدسات مسلمانها است. و به قدری در این مسأله هتاکی نشان دادند که حتی نپذیرفته اند گروه تحقیق سازمان ملل - حالا واقعاً گروه تحقیق بودند یا در ظاهر این چنین بوده است - به آنجا بروند و از وضعیت آن گزارش بدهند.

این گونه حوادث یک زنگ خطر بسیار بزرگ در رابطه با کلیت و اساس اسلام و نظام است و مسأله این نیست که در یک گوشه ای اتفاق بیفتد و من و شما تصور کنیم «حادثه وقعت ثم مضت».

ناچارم تذکری را خدمت شما برادران عرض کنم: بر ما لازم بلکه از لازم هم بالاتر، الزام و اشد ضرورتاً است که وحدت را در کشور و اتحاد و انسجام را در حوزه حفظ کنیم.

چرا من حوزه را می گویم؟! برای این که این حوزه بود که مرحوم امام را به عالم اسلام داد و نظام اسلام را در این کشور برقرار کرد. امام راحل که بنیانگذار انقلاب اسلامی است تربیت شده و مولود این حوزه بوده است که اگر صد سال هم محصول دیگری جز ایشان نداشته باشد این عنوان افتخار برای حوزه کفایت می کند. بالاخره این حوزه نقش امام پروری داشته است. این حوزه با وحدت و یکپارچگی خود توانست رژیم منحوس شاه را که بزرگ ترین قدرت در خاورمیانه به حساب می آمد از بین ببرد و به دست امام بزرگوار و حمایت حوزه از ایشان، نظام اسلام واقعی را جایگزین آن نظام ستم شاهی کند.

وحدت این حوزه باید همیشه محفوظ باشد، باید خیلی مراقب باشید که دشمن، اختلاف و تشنج ایجاد می کند، مخصوصاً شایعاتی که بازار گرمی در این روزها پیدا کرده است. این حوزه همان گونه که حدوداً رهبری را پرورش داد و بنیانگذار نظامی به نام نظام اسلام شد، در ادامه نیز حمایت از رهبری برای او از واجبات است. (۱)

ص: ۳۴۴

۱- (۱). مسأله رهبری ارتباط به شخص ندارد بلکه در رابطه با مقام است، مقام رهبری واجب الاطاعه است به تعبیری که عقیده شخصی خودم است در حال حاضر حمایت از رهبری، از زمان امام هم واجب تر است؛ چرا که آن شخصیت والا و جهانی امام، چه بسا نیاز چندانی به این که من طلبه و امثال من از او حمایت کنیم نداشت و این نیاز احساس نمی شد، اگرچه آن هم واجب بود و ما حمایت می کردیم. او یک شخصیت جهانی بود که اگر محققان می خواستند شخصیتی جهانی را بشناسند می گفتند: در جهان آن روز آن شخصیت را فقط امام دارد، آن شخصیت واقعی، حقیقی و مرتبط به مذهب و عقیده، مخصوص امام بزرگوار بود، دیگران یک شخصیت های اعتباری هستند و لو این که در رأس بزرگ ترین قدرتهای جهان قرار گرفته باشند، شخصیت آنان موقت و اعتباری - آن هم غیر مذهبی - است. بالاخره همان گونه که حمایت از امام - نه شخص امام بلکه مقام امام - واجب بود هم اکنون نیز این مقام، واجب الاطاعه است و باید محترم شناخته شود. و این امر بیشتر ضرورت و نیاز دارد. من فکر می کردم که چرا در اسلام این قدر به مقام امامت اهمیت داده شده است؟ مگر مقام امامت چقدر اهمیت دارد که این اندازه مورد احترام است؟ در نهایت به این نتیجه رسیدم که علاوه بر آن که رأی امام معصوم رأی

خدایی است، مقام امامت هم حافظ وحدت جامعه است. و نکته مهم اجتماعی اش این است که آن مقام حافظ وحدت جامعه است؛ یعنی جامعه زیر پرچم امام، حالت انسجام و وحدت پیدا می کند. و متأسفانه می بینید برادران فلسطینی ما چون رهبر روحانی واحد ندارند، نتوانستند به خوبی در مبارزه خود پیشرفت و موفقیت داشته باشند. رمز موفقیت ما در مبارزه مان همین بود که ما یک حافظ وحدت و انسجام به نام امام داشتیم که نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب ما داشت، همان گونه که این معنا در حدوثش نقش داشت بدانید در تداومش نیز نقش بیشتری دارد. باید مقام رهبری به عنوان این که حافظ انسجام و وحدت است، مورد اطاعت و احترام و تبعیت همه طبقات من الصدر الی الذیل قرار گیرد، و گرنه حفظ انسجام و وحدت امکان پذیر نیست. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)

برادران! هر کسی دامنهٔ اختلافات را سر سوزنی توسعه دهد، به مقام رهبری - که حافظ انسجام است - و قطعاً به اسلام ضربه زده است. سعی کنید اگر توهنات، برداشتهای سوء و حرفهای خلاف واقعی وجود دارد، بدون این که به اختلافات دامن بزنید، با منطق اسلامی و شیوه ای درست با آن برخورد کنید؛ و کسانی را که از مسائل دور هستند یا - خدای ناکرده - هدف و غرض غیر شرعی دارند ارشاد کنید. (۱)

ص: ۳۴۵

۱- (۱). یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) خدمت ایشان رسید و مسائلی مطرح شد. بعد آن شخص به امام (علیه السلام) عرض کرد: اگر شما یک انار را دو نصف کنید و بگویید: نصف آن، حلال است و نصف دیگر حرام، من از شما سؤال نمی کنم؛ سمعاً و طاعتاً. اصولاً - امامت در شیعه چنین معنایی دارد و نیاز به رهبری روی چنین پایه ای است و الا اگر هر مسأله ای که پیش آید بنده بگویم: چرا؟ شما پرسید: علت چیست؟ دیگری پرسید: فلسفه چیست؟ پس این ولایت فقیه چه معنایی خواهد داشت؟ آری اگر بنده طلبه، کاری را انجام دهم، شما حق دارید از من پرسید: چرا این کار را کردی؟ من هم باید به صورت منطقی، شما را قانع کنم؛ اما در برابر امام - آن هم چنین امامی که تاریخ نظیرش را ندیده است - جز مسألهٔ تعبد و سمعاً و طاعتاً نباید تزلزلی در ذهن کسی به وجود بیاید که چرا این طور شد؟ بالاخره ولی فقیه عادل است. معنای این که اسلام اینقدر دم از عدالت می زند این است که اگر در کسی روحیهٔ عدالت نباشد، امکان دارد حساب خرده ای در کار باشد و او بخواهد آن را تسویه کند؛ اما کسی که عادل و بلکه بالاتر از عدالت است و ما - البته عقیده شخص خودم را در این رابطه عرض می کنم - او را تالی تلو عصمت می دانیم، دیگر مشکلی ندارد؛ یعنی اطمینان داریم که او صلاح اسلام، نظام اسلام و انقلاب را در این نظر و تصمیم، تشخیص داده است و تشخیص او باید مورد پیروی قرار گیرد. ما مطمئن هستیم که او چیزی غیر از حفظ نظام، انقلاب و مسائل مربوط به آن را مد نظر قرار نمی دهد، منتها تشخیص آن با من و شما نیست بلکه تشخیصش با شخص خود امام است. شما تصور نکنید که این مسأله از نظر امام جزئی بوده است. او بیشتر از من و شما به عمق این مسأله و اهمیت آن واقف است. وقتی هدف، اسلام و نظام اسلامی باشد، آن هم با توطئه هایی که توسط استکبار جهانی و مانند قضیهٔ سلمان رشدی از راه فرهنگ صورت می پذیرد، پیدا است که در مقابل چنین توطئه هایی باید قاطع و جدی بود و در مقابل آنها ایستادگی کرد. اگر امام در رابطه با سلمان رشدی اقدام نمی کرد، فردا کتاب دیگری با مطالب زنده تر چاپ و در سراسر دنیا منتشر می شد تصور نکنید که مردم دنیا به خاطر جهالت تحت تأثیر تبلیغات قرار می گیرند، بلکه تمام ادیان و مذاهب باطل در جهان پیرو و تابع دارند، زیرا آنان تبلیغ کرده و برای خودشان کم یا زیاد، پیرو درست کرده اند. مطلبی را که می خواستم عرض کنم این است: چون تمام ابعاد مسألهٔ ولایت فقیه مورد اعتقاد و اطمینان ما است، اگر خصوصیاتش هم برای من و شما روشن نشود، هیچ اشکالی ندارد و نباید در رابطه با آن هیچ تزلزلی در کسی به وجود آید. معمولاً همهٔ شما که ان شاء الله به مناسبت ماه مبارک رمضان به سفر تبلیغی می روید دربارهٔ چنین مسألهٔ مهمی از شما سؤال خواهد شد، شاید خودتان راه بهتری برای جواب داشته باشید؛ اما به نظر می رسد که اگر مسأله را به این صورت با مردم مطرح کنید هم واقعیت را گفته اید و هم برای آنان قابل قبول است. اصلاً صحیح نیست که هر عوامی بگوید: علت چه بود؟ چه لزومی دارد که مردم علت را بفهمند؟ آن کسی که این کار را کرده است با توجه به علت، آن را انجام داده است. حالا علت هر چه می خواهد باشد؛ در حقیقت این مانند یک سری از احکام شرعیه است که فلسفه آنها تا روز قیامت هم برای ما روشن نمی شود. شما اگر تمام

عقلای عالم را جمع کنید و بگویید: آیا اگر من نماز چهار رکعتی را پنج رکعت بخوانم جرم است؟ جز این است که من ده دقیقه بیشتر خدا را عبادت کرده ام؟ جز این است که یک رکوع و دو سجده بیشتر انجام دادم؟ جز این است که تسیحات را تکرار کرده ام؟ پس چرا می گویید: اگر نماز چهار رکعتی، پنج رکعت خوانده شود باطل است؟ آری، علت بطلان نماز به دلیل ناقص خواندن آن روشن است؛ اما چرا زیاده موجب بطلان آن شود؟ من و شما تا روز قیامت هم نمی توانیم هیچ فلسفه ای برای آن پیدا کنیم و علت آن به ذهنمان هم نمی آید؛ لذا به نظر می آید که مسأله را به همین صورت مطرح کنید تا اگر در مردم مثلاً تزلزلی وجود دارد، با این بیان شما از تزلزل بیرون بیایند. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۳۲۳، درس ۱۳۶)

حوزه علمیه ما باید وحدتش محفوظ بماند و از تمامی ظرفیت آن برای حمایت از مقام معظم رهبری (۱) - که حافظ انسجام و وحدت ملت است - استفاده شود

ص: ۳۴۷

۱- (۱). مسأله انتخابات مجلس خبرگان برای نظام ما مسأله ای اساسی و حیاتی است. اگر ما قبلاً هم پی به ارزش این مسأله نبرده بودیم در جریان ارتحال حضرت امام (ره) ارزش آن خیلی برای ما روشن شد. اگر خبرگان نمی توانست در همان روز اول یک رهبر انتخاب کند، چه مسائلی برای نظام و انقلاب پیش می آمد؟ ولی خداوند متعال به این ملت لطف و عنایت کرد و بدون این که چنین مسأله ای از قبل در ذهن کسی، نه اعضای مجلس خبرگان و نه خود مقام معظم رهبری بوده باشد چنین تصمیمی گرفته شد. شاید مسأله، بیشتر بر محور شورای رهبری دور می زد، به طوری که شورای رهبری سه نفری یا پنج نفری باشد و این که اعضای این شورا چه کسانی باشند؟ و از این گونه مسائل خیلی بحث شد؛ اما خداوند متعال منت نهاد و وحدت رهبری - آن هم یک رهبری شایسته که راه اصلی و حافظ و ضامن بقای انقلاب ما است - انتخاب شد که اگر ما در آن زمان به این مقدار شایستگی ایشان پی نبرده بودیم، ایشان به مرور زمان و در مواقع حساس شایستگی خاصی از خودشان نشان دادند که این معنا را برای ما روشن کرد. مسأله رهبری، اساس نظام ما است. ما نمی دانیم که اگر در یک زمانی، خدای ناکرده، رهبری غیر صحیحی در ایران پیش آید چه بر سر انقلاب و نظام خواهد آمد! امام بزرگوارمان در آن وصیت نامه الهی - سیاسی شان، مخصوصاً در مورد مجلس خبرگان تأکید کردند و مقام معظم رهبری هم فرمودند: اصل شرکت در انتخابات یک وظیفه شرعی است. نباید تصور کرد که وظیفه شرعی فقط نماز خواندن و امثال آن است، بلکه این مسائل هم در رابطه با اصل نظام و اسلام بوده و از موارد شرعی بسیار حساس است و جای هیچ تردیدی نیست که شرکت در انتخابات از اهم واجبات و فرایض است. منتها با وجود این که نباید در جمهوری اسلامی ایران جای تهمت، شایعه و سوء برداشت باشد در کنار این مسأله حرفها و شایعاتی - که متأسفانه اکثرش بی اساس است - مطرح می شود این است که می بینید بحمد الله تعالی دنیا امروز در برابر نظام شما خاضع شده است. آنهایی هم که در زمان جنگ، تمام تجهیزات و امکاناتشان را علیه ما به کار بردند یا خودشان از بین رفتند یا در حال ندامت و پشیمانی به سر می برند؛ چرا که خطر در آستانه کشور خودشان قرار گرفته است. با این که رفقای ما چه جامعه مدرسین، چه جامعه روحانیت مبارز و حتی دیگران، همه به من اصرار می کردند، من به لحاظ کسالت و مطلب دیگری که عرض می کنم، نپذیرفتم در این دوره شرکت کنم. مسأله اول کسالت من است. از نظر طبی همین مقدار کار هم برایم صحیح نیست، منتها من به لحاظ این که درس را بهترین کار متناسب با خودم می بینم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده ام، به همین دلیل، قبل از این که این بحثها پیش آید به رفقا گفتم: آمادگی ندارم. مسأله دیگر این که همان گونه که مقام معظم رهبری اشاره کردند، مسئولیتها در جمهوری اسلامی مقام نیست؛ لذا هر کس احساس می کند یک پستی را بهتر اداره می کند، خودش باید بپذیرد و دیگران هم باید او را به قبول آن وادار کنند؛ اما اگر متوجه شد نقش چندان مهمی در آن مقام ندارد، چه ضرورتی دارد که آن را بپذیرد؟ من به لحاظ گرفتاریهای متعدد درسی و بحثی و حوزه و امثال آن نمی توانستم در هیأت رئیسه مجلس خبرگان دخالت و عضویت داشته باشم و در کمیسیونها و برخی از جلسات خبرگان قبلی شرکت کنم، احساس کردم با این گرفتاریها و کسالتی که فعلاً ضمیمه شده، آن طور که باید و شاید، در مجلس خبرگان نقش ندارم، این را به صراحت می گویم؛ یعنی نمی توانستم از عهده کارهایش برآیم؛ لذا به این دو علت من خودم حاضر

نشدم کاندید شوم. در دو - سه ماه قبل هم که اصلاً مسأله ای وجود نداشت با رفقایمان مطرح کردیم و بالاخره اکثر ایشان قانع شدند. این مسأله از نظر من با آنان تمام است؛ ولی چون این روزها ضد و نقیض ها، شایعات، سوء برداشت ها و مسائل مختلف، فراوان است، لازم دیدم این نکته را عرض کنم که اگر کسی از عدم کاندیداتوری من سوء برداشتی بکند یا مسأله ای را به من نسبت دهد، عند الله مسئول است. اصل شرکت در انتخابات یک مسأله قطعی است. شما حتماً باید در انتخابات شرکت کنید و در رابطه با شرکت خود در انتخابات نه از ناحیه این سوء برداشت و نه از نواحی دیگر، تزلزلی نداشته باشید، خود من هم ان شاء الله تعالی حتماً شرکت می کنم، البته این که می خواهید به چه کسی رأی بدهید، تشخیص با خودتان است. من به کاندیدای جامعه مدرسین رأی می دهم؛ اما شما را الزام نمی کنم و شما آزادید چه در اینجا و چه در غیر اینجا طبق تشخیص خودتان و به هر کسی که میل دارید رأی بدهید. این هم که می گویم به کاندیداهای جامعه مدرسین، به این معنا نیست که تمام کاندیداهای جامعه در سراسر ایران، مورد تأیید من هستند؛ اما در این استان که استان تهران است و ما باید به پانزده نفر رأی بدهیم، من به کاندیداهای جامعه رأی می دهم. آن چیزی که برای ما الی یوم القیامه ملاک است آن فرمایشاتی است که امام و سپس مقام معظم رهبری فرموده اند. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲).

- ان شاء الله تعالى -.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ص: ٣٤٨

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: (وَ ذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ). (۲)

انسان وقتی ریشه مسائل انقلاب را بررسی کند می بیند نظیر این امور در کتاب الله تعالی هم مطرح است، مانند آیه پنجم سوره مبارکه ابراهیم (علیه السلام) که می فرماید: یادآوری آیات زیاد در پی خواهد داشت. (۳) در این آیه تعلیلی هست که نکات جالبی در آن وجود دارد.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ) تعلیل است، این نشانه ها برای کیست؟! (لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

این عبارت ما را به این نکته راهنمایی می کند که در تحولات و انقلابهایی که از جانب خداوند تبارک و تعالی بوده و به ادیان الهی وابسته است، مقام صبر نقش بسیار مؤثری

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۲۶، درس ۲۳۳-

۲- (۲) . و «آیات الله» را به آنان یاد آر! در این، نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکر گزار! (ابراهیم: آیه ۵)

۳- (۳) . حکومت کثیف پهلوی، که پنجاه سال بر ما حکومت کرد، در ظاهر ادعای تشیع می کرد، با این حال دیدید که جامعه ایرانی ما به چه انحطاطی کشیده شد و جوانهای ما با چه معضلاتی روبه رو شدند؛ به طوری که دیگر یک اهل علم، خجالت می کشید در خیابان ظاهر شود و اصلاً نمی توانست به شهرهای مختلف مانند تهران و حتی حدود بازار تهران پا بگذارد. (این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است)

دارد، آن هم نه صبر به معنای اصل «الصبر» بلکه به معنای مبالغه صبر، یعنی صبار بودن، و همچنین شکور و سپاسگزار بودن که آن هم معنایی بالاتر از شاکر بودن دارد.

از اینجا استفاده می شود که در انقلابهای الهی و ایام الهی که تحقق پیدا کرده، بین صبار و شکور بودن ارتباط کاملی برقرار است. این انقلابهای الهی طبعاً و قهراً با ناملایمات، زجرها، ناراحتی ها، محدودیتها و محرومیتها توأم است و طبع انقلاب این معنا را اقتضا می کند. اگر انسان نسبت به این ناملایمات و ... - خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم - روح مقاومت و صبرایت نداشته باشد، نمی تواند خودش را با یک انقلاب، آن هم انقلابی مثل انقلاب ما که ویژگی خاصی دارد، هماهنگ کند. (۱) شاید بتوان گفت که این انقلاب میان تمام انقلابهای جهان و تاریخ بی نظیر بوده است؛ چرا که تمام قدرتهای جهان در مقابل ما ایستاده بودند و هم اکنون هم ایستاده اند. مگر این که کسی قدرت نداشته باشد و إلاً آنجا که قدرت هست علیه انقلاب ما است. متأسفانه قدرتهای اسلامی - در چهره زمامداری کشورهای اسلامی - بیشتر با این انقلاب مخالفت می کنند و دلیلش هم روشن است؛ آنها انقلاب ما را یک انقلاب قابل قبول و مطابق با فطرت دانسته اند و می دانند که اگر این انقلاب - همان طور که طبع آن اقتضای سرایت و صدور دارد - به کشورهای دیگر سرایت کند و صادر شود، دیگر جایی برای آنها باقی نخواهد ماند.

دلیل دیگر این که آنها به هیچ وجه به اسلام حقیقی پای بند نیستند و به اسلام خودشان اعتقاد دارند، همان اسلامی که به آنها اجازه داد حدود چهارصد نفر از زائران خانه خدا را کنار مسجدالحرام به خاک و خون بکشند و از بین ببرند. آنان به چنین اسلامی پای بند هستند و آن را می خواهند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: ۳۵۰

۱- (۱). منتها اشکال این است که مردم ما هنوز در مورد مسائل ریشه ای، منطقی فکر نمی کنند؛ به عنوان مثال، اگر یک کاسب جزء که تازه شروع به کسب و تجارت کرده است بخواهد رشد کند و طی ده سال سرمایه قابل توجهی به دست آورد، مستلزم آن است که در این ده سال مقداری تحمل کند و به زندگی خود توسعه ندهد، بلکه حتی زندگی را بیش از حد متوسط نیز آماده نکند تا آینده بسیار خوبی در انتظار او باشد و الاً اگر مثلاً روزی پانصد تومان استفاده کند، و همان پول را بردارد و خرج کند دیگر آینده ای در انتظار او نخواهد بود. باید مردم ما بدانند چنین حالتی برکشور ما حاکم است. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

